

مجموعه افضل الجهاد (۲)

ابتدال مرجعیت شیعه

استیضاح مرجعیت مقام رهبری

حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای



محسن کدیور

مجموعه افضل الجهاد (۲)

ابتدال مرجعیت شیعه

استيضاح مرجعیت مقام رهبری

حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای

محسن کدیور

ویرایش سوم

خرداد ۱۳۹۳

شناسنامه کتاب

عنوان کتاب: ابتدال مرجعیت شیعه
استيضاح مرجعیت مقام رهبری، حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای
مجموعه افضل الجهاد (۲)

نویسنده: محسن کدیور (- ۱۳۳۸)

ویرایش اول (سلسله مقالات): جرس، اردیبهشت - خرداد ۱۳۹۲

ویرایش دوم (کتاب الکترونیکی): فروردین ۱۳۹۳

ویرایش سوم (کتاب الکترونیکی): خرداد ۱۳۹۳

تعداد صفحات: ۴۴۲ صفحه

ناشر: وبسایت رسمی محسن کدیور



kadivar@kadivar.com
<http://kadivar.com>

فهرست

- مقدمه ۷
- بخش اول. خطیب دانشمند: حجت الاسلام خامنه‌ای ۲۹
- فصل اول. من از مقلدان آیت الله خمینی هستم ۳۲
- فصل دوم. مقصود از حدود شرعیه در خطبه‌های نماز جمعه ۵۶
- فصل سوم. برادری آشنا به مسائل فقهی ۷۲
- بخش دوم. مقام معظم رهبری: آیت الله خامنه‌ای ۸۹
- فصل چهارم. رهبری مجتهد متجزی براساس مصلحت نظام ۹۲
- فصل پنجم. بازآموزی فقهی پس از دو دهه فترت ۱۰۵
- فصل ششم. درس خارج فقه بدون خارج اصول ۱۱۲
- فصل هفتم. رهبر مجتهد است! ۱۱۷
- بخش سوم. مرجع جایزالتقلید: آیت الله العظمی خامنه‌ای ۱۳۱
- فصل هشتم. فتاوی متناقض ۱۳۴
- فصل نهم. مخالفت مراجع با مرجعیت رهبری ۱۴۳
- فصل دهم. محصولات معاونت امور مرجعیت وزارت اطلاعات ۱۷۷
- فصل یازدهم. اعلام رسمی مرجعیت مقام رهبری ۱۸۵
- فصل دوازدهم. هم رهبری هم مرجعی خامنه‌ای! ۱۹۷
- فصل سیزدهم. بدعت مرجعیت جغرافیایی ۲۰۸
- بخش چهارم. سودای مرجعیت اعلا: امام خامنه‌ای؟ ۲۳۱

۲۳۵	فصل چهاردهم. ابتدال مرجعیت شیعه
۲۶۴	فصل پانزدهم. نمونه‌ای از فتاوای بی‌پایه و خطرناک
۲۷۳	جمع‌بندی
۲۸۴	فهرست منابع
۲۸۹	پیوست‌ها
۳۵۵	گزیدهٔ اسناد
۳۶۳	آلبوم تصاویر
۳۸۳	فهرست تفصیلی
۳۹۱	به همین قلم
۳۹۵	خلاصهٔ عربی
۴۱۷	خلاصهٔ انگلیسی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی حسینی خامنه‌ای (متولد ۱۳۱۸ مشهد) قبل از انقلاب از روحانیون مبارز و خوش فکر و از خطبای مشهور خراسان محسوب می‌شد. پس از پیروزی انقلاب به‌عنوان یکی از مسئولان طراز اول نظام جمهوری اسلامی در مناصب مهمی همانند عضویت شورای انقلاب، امامت جمعه تهران و ریاست جمهوری خدمت کرد. در پی وفات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی آیت‌الله خمینی، وی در سن پنجاه سالگی در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ از سوی مجلس خبرگان رهبری به‌عنوان دومین رهبر جمهوری اسلامی انتخاب شد.

بعد از وفات آیت‌الله اراکی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در اعلامیه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ هفت نفر را به‌عنوان افراد واجد شرایط مرجعیت اعلام کرد. «آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)» سومین نفرشان بود. جامعه روحانیت مبارز تهران نیز سه نفر را مرجع جائزالتقلید معرفی کرد، ایشان نفر اول بود.

«آیت‌الله العظمی خامنه‌ای» در بیانات ۲۳ آذر ۱۳۷۳ اعلام کرد که به این دلیل که در خارج از کشور بار مرجعیت بر زمین مانده مرجعیت خارج از کشور را متواضعانه قبول می‌کند. رساله «أجوبة الاستفتائات» ایشان به عربی در اواخر ۱۳۷۳ در کویت، و به فارسی در سال ۱۳۷۵ در تهران منتشر شد.

«آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای» در نیمه اول سال ۱۳۷۶ به این نتیجه می‌رسد که هفت نفر مرجع صحیح نیست، مرجع باید یک نفر باشد، ایشان اجرایی کردن این وظیفه مهم (تعیین مقام معظم رهبری به‌عنوان مرجع منحصربه‌فرد) را برعهده جامعه مدرسین حوزه علمیه قم می‌گذارد. از آن زمان در محافل رسمی خصوصاً خارج از کشور از ایشان به‌عنوان «امام خامنه‌ای» یاد می‌شود.

پرسش‌های تحقیق

با توجه به ارتقای بسیار سریع و بی‌سابقه ایشان از حجت‌الاسلامی به آیت‌اللهی و رهبری در سال ۱۳۶۸ و به آیت‌الله‌العظمایی و مرجعیت جایزالتقلید در سال ۱۳۷۳ و طرح مرجعیت اعلا و منحصربه‌فرد در سال ۱۳۷۶ ابهام‌ها و پرسش‌هایی درباره سیر طبیعی این ارتقا مطرح می‌شود. برای رفع این ابهام‌ها چاره‌ای نبود جز اینکه زندگی مقام رهبری را زیر ذره‌بین بگذارم و از تحصیل، تدریس، تحقیق، اساتید، هم‌بحث‌ها، تألیفات، مشاغل و مشغله‌های ایشان در مقاطع مختلف زندگی به دنبال قرائنی دال بر اجتهاد مطلق و صلاحیت افتاء و مرجعیت وی بگردم. تلقی خود ایشان از خودش قبل و بعد از رهبری درباره فقاهت و اجتهاد را مقایسه کنم، و بکوشم به پرسش‌هایی از این دست پاسخ دهم:

جناب آقای خامنه‌ای از چه زمانی به فکر مرجعیت افتاد؟ از چه زمانی به فتوادادن آغاز کرد؟ اعضای شورای استفتای ایشان چه کسانی هستند؟ تدریس خارج فقه ایشان از کی شروع شد؟ آیا ایشان تاکنون خارج اصول هم تدریس کرده‌اند؟ از چه زمانی شروع به أخذ وجوهات شرعیّه کرد؟ از چه زمانی ایشان پرداخت شهریه به طلاب حوزه‌های علمیه را به عهده گرفتند؟ ایشان در زمان ادعای مرجعیت چه تألیفاتی در

فقه یا اصول داشته است؟ تاکنون چه تألیفاتی در اصول یا فقه استدلالی منتشر کرده است؟ مبانی اصولی و دیدگاه ایشان در قواعد فقه چیست؟ آیا تاکنون یک دوره کامل فقه فتوایی از ایشان منتشر شده است؟ اگر نه به چه دلیل؟ چه کسانی با چه اهدافی از مرجعیت ایشان حمایت کردند؟ مهم‌ترین منکران اجتهاد مطلق و منکران صلاحیت ایشان برای منصب افتاء و مرجعیت چه کسانی بودند؟ ادله هر یک از طرفین چه بود؟ چه نهادها و ارگان‌هایی در ترویج و تبلیغ و جانداختن اجتهاد و مرجعیت ایشان انجام وظیفه کردند؟ عکس‌العمل بخش سنتی حوزه، مرجعیت و روحانیت با مسئله افتاء و مرجعیت مقام رهبری چه بود؟ مقام و موقعیت سیاسی رهبری چه نقشی در مقام افتاء و مرجعیت ایشان داشته است؟

دیدگاه متأخر آیت‌الله خمینی عدم تلازم مرجعیت و رهبری بود، و به همین دلیل به بازنگری قانون اساسی اقدام شد. چرا جناب آقای خامنه‌ای و اغلب شاگردان آیت‌الله خمینی به این نظر متأخر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی وقعی نگذاشتند و دوباره به تلازم مرجعیت و رهبری روی آوردند؟ عنصر مصلحت نظام در مدرسه ولایت مطلقه فقیه آیت‌الله خمینی اوجب واجبات است، آیا این عنصر در امر افتاء و مرجعیت هم بر موازین شرعی حکومت یا ورود (دو اصطلاح در علم اصول فقه) داشته است؟

پاسخ مشروح و مستند به این پرسش‌ها به تحقیقی انجامید که حاصل آن کتاب حاضر است. کتاب در چهار بخش سامان داده شده است. چکیده این چهار بخش را می‌توان این‌گونه گزارش کرد.

خطیب دانشمند: حجت‌الاسلام خامنه‌ای

جناب آقای خامنه‌ای تا پنجاه سالگی مقلد آیت‌الله خمینی بوده و در

برخی مسائل از آیت‌الله منتظری تقلید می‌کرده است. وی تا وفات آیت‌الله خمینی نه تنها خود را مجتهد نمی‌دانسته بلکه چندین بار به تقلید خود از آیت‌الله خمینی تصریح کرده است. وی اگرچه طلبه مستعدی بوده اما بیش از شش هفت سال ممخّص در تحصیل خارج نبوده است. اهمّ اشتغالات او مطالعه شعر و رمان، مبارزات سیاسی، خطابه و منبر، جلسات عمومی انقلابی معارف اسلامی به‌ویژه تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه برای جوانان، و ترجمه کتب انقلابی اسلامی از عربی به فارسی بوده است.

تقریر هیچ‌یک از دروسی که شرکت کرده منتشر نشده، از هم‌بحث‌هایش نیز نشانه‌ای بر توغّل در فقه و اصول در دست نیست. از مقایسه اجازه‌نامه أخذ وجوهات شرعیه با دیگر اجازه‌نامه‌ها محرز می‌شود که ایشان در سال ۱۳۴۵ از نظر آیت‌الله خمینی در زمره فضلای هم به حساب نمی‌آمده چه برسد به اینکه مجتهد محسوب شود و به وی تنها اختیار مصرف یک‌سوم داده شده که رده طلاب عادی بوده است.

یک دهه به تدریس سطوح عالی فقه و اصول اشتغال داشته اما با چندین بار بازداشت، تبعید، زندگی مخفی خارج از مشهد و فشار نیروهای امنیتی تدریس‌هایش گسسته بوده است. اشتهار ایشان در دهه پنجاه به خطبه‌های انقلابی و جلسات معارف اسلامی روشنگرانه وی بوده است. جناب آقای خامنه‌ای از هیچ‌یک از اساتید خود اجازه اجتهاد ندارد. مشاغل مدیریتی اجرایی تبلیغی پس از انقلاب ایشان نیز تا درگذشت آیت‌الله خمینی تناسبی با فقاہت و اجتهاد ندارد. کثرت مشاغل در دهه نخست جمهوری اسلامی به ایشان اجازه کمترین تدریس و تحقیق فقهی اصولی تا سال ۱۳۶۸ نداده است. در نیم قرن نخست زندگی ایشان (جز یک مقاله ۴۰ صفحه‌ای رجالی ناتمام) هیچ اثر فقهی

اصولی منتشر نشده است.

جناب آقای خامنه‌ای در دوره ده ساله اول جمهوری اسلامی سه اظهارنظر فقهی کرده که دو مورد آن با عکس‌العمل شدید آیت‌الله خمینی مواجه شده است، یکی تبیین ولایت مطلقه فقیه در خطبه نماز جمعه ۱۱ دی ۱۳۶۶ و دیگری اعلام قبول توبه ظاهری مرتد فطری در قضیه سلمان رشدی در خطبه نماز جمعه ۲۸ بهمن ۱۳۶۷. وی بعد از تخطئه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی از هر دو نظر ابراز شده خود برگشت. اظهارنظر وی در اسفند ۱۳۶۷ در مورد غنا و موسیقی مشکوک در قم دیگر شاهد عدم اجتهاد وی سه ماه قبل از رهبری ایشان است.

هیچ سند مکتوبی دال بر تأیید اجتهاد آقای خامنه‌ای از سوی آیت‌الله خمینی در دست نیست. از اظهارات منتشر شده در زمان حیات آیت‌الله خمینی برمی‌آید که اگرچه جناب آقای خامنه‌ای به شدت مورد وثوق ایشان بوده‌اند، اما تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» حتی به «اجتهاد متجزی» هم اِشعار ندارد، چه برسد به دلالت به «اجتهاد مطلق».

نقل‌های شفاهی که بعد از وفات ایشان ابراز شده، اگر معارض با نصّ وصیت‌نامه سیاسی- الهی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نبود، صلاحیت آقای خامنه‌ای را برای رهبری و بالملازمة اجتهاد کاربردی مورد نیاز متصدی مقام رهبری اثبات می‌کرد، به‌علاوه اخبار آحاد در مسائل مهمه حجت نیست. درنهایت این نقل‌های شفاهی بی‌اعتبار است.

منقولات شفاهی ابراز شده درباره معرفی آقای خامنه‌ای از سوی آیت‌الله خمینی به‌عنوان «رهبر متعین و اجتهاد مسلم وی» خلاف واقع است، و گویندگان آن براساس مصلحت نظام چنین شهاداتی را ادا کرده بودند. با توجه به جفاهایی که حکومت در حق آن‌ها کرد ویرایش دوم این منقولات پرده از بی‌اعتباری ویرایش نخست برداشت. درنهایت

«اجتهاد مطلق بالفعل» ایشان تا اواسط خرداد ۱۳۶۸ قابل احراز نیست.

مقام معظم رهبری: آیت الله خامنه‌ای

زمانی که آیت الله خمینی از دنیا رفت قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ ملاک عمل بود. آقای خامنه‌ای در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ یقیناً مرجع تقلید نبود، صلاحیت بالفعل لازم برای افتاء و مرجعیت هم نداشت. در آن روز روحانیون پیرو آیت الله خمینی در جوئی احساسی انتخابی تاریخی کردند. آن‌ها مدیریت سیاسی را بر دانش فقهی مقدم داشتند و مجتهدی متجزی را به عنوان جانشین ولی فقیه که اجتهاد مطلق بالفعل می‌طلبید تعیین کردند. شاگردان آیت الله خمینی نگذاشتند رهبری از مجموعه خودشان بیرون برود. آیت الله خمینی هیچ‌یک از مراجع معاصر خود را واجد صلاحیت رهبری ندانسته بود. مجتهد اعلم در بین شاگردان بنیان‌گذار هم به‌زعم وی منحرف شده بود. در بین واجدان تجربه مدیریت، مجتهد مطلق یافت نمی‌شد، نوبت به «مجتهد متجزی» رسید.

مصلحت نظام اکسیری شد که با آن مجتهد متجزی بر منصب مجتهد مطلق بالفعل نهاده شد. درحقیقت نظریه ولایت فقیه با درگذشت بنیان‌گذارش به خاک سپرده شد. مجلس خبرگان رهبری در حق آقای خامنه‌ای حداقل سه بار براساس «مصلحت نظام» تخلف کرد:

اول. نادیده گرفتن اشکال خلاف قانون بودن فقدان شرط افتاء و

مرجعیت بالفعل (نقض اصل ۱۰۹ قانون اساسی ۱۳۵۸)

دوم. عدم اعلام «موقت بودن رهبری» غیرقانونی آقای خامنه‌ای

حداقل در هفت ماه نخست رهبری ایشان (مصوبه جلسه ویژه خبرگان

رهبری مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸)

سوم. نادیده گرفتن فقدان اجتهاد مطلق یعنی صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه (نقض اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی ۱۳۶۸)

با توجه به اینکه جناب آقای خامنه‌ای از سال ۱۳۵۵ به مدت چهارده سال از هرگونه درس و بحث فقهی اصولی دور بوده است، برای بازآموزی فقهی ایشان از مهر ۱۳۶۸ جلسات بازآموزی فقهی با حضور نه نفر از منصوبان رهبری در شورای نگهبان و قوه قضائیه و غیره تشکیل می‌شود تا با مباحثات فقه استدلالی هفتگی در حضور ایشان آمادگی لازم کسب شود. آقایان سید محمود هاشمی و محمد مؤمن قمی بیشترین نقش را در این آموزش‌های ضمن خدمت به‌عهده داشته‌اند. محصول این جلسات دو مقاله به نام آقای خامنه‌ای است که در سال ۱۳۷۴ بعد از چکش‌کاری اعضای جلسه بازآموزی منتشر شده است. یکی حکم فقهی صابئین (۳۲ صفحه) و دیگری مهادنه یا قرارداد ترک‌مخاصمه و آتش‌بس (۸۴ صفحه).

جناب آقای خامنه‌ای بی‌آنکه در عمرش خارج اصول تدریس کرده باشد، تدریس خارج فقه را از کتاب جهاد از سال ۱۳۶۹ کمتر از یک سال از شروع رهبری آغاز کرد. این درس سه روز در هفته به مدت ۴۵ دقیقه با شرح احادیث اخلاقی آغاز می‌شود. ایشان بعد از جهاد، قصاص و سپس مکاسب محرّمه تدریس می‌کند. بیش از ۵۰۰ نفر از روحانیون شاغل در تهران در این درس شرکت می‌کنند. از ۲۳ سال عمر این درس تقریرات دو بخش از کتاب جهاد و بخشی از کتاب قصاص در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی رهبری نصب شده و از سیزده سال قبل (به‌جز مواعظ اخلاقی اول درس) چیزی از افاضات فقهی ایشان منتشر نشده است. متن صوتی این درس نیز برخلاف دیگر مدرّسان حوزه در

و بسایت ایشان در دسترس نیست.

یکی از سنت‌های رایج در جمهوری اسلامی درخواست گواهی اجتهاد کاربردی برای مقاماتی است که شرط اجتهاد دارد: نمایندگی مجلس خبرگان، وزیر اطلاعات و رهبری. اجتهاد دو مورد اول اجتهاد متجزی و اجتهاد مورد نیاز مقام اخیر قوه اجتهاد مطلق مادون فعلیت افتاء و مرجعیت است. یک سال بعد از آغاز رهبری آقای خامنه‌ای به دلیل شدت اعتراض به فقدان شرایط قانونی و شرعی در رهبر منتخب خبرگان، ایشان دست به دامان شاگردان مرحوم آیت‌الله خمینی شد. هفت نفر از شاگردان بنیان‌گذار به ترتیب تاریخ آقایان محمد یزدی، عبدالله جوادی آملی، مرحوم محمد فاضل لنکرانی، محمد مؤمن قمی، مرحوم علی مشکینی، یوسف صانعی و ابراهیم امینی از اواخر خرداد تا اوایل شهریور ۱۳۶۹ کتباً اجتهاد ایشان را در حد لازم برای تصدی رهبری تأیید کردند. اکثر آن‌ها از منصوبان رهبری در سیمت‌های ریاست قوه قضائیه، فقیه شورای نگهبان و امامت‌جمعه بودند و یک نفر از آن‌ها هم از مراجع جوان آن دوره محسوب می‌شد. از هفت گواهی صادر شده پنج گواهی به بیش از اجتهاد کاربردی مورد نیاز رهبری دلالت ندارد. این گواهی‌ها به دو مشکل مبتلاست: صدور براساس قاعده مصلحت نظام و ابتلا به شهادت معارض.

مرجع جایزالتقلید: آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

جناب آقای خامنه‌ای از سال ۱۳۶۸ أخذ وجوهات شرعی و از اوایل سال ۱۳۶۹ پرداخت شهریه به طلاب حوزه‌های علمیه داخل و خارج را آغاز کرد و حداقل از مرداد ۱۳۶۹ فتوا داده، و نخستین کتابچه مجموعه استفتائاتش در سال ۱۳۷۱ در بیروت منتشر شد. مهم‌تر از فتاوا هفت

گواهی اجتهاد در ابتدای کتاب است که برای رفع اشکالات مربوط به مشروعیت رهبری ایشان صادر شده بود و اکنون در جهت افتتاح مقام افتاء و مرجعیت ایشان به کار گرفته شد، درحالی که پنج گواهی آن به بیش از اجتهاد کاربردی لازم برای رهبری دلالت ندارد و استفاده از آنها در جاانداختن اجتهاد مطلق در حد افتاء مصداق بارز تدلیس است.

بسیاری از آنچه در این کتاب به عنوان فتوا آمده ارجاع مکلفین به فتاوی آیت الله خمینی و تحریرالوسیله ایشان است. این نخستین بار در تاریخ تشیع است که ناقل فتوای مجتهد، خود را مرجع تقلید معرفی می کند. آقای خامنه ای احکام خود را مقدم بر فتاوی همه مجتهدین دانسته است. وی ولی امر خمس را حاکم شرع دانسته (نه مراجع تقلید). و بالأخره آقای خامنه ای التزام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام و ولایت ائمه (ع) غیرقابل تفکیک اعلام می کند که لازمه این فتوای بی مبنا اخراج منکران ولایت فقیه از اسلام و تشیع است.

ادعای مرجعیت مجتهد متجزی با پشتوانه قدرت سیاسی با مخالفت مراجع و علمای شیعه مواجه شد. مرحوم آیت الله سیدمحمدحسین فضل الله در بیروت آن چنان که در مصاحبه خود تصریح کرده است به مقام مرجعیت و افتای جناب آقای خامنه ای باور نداشت، و به همین دلیل در معرض تخریب شخصیت قرار گرفت.

آیت الله موسوی اردبیلی در دی ۱۳۷۲ در خطبه های آخرین نماز جمعه اش انتصاب مرجع توسط مرجع سابق را خلاف رویه سنتی شیعه دانست و تصریح کرد که هیچ یک از مراجع در گذشته پس از انقلاب از جمله آیت الله خمینی کسی را برای پس از خود تعیین نکرده اند. آیت الله منتظری در آبان ۱۳۷۳ توسط آیت الله محمد مؤمن قمی به جناب آقای خامنه ای کتباً پیغام می دهد و ایشان را از دست یازیدن به

حوزه‌هایی که شرعاً صلاحیت آن‌ها را ندارد یعنی افتاء، مرجعیت و تصرف در وجوه شرعیه برحذر می‌دارد. ایشان از نفی استقلال حوزه‌های علمیه توسط نهادهای امنیتی تحت امر رهبری یعنی دادگاه ویژه روحانیت، وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شدیداً ابراز نگرانی می‌کند و برای نخستین‌بار از تشکیل معاونت روحانیت و مرجعیت در وزارت اطلاعات دوران علی فلاحیان با معاونت فردی به نام فلاح‌زاده خبر می‌دهد که دو وظیفه برایش تعریف شده است: یکی تخریب و حذف و تضعیف مراجع مستقل و منتقد، دیگری مطرح کردن و جانداختن مرجعیت مقام رهبری.

آن هفت گواهی‌نامه نخستین دستاورد این معاونت وزارت اطلاعات بود. حداقل پنج نفر از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آقایان مؤمن قمی، مرحوم طاهری خرم‌آبادی، مرحوم طاهر شمس، مرحوم آذری قمی و مرحوم مشکینی با مرجعیت آقای خامنه‌ای مخالف بوده‌اند. به همت معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات و همکاری برخی روحانیون حکومتی بعد از وفات آیت‌الله خویی از مرداد ۱۳۷۱ زمینه‌چینی مرجعیت آقای خامنه‌ای از خارج از کشور آغاز شد. با وفات آیت‌الله اراکی در ۸ آذر ۱۳۷۳ و سفر هیئت سه نفره مقامات عالی سیاسی و نظامی (ولایتی، سردار رضائی و جواد لاریجانی) از تهران به قم و ملاقات با مراجع و علما طی دو روز بعد از آن معاونت یاد شده وزارت اطلاعات حداقل یازده گواهی‌نامه اجتهاد و شهادت صلاحیت مرجعیت در قم و تبریز اخذ و منتشر می‌کند.

برخلاف موج اول گواهی‌نامه‌ها که موضوع آن اجتهاد آقای خامنه‌ای بود، موضوع موج دوم گواهی‌نامه‌ها جواز تقلید و مرجعیت وی است. هیچ‌یک از این گواهی‌نامه‌ها ابتدایه‌ساکن صادر نشده، بلکه در پاسخ به

پرسش مشترکی از سوی معاونت مرجعیت وزارت اطلاعات نوشته شده‌اند. برخی از صادرکنندگان گواهی‌نامه‌ها به مصلحتی بودن این مرجعیت و جواز تقلید تصریح کرده‌اند از جمله پاسخ آقایان سیدمحمدباقر حکیم و سیدمحمود هاشمی شاهرودی. فارغ از شرائط صدور گواهی‌نامه‌ها اکثر این یازده گواهی‌نامه بر جواز تقلید و مرجعیت آقای خامنه‌ای دلالت می‌کند. این گواهی‌ها در صورتی معتبر است که مبتلا به شهادت معارض نباشند.

سه روز بعد از وفات آیت‌الله اراکی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در اعلامیه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ به امضای دبیر وقت جامعه مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی هفت نفر را به ترتیب عنوان افراد واجد شرائط مرجعیت اعلام کرد: آقایان ۱. محمد فاضل لنکرانی، ۲. محمدتقی بهجت، ۳. سیدعلی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، ۴. حسین وحید خراسانی، ۵. جواد تبریزی، ۶. سیدموسی شبیری زنجان، ۷. ناصر مکارم شیرازی. جامعه روحانیت مبارز تهران نیز به ترتیب سه نفر را مرجع جازالتقلید معرفی کرد: ۱. سیدعلی خامنه‌ای، ۲. محمد فاضل لنکرانی، ۳. جواد تبریزی. مجمع جهانی اهل بیت (ع) هم گزینش آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع طایفه شیعه مورد تأیید قرار داد.

بیانیه جامعه مدرسین به سه دلیل خلاف آئین‌نامه آن بوده بی اعتبار است: یک. حدنصاب رسمیت جلسات ۱۴ نفر بوده، درحالی که تنها هفت نفر در این جلسه شرکت داشته‌اند. چند نفر هم در مخالفت جلسه را ترک کرده‌اند. دو. مصوبات باید به تأیید بیش از یک سوم تمام اعضای جامعه برسد. درحالی که حتی برخی رأی‌های تلفنی هم تکذیب شد. سه. در مسائل مهم مصوبات باید به تأیید کتبی بیش از نصف تمام اعضا برسد، درحالی که این مصوبه یک امضا بیشتر نداشته است.

مصوبات جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز تهران و دیگر تشکّل‌های حکومتی روحانی بدعتی در تاریخ شیعه محسوب می‌شود یکی به دلیل معرفی افراد فاقد شرائط به‌عنوان مرجع تقلید، دیگر معرفی یک یا حداکثر دو نفر به‌عنوان مجتهد جامع‌الشرایط درحالی‌که سه تا هفت نفر به‌عنوان مراجع جایزالتقلید اعلام شده بودند، سوم رویه حوزه‌ها معرفی یک نفر اعلم برای رفع سردرگمی بوده نه معرفی چندین نفر بدون تعیین اعلم.

این بیانی‌ها بازتاب بسیار منفی در حوزه‌های علمیه داشت و دخالت قدرت سیاسی در امر مرجعیت تلقی شد.

معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات در آذر ۱۳۷۳ روزانه از ائمه‌جمعه شهرستان‌ها و نمایندگان خبرگان و دیگر مقامات روحانی گواهی تأیید صلاحیت آقای خامنه‌ای برای افتاء و مرجعیت أخذ و منتشر کرد. هجده گواهی‌نامه در موج سوم گواهی‌نامه‌ها منتشر شد. مهم‌ترین آن متعلق به آیت‌الله طاهری اصفهانی امام‌جمعه اصفهان است. ایشان به آیت‌الله منتظری توضیح داده که این شهادت‌نامه با اصرار دادستان دادگاه ویژه روحانیت اصفهان صادر شده است. حتی آیت‌الله آذری قمی هم با فشار اطلاعات با مقداری اما و اگر شهادت‌نامه نوشته است.

به نظر آیت‌الله منتظری با دخالت و فشار نهادهای امنیتی و قضائی امر مرجعیت تحمیلی و مبتذل شده است. تطمیع، تهدید و توهم ازجمله عوامل سه‌گانه صدور چنین گواهی‌های اجتهاد یا شهادت مرجعیت می‌تواند باشد. «شیاع مفید علم» بر اجتهاد مطلق برای مقام افتاء و مرجعیت آقای خامنه‌ای یقیناً حاصل نیست. گواهی‌نامه‌های اجتهاد مبتلا به معارض (شهادت به عدم اجتهاد مطلق) هستند و در هر صورت هیچ

طریق شرعی معتبری برای احراز اجتهاد مطلق و صلاحیت مرجعیت آقای خامنه‌ای در دست نیست.

جناب آقای خامنه‌ای در سخنرانی مورخ ۲۳ آذر ۱۳۷۳ اعلام می‌کند که از اعلام مرجعیتش اطلاع نداشته و اگر اطلاع می‌داشت از پخش آن جلوگیری می‌کرد. اسناد و شواهد متعددی به‌علاوه روایات آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری قمی نشان می‌دهد که ایشان نه تنها خبر داشته بلکه از سال‌ها قبل برای آن برنامه‌ریزی کرده بود. ایشان در همین سخنرانی اعلام می‌کند به این دلیل که در خارج از کشور بار مرجعیت بر زمین مانده مرجعیت خارج از کشور را متواضعانه قبول می‌فرمایند. جناب آقای خامنه‌ای اطلاع ندارند مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی در احکام شرعی تقلید ندارد. ایشان برخلاف ادعای خود به پرسش‌های شرعی ایرانیان پاسخ می‌داد و وجوهات شرعی ایرانیان را نیز به احسن وجه أخذ می‌کرد.

جناب آقای خامنه‌ای در همین سخنرانی با کنایه ابلغ من التصریح آیت‌الله منتظری را چند بار به خیانت متهم می‌کند. ده روز بعد از سخنرانی رهبری در روزهای ۲ و ۳ دی ۱۳۷۳ مأموران لباس شخصی در پناه نیروهای امنیتی و انتظامی به درس آیت‌الله منتظری حمله می‌کنند، حسینیه را تخریب و با شعارهای زننده طلاب را به تعطیل درس تهدید می‌کنند. این حملات را معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات سازمان داده بود. رساله «أجوبة الاستفتائات» در اواخر ۱۳۷۳ منتشر می‌شود. تناقض‌های موجود در این رساله از جمله در بحث ولایت فقیه و خمس از ادله عدم اجتهاد مفتی آن است.

سودای مرجعیت اعلا: امام خامنه‌ای؟

در تابستان ۱۳۷۶ برای آیت‌الله آذری قمی و آیت‌الله منتظری مشخص می‌شود که آقای خامنه‌ای از طریق جامعه مدرسین بنا دارد به مرجعیت واحد برسد، یعنی با استفاده از قدرت سیاسی به‌عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد معرفی شود. آیت‌الله آذری قمی در نامه تاریخی ۵ آبان ۱۳۷۶ خود به خاتمی رئیس‌جمهور متذکر شد: «به دستور آقای خامنه‌ای معاونت ویژه‌ای زیر نظر وزیر سابق اطلاعات (علی فلاحیان) برای جانداختن مرجعیت ایشان و جلوگیری از رشد سایر مراجع حوزه تشکیل شده است. مقام معظم رهبری تصوّر فرموده‌اند که مقام رهبری علمیت در فقه را هم به دنبال خود می‌آورد و مرجعیت امری اعتباری است! جامعه مدرسین که به جواز تقلید معظم‌له رأی داده‌اند تنها به لحاظ مصلحت نظام بوده، که مصلحت‌اندیشی در این امر حیاتی صحیح نبوده و نیست، چون اهل خبره باید علمیت را بررسی کند و اعلم را اعلان نماید نه مصلحت را! مسلماً نقیصه علمیت در فقه در مقام معظم رهبری وجود دارد، پس ولایت معظم‌له به‌عنوان یک منصب ولایت مطلقه و اختیارات دیگر کلاً منتفی است. قبول کردن مرجعیت توسط مقام معظم رهبری صحیح نبوده و تبعیت او برخلاف موازین شرعی و حوزوی است.» درس آیت‌الله آذری قمی در مدرسه فیضیه دو روز بعد از اعلامیه جامعه مدرسین بر علیه وی با شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» توسط طلاب بسیجی و حزب‌الله با هدایت مأموران حکومتی تعطیل شد، آذری مورد ضرب و شتم قرار گرفت و با سنگ و چوب به خودروی وی خساراتی وارد کردند.

آیت‌الله منتظری در ۲۳ آبان ۱۳۷۶ به مناسبت ۱۳ رجب [۱۴۱۸] در

سخنرانی تاریخی خود دو اشکال عمیق فقهی مطرح می‌کند: یکی لزوم شرط اعلیت مقام رهبری و دیگری فقدان شرائط مرجعیت در شخص رهبر. ایشان اولاً به دلیل فقدان اعلیت فقهی آقای خامنه‌ای ولایت و رهبری وی را مبتلا به مشکل لاعلاج شرعی دانست. ثانیاً ادعای مرجعیت وی را به دلیل عدم برخوردارگی از اجتهاد مطلق و صلاحیت افتاء «ابتدال مرجعیت شیعه» اعلام کرد. مقام علمی آیت‌الله منتظری در حدی بود که ابراز علنی این بیانات به معنای متوقف‌شدن طرح مرجعیت اعلای آقای خامنه‌ای شد. درحقیقت آیت‌الله منتظری با زیرسؤال‌بردن صلاحیت‌های عمومی رهبری، جواز تقلید وی را باطل اعلام کرد و به طریق اولی مرجعیت اعلای نامبرده نقش برآب شد.

عملیات سرکوب ۲۸ آبان ۱۳۷۶ به دستور رهبری و زیر نظر محمد یزدی رئیس قوه قضائیه انجام شد. در همان روز شورای امنیت ملی به بهانه حفظ جان دو فقیه منتقد آن‌ها را در خانه خود محصور کرد، بی‌آنکه دادگاه صالحه‌ای ایشان را محاکمه کرده باشد. آیت‌الله منتظری بیش از پنج سال برای همین انتقاد در خانه محصور بود. آیت‌الله آذری قمی پس از ۱۵ ماه در حصر جان داد.

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی طی سخنان مشروحی در تاریخ ۵ آذر ۱۳۷۶ بی‌آنکه کلمه‌ای به انتقادات علمی و اعتراض‌های فقهی آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری قمی پاسخ دهد، برخلاف موازین مسلم اخلاقی و شرعی منتقدان خود را «خائن»، ساده‌لوح، آلت دست دشمن صهیونیستی، برهم‌زننده امنیت مردم، نادان، نفهم، مبتلا به حسد و هوای نفس» معرفی می‌کند، و انتقادات مؤدبانه آن‌ها را با زبان خشن و سیل تهمت و افترا ارزیابی نمود. موضع‌گیری جناب آقای خامنه‌ای دقیقاً منطبق بر روشی است که قرآن کریم از

برخورد فرعون با موسی(ع) توصیف کرده است. شیوه برخورد ایشان یقیناً در تعارض کامل با منش و روش امام علی(ع) در مواجهه با منتقدان مسالمت جوست.

مهم ترین شاخص عدم اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای فتاوی وی است. علاوه بر فتاوی وی درباره ولایت فقیه و خمس، فتاوی حرمت انتقاد علنی از مسئولین نظام منتشره در مرداد ۱۳۹۲ به عنوان نمونه‌ای از فتاوی بی پایه و خطرناک قابل ذکر است. به فتاوی ایشان گزارش ظلم مسئولین حکومتی در برابر مردم یا انتشار عمومی آن اولاً و جهی ندارد. ثانیاً اگر موجب فتنه و فساد و تضعیف دولت اسلامی شود حرام است. مفاد این فتوا سیره عملی حکومت‌های استبدادی و خودکامه در طول تاریخ است. این فتوا بدعتی در تاریخ تشیع و خلاف مسلمت‌تعالیم اسلامی است. فتاوی حرمت انتقاد علنی از مسئولین نظام یک غرض اصلی بیشتر ندارد: انتقاد موقوف!

داستان مرجعیت اعلای خامنه‌ای چهار گام داشت. گام اول خطیبی توانا در خدمت نظام که نه ادعای اجتهاد داشت نه رهبری و مرجعیت را به خواب می‌دید: حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای. گام دوم رهبری و ولایت مطلقه فقیه براساس مصلحت نظام از نیمه خرداد ۱۳۶۸: آیت‌الله خامنه‌ای مقام معظم رهبری. گام سوم برنامه‌ریزی برای مرجعیت از نیمه سال ۶۸ و اعلام رسمی در آذر ۷۳: آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای مرجع جایزالتقلید. گام چهارم خیز برای مرجعیت اعلا و منحصر به فرد از تابستان ۱۳۷۶: امام خامنه‌ای! و داستان زیاده‌خواهی نفس آدمی پایانی ندارد. در این بلیه تنها وی مسئول نیست، شرکای روحانی او از مدرسه آیت‌الله خمینی نیز در «ابتدال مرجعیت شیعه» با وی هم‌پرونده‌اند.

ابتدال مرجعیت شیعه

مرحوم آیت الله خمینی با پشتوانه مرجعیتش رهبر شد، و جناب آقای خامنه‌ای با اتکاء به رهبریش مرجع شد! رهبری و مرجعیت ایشان هر دو با قاعده «حفظ نظام اوجب واجبات است» تحصیل شد. مرجعیت مجتهد متجزی با اکسیر مصلحت نظام یعنی همین. فقهای منتقد از جمله مرحوم آیت الله منتظری در سخنرانی تاریخی ۱۳ رجب (۲۳ آبان ۱۳۷۶) مرجعیت رهبری را «ابتدال مرجعیت شیعه» خواندند و به دلیل همین انتقادشان برخلاف شرع و قانون محصور شدند. این کتاب شرحی است بر همین سه کلمه: «ابتدال مرجعیت شیعه».

زیرعنوان کتاب «استیضاح مرجعیت مقام رهبری، حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای» است. استیضاح طلب وضوح، روشن شدن و رفع ابهام است. استیضاح امری اخلاقی و شرعی است. نتیجه کتاب عدم احراز مرجعیت رهبری و وجود قرائن و شواهد متعدّد بر عدم صلاحیت افتاء و مرجعیت وی است. بی‌شک آقای خامنه‌ای و مدافعان مرجعیت ایشان نیز حق دارند ادله و شواهد خود را منتشر کنند. آن‌چنان‌که یکی از ایشان چنین کرد و مشروح اظهارات وی به‌عنوان پیوست شماره یک ضمیمه همین کتاب منتشر شده است. این دفاعیه نمونه خوبی برای آزمون قوت ادله و مستندات مرجعیت رهبری است. در پیوست شماره دو با عنوان مشت نمونه خروار به ارائه چند سند دیگر به جای نقد دفاعیه اکتفا شده است.

نویسنده آن‌چنان‌که به تفصیل قبلاً در این زمینه نوشته است، منکر مطلق ولایت سیاسی فقیه است، و برای هیچ‌یک از سِمَت‌های حکومتی، فقاقت و اجتهاد اعمّ از مطلق و متجزی را شرط نمی‌داند، تا نگران

از دست رفتنش باشد. اما در مرجعیت تقلید یقیناً صلاحیت افتاء و اجتهاد مطلق شرط است و این کتاب دربارهٔ مرجعیت آقای خامنه‌ای است نه رهبری وی. «استیضاح رهبری» (ارزیابی کارنامهٔ بیست‌ویک سالهٔ رهبری جناب آقای خامنه‌ای براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی) موضوع کتاب دیگر نویسنده است که ویرایش نخست آن در تیر ۱۳۸۹ و ویرایش دوم آن در اردیبهشت ۱۳۹۳ منتشر شد.

در این تحقیق کوشیده شده منصفانه قضاوت شود، هم قرائن موافق مرجعیت ایشان ذکر شود هم قرائن علیه آن. اظهار نظر و گواهی مدافعان در کنار انتقاد و نکته‌سنجی مخالفان آمده است. نویسنده به دنبال حقیقت است نه بر کرسی نشاندن فرضیهٔ خود. اگر چه جناب آقای خامنه‌ای به صاحب این قلم و مهم‌تر از آن به استاد وی جفا کرده است، اما نویسنده نهایت تلاش را کرده است که از جادهٔ انصاف خارج نشود و در داوری حق ایشان پایمال نگردد. اینکه چقدر در این مسیر موفق بوده است، قضاوت با خوانندگان است.

مخاطبان اصلی این کتاب متدینان هستند، یعنی کسانی که در زندگی‌شان دغدغهٔ دینی دارند. به‌ویژه مراجع، فقها، طلاب علوم دینی، اساتید و دانشجویان الهیات و معارف اسلامی. دیگران هم شواهد و مستندات بر دشواری‌های امتزاج دین و قدرت سیاسی در ایران یا اندیشه شیعی معاصر در این کتاب خواهند یافت. ضرورت جدایی نهاد دین (حوزه، روحانیت، مرجعیت و مسجد) از دولت نتیجهٔ منطقی این تحقیق است.

ویرایش دوم کتاب

ویرایش نخست این کتاب به‌عنوان فصل چهارم رسالهٔ «ذکر مصیبت

آیت‌الله آذری قمی» در قالب سلسله مقالات در سایت جرس و وبسایت شخصی نویسنده منتشر شد.^۱ برخی مطالب، منابع و مدارک جدید به مطالب قبلی افزوده شد. کل کتاب مورد بازبینی قرار گرفت. فصل‌بندی آن نیز تکمیل شد. مقدمه تحلیلی، دو پیوست، آلبوم تصاویر و اسناد، فهرست تفصیلی مطالب، و خلاصه کتاب به انگلیسی از دیگر اضافات ویرایش دوم است.

جمع‌آوری منابع و مآخذ کتاب وقت فراوانی گرفته است. کوشیده شده ادعایی غیرمستند ارائه نشود. با این‌همه کار بشری خالی از خطا و کاستی نیست. یقین دارم اگر این تحقیق در داخل کشور امکان انجام داشت منابع و مستندات بیشتری می‌یافت. از ارباب فضل تقاضا می‌شود پیشنهادات و انتقادات خود را به‌ر صورتی مناسب می‌دانند - عمومی یا خصوصی - به اطلاع نویسنده برسانند. نقد این تحقیق و زیر ذره‌بین بردن یافته‌های آن خدمت به تاریخ معاصر ایران، اندیشه متأخر تشیع و نویسنده است.

پیش‌نویس و ویرایش اول کتاب را قبل از انتشار دوازده نفر از دوستان اهل فضل مطالعه کرده و تذکرات و پیشنهادهای ارزشمندی به نویسنده داده‌اند. اما به علت خفقان رو به افزایش استبداد دینی هیچ‌کدام حتی عزیزان مقیم خارج از کشور مایل نبودند نام‌شان ذکر شود، وظیفه خود

۱. استیضاح مرجعیت مقام رهبری (۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲)

- افتاء و مرجعیت با اکسیر مصلحت نظام (۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲)

- موافقان و مخالفان مرجعیت آقای خامنه‌ای (۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲)

- ابتدال مرجعیت شیعه (۲ خرداد ۱۳۹۲)

علاوه بر آن بخش اعظم دو مطلب زیر نیز به مقالات فوق اضافه شد:

- مقاله بیست‌وچهار سال خودکامگی و تزویر (۱۵ خرداد ۱۳۹۲)

- مصاحبه مکتوب: آقای خامنه‌ای انتقاد علنی از نظام را «گناه نابخشودنی» می‌داند (۱۴ دی ۱۳۹۲).

می‌دانم از یکایک این دوستان مشفق صمیمانه تشکر کنم. نسخه‌های برخی روزنامه‌ها توسط یکی از دانشجویان و یکی از کتاب‌ها توسط یکی از دوستان تهیه شده است، زحمت تصحیح، صفحه‌بندی و آماده‌سازی به صورت کتاب را یکی دیگر از دوستان جوان متقبل شده است، که باز به همان دلیل مجاز به ذکر نام‌شان نیستم. از ایشان نیز صمیمانه سپاسگزارم.

آرزو دارم زمانی وضعیت آزادی در ایران به حدی برسد که امثال این کتاب امکان چاپ کاغذی در کشور داشته باشد و نویسنده به دلیل نوشتن این کتاب و مانند آن از حقوق قانونی و شرعی از جمله حق زندگی در کشورش محروم نباشد.

ویرایش سوم

اضافات و ویرایش سوم عبارتند از باب ششم از فصل نهم تحت عنوان «کناره‌گیری اجباری فقیه شورای نگهبان به دلیل مخالفت با مرجعیت رهبری»، باب هشتم از فصل نهم تحت عنوان «اعتراض به مرجعیت رهبری ادامه دارد»، و تکمیل نتیجه فصل نهم. خلاصه عربی به انتهای کتاب اضافه شده، و طرح جلد کتاب نیز تازه است. از دوستانی که ترجمه عربی، و طراحی جلد را انجام دادند تشکر می‌کنم.

مجموعه افضل الجهاد برگرفته از سخن منسوب به رسول خدا (ص) است: «افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر» (با فضیلت‌ترین جهاد ابراز عدالت در پیشگاه زمامدار ستمکار است). این مجموعه در پی نقد ولایت جائر است؛ تحلیل انتقادی استبداد دینی براساس موازین مسلم اسلامی از قرآن کریم، سنت نبوی، سیره ائمه، قواعد شرعی، موازین اخلاقی و هنجارهای حقوقی. این کتاب دفتر دوم از این مجموعه است.

دفتر نخست «استیضاح رهبری همراه با واکنش‌های آن» بوده است.

دفترهای دیگری در این مجموعه منتشر خواهند شد، ان شاء الله.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ
إِلَيْهِ أُنِيبُ.^۱

محسن کدیور

عید سعید مبعث پیامبر رحمت (ص)، خرداد ۱۳۹۳

بخش اول

خطیب دانشمند: حجت الاسلام خامنه‌ای

این بخش به آزمون اجتهاد حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای در پنجاه سال اول زندگی وی یعنی تا روز وفات آیت‌الله خمینی (۱۴ خرداد ۱۳۶۸) اختصاص دارد و شامل سه فصل است:

- دوران قبل از انقلاب: تحصیل و مبارزه (۵۷ - ۱۳۱۸)

- دوران زعامت آیت‌الله خمینی: مشاغل انقلابی (۲۲ بهمن ۵۷ تا ۱۴ خرداد ۶۸)

- نظر آیت‌الله خمینی درباره فقاهت آقای خامنه‌ای.

۱. منابع سرگذشت آقای سیدعلی خامنه‌ای عبارتند از:

- *خبرگان ملت (شرح حال نمایندگان مجلس خبرگان رهبری)*، تهران، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۷۸، جلد اول، ص ۷۵ - ۴۷.

- زندگی‌نامه در پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری [بی‌تاریخ]

- نگاهی گذرا به زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی حسینی خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی ایران، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، مورخ ۱ فروردین ۱۳۸۷.

- کتاب «شرح اسم: زندگی‌نامه آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای (۱۳۵۷-۱۳۱۸)» نوشته هدایت‌الله بهبودی [رئیس دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری]، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۹۱، ۷۵۶ صفحه، چاپ ششم.

مورد اول به قلم خود ایشان است و بقیه مبتنی بر آن. مورد اخیر مشروح‌ترین است. در برخی موارد منابع فوق ناهمخوان هستند.

فصل اول

من از مقلدان آیت‌الله خمینی هشتم

فصل دوران قبل از انقلاب از چهار باب به شرح زیر تشکیل شده است:

- دوران تحصیل

- دوران مبارزه

- نداشتن اجازه اجتهاد

- اقرار به تقلید

در این فصل به دنبال قرائنی مبنی بر دستیابی جناب آقای سیدعلی حسینی خامنه‌ای به درجه اجتهاد تا سن چهل سالگی (۵۷ - ۱۳۱۸) هشتم. عنوان فصل برگرفته از باب چهارم (اقرار مکتوب ایشان) است.

باب اول: دوران تحصیل (۴۷ - ۱۳۲۹)

جناب آقای خامنه‌ای (متولد ۱۳۱۸) تحصیل علوم دینی را از یازده سالگی در سال ۱۳۲۹ در مشهد آغاز کرده و در سال ۱۳۴۷ در سی‌سالگی در همان شهر فارغ‌التحصیل شده است. در این فصل در ضمن سه مقطع مشهد اولیه، قم و مشهد ثانویه وضعیت تحصیلی ایشان را بررسی می‌کنم.

مطلب اول. تحصیل در حوزه مشهد (۳۷ - ۱۳۲۹)

ایشان خود دربارهٔ تحصیلات حوزوی و جدیدش چنین نوشته است:

«پس از پایان کلاس ششم این مدرسه [دارالتعلیم دیانتی]، تصدیق ششم را دور از چشم پدر با رفتن به کلاس شبانه دریافت کردم و سپس در کلاس‌های دبیرستان نام‌نویسی کرده، دورهٔ متوسطه را طی دو سال به‌صورت جهشی خواندم و دیپلم را گرفتم. دروس علوم اسلامی را نیز در همان مدرسه اسلامی شروع کردم.»^۱

«من از آن اوّل که رسماً طلبه شدم تا وقتی درس خارج را شروع کردم، پنج‌سال و نیم طول کشیده، یعنی دورهٔ سطح را تماماً در طی پنج‌سال و نیم گذراندم.»^۲

«در شانزده سالگی تمام دروس سطح را خوانده و درس خارج را شروع کرده بودم.»^۳

«درس خارج را هم نزد مرحوم آیت‌الله‌العظمی میلانی (ره) شروع کردم. یک سال درس خارج اصول و دو سال و نیم درس خارج فقه ایشان را رفتم تا اواخر سال ۱۳۳۷ شمسی که به قم عزیمت کردم.»^۴

«در سال ۱۳۳۷ شمسی با اجازهٔ پدر به قم رفتم و تا سال ۱۳۴۳ شمسی در قم ماندم. در همان سال چون پدرم به دنبال عارضهٔ چشم، بینایی خود را کاملاً از دست داد، ناگزیر به مشهد بازگشتم، گرچه حتی بعضی استادان بزرگ من در قم [آیت‌الله مرتضی حائری یزدی] به شدت مخالف بازگشت من بودند.»^۵

۱. سرگذشت خودنوشت، *خبرگان ملت*، ج ۱ ص ۵۰.

۲. پیشین، ص ۵۳.

۳. پیشین، ص ۵۱.

۴. پیشین، ص ۵۳.

۵. پیشین، ص ۵۲.

براساس سرگذشت خودنوشتِ فوق جناب آقای خامنه‌ای تحصیل علوم حوزوی را از کودکی زمانی که کلاس پنجم ابتدائی می‌رفته آغاز کرده، یعنی حدود سال ۱۳۲۹ و به مدت پنج سال و نیم و در سن ۱۶ سالگی یعنی در سال ۱۳۳۴ تحصیل دورهٔ مقدمات و سطح حوزه را به پایان رسانیده است و دورهٔ خارج را در مشهد در سال ۱۳۳۴ شروع کرده، و بعد از دو سال و نیم در اواخر سال ۱۳۳۷ عازم قم شده است.

دیگر اشتغالات دوران مشهد:

یک. در این دورهٔ ۸ سالهٔ تحصیل در حوزهٔ مشهد (۳۷ - ۱۳۲۹) وی دو سال به‌طور حضوری در کلاس پنجم و ششم ابتدایی درس می‌خوانده، و دو سال نیز به‌طور شبانه و جهشی دورهٔ متوسطه را به دور از چشم پدر خوانده و دیپلم گرفته است. علاوه‌بر آن در زمان تحصیل خارج در سال ۱۳۳۶ «حدود دو ماه» به اتفاق مادر، خاله‌ها، برادر کوچک، مادر ناتنی مادرش و دو دختر وی روانهٔ زیارت عتبات عالیات شده و در این فرصت به درس اساتید نجف سر می‌زند و دروس آیت‌الله سیدمحسن حکیم و آیت‌الله میرزاحسن بجنوردی را می‌پسندد، اما پدرش با تحصیل وی در نجف موافقت نمی‌کند.^۱

دو. از دیگر اشتغالات آقای خامنه‌ای در این دوره و نیز دههٔ چهل خواندن کتب داستان و رمان‌های ترجمه شده است.^۲ «کمتر رمانی بود که

۱. شرح اسم، ص ۷۸ - ۷۷.

۲. سیدعلی بسیاری از رمان‌های منتشر شدهٔ خارجی را در نوجوانی مطالعه کرد... بعدها گفت که رمان خوانی او در ابتدا بی‌هدف بود و تحت‌تأثیر کشش‌های داستان‌پردازی قرار داشت. «اشتباه کردم که همه‌جور رمان‌هایی خواندم چراکه رمان مثل آبی که در خاک نرم نفوذ می‌کند همه‌جا را می‌گیرد، وقت را پر می‌کند... کتاب‌هایی چون جنگ و صلح نوشتهٔ لی‌یف نیکالایوویچ تولستوی، بینوایان اثر ویکتور ماری هوگو، برخی آثار رومن رولان مانند ژان کریستوف، هرآنچه از الکساندر دومای پدر و پسر ترجمه شده بود، کتاب‌های میشل ژواگو،

آن وقت‌ها اسم آورده بشود و من نخوانده باشم.» خود احتمال می‌دهد تعداد رمان‌هایی که در مشهد و پیش از حرکت به قم (۱۳۳۷) خوانده است، «بیش از هزار عنوان» است.^۱

سه. دیگر اشتغال وی در این ایام تا سال ۱۳۴۳ شعر است، اعم از خواندن و سرودن و شرکت در جلسات ادبی و نقد شعر. اشعار مورد علاقه‌اش را در دفتری به نام سفینه غزل ثبت می‌کرد و تخلصش امین و کنیه‌اش ضیاء‌الدین بود. او در انجمن‌های ادبی نگارنده (فردوسی) و فرخ شرکت می‌کرد.^۲

مطلب دوم. دوران تحصیل در قم (۴۳ - ۱۳۳۷)

ایشان از اواخر ۱۳۳۷ تا بهار ۱۳۴۳ به مدت پنج سال و چند ماه در حوزه علمیه قم به تحصیل دوره خارج مشغول بوده است: یعنی در درس آیت‌الله بروجردی (۲ سال و دو سه ماه فقه، تا اردیبهشت ۱۳۴۰ وفات ایشان)، آیت‌الله خمینی (فقه و اصول) و آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی (فقه) شرکت داشته است.^۳

مهم‌ترین هم‌بحث‌های ایشان حجت‌الاسلام سیدجعفر شبیری زنجان‌ی

دن آرام نوشته میخائیل شولوخوف، کمدی الهی اثر دانته آلیگی هری و... را در این دوره و نیز دهه چهل خواند و گاه چون بینوایان را دوباره خواند... با ورود به آموزش‌های فقهی در پایان دوره سطح و ابتدای درس خارج، از شدت مطالعه و گرایش سیدعلی خامنه‌ای به رمان کاسته شد، اما قطع نگردید. در آن دوره که شاید پنج سالی به درازا کشیده شده باشد «کمتر زمانی بود که آن وقت‌ها اسم آورده بشود و من نخوانده باشم.» (شرح اسم ص ۷۱ - ۷۰).

۱. پیشین، ص ۷۰.

۲. پیشین، ص ۷۷ - ۷۱.

۳. ضمناً فلسفه را با درس اشارات آیت‌الله منتظری آغاز کرد (شرح اسم ص ۸۵) و با اسفار و شفای علامه طباطبائی ادامه داد. (پیشین ۸۵ - ۸۴) ادعای دوم در منابع مستقل از جمله توصیف دکتر دینانی درباره ایشان «هم اتاق و هم خرج و هم صحبت» (نه هم‌درس و نه هم‌بحث) به چشم نمی‌خورد.

(متولد ۱۳۱۵، رئیس شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور و امام جماعت مسجد ارک تهران) و مرحوم حجت الاسلام شیخ محمدحسین بهجتی اردکانی متخلص به شفق (شاعر انقلاب و امام جمعه اردکان) (۱۳۸۶-۱۳۱۳) بوده‌اند.^۱

در دوره قم شیخ غلامحسین ابراهیمی دینانی (متولد ۱۳۱۳)، هم‌غذا و دوست سیدعلی بود. «این دو، اتاق‌های جدا داشتند اما وعده‌های غذایی را با هم می‌گذراندند.»^۲ سنخیت آن‌ها مسائل شعر و ادب بود.^۳

۱. سه نفر دیگر به‌عنوان هم‌بحث ایشان معرفی شده‌اند:

- یک‌سال را با [آیت‌الله] شیخ‌مهدی ربانی املشی (۱۳۶۴-۱۳۱۳) کتاب صلوة را بدون درس مباحثه کرده است. (شرح اسم، ص ۸۵)

- «مدت کوتاهی نیز با [آیت‌الله محمدباقر] مهدی باقری کنی [متولد ۱۳۰۵، عضو مجلس خبرگان رهبری و قائم مقام دانشگاه امام صادق (ص)] به مرور درس‌ها گذراند.» (پیشین ص ۸۴)

- در سرگذشت دفتر حفظ و نشر آثار رهبری علاوه بر چهار هم‌بحث مذکور حجت‌الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی (متولد ۱۳۱۱) «از هم‌مباحثه‌های نزدیک او» معرفی شده است.

۲. شرح اسم، ص ۸۹. نظر استاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی (متولد ۱۳۱۳) درباره دوست دوران طلبگی‌اش خواندنی است: «سخن بر سر تفسیر این رباعی از خیام بوده است: یاران موافق همه از دست شدند/ در پای اجل یکان‌یکان پست شدند. خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر/ دوری دو سه پیشتر زما مست شدند. فیضی می‌پرسد: "بیرون از فضای این رباعی، در شرایطی که خودتان در آن به سر می‌برید، از حال و هوای خودتان با دوستانی که داشتید که دیگر ندارید سخن بگویید." دکتر دینانی می‌گوید: "من دقیقاً حالی را که خیام وصف می‌کند، درک می‌کنم و آن حال را دارم... دوستانی دارم که سال‌هاست راه ما از هم جداست. در جوانی و طلبگی با هم بودیم و بیش از ده سال هم‌اتاق و هم‌خرج و هم‌صحبت بودیم. ولی بعدها روزگار ما را به دانشگاه برد و تندباد حوادث آن‌ها را به سیاست و قله‌های رفیع پُست و مقام کشاند و در واقع راه‌مان جدا شد. باینکه ممکن است من از کرده‌های منسوب به آنان ناراضی باشم - کم‌اینکه هستم - و با اینکه هیچ رابطه‌ای بین ما وجود ندارد، باین حال اگر خطری آن‌ها را تهدید کند، من نگران می‌شوم و بی‌آنکه بخواهم، یک دلدادگی عاطفی بین ما وجود دارد. شوخی که نیست عمری را با هم گذراندیم" (هستی و مستی، حکیم عمر خیام نیشابوری به روایت حکیم دکتر دینانی" گفت و گوی کریم فیضی با دکتر دینانی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۸، ص ۳۶۰).

۳. حجت‌الاسلام علی اکبر ناطق نوری (متولد ۱۳۲۲) در مصاحبه مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۸۸ با

دیگر اشتغالات دوران قم:

یک. در دوران تحصیل در قم با شروع نهضت روحانیت در سال ۱۳۴۱ بیشترین فعالیت آقای خامنه‌ای به کمک برادرش آقاسیدمحمد و هم‌بخش آقاسیدجعفر شبیری زنجانی تکثیر و توزیع اعلامیه و سرزدن به تهران و مشهد و ابلاغ پیام آیت‌الله خمینی برای علمای مشهد به اتفاق برادرش بود. آقای خامنه‌ای در سال ۱۳۴۲ در ضمن تبلیغ دو بار مجموعاً به مدت دو ماه و ده روز بازداشت می‌شود. به تصریح آقاسیدمحمد خامنه‌ای «آن زمان [حوالی سال‌های ۱۳۴۲ به بعد] وضعیت همه‌چیز حتی حوزه‌ها و درس‌طلبه‌ها به هم ریخته بود و کسی حال درس خواندن نداشت.»^۱

دو. از دیگر اشتغالات وی و برادرش آقاسیدمحمد در قم در روزهای پنجشنبه و جمعه آموزش زبان عربی معاصر نزد آقای کرمی طلبه عرب‌زبان خوزستانی بود. حاصل این جلسات برای آقای خامنه‌ای ترجمه کتابی شد از نویسنده و شاعر نامدار لبنانی جبران خلیل جبران به نام «دمعه و بتسامه». این ترجمه که «اشک و لبخند» نام گرفته بود رنگ

پایگاه اطلاع‌رسانی رهبری با عنوان «آقا مثل عمار بودند»: «ایشان بیشترین رفاقت‌شان در مدرسه، با آقای شیخ‌حسین ابراهیمی دینانی بود؛ که الآن معروف است به آقای دکتر دینانی. آقاشیخ‌حسین، رفیق خیلی صمیمی آقا بود. چون آن موقع خصوصیات اخلاقی آقای ابراهیمی هم خیلی نزدیک به آقا بود. خیلی معاشرتی بود. خیلی آدم خوش‌برخورد و خوش‌ذوقی بود. باز در این قضایا آقا برجستگی داشت. یعنی ذوق و نگاه فرهنگی‌ای که آقا دارند... مثلاً در مسائل شعر و ادب، ایشان حسابی تسلط داشتند... آقاشیخ‌حسین هم چنین ذوقیاتی داشت. در بحث فلسفه هم، همان موقع محسوس بود که آقای ابراهیمی، گرایش حسابی به فلسفه دارند. از شاگردهای آقای طباطبایی بودند. آدم‌های لطیف و عارفی بودند. سنخیت‌شان با آقا بیش از بقیه بود... اما کسی که بیش از همه به آقا نزدیک بود در مدرسه، آقاشیخ‌حسین بود؛ دکتر دینانی.»

۱. خاطرات آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای، ج ۱ ص ۱۹۸.

چاپ به خود نندید، چراکه توسط مترجم دیگری زودتر انتشار یافت.^۱ سه. اشتغالات شعری و ادبی نیز در ایام تعطیل ادامه داشت.^۲ او تنها در انجمن ادبی اصفهان (کمال‌الدین اسماعیل) دست‌شعر خود را رو کرد.

آقای خامنه‌ای تقریرات دروس هیچ‌یک از اساتیدش را در این دوره که مهم‌ترین دوران تحصیلی وی است تدوین و منتشر نکرده است. هم‌بحث‌های او نیز اشتها به فقه و اصول نداشته‌اند.

مطلب سوم. تحصیل ثانوی در مشهد (۴۷ - ۱۳۴۳)

آقای خامنه‌ای در بهار ۱۳۴۳ به قصد یاری پدر از قم به مشهد مهاجرت کرد. «ایشان در مشهد از ادامه درس دست برداشتند و جز ایام تعطیل یا مبارزه و زندان و مسافرت، به‌طور رسمی تحصیلات فقهی و اصول خود را تا سال ۱۳۴۷ در محضر اساتید بزرگ حوزه مشهد به‌ویژه آیت‌الله میلانی ادامه دادند.»^۳ وی در پائیز ۱۳۴۳ در مشهد ازدواج می‌کند. در دوران تحصیل ثانوی مشهد آقای خامنه‌ای غیر از تحصیل و تدریس حوزوی چند اشتغال دیگر هم دارد: مبارزه، تبلیغ و ترجمه.

یک. مبارزه

۱. در اواخر دوران قم از سال ۱۳۴۲ آقایان سیدمحمد و سیدعلی

۱. شرح اسم، ص ۸۵.

۲. پیشین، ۸۴.

۳. زندگی‌نامه پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری. البته در کتاب شرح اسم (ص ۲۲۱) مدت تحصیل ایشان دو سال بیشتر ذکر شده است: «او تا سال ۱۳۴۹ ش همچنان به درس‌آموزی خارج فقه ادامه داد.» گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر رهبری به‌واقع نزدیک‌تر است.

خامنه‌ای در گروه یازده نفرهٔ اصلاح حوزه شرکت می‌کردند.^۱ به دنبال دستگیری افراد گروه در قم آقایان منتظری، ربانی شیرازی و سپس آذری قمی در سال ۱۳۴۴، آقای خامنه‌ای از خرداد تا آخر اسفند سال ۱۳۴۵ را به‌طور مخفی در تهران زندگی می‌کند. آقاسیدمحمد خامنه‌ای به زندگی مخفی خود و برادرش در این دوران اشاره کرده است:

«بعد از کشف این جمعیت، ما جواترها متواری شدید، من تابستان را مخفیانه در مشهد بودم و مدتی من و آقای اخوی [آقاسیدعلی] و شیخ‌اکبر هاشمی [رفسنجانی] در یکی از بیلاقات اقامت کرده بودیم و شنا و گردش مان ترک نمی‌شد. خودمان را برای زندان و شکنجه هم آماده کرده بودیم.»^۲

مشخص است که از اول سال ۱۳۴۲ تا آخر ۱۳۴۵ آقای خامنه‌ای به‌شدت درگیر مبارزات سیاسی مخفی بوده و هیچ اشتغال علمی حوزوی نداشته است.

۲. وی از ۱۴ فروردین تا ۲۶ تیر ۱۳۴۶ نیز به مدت سه ماه و ده روز در زندان بوده است.

دو. ترجمه

فهرست ترجمه‌های ایشان در این دوران چنین است:^۳

۱. ترجمهٔ کتاب «المستقبل لهذا الدین» سیدقطب با عنوان «آینده در

۱. *خاطرات آیت‌الله منتظری*، ج ۱ ص ۲۱۳. تفصیل نحوهٔ شکل‌گیری و دستگیری این گروه در کتاب زیر مفصل‌تر از دیگر منابع آمده است: *خاطرات آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای*، ج ۱ ص ۲۲۲-۱۹۵.

۲. *خاطرات آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای*، ج ۱ ص ۲۱۹.

۳. علاوه بر ترجمه «دمعة و ایتسامة» اثر جبران خلیل جبران که منتشر نشد، ترجمهٔ کتابی از محمد قطب، برادر سیدقطب را آغاز کرده بود که شنید که سیدصدرالدین بلاغی با نام برهان قرآن آنرا چاپ و منتشر کرده است؛ بی‌آنکه از نام نویسنده مصری، نشانی روی آن گذاشته باشد. (شرح اسم ص ۲۴۳).

قلمرو/اسلام» در سال ۱۳۴۴. علاوه بر ترجمه، وی مقدمه و پاورقی‌هایی بر این کتاب متناسب با مسائل روز دارد. کتاب در اوایل سال ۱۳۴۵ قبل از توزیع توقیف می‌شود. وی در سال ۱۳۴۴ رئیس هیئت‌مدیره شرکت انتشاراتی سپیده برای چاپ و توزیع این‌گونه کتاب‌های انقلابی است.

۲. ترجمه «کفاح المسلمین فی تحریر الهند» نوشته عبدالمنعم النمر یکی از علمای دانشگاه الازهر با عنوان «مسلمانان در نهضت آزادی هند-وستان»، در سال ۱۳۴۵ در تهران و سپس ابرده مشهد انجام شد.

۳. ترجمه سه چهارم کتاب «الاسلام و مشکلات الحضارة» نوشته سیدقطب، در زندان در سال ۱۳۴۶، به علت کم‌حوصلگی ادامه نداد. برادرش سیدهادی بخش ترجمه نشده‌اش را ترجمه کرده بود. «آخرین بخش کتاب را دوباره خودم ترجمه کردم. بخش‌های پیشین را تجدیدنظر کلی کردم.» تاریخ مقدمه ۱۷ آذر ۱۳۴۹، نام کتاب «ادعای علیہ تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام»، سیدقطب، ترجمه سیدعلی و سیدهادی خامنه‌ای، مشهد، طوس، ۱۳۴۹.^۱

او همچنین در سال ۱۳۴۶ بخشی از وقت خود را مصروف تدوین «گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد» کرد که در سال ۱۳۶۵ منتشر شد.^۲

سه. منبر و تبلیغ

منبر برای ایشان دو کارکرد داشت، یکی معیشت و کسب که با آن بر دشواری‌های معاش فائق می‌آمد و در کنار شهریه ناچیز طلبگی اموراتش را می‌چرخانید،^۳ دیگر اشاعه تعالیم انقلابی استادش آیت‌الله

۱. شرح اسم، ص ۲۷۱ و ۳۹۶.

۲. پیشین، ص ۲۹۹.

۳. پیشین، ص ۲۱۸، ۳۰۱.

خمینی. اکثر وقت وی بین سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ در سفرهای تبلیغی طولانی در خارج از مشهد می‌گذشته است. نگاهی به این کارنامه پربار مبارزاتی و فرهنگی نشان می‌دهد که حجت‌الاسلام خامنه‌ای بین سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ ممخّص در تحصیل فقه و اصول نبوده است. ترجمهٔ چند کتاب نسبتاً حجیم اجتماعی - تاریخی از عربی به فارسی، بازداشت چندماهه و زندگی مخفی در تهران، سفرهای مکرر و طولانی تبلیغی در تهران و دیگر شهرها (غیر از مشهد) وقت چندانی برای تحصیل باقی نگذاشته است.

مطلب چهارم. مقام حوزوی آقای خامنه‌ای نزد آیت‌الله خمینی

آقای خامنه‌ای در ضمن بیان خاطراتش به فقر دوران طلبگی و اجازهٔ أخذ وجوه شرعی اشاره کرده است: «به‌هر حال من لباس‌هایم همیشه مرتب بود و منظم. عینک زده و شقّ و رقّ. اصلاً هیچ‌کس باور نمی‌کرد با این قیافه پول توی این جیب‌ها نیست... یحسبهم الجاهل اغنیاء من التّعفف [بقره ۲۷۳]» «مردم مشهد مرا شناخته بودند. مراجعات مالی داشتند. وجوهات‌شان را به من می‌دادند. امام اجازه أخذ وجوه به من داده بود.»^۱

اجازهٔ أخذ وجوه فوق‌الذکر یکی از ۵۳۱ اجازه‌نامهٔ شرعی صادر شده از سوی آیت‌الله خمینی در مدت اقامت در نجف اشرف است: «گیرنده: آقای آقاسیدعلی خامنه‌ای - مشهد ۱۸ / ربیع‌الاول / ۱۳۸۶ [۱۶ تیر ۱۳۴۵] معرف: معروفند. حدود اختیارات: أخذ سهمین و ایصال دو ثلث سهم و حسابات»^۲

۱. *خاطرات سیدعلی خامنه‌ای*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شمارهٔ بازیابی ۱۲۲۷، به نقل از

شرح اسم ص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۲. *صحیفهٔ امام*، جلد اول، اجازه‌نامه‌های شرعی وجوهات، شماره ۵۶.

توضیح:

یک. آیت‌الله خمینی ایشان، پدر و برادرش را می‌شناخته و لذا نیازی به معرفّ نداشته است.

دو. مطابق این اجازه‌نامه که متن کامل آن منتشر نشده آقای خامنه‌ای از تیر ۱۳۴۵ مجاز بوده خمس (سهم امام و سهم سادات) را به نمایندگی آیت‌الله خمینی از مردم أخذ کند، و دو سوم سهم امام را برای اداره امور حوزه به نجف ارسال کند و مابقی را صرف معاش خود کند و اگر چیزی هم باقی ماند زیر نظر خود در امور حسبیه هزینه کند.

سوم. باینکه اغلب اجازه‌نامه‌ها لقب دارد معلوم نیست چرا این اجازه‌نامه لقب ندارد یا لقبش حذف شده است.

برای درک جایگاه آقای خامنه‌ای مقایسه اجازه‌نامه فوق با دیگر اجازه‌ها مفید است.^۱

مقدار اختیارات تفویض شده به آقای خامنه‌ای را با اختیار روحانیون

۱. علی‌القاعده اجازه‌نامه فوق چنین مضمونی داشته است: بسم‌الله الرحمن الرحیم. الحمدلله رب‌العالمین، والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین، ولعنة‌الله علی اعدائهم اجمعین و بعد، جناب مستطاب عمادالاعلام و ثقة‌الاسلام آقای حاج‌سیدمحمد نبوی‌زاده-دامت‌افاضاته- از طرف حقیر مجازند در تصدّی امور حسبیه که تصدّی آن در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر -عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف- از مختصات فقیه جامع‌الشرايط است «فله التصدی لما ذکر مع مراعاة الاحتیاط»؛ و نیز جناب ایشان مجازند در دست‌گردان نمودن و امهال به مقدار متعارف و أخذ سهمین مبارکین و صرف نصف از سهم سادات و ثلث از سهم مبارک امام -علیه‌السلام- را در معیشت خودشان و سایر موارد مقررّه شرعی و ایصال مابقی را نزد اینجانب جهت صرف در حوزه‌های مقدسه علمیه -صانها الله تعالی عن الحدثان. و اوصیه- ائده‌الله‌تعالی- بما اوصی به السلف الصالح من ملازمة التقوی والتجنّب عن الهوی والتمسک بعروة الاحتیاط فی‌الدین والدنیا؛ و ارجو منه ان لاینسانی من صالح دعواته؛ والسلام علیه و علی اخواننا المؤمنین و رحمة‌الله و برکاته.

به تاریخ بیست‌وهفتم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۸۵. روح‌الله الموسوی‌الخمینی. (صحیفه امام جلد اول، اجازه‌نامه‌های شرعی و جوهات).

زیر مقایسه کنید:

«(۶) آقای آقاشیخ غلامحسین یزدی، ۱۴/ شعبان/ ۱۳۸۵: مجاز در
اخذ و صرف در اعاشه و ایصال بقیه و مجاز در حسبیات»

«(۲۰) آقای آفاسیدروح‌الله خاتمی اردکانی، ۲۰/ ذی‌القعدة/ ۱۳۸۵:
حسبیات و أخذ و صرف نصف و دست‌گردان»

«(۲۶) آقای آقاشیخ محمد مؤمن قمی، غره/ ذی‌الحجة/ ۱۳۸۵:
حسبیات و ایصال پس از مصرف اعاشه»

«(۲۰۱) حجت‌الاسلام آقای حاج سیدمهدی روحانی قمی، ۹/
ذی‌القعدة/ ۱۳۸۷: در حسبیات، ایصال نصف سهمین»

فضلای رده اول مجاز در «حسبیات و أخذ و صرف نصف و دست‌گردان» یا مجاز در «حسبیات و أخذ و صرف در اعاشه و ایصال بقیه» بوده‌اند. طلابی از قبیل آقای خامنه‌ای مجاز در «حسبیات، أخذ سهمین و ایصال دو سوم سهم» بوده‌اند، نه نصف و نه ما بعد اعاشه. به وی اجازه دست‌گردان هم داده نشده است. از اینکه درباره سهم سادات سکوت شده یعنی وی مجاز به تصرف در سهم سادات برای مصرف شخصی یا مصرف زیر نظر خود بوده است.

به‌هرحال با مقایسه اجازه‌نامه فوق با دیگر اجازه‌نامه‌ها محرز می‌شود که ایشان در سال ۱۳۴۵ از نظر آیت‌الله خمینی در رده فضلای به حساب نمی‌آمده چه برسد به اینکه مجتهد به حساب آید.

نتیجه باب اول

الف. جناب آقای خامنه‌ای از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۷ از دو دوره تحصیل خارج در حوزه مشهد (دو سال و نیم اولیه ۳۷ - ۱۳۳۴ و چهار سال ثانویه از ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷) و تحصیل در حوزه علمیه قم (حدود ۵

سال ۴۳ - ۱۳۳۷) حداکثر هفت سال ممخّص در تحصیل بوده و شش سال دیگرش را یا در حوزه قم و مشهد نبوده یا اهمّ اشتغالش فقه و اصول نبوده است.

ب. از سال ۱۳۴۲ درگیر مبارزات سیاسی، خطابه و منبر بوده، سه بار بازداشت شده، حدود پنج ماه را در زندان گذرانده، ۹ ماه در تهران زندگی مخفی داشته و چهار کتاب تاریخی اجتماعی ترجمه کرده است از جمله: *آینده در قلمرو اسلام، مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، و ادعاینامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام که هیچ‌کدام فقهی اصولی نیست.*

ج. تقریر هیچ‌یک از دروسی که شرکت کرده منتشر نشده، از هم‌بحث‌هایش نیز نشانه‌ای بر توغّل در فقه و اصول در دست نیست. از تحصیل ایشان قرینه‌ای دالّ بر ممخّص بودنش در فقه و اصول به دست نمی‌آید و از این طریق اجتهاد ایشان احراز نمی‌شود.

د. از مقایسه اجازنامه‌ی أخذ وجوهات شرعیه با دیگر اجازنامه‌ها محرز می‌شود که ایشان در سال ۱۳۴۵ از نظر آیت‌الله خمینی در زمره فضلای هم به حساب نمی‌آمده چه برسد به اینکه مجتهد محسوب شود و به وی تنها اختیار مصرف یک‌سوم داده شده که رده‌ی طلاب عادی بوده است.

باب دوم: دوران مبارزه (۵۷ - ۱۳۴۷)

بین سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ جناب آقای خامنه‌ای به‌عنوان خطیبی دانشمند و فاضلی انقلابی چند مشغله داشته است:

اول. مبارزه، زندان و تبعید

۱. سه نوبت زندان: اول. از مهر تا ۲۱ دی ۱۳۴۹؛ دوم. از ۴ مهر ۱۳۵۰ تا ۲۲ آبان ۱۳۵۰؛ سوم. از ۲۰ دی ۱۳۵۳ تا ۲ شهریور ۱۳۵۴؛ مجموعاً حدود ۱۳ ماه.

۲. حکم سه سال تبعید: آذر ۱۳۵۶ به ایرانشهر تا ۲۳ مرداد ۱۳۵۷، و ۲۳ مرداد تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۷ جیرفت، با شروع نهضت اسلامی ایشان به مشهد بازگشت. مجموعاً حدود ۱۰ ماه.

دوم. تدریس عمومی معارف اسلامی برای طلاب، دانشجویان و

جوانان

جلسات تفسیر قرآن، شرح نهج‌البلاغه و اعتقادات که با رویکردی سیاسی - اجتماعی همراه بود با اقبال فراوان جوانان مواجه شد و باعث اشتها آقای خامنه‌ای در خراسان گشت. سه چهره اصلی انقلابی در حوزه مشهد شهید سیدعبدالکریم هاشمی نژاد، سیدعلی خامنه‌ای و عباس واعظ طبسی بودند.

«جلسات تفسیر قرآن از پائیز ۱۳۵۰ در مدرسه میرزا جعفر شروع شد.»^۱

«من امروز [۱۳۵۲] بیش از هر چیز شناخت قرآن را لازم می‌دانم و لذا این ضرورت را احساس کرده‌ام و در حوزه علمیه قم و مشهد گفتم که بیایید دروس فعلی را به مدت بیست سال متوقف کنیم به یک‌باره بپردازیم به قرآن. و خودم مدت شش سال درس تفسیر می‌گویم...»^۲

«این فعالیت‌ها موجب می‌شد که ساواک مرا تحت مراقبت ویژه قرار

۱. شرح اسم، ص ۴۵۹.

۲. پیشین، ص ۴۷۷.

دهد و یا همواره به ساواک احضار، و مورد بازجویی قرار دهد و یا منزل مرا محاصره و از رفت و آمد افراد ممانعت به عمل آورد و درس‌های مرا نیز با زور تعطیل کنند.^۱

سوم. ترجمه و تألیف

۱. ترجمه کتاب «صلح الحسن علیه السلام» نوشته شیخ راضی آل یاسین با نام «صلح امام حسن پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ»، ۱۳۴۹ انتشارات آسیا تهران ۵۴۶ صفحه.^۲
۲. در سال ۱۳۵۱ یادنامه‌ای برای علامه عبدالحسین امینی صاحب الغدیر به همت دکتر سیدجعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی در شرف تدوین و انتشار بود. آقای خامنه‌ای هم نگارش مقاله‌ای با عنوان «چهار کتاب اصلی علم رجال» را آغاز کرد. اما تنها موفق به نگارش معرفی دو کتاب اختیار معرفة الرجال (رجال کشی) و الفهرست شیخ طوسی شد (۴۰ صفحه) و معرفی رجال شیخ طوسی و رجال نجاشی به آینده‌ای که هرگز نرسید موقوف شد.^۳
۳. «از ژرفای نماز»، ۱۳۵۲، ۶۸ صفحه (بازنویسی چند سخنرانی کوتاه).
۴. انتشار کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی» با نام سیدعلی حسینی،

۱. خیرگان ملت، ص ۶۲.

۲. شرح اسم، ص ۳۹۷.

۳. عبارت پایانی مقاله: «تا اینجا درباره دو کتاب از چهار کتاب اصلی علم رجال، یعنی اختیارالرجال و فهرست شیخ طوسی سخن گفته شد. بدین گونه تتمه این مقال مشتمل است بر معرفی دو کتاب دیگر، یعنی کتاب الرجال یا الابواب تألیف شیخ طوسی و کتاب فهرست معروف به رجال نجاشی تألیف ابوالعباس احمد نجاشی. امید است این تتمه نیز تکمیل شود.»

فصل اول: من از مقلدان آیت‌الله خمینی هستم ۴۷

دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۴، ۱۳۶ صفحه، حاصل سخنرانی‌های ماه رمضان سال ۱۳۵۳.^۱

۵. گفتاری در باب صبر، ۱۳۵۴، ۱۰۸ صفحه.

چهارم. تدریس فقه و اصول

جناب آقای خامنه‌ای تدریس اصول را اواخر دوران اول مشهد حوالی سال ۳۷-۱۳۳۶ آغاز کرده است.^۲ «اواخر دوران اقامت در مشهد به تدریس اصول روی آورد. کتاب «اصول الاستنباط فی اصول الفقه» اثر سیدعلی نقی حیدری از شاگردان آیت‌الله سیدابوالقاسم خوئی را آموزش می‌داد. این کتاب در مشهد به جای معالم الاصول درس داده می‌شد.»^۳

«پس از برگشتن از قم به مشهد، تدریس یکی از برنامه‌های اصلی و همیشگی‌ام بود و در طول این سال‌ها (تا ۱۳۵۶ شمسی) سطوح عالیّه (مکاسب و کفایه)، تفسیر و عقاید تدریس می‌کردم.»^۴

«وی در این زمان [فروردین ۱۳۵۱] همچنان به تدریس در حوزه علمیه مشهد می‌پرداخت. روزانه دو درس از سطوح عالی (رسائل و مکاسب) را به شاگردانش می‌داد. از ساعت ۶ تا ۷ و نیم صبح برای

۱. شرح اسم، ص ۵۱۳ و ۵۵۲.

۲. «تدریس را از اوّلین روزهای طلبگی رسمی، یعنی بلافاصله پس از تمام شدن دوره دبستان شروع کردم. اوّلین تدریس، کتاب/مثله یا صرف میر بود که برای دو شاگرد بزرگسال از منبری‌های مشهد شروع کردم و تا سال ۱۳۳۷ شمسی که در مشهد بودم، کتاب‌هایی از صرف، نحو، معانی، بیان، اصول و فقه را تدریس می‌کردم. در قم هم در کنار درسی که می‌خواندم، تدریس نیز می‌کردم.» (خبرگان ملت، ج ۱ ص ۵۱) «او در تدریس کتاب «جواهرالبلاغه» که مدتی در مشهد به جای مطوّل آموزش داده می‌شد تبحر داشت.» (شرح

اسم ص ۶۸)

۳. شرح اسم، ص ۶۸.

۴. خبرگان ملت، ص ۵۲.

گروهی از طلاب و زائرین تفسیر می‌گوید.^۱ آقای خامنه‌ای در این ده سال مشهد مکاسب و حداقل تا سال ۱۳۵۱ رسائل و بعد از آن کفایه تدریس کرده است. حجت‌الاسلام عبدالرضا ایزدپناه از اعضای هیئت‌امنای دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم گفته است که در درس کفایه جناب آقای خامنه‌ای در مشهد شرکت می‌کرده است.^۲

پنجم. رجوع دوباره به شعر

«از سال ۴۳ رشته الفت او با شعر گسسته شد، از سال ۵۳ - ۵۲ دوباره این رشته ادامه یافت.»^۳

نتیجه باب دوم

الف. آقای خامنه‌ای در دهه آخر قبل از انقلاب در درجه اول درگیر مبارزات سیاسی بود، و در این مقطع سه‌بار و جمعاً ۱۳ ماه به زندان رفت و ۱۰ ماه تبعید شد. در زمان باقیمانده مهم‌ترین فعالیت ایشان جلسات پرشور تدریس معارف اسلامی با رویکرد سیاسی اجتماعی از قبیل تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه برای دانشجویان و طلاب بود که با استقبال فراوان جوانان مواجه شد و از جمله مهم‌ترین و مؤثرترین جلسات انقلابی خراسان محسوب می‌شد.

ب. دومین فعالیت ایشان ترجمه کتاب *صالح امام حسن (ع)* و تألیف کتاب «*طرح کلی اندیشه اسلامی*» بوده است. تنها تألیف مرتبط با فقه و

۱. شرح اسم، ص ۴۵۷.

۲. رهبری فرزانه از نسل کوثر، تدوین پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۷۸، ص ۸۶، تاریخ مصاحبه ۳۰ بهمن ۱۳۷۲.

۳. شرح اسم، ص ۵۳۷.

اصول ایشان تا سال ۱۳۵۷ مقاله ۴۰ صفحه‌ای «چهار کتاب اصلی علم رجال» است که در آن تنها دو کتاب علم رجال معرفی شده است.^۱

ج. ایشان سه کتاب *اصول الاستنباط، رسائل و کفایة* را در اصول و مکاسب را در فقه در مشهد تدریس کرده است. اشتها ایشان در مشهد به دلیل جلسات تفسیر انقلابی قرآن و نهج‌البلاغه برای جوانان و منابر جذاب وی بود، نه حوزه درسی سطح فقه و اصول ایشان.

د. آقای خامنه‌ای به‌عنوان خطیبی دانشمند و روحانی خوش‌فکر شناخته می‌شد اما از ایشان به‌عنوان فقیه یا مجتهد یاد نمی‌شد. کارنامه ایشان در این دهه نشان می‌دهد که فقه و اصول مشغله اصلی وی نبوده است.

باب سوم: نداشتن اجازه اجتهاد از اساتید

حجت‌الاسلام خامنه‌ای از هیچ‌یک از اساتید خود اجازه اجتهاد ندارد. مهم‌ترین اساتید وی آیت‌الله سیدمحمدهادی میلانی (م ۱۳۵۴)، آیت‌الله سیدروح‌الله موسوی خمینی (م ۱۳۶۸)، و آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی (م ۱۳۶۴) بوده است.^۲

۱. *یادنامه علامه امینی*، ص ۴۱۲-۳۷۱. این مقاله مستقلاً به صورت کتاب منتشر شده است: دفتر فرهنگ نشر اسلامی، تهران، ۱۳۶۹، ۶۲ صفحه.

۲. دعاوی دیگری درباره اساتید مقام رهبری در کتاب *شرح اسم مطرح* شده که در سرگذشت خودنوشت آقای خامنه‌ای به چشم نمی‌خورد:

الف. «مدت‌ها (نزدیک یک‌سال) در درس ایشان [آیت‌الله سیدحسن قمی] حاضر شده‌ام». (ص ۳۷۳) آیت‌الله قمی از فروردین ۱۳۴۶ تا مهر ۱۳۵۷ به مدت ۱۲ سال تبعید بوده است، علی‌القاعده باید این یک‌سال تلمذ در سال ۱۳۴۴ بوده باشد. آقای خامنه‌ای سال ۱۳۴۵ در تهران زندگی مخفی داشته است!

ب. «حدود یک سال نیز در درس اصول آقای [آیت‌الله سیدمحمد] داماد شرکت جست». (ص ۸۲)

ج. «حدود یک سال هم در جلسه‌هایی که آیت‌الله [سیدکاظم] شریعتمداری به درخواست

به گزارش خود وی از اساتیدش توجه فرمائید: «درس خارج را هم نزد مرحوم آیت‌الله‌العظمی میلانی (ره) شروع کردم. یک‌سال درس خارج اصول و دو سال و نیم درس خارج فقه ایشان را رفتم تا اواخر سال ۱۳۳۷ شمسی که به قم عزیمت کردم. ناگفته نماند که در مشهد یک مدتی هم در درس خارج آیت‌الله حاج‌شیخ هاشم قزوینی رفتم؛ یعنی ایشان با اصرار خود ما، یک درس خارج (اصول) شروع کرد.»^۱

«از میان همه آن درس‌ها، یکی درس امام و بعد از آن درس آیت‌الله آقامرتضی حاج‌شیخ و دیگری درس آیت‌الله‌العظمی بروجردی را می‌رفتم، و در درس فقه و اصول امام هم مستمراً شرکت می‌کردم.»^۲

آقای خامنه‌ای در ضمن بازجویی‌هایش در سال ۱۳۴۹ درمورد اساتیدش نوشته است: «سال‌ها (در حدود شش یا هفت سال) به درس ایشان [آیت‌الله میلانی] حاضر شده‌ام و صدها صفحه تقریرات درس ایشان نوشته‌ام».^۳

درباره درس آیت‌الله مرتضی حائری یزدی نوشته است: «ایشان خیلی خوش‌بین نبود، اما من می‌پسندیدم. همان که بود، من خوشم می‌آمد، شاگردهای ایشان تدریجاً کم شدند و [غیر از من] دو نفر ماندند.» یکی هم مکتب و هم مدرسه‌ای سابق، سیدمحمد خامنه‌ای، و دیگری سیدجعفر شبیری زنجانی. این دو تن نیز رفته‌رفته ترک این درس کردند و ماند استاد و شاگردی تنها که سیدعلی خامنه‌ای بود.^۴

عده‌ای از فضلاء قم در خانه‌اش تشکیل داده بود شرکت جست.» (پیشین)

۱. سرگذشت خودنوشت، *خبرگان ملت*، ج ۱ ص ۵۳.

۲. پیشین، ص ۵۴.

۳. شرح اسم، ص ۳۷۳.

۴. پیشین، ص ۸۲.

نتیجه باب سوم:

نه آیت‌الله میلانی کلمه‌ای در فقاہت آقای خامنه‌ای اظهار داشته،^۱ نه آیت‌الله حائری یزدی خطی در اجتهاد شاگرد خصوصی جوان خود نوشته است. علاوه‌بر نداشتن اجازه اجتهاد، ایشان در رده معاریف شاگردان هیچ‌یک از اساتید خود نیز به حساب نمی‌آمده است، و از هیچ‌یک سند مکتوبی دالّ بر اعتبار فقهی وی در دست نیست. در مورد آیت‌الله خمینی مفصلاً در فصلی مستقل بحث می‌شود.

باب چهارم. اقرار به تقلید

آقای خامنه‌ای حداقل سه‌بار قبل از انقلاب به تقلید از آیت‌الله خمینی اقرار کرده است. ایشان قبل از انقلاب در پاره‌ای از مسائل از آیت‌الله منتظری تقلید کرده است. کسی تقلید می‌کند که خود را مجتهد مطلق بالفعل نمی‌داند. چهار مدرک این باب برگرفته از کتاب «شرح اسم» مشروح‌ترین سرگذشت جناب آقای خامنه‌ای و براساس اسناد اختصاصی شخص رهبر و اظهارات ایشان تنظیم شده است. این کتاب

۱. سرگذشت و مجموعه مکاتبات و اجازات مرحوم آیت‌الله میلانی در کتاب زیر منتشر شده است: **علم و جهاد: حیاة آیت‌الله‌العظمی السیدمحمد‌هادی الحسینی میلانی**، تألیف السیدمحمدعلی الحسینی میلانی، مراجعة و اشراف السیدعلی بن السیدعباس الحسینی میلانی، ۱۴۲۷ ق، قم، لسان‌الصدق، مجلدان. در این کتاب تنها در دو جا اسم آقای خامنه‌ای به چشم می‌خورد: یکی نام ایشان در فهرست ۱۳۳ نفره شاگردان آیت‌الله میلانی به ترتیب حروف الفبا: «۴۶. السیدعلی الخامنئی» (ج ۱ ص ۱۲۱) دیگری دست خط نامه ایشان به آیت‌الله میلانی (اعزام مضمولین مشهد و برنامه منابر) نامه فاقد تاریخ (۲۴ شعبان) است، از قرائن داخلی آن می‌باید متعلق به سال ۱۳۴۲ باشد. «کتاب من السید القائد الخامنئی الی سماحة السید میلانی» (ج ۲ ص ۱۹۴) درباره این نامه بنگرید به **شرح اسم** (ص ۱۶۴-۱۶۲). جوابی به نامه داده نشده است. در این کتاب کلمه‌ای درباره مقام علمی یا اجتهاد آقای خامنه‌ای به چشم نمی‌خورد.

اثری سفارشی و ترویجی و گاه مبالغه‌آمیز است. نقل قول از این کتاب در بخش سوابق قبل از انقلاب جناب آقای خامنه‌ای به معنای تأیید مفاد مبالغه‌آمیز و یک‌طرفه آن نیست.

مطلب اول. شواهد اقرار به تقلید

الف. بازجویی کتبی مهر ۱۳۴۹ در زندان مشهد جلسه اول:

«اینجناب آیت‌الله خمینی را مجتهد مسلم می‌دانم و خودم مقلد ایشانم.»^۱

ب. بازجویی کتبی مهر ۱۳۴۹ در زندان مشهد جلسه سوم:

«اینجناب پس از وفات آیت‌الله بروجردی از مرحوم آیت‌الله [سیدعبدالهادی] شیرازی تقلید کردم و پس از فوت ایشان (چند ماه بعد از آیت‌الله بروجردی) از آیت‌الله خمینی تقلید کردم.»^۲

ج. دفاعیه مکتوب قرائت شده در جلسه دادگاه مورخ ۲۱ دی ۱۳۴۹:

«خود اینجناب از مقلدان ایشانم [آیت‌الله خمینی] و در مسائل شرعی بر طبق رساله ایشان عمل می‌کنم. از لحن گزارشگر ساواک چنین برمی‌آید که این نیز خود جرمی است، و بنده در این باره عرضی ندارم که تقلید از مجتهدی که شرائط مرجعیت در او احراز شده جرم است یا نه، این به عهده دادرسان محترم است که تعیین کنند کدام‌یک از مواد قانون مدنی و جزائی این را جرم دانسته و آزادی عقیده، آن‌هم در چنین مواردی را ممنوع ساخته است.»^۳

د. خاطرات اردیبهشت ۱۳۵۳:

«این دومین سالی بود که او [آقای سیدعلی خامنه‌ای] و

۱. شرح اسم، ص ۳۶۶.

۲. پیشین، ص ۳۸۷.

۳. شرح اسم، ص ۴۱۴.

آقای [عباس] واعظ طبسی در تلاطم و نگرانی پیاده‌شدن برنامه سازمان یاد شده [اوقاف] در حوزه علمیه مشهد بودند. آنان بارها در این مورد مشورت کرده بودند. آیا طلبه‌ها پس از اجرای نظام آموزش مورد نظر اوقاف در مدارس بمانند؟ این پرسشی بود که برای یافتن پاسخ آن به آقای منتظری رجوع کردند. از این رو سیدعباس موسوی قوچانی و امیر مجد راهی طبس شدند. نظر آقای منتظری چنین بود: طلاب در مدارس بمانند و به هیچ وجه حرف اوقاف را گوش نکنند. بنا شد بر همین نهج عمل شود.^۱

مراجعة آقایان خامنه‌ای و واعظ طبسی به آیت‌الله منتظری اعلم شاگردان آیت‌الله خمینی و تعیین تکلیف از ایشان اشعار به عدم اجتهاد استفتاکنندگان داشته است.

مطلب دوم. تحلیل اقراریه تقلید

سه سند اول، اقراریه آقای خامنه‌ای در زندان است که زیر نظر وی اخیراً منتشر شده است. ساواک و شهربانی هم وی را بیش از یک خطیب مبارز پیرو آیت‌الله خمینی نمی‌شناختند. در همان زمان از گروه یازده نفره‌ای که آقای خامنه‌ای هم عضو آن بود در بهار ۱۳۴۵ چند نفر دستگیر شدند. ساواک به درجه اجتهاد سه نفر از روحانیون دستگیر شده اعتراف کرده: «سه نفر از آنان حسینعلی منتظری، عبدالرحیم ربانی شیرازی و احمد بیگدلی آذری [قمی] دارای درجه اجتهاد بوده در حوزه علمیه قم به کار تدریس اشتغال دارند.»^۲

اگر آقای خامنه‌ای اسناد کتاب شرح اسم را معتبر نمی‌دانست اجازه

۱. پیشین، ص ۵۰۵ - ۵۰۴.

۲. یاران امام به روایت اسناد ساواک، روایت پایداری: شرح مبارزات آیت‌الله ربانی شیرازی، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۶۶ - ۶۵.

انتشار آن‌ها را نمی‌داد. تردیدی نیست که تا پیروزی انقلاب آقای خامنه‌ای خود را مقلد مراجعی که برشمرده می‌دانسته است. هیچ دلیلی برای کتمان اجتهاد اگر وجود داشت به نظر نمی‌رسد.

از زمان افاریر فوق تا پیروزی انقلاب هیچ اتفاق تازه‌ای در حیات علمی آقای خامنه‌ای نیفتاده است تا ایشان مجتهد شوند. چند سالی جسته‌وگریخته رسائل و مکاسب و کفایه تدریس کرده است. از کیفیت این تدریس‌ها هیچ سندی در دست نیست. در همان زمان ایشان درگیر منابر و کلاس‌های عمومی موفق خود بوده است و تدریس‌های حوزوی در حاشیه کار او بوده است، نه متن آن. شهرت وی به واسطه منابر انقلابی و جلسات درس تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه برای جوانان بوده نه تدریس سطح فقه و اصول.

نتیجه باب چهارم

حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای تا قبل از انقلاب نه خود ادعای اجتهاد مطلق داشت نه کسی ایشان را مجتهد مطلق می‌دانست. ایشان دو بار در مهر ۱۳۴۹ و یک‌بار در دی ۱۳۴۹ کتباً به تقلید خود از آیت‌الله خمینی اقرار کرده است. در اردیبهشت ۱۳۵۳ ایشان و آقای واعظ طبسی از آیت‌الله منتظری در تبعیدگاه طبس استفتاء می‌کنند.

نتیجه فصل اول

الف. حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای تا پیروزی انقلاب نه تنها ادعای اجتهاد نداشته بلکه خود را مقلد آیت‌الله خمینی می‌دانسته و رسماً چندین بار اعلام کرده است. در دوران تحصیل خارج تنها حدود دو سال و نیم نخست مشهد و دو ثلث نخست دوران قم ممخّص در فقه و

اصول بوده است.

ب. بیشترین مشغله وی از یک سو مطالعه انبوه رمان، شعر و ادبیات معاصر عربی و ترجمه کتب انقلابی و از سوی دیگر منبر و تبلیغ و جلسات عمومی انقلابی معارف اسلامی به‌ویژه تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه برای جوانان بوده است. هم‌بحث‌های اصلی ایشان نیز اشتغالی به فقه و اصول نداشته‌اند.

ج. یک دهه به تدریس سطوح عالی فقه و اصول اشتغال داشته اما با چندین بار بازداشت، تبعید، زندگی مخفی خارج از مشهد و فشار نیروهای امنیتی تدریس‌هایش را گسسته بوده است. اشتغال ایشان در دهه پنجاه به خطبه‌های انقلابی و جلسات معارف اسلامی روشنگرانه وی بوده است.

د. ایشان از هیچ‌یک از اساتید خود اجازه اجتهاد ندارد و تقریر دروس اساتید خود را مطلقاً منتشر نکرده است. از ایشان تا سال ۱۳۵۷ (جز یک مقاله ۴۰ صفحه‌ای رجالی) هیچ اثر فقهی اصولی منتشر نشده است.

فصل دوم

مقصود از حدود شرعیه در خطبه‌های نماز جمعه

در این باب به دنبال شواهدی از اجتهاد حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای در دهه اول جمهوری اسلامی (۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸) هستم یعنی دورانی که در زمان زعامت آیت‌الله خمینی وی چهل تا پنجاه سالگی را طی می‌کرده است. ابواب این فصل عبارتند از:

- مشاغل انقلابی

- اظهارنظرهای فقهی

- شاهدهی بر تقلید

عنوان فصل برگرفته از مطلب اول باب دوم عین عبارت ایشان در پاسخ به نامه آیت‌الله خمینی است.

باب اول. مشاغل انقلابی

مطلب اول. فهرست مشاغل

مشاغلی^۱ که جناب آقای خامنه‌ای در دهه اول جمهوری اسلامی

۱. مشغله آقای خامنه‌ای در ماه‌های نخست انقلاب از زبان برادر بزرگترش آقاسیدمحمد چنین است: «در فاصله‌ای که من و دوستان مشغول کار بسیار مهم آن روز بودیم و همان‌طور که گفتم مسائل مهم استان‌ها و شهرهایی را که با من در تماس بودند حل می‌کردیم، از رجالی که بعدها علمدار انقلاب یا مدار حکومت شدند خبری نبود. فقط آقای اخوی [آقاسیدعلی] در مدرسه علوی پسران با گروهی کار تبلیغی و تبلیغاتی می‌کردند، و بقیه یا گه‌گاه برای

داشته‌اند به معرفی پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان به شرح زیر است: عضو مؤسس حزب جمهوری اسلامی، عضو شورای انقلاب، مأموریت به سیستان و بلوچستان، نماینده شورای انقلاب در وزارت دفاع، معاونت وزارت دفاع، عضویت در شورای عالی دفاع (نماینده رهبری در شورای عالی دفاع)، سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، امام‌جمعه تهران، نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره اول، دو دوره ریاست جمهوری و عضو شورای بازنگری قانون اساسی.

مطلب دوم. ارتباط مشاغل با اجتهاد و فقاہت

این مشاغل که اکثرشان مشاغل نظامی، مدیریتی و اجرایی است ربطی به فقاہت و اجتهاد ندارد. تصدی این‌گونه مشاغل نشان می‌دهد که نه ایشان گرایشی به مشاغل مرتبط با فقاہت و اجتهاد از قبیل قضاوت داشته، نه چنین تلقی از وی در نظر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی وجود داشته است.

زیارت امام و دیدن و احوال‌پرسی رؤفقاشان می‌آمدند یا برخلاف ما که در فکر حل معضلات و مشکلات انقلاب بودیم، آن‌ها در سقیفه‌های خود طرح مهار یا شکار قدرت را می‌ریختند و سهام مهمّ بین خود تقسیم می‌کردند. در این میان فقط عده معدودی از آن‌ها به ریز مسائل و مشکلات توجه داشتند و در پی حل آن بودند.» (خاطرات آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای، ج ۱ ص ۳۶۷ و ۳۶۸).

در توضیح نخستین سمّت انقلابی جناب آقای خامنه‌ای در پاورقی کتاب فوق این‌گونه آمده است: «کمیته استقبال از امام خمینی از واحدهای مختلفی تشکیل می‌شد، که یکی از این واحدها واحد تبلیغات بود. واحد تبلیغات کلیه امور تبلیغاتی شامل تکثیر اعلامیه‌ها، حضور در راه پیمانی‌ها، ابلاغ نقطه نظرات لحظه‌به‌لحظه امام و کمیته استقبال به مردم و تهیه شعار را برعهده داشت. خود این واحد به گروه‌هایی چون گروه شعار، گروه تبلیغات داخلی، گروه صوت و تصویر، گروه مطبوعات، گروه انتشارات و گروه تلویزیون تقسیم می‌شد. سرپرستی اصلی این واحد برعهده آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای بود.» (پیشین)

مشاغل مهمی که صبغه دینی داشته عبارت است از امام جمعه تهران و نمایندگی مجلس خبرگان رهبری. از این دو تنها نمایندگی مجلس خبرگان شرط اجتهاد دارد. اما شرط اجتهاد آن متجزی است نه مطلق: «اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی مسائل فقهی را داشته باشد و بتواند ولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهد»^۱

از جانب دیگر اشتغالات متعدّد مدیریتی اجرایی و تبلیغی نظامی (آن هم در رده عالی ریاست جمهور و نماینده رهبری در شورای دفاع در زمان جنگ و امامت جمعه پایتخت) کمترین فرصتی برای استفراغ و توسع (یعنی به کاربردن نهایت تلاش) جهت اجتهاد و استنباط احکام فرعیه از ادله تفصیلیه باقی نمی گذاشته است. در حد اطلاع نگارنده در این مدت ایشان نه تدریس فقهی اصولی داشته نه به تحقیق در این دو وادی اشتغال داشته و نه تألیفی از وی در این زمینه منتشر شده است.

مهم ترین کتابی که از ایشان در این دوره منتشر شده ترجمه یکی دیگر از آثار نویسنده مصری محبوب ایشان سیدقطب است: ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن، جلد اول، نوشته سیدقطب، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، تصحیح حسن نیری، تهران ۱۳۶۲.

نتیجه باب اول:

جناب آقای خامنه‌ای از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ با مشاغل عدیده‌ای به نظام نوپای جمهوری اسلامی خدمت کرده است. اکثر مشاغل ایشان مشاوره نظامی و مدیریت اجرایی بوده است. شرط امام جمعه پایتخت تبخر در خطابه بوده، آن چنان که شرط نمایندگی مجلس خبرگان رهبری اجتهاد در حد تجزی بوده نه اجتهاد مطلق. در این

۱. بند ب شرایط نمایندگان مجلس خبرگان، آئین نامه ذیل اصل ۱۰۸ قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان، پایگاه اطلاع رسانی دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.

دهه ایشان هیچ اشتغال فقهی اصولی اعمّ از تدریس، تحقیق و تألیف نداشته است. در این دوره نه گرایشی از ایشان به فقاهت مشاهده می‌شود نه چنین تلقی از وی در میان مسئولان و مردم وجود داشته است.

باب دوم. اظهارنظرهای فقهی

در این دهه چند اظهارنظر فقهی آقای خامنه‌ای بحث‌برانگیز شد که دو مورد آن با عکس‌العمل فوری مرحوم آیت‌الله خمینی مواجه گشت. در این باب طی سه مطلب به این اظهارنظرهای فقهی و مباحث پیرامون آن پرداخته می‌شود:

- نفی ولایت مطلقه فقیه

- قبول توبه مرتد فطری

- حکم موسیقی مشکوک

مطلب اول. نفی ولایت مطلقه فقیه

مطالعه پیشینه نامه ۲۱ دی ۱۳۶۶ آیت‌الله خمینی از ادله عدم اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای است.

الف. جناب آقای خامنه‌ای در خطبه نماز جمعه تهران مورخ ۱۱ دی ۱۳۶۶ این‌گونه ولایت مطلقه فقیه مورد نظر آیت‌الله خمینی را تبیین می‌کند:

«اقدام دولت اسلامی، در برقرار کردن شروط الزامی به معنای برهم‌زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست... امام که فرمودند دولت می‌تواند هر شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است، و نه فراتر از آن. سوال‌کننده سوال می‌کند: برخی این‌طور از فرمایشات شما استنباط می‌کنند که می‌شود قوانین اجاره و مضاربه، احکام

شرعیّه و فتاوای پذیرفته شده مسلم را نقض کرد و دولت می‌تواند برخلاف احکام اسلامی شرط بگذارد، امام می‌فرمایند: این شایعه است، ببینید قضیه چقدر روشن و جامع‌الاطراف است.»^۱

ب. آیت‌الله خمینی در نامه مورخ ۱۶ دی ۱۳۶۶ این‌گونه تبیین آقای خامنه‌ای را تخطئه می‌کند:

«از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این‌طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم -صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم- واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی الهیه تقدّم دارد، صحیح نمی‌دانید. و تعبیر به آنکه اینجانب گفته‌ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است به‌کلی برخلاف گفته‌های اینجانب بود. اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام -صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم- یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد...»^۲

ج. آقای خامنه‌ای در پاسخ به نقد استادش چنین نوشته است:

«نکته‌ای که بیان آن را لازم می‌دانم آن است که بر مبنای فقهی حضرت‌تعالی که اینجانب سال‌ها پیش آن را از حضرت‌تعالی آموخته و پذیرفته و براساس آن مشی کرده‌ام، موارد و احکام مرقوم در نامه حضرت‌تعالی جزو مسلمات است و بنده همه آن‌ها را قبول دارم. مقصود از حدود شرعیّه در خطبه‌های نماز جمعه چیزی است که در صورت لزوم مشروحاً بیان خواهد شد.»^۳

بررسی: نامه مورد بحث آیت‌الله خمینی (مورخ ۲۱ دی ۶۶) - که در

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه ۱۲ دی ۱۳۶۶، ص ۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۱.

۳. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۵، ۲۱ دی ۱۳۶۶.

فصل بعدی مفصلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت - پاسخ به نامه فوق است. از آنجاکه تخطئه یاد شده تبعات سنگینی برای ریاست‌جمهور وقت داشت، رهبر انقلاب برای دلجویی نامه‌ای به شاگرد خود نوشت و عدم اطلاع وی از مبانی فقهی را نفی کرد.

آنچه آقای خامنه‌ای در خطبه نماز جمعه تهران گفته بود سخنی متین بر مبنای «ولایت عامه فقیه» و سازگار با مبانی فقهی دو استاد دیگرش آیت‌الله میلانی و آیت‌الله مرتضی حائری یزدی، و البته با «ولایت مطلقه فقیه» مورد نظر آیت‌الله خمینی ناسازگار بود. تخطئه‌ای که آیت‌الله خمینی بر وی وارد کرد بر طبق مبانی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی صحیح بود. اما آقای خامنه‌ای به جای آنکه بر تبیین خود پافشاری کند، سریعاً عقب‌نشینی کرد و مبنای آیت‌الله خمینی را جزء مسلمات شمرد و اقرار کرد که همه را قبول دارد. این شیوه عمل یک مجتهد نیست، مجتهد ضمن احترام به نظر استاد از رأی فقهی خود دفاع می‌کند.

برعکس، آنچه آقای خامنه‌ای کرد مشی یک مقلد بود. او نوشت «مقصود از حدود شرعیه در خطبه‌های نماز جمعه چیزی است که در صورت لزوم مشروحاً بیان خواهد شد.» به این وعده نه تنها تاکنون وفا نشده بلکه آقای خامنه‌ای در عمل دقیقاً نظر آیت‌الله خمینی را در دوران زمامداری‌اش نصب‌العین خود قرار داده است. اگر ایشان مجتهد بود به همان نظری که در سال ۶۶ داده بود عمل می‌کرد.

جالب اینجاست که ایشان قبل از رهبری چند نظر فقهی ابراز کرده، از این یکی با تفصیلی که گذشت عقب‌نشینی کرد و بیش از یک ربع قرن برخلاف آن عمل کرده است، همین تک‌اماره بر عدم اجتهاد ایشان کفایت می‌کند. دیگر اظهارنظرهای فقهی‌اش هم در دنبال خواهد آمد.

مطلب دوم. قضیه قبول توبه مرتد فطری

الف. آیت‌الله خمینی در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۶۷ حکم زیر را صادر

کرد:

«انا لله و انا الیه راجعون

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آن‌ها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدمات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است، ان‌شاءالله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد.

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.»^۱

ب. جناب آقای خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران مورخ ۲۸

بهمن ۱۳۶۷ اظهار داشت:

«مهلت اجرای حکم امام که محدودیت ندارد، بلکه روزی اجرا می‌شود و این عنصر بدبختی که خودش را در این دردسر انداخت جز مردن چاره‌ای دیگر برایش نیست، و خودش را با یک میلیارد نفر مسلمان دنیا درگیر ساخته است، با حکم نافذ امام خودش را درگیر نمود و این اعدام انقلابی بلاشک درمورد او اجرا خواهد شد. هرچند ممکن است توبه کند، کتاب بنویسد، از مسلمانان جهان و از امام امت معذرت‌خواهی نماید، و تعلقش را نسبت به کتاب تکذیب نماید، که در این صورت ممکن است از سوی مردم بخشوده شود، ولی در این حالت

۱. صحیفه امام، ج ۲۱ ص ۲۶۳.

خود آمریکائی‌ها او را خواهند کشت و دیگر اجازه زنده ماندن به یک چنین شخصی را که قصد افشا نمودن سیاست‌هایشان را داشته باشد نخواهند داد.^۱

ج. این اظهارنظر با استقبال رسانه‌های خارجی مواجه شد. متعاقب آن «تهران، خبرگزاری جمهوری اسلامی: دفتر امام خمینی یکشنبه‌شب با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد که تبلیغات رسانه‌های گروهی خارجی در مورد اینکه در صورت توبه سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی حکم اعدام در مورد وی لغو می‌شود دروغ است و این موضوع از سوی حضرت امام صددرصد تکذیب می‌گردد. متن اطلاعیه به شرح زیر است:^۲

باسمه تعالی

رسانه‌های گروهی استعماری خارجی به دروغ به مسئولان نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند که اگر نویسنده کتاب آیات شیطانی توبه کند حکم اعدام درباره او لغو می‌گردد. امام خمینی مد ظله فرمودند: «این موضوع صددرصد تکذیب می‌گردد. سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است با جان و مال، تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به ذرک واصل گردانند.» حضرت امام اضافه کردند: «اگر غیرمسلمانی از مکان او مطلع گردد و قدرت این را داشته باشد تا سریع‌تر از مسلمانان او را اعدام کند، بر مسلمانان واجب است آنچه را که در قبال این عمل می‌خواهد به‌عنوان جایزه و یا مزد عمل به او بپردازند.»^۳

د. فردای آن روز آیت‌الله آذری قمی در سرمقاله روزنامه رسالت

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۹ بهمن ۱۳۶۷.

۲. جمهوری اسلامی، رسالت و اطلاعات سه‌شنبه ۲ اسفند ۱۳۶۷، ۱۴ رجب.

۳. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۸، اطلاعیه مورخ ۲۹ بهمن ۱۳۶۷ دفتر امام خمینی در مورد وجوب قتل سلمان رشدی و تکذیب شایعات.

نوشت:

«مرتد فطری واجب‌القتل است و ابدأً توجهی به توبه او نباید کرد (اگر ممکن باشد که توبه این شخص و جمع کردن همه نسخه‌های این کتاب و کتب ضالّه دیگر و بیدار کردن کسانی که در اثر نوشته او گمراه شده‌اند ضمن رفع اهانت از ساحت مقدس قرآن در تمام جهان است). شما خوب می‌دانید که بر فرض تحقق توبه و امکان آن که ممکن نیست، شاید در آخرت مورد عنایت سیدالمرسلین و خدای او گردد، که آن را هم رشدی قبول ندارد، حتی فقه بعضی مذاهب مراجعه به حاکم شرع و صدور حکم شرعی توسط او را لازم نمی‌دانند.»^۱

بررسی:

یک. نظر فقهی آیت‌الله خمینی در مورد عدم قبول توبه مرتد فطری این است: «الفطری لا یقبل إسلامه ظاهراً، و یقتل إن کان رجلاً،... والمرتد الملکی یستتاب، فإن امتنع قتل...»^۲ (ترجمه: مرتد فطری ظاهراً اسلامش [با توبه] پذیرفته نمی‌شود، و اگر مرد باشد کشته می‌شود... از مرتد ملی خواسته می‌شود که توبه کند، اگر از پذیرش توبه امتناع ورزید کشته می‌شود).

دو. شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر «عدم قبول توبه ظاهری مرتد فطری» را اجماعی شیعه می‌داند: «(و) کیف کان ف (هذا) أی المرتد عن فطرة (لا یقبل إسلامه لو) تاب و (رجع) إلى الإسلام (و یتحتم قتله)، ... بلاخلاف معتد به أجده فی شیء من الأحكام المزبورة، بل الاجماع بقسمیه علیها للنصوص المذكورة، مضافاً إلى صحیح ابن

۱. نامه سرگشاده به مفتیان جهان اسلام، سرمقاله رسالت، ۳ اسفند ۱۳۶۷.

۲. تحریرالوسیله، کتاب الحدود، القول فی الارتداد، المسئلة ۱.

جعفر...^۱ (ترجمه: در هر صورت اسلام مرتد فطری پذیرفته نمی‌شود اگر توبه کند و به اسلام بازگردد، و قتلش حتمی است... بدون اینکه خلاف قابل اعتنائی در هر یک از احکام یاد شده یافته باشم، بلکه اجماع محصل و منقول به دلیل نصوص یاد شده در مسئله جاری است، به علاوه دلالت صحیحۀ ابن جعفر...

سه. جناب آقای خامنه‌ای در اظهار نظر مورخ ۲۸ بهمن ۱۳۶۷ خود در نماز جمعه تهران درباره سلیمان رشدی (هندی الاصل مسلمانزاده) گفته بود: «هر چند ممکن است توبه کند، کتاب بنویسد، از مسلمانان جهان و از امام امت معذرت خواهی نماید، و تعلقش را نسبت به کتاب تکذیب نماید، که در این صورت ممکن است از سوی مردم بخشوده شود.» این مطلب را از روزنامه جمهوری اسلامی نقل می‌کنم که جناب آقای خامنه‌ای در آن زمان صاحب امتیاز آن بوده است.

چهار. اظهار نظر آقای خامنه‌ای از دو حال خارج نیست: اول نقل فتوای رهبر جمهوری اسلامی یا مشهور امامیه، دوم اظهار نظر شخصی. در صورت اول ایشان یقیناً اشتباه کرده است. در صورت دوم ایشان می‌بایست ادله خود را اقامه کند و از فتوای خود - که اتفاقاً سخن موجّهی هم می‌توانست باشد - دفاع کند. البته ایشان به عنوان امام جمعه موظف به بیان فتاوی ولی فقیه یا قول مشهور بوده نه اظهار نظر شخصی. آقای خامنه‌ای خود را موظف به بیان فتوای آیت‌الله خمینی می‌دانسته و از اساس فتوایی نداشته تا بخواهد از آن دفاع کند.

پنج. فردی که سه ماه و نیم قبل از رهبریش نمی‌دانسته در رأی مشهور فقه امامیه یا فتوای ولی فقیه اعدام مرتد فطری با توبه منتفی

نمی‌شود چگونه مجتهد است؟! آیت‌الله خمینی هم آبروداری کرده و آن را متوجه «رسانه‌های گروهی استعماری خارجی» دانسته «که به دروغ به مسئولان نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند»، حال آنکه رسانه‌های خارجی در اینجا خلاف واقع نگفته‌اند، این رئیس‌جمهور و امام‌جمعه تهران بوده که صریحاً از امکان توبه و بخشش مجازات اعدام سلمان رشدی سخن گفته بود.

شش. اما جناب آقای خامنه‌ای که فردای این اظهار نظر فقهی‌اش عازم سفر چند روزه یوگسلاوی و رومانی شده است اصلاً به روی خود نمی‌آورد، بعد هم که رهبر می‌شود همان نظر آیت‌الله خمینی را عیناً تأیید می‌کند:

«باسمه تعالی»

با توجه به اخبار مربوط به تبری جستن سلمان رشدی مرتد از اهانت‌هایی که به پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر مقدّسات اسلامی، در کتاب موهن آیات شیطانی شده است، دفتر مقام معظم رهبری در پاسخ به سؤالاتی که از سوی مسلمانان در این زمینه به عمل آمده است، اعلام داشت که: حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدّظله‌العالی) رهبر معظم انقلاب اسلامی فرمودند: حکم تاریخی و تغییرناپذیر حضرت امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) در مورد نویسنده کتاب کفرآمیز آیات شیطانی و تعهد مسلمانان در سراسر جهان به اجرای این حکم اسلامی، نخستین ثمرات خود را در صحنه رویارویی اسلام با کفر جهانی نشان می‌دهد و استکبار غرب که حمله به مقدّسات یک‌میلیارد مسلمان جهان را مقدمه‌ای برای تحقیر مسلمین و از بین بردن انگیزه‌های خیزش اسلامی در جهان قراردادده بود، به صورت مفتضحانه و گام‌به‌گام مجبور به عقب‌نشینی شده و ان‌شاءالله با ادامه مقاومت مسلمانان جهان از این پس کسی جرأت اهانت به پیامبر معظم (ص) و مقدّسات

اسلامی را نخواهد یافت. حکم اسلام در مورد نویسنده کتاب آیات شیطانی همان‌گونه که حضرت امام (رضوان‌الله‌تعالی) فرمودند: «اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد» ثابت است و چنین تشبثاتی که با همیاری بعضی افراد به‌ظاهر مسلمان صورت می‌گیرد، تغییری در این حکم الهی نخواهد داد.»^۱

حمل به صحّت آن این می‌شود که تبیین ابراز شده در نماز جمعه رأی شخصی ایشان هم نبوده است. راستی کدام مجتهدی در مباحث مسلم فقهی این‌گونه بی‌مبالات اظهار نظر می‌کند؟ و کدام واعظ مسئله‌گوی متشرعی در چنین منبر حساسی بعد از نقل نادرست فتوا از اصلاح آن سرباز می‌زند؟

مطلب سوم. حکم موسیقی مشکوک

شخصاً به یاد دارم در اسفند ۱۳۶۷ در جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ با طلاب حوزه علمیه قم جناب آقای خامنه‌ای ضمن پاسخ به پرسش یکی از طلاب درباره حکم شرعی غنا و موسیقی صریحاً به فتوای آیت‌الله منتظری استناد کرد. در همان جلسه ایشان در تطبیق پرسش بر شبهه مصداقیه، مفهومیه و حکمییه چند بار سخنانش را تغییر داد.

حجت‌الاسلام خامنه‌ای پنجشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۶۷ در اجتماع طلاب و روحانیون در مسجد امام حسن عسکری قم به مدت دو ساعت به سوالات روحانیون پاسخ داد:

«ایشان در مورد پخش موسیقی‌های مشتبه از صداوسیما اظهار داشت: مسئله غنا جزو مسائلی است که امروز محل بحث فقهی علماست و امام هم مرقوم فرمودند که بسیاری از

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، ۵ دی ۱۳۶۹.

اینها اشکال ندارد، و خوب اگر ما شک کردیم که کدام اشکال دارد و کدام اشکال ندارد به نظر می‌رسد که اصل برائت جاری است و بسیاری از این موارد شبهه ندارد و مثل قبل از انقلاب نیست. قبل از انقلاب اگر رادیو و تلویزیون موسیقی پخش می‌کرد بیشتر ترانه‌ها را پخش می‌کرد تا موسیقی مدون ایرانی، که این ترانه هم موسیقی و هم متن و هم خواننده‌اش واقعاً لجن بود، و این با شعر عرفانی حافظ که آدم را به خدا نزدیک می‌کند قابل مقایسه نیست.^۱

در گزارش روزنامه به جزئیات پاسخ ایشان اشاره نشده است. نوار جلسه یاد شده می‌تواند میزان دانش فقهی ایشان را سه ماه قبل از رهبریش نشان دهد. بی‌شک اگر ایشان در آن زمان خود را مجتهد می‌دانست یا واقعاً مجتهد بود، به گونه دیگری باید سخن می‌گفت و در تطبیق مورد بر شبهه مفهومی، مصداقیه و حکمی دچار تردید نمی‌شد.^۲

۱. *جمهوری اسلامی* شنبه ۱۳ اسفند ۱۳۶۷. دوستی این توضیح را برایم فرستاده است: «متن کامل این سخنرانی در مسجد جامع امام حسن عسکری قم در کتاب «هنر از دیدگاه سیدعلی خامنه‌ای» در اسفند ۱۳۶۷ (مدت کوتاهی پس از آن سخنرانی) توسط "دفتر نشر فرهنگ اسلامی" در ۱۲۰ صفحه در تهران منتشر شد و شامل استناد ایشان به فتوای آیت‌الله منتظری هست. من آن کتاب را خوانده‌ام و این مضمون را در این کتاب دیده‌ام: ایشان با تعبیر آیت‌الله‌العظمی منتظری از فقیه عالی قدر یاد می‌کند و می‌گوید که از ایشان درباره موسیقی غنایی پرسیده و ایشان فرمودند که بر همان نظر سابق‌شان هستند یعنی غنا به محتواسست نه به شکل. بعد از رهبری آقای خامنه‌ای کتاب‌های دیگری حاوی سخنان ایشان درباره هنر چاپ شد که سخنرانی‌های مجموعه نخست را دربر دارد، ولی این یک سخنرانی از آن‌ها حذف شده‌است.» امیدوارم در ویرایش بعدی کتاب فوق را پیدا کرده، عبارت شاهد مثال آنرا نقل کنم.

۲. مراجعه به مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، خطبه‌ها، و پیام‌های جناب آقای خامنه‌ای منتشر شده تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ قرائن فراوانی در این زمینه به دست خواهد داد. یکی از این مجموعه‌ها پرسش و پاسخ‌های ایشان با دانشجویان دانشگاه تهران است که حاوی نکات متعددی در این زمینه است.

نتیجه باب دوم:

جناب آقای خامنه‌ای در این دوره ده‌ساله سه اظهار نظر فقهی کرده که دو مورد آن با عکس‌العمل شدید آیت‌الله خمینی مواجه شده است، یکی تبیین ولایت مطلقه فقیه در خطبه نماز جمعه ۱۱ دی ۱۳۶۶ و دیگری اعلام قبول توبه ظاهری مرتد فطری در قضیه سلمان رشدی در خطبه نماز جمعه ۲۸ بهمن ۱۳۶۷. وی بعد از تخطئه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی از هر دو نظر ابراز شده خود برگشت. اظهار نظر وی در اسفند ۱۳۶۷ در مورد غنا و موسیقی مشکوک در قم دیگر شاهد عدم اجتهاد وی سه ماه قبل از رهبری ایشان است. تأملی در سه شاهد فوق‌الذکر تردیدی باقی نمی‌گذارد که اجتهاد جناب آقای خامنه‌ای شش ماه قبل از آغاز رهبری‌اش قابل احراز نبوده و قرائن محکمی بر عدم آن قابل ارائه است.

باب سوم. شاهی بر تقلید

آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۸۷ اظهار داشته است: «[آقای سیدعلی خامنه‌ای] بنابر اظهار خودشان [قبل از رهبری] در برخی مسائل فقهی مقلد من بوده‌اند.»^۱

در پاورقی این مطلب آمده است: «حجت‌الاسلام والمسلمین آقای خامنه‌ای در مجالس و مقاطع مختلف و در حضور شخصیت‌هایی همچون آیت‌الله [سید عبدالکریم] موسوی اردبیلی، حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی مجاهد و مرحوم آقای محمدحسن ظریف جلالی به این مطلب تصریح کرده‌اند. البته تا قبل از اینکه به مقام رهبری نائل گردند.»^۲

۱. رساله انتقاد از خود: عبرت و وصیت، پاسخ به پرسش نهم، ص ۱۴۶.
۲. پیشین، ص ۱۴۶، پاورقی ش ۲. چند سالی قبل از درگذشت آیت‌الله خمینی حجت‌الاسلام

شخصاً به یاد دارم یکی از این مسائل شرعی که آقای خامنه‌ای در چند سخنرانی عمومی اظهار داشت به فتوای آیت‌الله منتظری عمل می‌کند مسئله موسیقی و غنا بود. آخرین باری که من این مطلب را از ایشان شنیدم اسفند ۱۳۶۷ بود.

عدالت، وثاقت و صداقت آیت‌الله منتظری محرز است. اکثر شاهدانی که مستمع اقرار جناب آقای خامنه‌ای بر تقلید ایشان از برخی فتاوی آیت‌الله منتظری خوشبختانه در قید حیاتند.

از زمان اسناد فوق تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ معظم‌له به علت مشاغل عدیده فوق تمام وقت فرصت تکمیل یا تعمیق دانش فقهی خود را نداشته است. این اسناد شواهدی بر مقلد بودن ایشان تا نیمه خرداد ۱۳۶۸ است.

نتیجه فصل دوم

حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ نه تنها ادعای اجتهاد نداشته بلکه چندین بار کتباً و شفاهاً به مقلد بودن خود اقرار کرده است. تا پیروزی انقلاب که هیچ شهادی بر اجتهاد ایشان یافت نشد. مشاغل مدیریتی اجرایی تبلیغی پس از انقلاب ایشان نیز تا درگذشت

محسن قرائتی در برنامه مشهور «درس‌هایی از قرآن» خود در سیمای جمهوری اسلامی در مراتب خلوص و دوری از هوای نفس برخی از مسئولین جمهوری اسلامی سخن می‌گفت. یکی از شاهدمثال‌هایش این بود که در مجلسی مجری گفته است از حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران دعوت می‌کنیم که برای سخنرانی تشریف بیاورند. جناب آقای خامنه‌ای پشت تریبون آمد و به عنوان اولین جمله گفت: «ضمن تشکر لطفاً در به کار بردن القاب دقت کنید. آیت‌الله را به مجتهد می‌گویند و من مجتهد نیستم.» خوشبختانه حجت‌الاسلام قرائتی در قید حیات است و می‌تواند توضیحات بیشتری در این زمینه ارائه کند. فیلم مربوطه نیز در آرشیو تلویزیون موجود است. این خاطره را یکی از دوستان کاملاً موثق که پیش‌نویس رساله را قبل از انتشار خوانده است، شخصاً از سیمای جمهوری اسلامی مشاهده و استماع کرده و کتباً برابم شرح داد.

آیت‌الله خمینی تناسبی با فقاہت و اجتهاد ندارد. کثرت مشاغل در دهه نخست جمهوری اسلامی به ایشان اجازه کمترین تدریس و تحقیق فقهی اصولی تا سال ۱۳۶۸ نداده است. دو اظهار نظر فقهی ایشان که بعد از تخطئه علنی آیت‌الله خمینی از هر دو برگشت بالاترین دلیل عدم اجتهاد وی است: یکی درباره ولایت مطلقه فقیه در ۱۱ دی ۱۳۶۶ و دیگری درباره مقبول بودن توبه ظاهری مرتد فطری در مورد سلمان رشدی در ۲۸ بهمن ۱۳۶۷. در نهایت «اجتهاد مطلق بالفعل» ایشان تا اواسط خرداد ۱۳۶۸ قابل احراز نیست.

فصل سوم

برادری آشنا به مسائل فقهی

به دلیل اهمیت، نظر آیت‌الله خمینی درباره فقاهت آقای خامنه‌ای را مستقلاً و با موشکافی بیشتری در این باب بررسی می‌کنم. تنها شهادت مکتوبی که ایشان از یکی از اساتید خود دارد از مرحوم آیت‌الله خمینی است. آیا اظهارنظرهای کتبی و شفاهی آیت‌الله خمینی درباره آقای خامنه‌ای تأیید اجتهاد وی است؟ پاسخ به این پرسش در ضمن دو باب دنبال می‌شود:

- اظهارنظرهای منتشر شده در زمان حیات

- نظرات منقول بعد از وفات

عنوان فصل برگرفته از باب اول عین مهم‌ترین عبارتی است که آیت‌الله خمینی درباره آقای خامنه‌ای به کار برده است.

باب اول. اظهارنظرهای منتشر شده در زمان حیات

مطلب اول. متن اظهارات آیت‌الله خمینی

مجموعه اهم اظهارنظرهای «مکتوب» آیت‌الله خمینی درباره آقای خامنه‌ای که در همان زمان صدور منتشر شده است سه اظهارنظر به شرح زیر است:^۱

۱. اهم اظهارنظرهای «شفاهی» منتشره از آیت‌الله خمینی درباره آقای خامنه‌ای به شرح زیر

اول: آیت‌الله خمینی در حکم امامت‌جمعه تهران ایشان نوشته است:

«خدمت جناب مستطاب سیدالاعلام و حجت‌الاسلام آقای حاج‌سیدعلی خامنه‌ای (دامت‌افاضاته) چون حضور جناب مستطاب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای منتظری-دامت‌افاضاته- در حوزه مقدسه قم لازم بود و ایشان انصراف خودشان را از امامت‌جمعه تهران اعلام نمودند، جنابعالی که بحمدالله به حسن سابقه موصوف و در علم و عمل شایسته هستید به امامت‌جمعه تهران منصوب می‌باشید. از خداوند متعال، توفیق جنابعالی را در ارشاد و هدایت مردم خواستارم.»^۱

است:

یک. آیت‌الله خمینی در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ در سخنانی خطاب به دانشجویان تهران آقای خامنه‌ای را جهت حضور در محافل دانشجویی و مقابله با گروه‌های غیرمذهبی با این تعابیر معرفی می‌کند: «البته باید اشخاصی هم که گوینده هستند بیابند در دانشگاه و من پیشنهاد می‌کنم که آقای آفاسیدعلی آقا بیابند، خامنه‌ای. شما ممکن است که بروید پیش ایشان از قول من بگویید ایشان بیابند به جای آقای مطهری. بسیار خوب است ایشان، فهمیم است؛ می‌تواند صحبت کند؛ می‌تواند حرف بزند.» (صحیفه امام، ج ۸).

دو. اظهارات آیت‌الله خمینی خطاب به دبیرکل و اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در تابستان ۱۳۶۰: «لکن افرادی که این حزب را ایجاد کردند، خوب، من می‌شناختم. من آقای خامنه‌ای را بزرگش کردم. من آقای هاشمی را بزرگ کردم، من آقای بهشتی را بزرگش کردم.» (صحیفه امام، ج ۱۵).

سه. بیانات آیت‌الله خمینی در جمع اصناف و بازاریان در سال ۱۳۶۲: «شما اگر گمان بکنید که در تمام دنیا، رئیس‌جمهورها و سلاطین و امثال اینها، یک‌نفر را مثل آقای خامنه‌ای پیدا بکنید که متعهد به اسلام باشد و خدمتگزار، و بنای قلبی‌اش بر این باشد که به این ملت خدمت کند، پیدا نمی‌کنید. ایشان را من سال‌های طولانی می‌شناسم، و در آن زمانی که اول نهضت بود ایشان وارد بود و به اطراف برای رساندن پیام‌ها تشریف می‌بردند، و بعد از این هم که این انقلاب به اوج خودش رسید، ایشان حاضر واقعه بود همه‌جا، تا آخر و حالا هم هست. یک نعمت خدا به ما، این است که داده.» (صحیفه امام، ج ۱۷).

بررسی: از سه عبارت فوق هیچ‌کدام حتی إشعار به اجتهاد و فقاہت ندارد، چه برسد دلالت. وجه‌شبه در عبارت نخست خطابه و امکان مفاهمه با نسل جوان و دانشجویست نه فقاہت و حکمت و عرفان شهید مطهری: «البته باید اشخاصی هم که گوینده هستند بیابند در دانشگاه ... بسیار خوب است ایشان، فهمیم است؛ می‌تواند صحبت کند؛ می‌تواند حرف بزند.»

۱. ۲۴ دی ۱۳۵۸، صحیفه امام، ج ۱۲.

آیت‌الله منتظری درباره معرفی جناب آقای خامنه‌ای به آیت‌الله خمینی برای امامت‌جمعه تهران^۱ چنین نوشته است:

«علت اصلی اینکه آقای خامنه‌ای را مناسب‌تر دانستم و او را انتخاب و پیشنهاد کردم این بود که ایشان در خطابه تسلط داشتند و رکن نمازجمعه، دو خطبه آن است؛ و هرچند شخصیت‌های دیگری با امتیازات و صفات برجسته‌تری وجود داشتند، اما به نظر می‌رسید که آقای خامنه‌ای در خطابه از دیگران مسلط‌ترند... من این مطلب را در اولین نمازجمعه ایشان هم بیان و تصریح کردم که رکن نمازجمعه خطبه‌های آن است و آقای خامنه‌ای بهتر از من خطبه می‌خوانند. علاوه بر اینکه ایشان را فردی فاضل و خوش‌فکر هم می‌دانستم. و گمان می‌کنم عملکرد ایشان در دو مسئولیت فوق - یعنی عضویت در شورای انقلاب و امامت‌جمعه تهران - اجمالاً رضایت‌بخش بوده است؛ هرچند این اشکال به ایشان وارد است که پایگاه نمازجمعه تهران را که می‌بایست پایگاه دعوت به وحدت و یکپارچگی باشد، بعدها به تریبون یک جناح سیاسی و گاه برعلیه سایر جناح‌ها و گروه‌ها تبدیل کردند.»^۲

۱. آیت‌الله منتظری: «پس از درگذشت آقای طالقانی (ره)، مرحوم امام مرا به امامت‌جمعه تهران نصب کردند؛ و تازمانی که برای اداره مجلس خبرگان در تهران بودم نمازجمعه را هم اقامه می‌کردم. اما پس از آن، خدمت امام (ره) رفتم و عرض کردم که عازم قم هستم و رفت‌وآمد برایم مشکل است، و شما فرد دیگری را که در تهران باشد برای امامت‌جمعه تهران تعیین کنید. ایشان گفتند: «من کسی را در نظر ندارم؛ شما خودتان مشخص کنید.» من آقای خامنه‌ای را به ایشان پیشنهاد کردم. امام (ره) فرمودند: «من در این موضوع دخالت نمی‌کنم.» مرحوم حاج سیداحمد خمینی اصرار می‌کرد که آقای گلزاده غفوری را معرفی کنم. ولی من گرچه آقای گلزاده غفوری را صالح و عالم می‌دانستم اما آقای خامنه‌ای را برای این مسئولیت مناسب‌تر می‌دانستم؛ و درنهایت در نامه‌ای استعفای خود را تقدیم امام کردم و از ایشان خواستم فرد واجد شرایطی را تعیین نمایند. مرحوم امام نیز حکم امامت‌جمعه را خطاب به آقای خامنه‌ای صادر کردند.» (انتقاد از خود: عبرت و وصیت، پاسخ به پرسش نهم، ص ۱۲۵-۱۲۳).

۲. انتقاد از خود: عبرت و وصیت، پاسخ به پرسش نهم، ص ۱۲۵-۱۲۳.

دوم: «اینک به پیروی از آرای محترم ملت عظیم الشان و آشنایی به مقام تعهد و خدمتگزاری دانشمند محترم، جناب حجت الاسلام آقای سیدعلی خامنه‌ای - ائده‌الله تعالی - آرای ملت را برای پس از پایان دوره کنونی، تنفیذ و ایشان را به سمّت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌نمایم.»^۱

سوم: آیت‌الله خمینی در پاسخ به نامه مورخ ۲۱ دی ۱۳۶۶ آقای خامنه‌ای - که در قسمت اول گذشت - نوشت:

«اینجانب که از سال‌های قبل از انقلاب با جنابعالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تاکنون باقی است، جنابعالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جدّاً جانب‌داری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می‌دهید.»^۲

مطلب دوم. مدلول اظهارات آیت‌الله خمینی

ماحصل این اظهارنظرهای شفاهی و کتبی صفات زیر به ترتیب تاریخ ادا است: گوینده (خطیب)، فهیم، دارای حسن سابقه، شایسته در علم و عمل، من آقای خامنه‌ای را بزرگش کردم، متعهد به اسلام، خدمتگزار، بنای قلبی‌اش خدمت به ملت است، شناخت و ارتباط نزدیک از سال‌های قبل از انقلاب، حامل پیام‌های اول نهضت، یک نعمت خداداد، دانشمند محترم، یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی، چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن که از مبانی فقهی مربوط به

۱. صحیفه امام، ج ۱۹، ۱۳ شهریور ۱۳۶۴.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ۲۱ دی ۱۳۶۶.

ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کند، در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری است که چون خورشید روشنی می‌دهد.

تردید نمی‌توان داشت که جناب آقای خامنه‌ای از افراد کاملاً مورد وثوق آیت‌الله خمینی بوده است. از صفات حسنه یاد شده چهار مورد توصیفات علمی ذیل است که همگی در مکتوبات رهبر جمهوری اسلامی آمده است:

اول. شایسته در علم و عمل

دوم. دانشمند محترم

سوم. چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن که از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کند
چهارم. در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری است که چون خورشید روشنی می‌دهد.

موردهای اول، دوم، و چهارم توصیف ایشان به صلاحیت‌های علمی عام است و در عرف حوزوی کمترین دلالتی به فقاہت و اجتهاد مطلق ندارد. این‌گونه تعابیر (دانشمند محترم) درباره خطبای غیرمجتهد کاملاً مصطلح است از قبیل دانشمند محترم جناب آقای فلسفی.

مطلب سوم. تصریح به عدم اجتهاد

قوی‌ترین اظهارنظرها سومین مورد است: «چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن که از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کند.»

این عبارت به دو دلیل سند عدم اجتهاد آقای خامنه‌ای از سوی آیت‌الله خمینی است:

دلیل اول. در این عبارت شهادت آیت‌الله خمینی به تعهد آقای خامنه‌ای به مسائل فقهی خصوصاً مبانی فقهی ولایت مطلقه فقیه محرز است. اما سقف این شهادت آشنائی جناب آقای خامنه‌ای با مسائل فقهی است نه بیشتر. در عرف حوزوی این تعبیر به زحمت به «اجتهاد متجزی» اشعار دارد، و یقیناً به «اجتهاد مطلق» دلالت ندارد. هر طلبه فاضلی که چند سال درس خارج شرکت کرده باشد و از استعداد متوسط به بالا برخوردار باشد «آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن» است. هر طلبه فاضل شاگرد آیت‌الله خمینی «از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کند». اینها مطمئناً بر اجتهاد ایشان دلالت ندارد.

دلیل دوم. وقتی آقای خامنه‌ای در نماز جمعه تهران در تبیین ولایت مطلقه فقیه از منظر آیت‌الله خمینی اشتباه کرد، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی اشتباه او را تذکر داد، وی نظر استاد را پذیرفت، آنگاه آیت‌الله خمینی برای دلجویی این تعبیر را درباره «خورشید انقلاب» به کار برد: «چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن که از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کند.»^۱

از سوی دیگر وقتی آیت‌الله محمدحسن قدیری در مورد فتوای آیت‌الله خمینی درباره شطرنج و خرید و فروش آلات موسیقی مناقشه کرد، و آیت‌الله خمینی خطای او را تذکر داد، بالآخره آیت‌الله خمینی در پاسخ به دومین نامه آقای قدیری این‌گونه از وی دلجویی کرد: «من شما را مجتهد و صاحب‌نظر در فقه می‌دانم.»^۲

آیت‌الله خمینی در تعابیر فقهی دقیق بوده است. برای قدیری نوشته

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ۲۱ دی ۱۳۶۶.

۲. پیشین، ج ۲۱، ۱۲ مهر ۱۳۶۷.

«مجتهد و صاحب نظر در فقه»، برای خامنه‌ای نوشته «آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن». مقایسه این دو عبارت که در مقام مشابهی (دلجویی بعد از نقد بنیادی) صادر شده، تردید باقی نمی‌گذارد که آیت الله خمینی مرحوم قدیری را مجتهد می‌دانسته و آقای خامنه‌ای را یقیناً مجتهد نمی‌دانسته است.

باب دوم. نظرات منقول بعد از وفات

اما از آیت الله خمینی پس از وفات عبارات دیگر هم درباره آقای خامنه‌ای شفاهاً نقل شده است که از آن عبارات اجتهاد ایشان نتیجه‌گیری شده است:

مطلب اول. منقولات شفاهی بعد از وفات

الف. ویرایش اول منقولات سه‌گانه

اهم این نقل قول‌ها سه‌تاست. نقل قول اول دلیل اصلی رهبری جناب آقای خامنه‌ای در مجلس خبرگان مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ بوده است. دو نقل قول بعدی نیز از اسباب تحکیم رهبری ایشان شده است.

اول. هاشمی رفسنجانی در کارنامه خود درباره جلسه مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ مجلس خبرگان رهبری نوشته بود: «من هم در چند مورد صحبت کوتاهی کردم و نظرات امام را درباره صلاحیت رهبری آقای خامنه‌ای نقل کردم. از قول حاج احمد آقا و آیت الله موسوی اردبیلی هم که در جلسه خدمت امام بودند، همین مضامین تأیید شد.^۱ در پاورقی همان صفحه کتاب فوق این دو مورد نقل شده است: ۱. آقای هاشمی نقل کردند:

۱. بازسازی و سازندگی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۶۸، ص ۱۵۱.

«در جلسه‌ای با حضور سران سه قوه، آقای نخست‌وزیر (موسوی) و حاج‌احمد آقا در محضر امام بحث شد. حرف ما با حضرت امام این بود که اگر این قضیه اتفاق بیفتد [برکناری قائم‌مقام رهبری] ما بعداً با قانون اساسی مشکل داریم، زیرا ممکن است خلأ رهبری پیش بیاید. ایشان گفتند: «خلأ رهبری پیش نمی‌آید و شما آدم دارید.» گفتم: «چه کسی؟» ایشان در حضور آقای خامنه‌ای گفتند: «این آقای خامنه‌ای.»

۲. حجت‌الاسلام والمسلمین مرحوم حاج‌سیداحمد خمینی (ره) نقل

کردند:

«وقتی که آیت‌الله خامنه‌ای در سفر کره شمالی بودند، امام گزارش‌های آن سفر را از تلویزیون می‌دیدند. از آن منظره دیدار از کره، استقبال مردم و یا سخنرانی‌ها و مذاکرات خود در آن سفر خیلی جالب بود و امام گفته بودند الحق ایشان شایستگی رهبری را دارند.»^۱

زمان موردِ نخست می‌باید نیمهٔ دوم زمستان سال ۱۳۶۷ و زمانِ موردِ دوم اواسط بهار ۱۳۶۸ باشد.

دوم. حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی کتباً هم شهادت داده است:

«حضرت امام بارها از جنابعالی [آقای خامنه‌ای] به‌عنوان مجتهدی مسلم و بهترین فرد برای رهبری نام بردند.»^۲

سوم. چندسال بعد سرکار خانم دکتر زهرا مصطفوی دختر مرحوم

آیت‌الله خمینی هم این‌گونه کتباً شهادت داده است:

«من و تمام کسانی که از نزدیک با امام ارتباط داشتند شاهد بودیم که امام با کمری خمیده خیمهٔ انقلاب را برپا نگه‌داشت، و علم آن را به دست آیت‌الله خامنه‌ای سپرد تا راه امام و اسلام ناب و مبارزه با دشمنان قسم‌خوردهٔ خارجی و

۱. پیشین.

۲. پیام تبریک یادگار امام به رهبر جدید، رسالت ۱۶ خرداد ۱۳۶۸.

داخلی این ملت را پی‌بگیرد، و جنگ فقر و غنا تیشه به زراندوزان زند و در خطاها و لغزش‌ها هدایتگر باشد و قدمی از انقلاب و اسلام منحرف نشود.

من مدت‌ها قبل از برکناری قائم‌مقام رهبری شخصاً از محضر امام درباره رهبری پرسیدم و ایشان آیت‌الله خامنه‌ای را نام بردند، و پرسیدم که آیا شرط مرجعیت و اعلیت در رهبری لازم نیست و ایشان نفی کردند، و از مراتب علمی ایشان پرسیدم و صریحاً فرمودند که ایشان اجتهادی را که ولی فقیه لازم است دارد.

مردم شریف ایران نیز با درایت و هشیاری راه خویش و هدایت امام را در تعیین رهبری یافت و شهادت آیت‌الله اردبیلی و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و اخوی عزیزم مرحوم حاج‌احمد آقا آن قهرمان مبارزه با استکبار و لیبرال‌ها و امین امام را با جان و دل پذیرفت، و امروز نیز در این انتخاب و انتخاب‌های دیگر رهرو راه امام می‌داند و در راه آرمان‌های خویش هیچ انحرافی را نمی‌پذیرد.^۱

حاصل نقل‌قول‌های هاشمی رفسنجانی و پسر و دختر آیت‌الله خمینی تأیید صلاحیت آقای خامنه‌ای به‌عنوان «فرد متعین» برای جانشینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بود. از آنجاکه آیت‌الله خمینی شورای بازنگری قانون اساسی را تشکیل داده بود تا شرط مرجعیت را از شرایط رهبری بردارند، چون اجتهاد در همه ابواب فقه به‌عنوان شرط رهبری باقی می‌ماند، پس اگر آیت‌الله خمینی فردی را واجد شرایط رهبری بداند بالملازمة یعنی او را مجتهد دانسته است.

علاوه بر آن نقل مکتوب حجت‌الاسلام احمد خمینی تصریح در «اجتهاد مسلم» آقای خامنه‌ای از سوی آیت‌الله خمینی دارد. هکذا نقل قول

۱. روزنامه اطلاعات، ۱ آذر ۱۳۷۶، ص ۲.

مکتوب سرکار خانم مصطفوی نیز دلالت بر این دارد که به نظر صریح آیت‌الله خمینی «ایشان [آقای خامنه‌ای] اجتهادی را که ولی فقیه لازم است دارد». هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی عبارات فوق را در خرداد ۱۳۶۸ ابراز کرده‌اند و زهرا مصطفوی در آذر ۱۳۷۶ شهادت‌نامه فوق را منتشر کرده است.

ب. ویرایش دوم! منقولات

بیست و چهار سال بعد در جریان ردصلاحیت هاشمی رفسنجانی برای دهمین انتخابات ریاست‌جمهوری به دستور آقای خامنه‌ای معلوم شد مرحوم آیت‌الله خمینی آقای خامنه‌ای را برای جانشینی خود «تعیین» نکرده بود! بلکه «به‌عنوان مثال» سران قوای سه‌گانه را مناسب برای رهبری معرفی کرده بود.

۱. ابتدا سرکار خانم دکتر زهرا مصطفوی دختر مرحوم آیت‌الله خمینی شهادت سابق خود را این‌گونه تصحیح کردند:

«همان روزی که تأیید امام بر رهبری حضرت‌تعالی را از زبان ایشان شنیدم و همواره آن نظریه را در مواقع لازم بیان کرده‌ام تأییدصلاحیت برادر آقای هاشمی را هم شنیدم زیرا امام بعد از نام جنابعالی نام ایشان را هم ذکر کردند. خوشبختانه و به‌حق، حضرت‌تعالی مورد رأی خبرگان قرار گرفتید، لذا لزومی نمی‌دیدم تا ذکر در این مورد از ایشان به میان آورم.»^۱

پس واضح و مبرهن شد مرحوم آیت‌الله خمینی عَلم را به دست آیت‌الله خامنه‌ای نسپرده بود و شهادت قبلی ایشان خلاف واقع بوده است.

۲. از آیت‌الله موسوی اردبیلی نقل فوق این‌گونه شنیده شده است:

۱. روزنامه بهار، نامه به رهبری، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲.

«وقتی امام به برکناری آیت‌الله منتظری از سیمت قائم‌مقام رهبری مصمم می‌شود، جلسه سران سه قوه شامل رئیس‌جمهور (آقای خامنه‌ای) نخست‌وزیر (میرحسین موسوی) رئیس مجلس (آقای هاشمی) رئیس قوه قضائیه (آقای موسوی اردبیلی) و حاج‌سیداحمد خمینی به حضور امام رسیده و نگرانی خود را از برکناری آیت‌الله منتظری ابراز داشته و می‌گویند در صورت رحلت شما، ما بعد از شما کسی را غیر از آقای منتظری نداریم. امام در پاسخ به نگرانی آن‌ها برای انتخاب فقیه جایگزین خود می‌گوید: مثل یکی از شما آقایان و به آقایان خامنه‌ای، هاشمی و اردبیلی اشاره می‌نماید.»^۱

۳. یکی دیگر از اعضای نَسَبی بیت آیت‌الله خمینی که خواسته

نامش فاش نشود توضیحات بیشتری داده است:

«امام خمینی حتی دو تا سه هفته پس از استعفای آیت‌الله منتظری در ۸ فروردین ۱۳۶۸ نیز هیچ فردی را برای جانشینی خود در نظر نداشته و معتقد بوده که این مسأله به ایشان ارتباطی ندارد و از وظایف خبرگان رهبری است. رهبر فقید جمهوری اسلامی پس از مشورت‌هایی که با اطرافیانش درباره ضرورت پیشنهاد گزینه‌ای برای جانشینی خود داشت، حدوداً در اوایل اردیبهشت ۱۳۶۸ (یعنی دو یا سه هفته پیش از بستری شدن در بیمارستان) به دخترش خانم زهرا مصطفوی و برخی دیگر از اعضای بیت خود گفته که گزینه‌هایی مثل آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی و امثال اینها برای رهبری مناسب هستند.»^۲

۱. به نقل از سردار پاسدار محسن رشید، رئیس سابق دفتر مطالعات و تحقیقات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ویلاگ شخصی‌اش در تاریخ اول خرداد ماه ۱۳۹۲.
۲. بخش کوتاهی از این مصاحبه منتشر نشده در تاریخ ۳ خرداد ۱۳۹۲ در جرس نقل شده است.

در ویلاگ ایمایان مطلب زیر نیز نقل شده است که من از صحت و سقم آن بی‌اطلاعم: «مرحوم آیت‌الله [محمدرضا] توسلی سال ۸۵ و در آستانه انتخابات خبرگان برای سخنرانی به حزب

بین اینکه آیت‌الله خمینی شخص آقای خامنه‌ای را به‌عنوان صاحب صلاحیت جانشینی خود متعیناً معرفی کرده باشد، و اینکه اولاً انتخاب رهبری را حق خبرگان دانسته و صرفاً از باب مثال سران قوای سه‌گانه و «امثال اینها» را واجد شرایط دانسته باشد، فاصله زمین تا آسمان است.

ج. بی‌اعتباری منقولات شفاهی سه‌گانه

اولاً شهادت اولیة هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی و تأیید آن توسط آقای موسوی اردبیلی و نیز شهادت اولیة سرکار خانم مصطفوی ناقص و خلاف واقع بوده است، آن‌ها با کتمان بخشی از شهادت این امر خلاف واقع را القا کردند که مرحوم آیت‌الله خمینی «متعیناً» آقای خامنه‌ای را برای جانشینی خود معرفی کرده است. حال آنکه با شهادت اخیر سرکار خانم مصطفوی مشخص شد که این امر صحت نداشته و ذکر نام ایشان در کنار یک یا دو نفر دیگر آن‌هم «به‌عنوان مثال» افراد صاحب صلاحیت بوده است و ایشان حق تعیین رهبر را متعلق به خبرگان می‌دانسته است.

ثانیاً کلیة این نقل‌ها از آیت‌الله خمینی با نصّ «وصیت‌نامه الهی سیاسی» ایشان در تعارض است:

«اکنون که من حاضرم، بعض نسبت‌های بی‌واقعیت به من

اعتدال و توسعه آمدند... اما قبل از سخنرانی و در جمع خصوصی خاطره جالبی تعریف کردند. ایشان نقل کردند که اواخر عمر امام و بعد از ماجرای برکناری آیت‌الله منتظری روزی امام به آقای هاشمی پیغام می‌دهند که با شما کار مهمی دارم. آقای هاشمی که می‌آید، امام در حضور حاج‌احمد آقا و من به آقای هاشمی گفتند که شما خودتان را برای رهبری بعد از من آماده کنید و از نظر من شما گزینه اصلح هستید. هاشمی که غافل‌گیر شده بود مخالفت می‌کند و از امام می‌خواهد که فکر دیگری بکند. امام اما تأکید می‌کنند که نظرشان همین است. درنهایت آقای هاشمی از امام درخواست مهلت می‌کند و قسم شرعی می‌دهد که افراد حاضر این موضوع را جایی مطرح نکنند. چند روز بعد حال امام وخیم می‌شود و در بیمارستان بستری می‌شوند و همان‌جا از دنیا می‌روند.»

داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود؛ لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من، یا خط و امضا من باشد با تصدیق کارشناسان، یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.^۱

منقولات یاد شده هیچ‌یک از شرایط الزامی وصیت‌نامه را ندارد، بنابراین کلیه این نقل‌قول‌ها از درجه اعتبار ساقط است.

ثالثاً متأسفانه عمر احمد خمینی آن‌قدر نپائید تا همانند خواهرش فرصت ویرایش شهادت اولیه‌اش را پیدا کند. نقل‌قول «اجتهاد مسلم» آقای خامنه‌ای از آیت‌الله خمینی توسط وی آن‌هم به‌طور مکرر با عقل جور در نمی‌آید. احتمال اینکه احمد خمینی معنای اجتهاد مسلم را درست درک نکرده باشد منتفی نیست. از آن‌سو اینکه او نیز برای مصلحت نظام که اوجب واجبات است چنین شهادت کذبی داده باشد محتمل‌تر است.

رابعاً به نظر می‌رسد آیت‌الله موسوی اردبیلی هم براساس مصلحت‌سنجی سناریوی تدوین شده توسط هاشمی و تأیید احمد خمینی را پذیرفت، هرچند چهار سال بعد در آخرین خطبه‌های جمعه‌اش (۳ دی ۱۳۷۲) - که به تفصیل خواهد آمد - با کنایه ابلغ من التصریح گفت که مرحوم آیت‌الله خمینی کلمه‌ای درباره‌ی پس از خود نگفته و خطی در این مورد نوشته است و «وصیت‌نامه الهی - سیاسی» وی را شاهد آورد.

خامساً هاشمی رفسنجانی چرا چنین شهادت خلاف‌واقعی را در آن

مقطع تاریخی داد؟^۱ دلیل آن هرچه باشد وقایع بعدی و جفاها و ناجوانمردی‌هایی که در حق وی روا شد به او اثبات نمود که اشتباهی فاحش مرتکب شده است.

سادساً بر فرض وارد نبودن اشکالات قبل، مطابق مبانی مدرسهٔ آیت‌الله خمینی عبارت منقول نهایتاً صلاحیت معظم‌له را برای رهبری و مجتهد کاربردی مورد نیاز این سِمَت اثبات می‌کند، اما هرگز برای تصدّی مقام افتاء و مرجعیت کافی نیست. آن‌چنان‌که اجتهاد لازم برای عضویت مجلس خبرگان رهبری و وزیر اطلاعات مادون اجتهاد لازم برای رهبری و چنین اجتهادی مادون اجتهاد لازم برای افتاء و مرجعیت است.^۲

۱. پرسیدنی است چرا هاشمی رفسنجانی چنین کرد و چرا بیت آیت‌الله خمینی این امر خلاف واقع را تأیید کردند؟ در حد اطلاع اندک نگارنده، به نظر می‌رسد هاشمی شناخت کافی از آقای خامنه‌ای نداشته است. می‌پنداشته امکان تقسیم کار با وی هست، خامنه‌ای رهبر تشریفاتی کشور می‌شود از قبیل ریاست جمهوری وی در دههٔ اول و خودش مثل دورهٔ آیت‌الله خمینی کشور را اداره می‌کند. ظاهراً مزایای آقای خامنه‌ای برای رهبری سیادت، تجوید، لحن، فن خطابه و آغاز نام وی با حرف خ (مشابه نام خمینی) بوده است، یا موازینی در همین حد از اعتبار. او مورد وثوق آیت‌الله خمینی، معتقد به ادامهٔ خط امام و با هاشمی هم کاملاً هماهنگ بوده است. قرائن متعددی در کارنامه و خاطرات هاشمی مؤید این تحلیل است.

در مورد موضع بیت آیت‌الله خمینی ابهاماتی جلائی به چشم می‌خورد. احمد خمینی در سه چهار سال آخر حیات پدرش نقش اصلی در حذف آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری ایفا کرد، رنج نامهٔ وی تنها یک مثال است. همفکران او در مجمع روحانیون مبارز از یک سو و محمد محمدی ری شهری (داماد آیت‌الله مشکینی، مقام قضائی و وزیر وقت اطلاعات) از سوی دیگر او را در این امر یاری کردند. به نظر می‌رسد احمد خمینی سودا‌هایی در سر داشته که نه پدرش موافق بوده و نه سران سه قوه می‌پسندیدند. * وقتی مقابل سناریوی هاشمی قرار می‌گیرد چاره‌ای جز همراهی نمی‌بیند، و بعد برای جبران مافات در تأیید و شهادت بر فضائل و مناقب رهبر جدید کمی تا قسمتی زیاده‌روی می‌کند. مدتی بعد هم کلاً می‌بُرد، افسرده می‌شود و به مرگی مشکوک از دنیا می‌رود.

* در کتاب «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» (۱۳۷۷) قابل دسترس در پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله منتظری اطلاعات و اسنادی در این زمینه یافت می‌شود.

۲. در زمینهٔ مراتب مختلف اجتهاد، نظر صریح آیت‌الله مشکینی در نماز جمعهٔ قم سال ۱۳۷۶

سابعاً این گونه مطالب منقول دربارهٔ صلاحیت رهبری ارزشی بیش از یک خبر واحد ندارد. این گونه مطالب که به سرنوشت یک ملت مربوط می‌شود به‌طور محرمانه به کسی گفته نمی‌شود. مسئلهٔ رهبری امر خانوادگی نیست که رهبری به پسر یا دخترش بگوید. از همه مهم‌تر خبر واحد در امور مهمه فاقد حجیت است، به‌خصوص اگر قرائنی برخلاف این نقل قول‌های شفاهی مشکوک باشد که هست از قبیل مصلحت‌اندیشی‌ها و اغراض سیاسی.^۱

نتیجهٔ فصل سوم

هیچ سند مکتوبی دالّ بر تأیید اجتهاد آقای خامنه‌ای از سوی آیت‌الله خمینی در دست نیست. از اظهارات منتشر شده در زمان حیات آیت‌الله خمینی برمی‌آید که اگرچه جناب آقای خامنه‌ای به‌شدت مورد وثوق ایشان بوده‌اند، اما تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» حتی به «اجتهاد متجزی» هم اِشعار ندارد، چه برسد به دلالت به «اجتهاد مطلق».

نقل‌های شفاهی که بعد از وفات ایشان ابراز شده، اگر معارض با نصّ وصیت‌نامهٔ سیاسی- الهی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نبود،

قابل مراجعه است.

۱. از زاویهٔ دیگر مرحوم آیت‌الله خمینی که در رعایت القاب حوزوی بسیار محتاط بود هرگز برای آقای خامنه‌ای بیشتر از لقب «حجت‌الاسلام» استفاده نکرد. این لقب در واژگان ایشان برای مجتهدین به کار نمی‌رود. درحالی‌که ایشان برای شاگردان مجتهد خود از عنوان «حجت‌الاسلام والمسلمین» استفاده می‌کرد و در مورد مراجع هم طراز خود عنوان «آیت‌الله» را به کار می‌برد. در جامعه معمولاً روحانیون با یک درجه بالاتر از آنچه مراجع استعمال کرده‌اند خطاب می‌شوند. لذا آنکه ایشان حجت‌الاسلام خوانده نهایتاً حجت‌الاسلام والمسلمین ممکن است خطاب شود. مرحوم آیت‌الله خمینی یکی از شاگردانش را پس از انقلاب با عنوان «حجت‌الاسلام والمسلمین» و یک‌بار هم با عنوان «آیت‌الله» خطاب کرده و آن مرحوم آیت‌الله منتظری است. در سال ۱۳۶۸ برای مرحوم آیت‌الله علی مشکینی هم عنوان «حجت‌الاسلام والمسلمین» به کار برد.

صلاحیت آقای خامنه‌ای را برای رهبری و بالملازمة اجتهاد کاربردی موردنیاز متصلی مقام رهبری را اثبات می‌کرد، به‌علاوه اخبار آحاد در مسائل مهمه حجت نیست.

منقولات شفاهی ابراز شده درباره معرفی آقای خامنه‌ای به‌عنوان رهبر متعین و اجتهاد مسلم وی خلاف واقع است و گویندگان آن براساس مصلحت نظام چنین شهاداتی را سرهم کرده بودند. با توجه به جفاهایی که حکومت در حق آنها کرد ویرایش دوم این منقولات پرده از بی‌اعتباری ویرایش نخست برداشت. درنهایت «اجتهاد مطلق بالفعل» ایشان تا اواسط خرداد ۱۳۶۸ قابل احراز نیست.

بخش دوم

مقام معظم رهبری: آیت الله خامنه‌ای

حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ پس از انتخاب خبرگان به «مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای» ارتقا یافت. در این بخش ضمن بررسی اجمالی چگونگی برخورداری وی از شرائط رهبری با ابعاد مختلف برنامه‌ریزی ایشان برای دستیابی به منصب مرجعیت آشنا خواهیم شد. عناوین فصول این بخش عبارتند از:

- رهبری مجتهد متجزی براساس مصلحت نظام
- بازآموزی فقهی پس از دو دهه فترت
- درس خارج فقه مقام رهبری
- نخستین موج صدور گواهی‌نامه‌ها: ولی فقیه مجتهد است!

عنوان بخش برگرفته از اعلامیه مجلس خبرگان درباره آقای خامنه‌ای است.

فصل چهارم

رهبری مجتهد متجزی براساس مصلحت نظام

- در این فصل سه مطلب به شرح زیر مورد بحث قرار می‌گیرد:
- غیرقانونی بودن رهبری آقای خامنه‌ای در سال ۱۳۶۸
- گزارش نواب رئیس مجلس خبرگان پس از ۱۷ سال
- احراز اجتهاد مطلق براساس مصلحت نظام.

باب اول. غیرقانونی بودن رهبری آقای خامنه‌ای در سال ۱۳۶۸

زمانی که آیت‌الله خمینی از دنیا رفت قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ ملاک عمل بود. براساس اصل یکصد و هفتم: «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله‌العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند، هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به‌عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به‌عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی

می‌کنند.» اصل یکصدونهم: «شرایط و صفات رهبر یا اعضاء شورای رهبری: ۱- صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت. ۲- بینش سیاسی و اجتماعی و شجاعت و قدرت و مدیریت کافی برای رهبری.»

مرحوم آیت‌الله خمینی هیچ‌یک از مراجع معاصر خود را واجد صلاحیت رهبری نمی‌دانست. بعد از اختلاف نظر عمیق با آیت‌الله منتظری و کناره‌گیری قائم‌مقام منتخب خبرگان، آیت‌الله خمینی در پاسخ به استفسار آیت‌الله مشکینی رئیس شورای بازنگری قانون اساسی این‌گونه نوشت:

«من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط «مرجعیت» لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومت‌شان تعیین کنند، وقتی آن‌ها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است. در اصل قانون اساسی من این را می‌گفتم، ولی دوستان در شرط «مرجعیت» پافشاری کردند، من هم قبول کردم. من در آن هنگام می‌دانستم که این در آینده نه‌چندان دور قابل پیاده‌شدن نیست.»^۱

آقای خامنه‌ای در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ یقیناً مرجع تقلید نبود، صلاحیت بالفعل لازم برای افتاء و مرجعیت هم نداشت، بنابراین انتخاب او نقض آشکار اصول ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی بوده است.

باب دوم. گزارش نواب رئیس مجلس خبرگان پس از ۱۷ سال

در این باب گزارش آقایان اکبر هاشمی رفسنجانی و ابراهیم امینی نایب رئیس وقت اول و دوم مجلس خبرگان رهبری درباره نحوه انتخاب آقای خامنه‌ای نقل و بررسی می‌شود.

مطلب اول. گزارش هاشمی رفسنجانی

آقای هاشمی رفسنجانی متنفذترین تصمیم‌گیرنده اجلاسیه ویژه خبرگان در مصاحبه‌ای با مجله دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱۷ سال بعد اقرار می‌کند که:

«خبرگان هم اول به صورت موقت رأی‌گیری کرد و حرف و نظر امام را به عنوان یک حکم حکومتی پذیرفت و براساس نظریه امام به ولایت غیرمرجع رأی داد تا اینکه قانون اساسی بازنگری شد. لذا در آن جلسه اول گفتیم با شروطی که در قانون اساسی خواهد آمد وضعیت افراد را بررسی می‌کنیم، اگر آیت‌الله خامنه‌ای آن شرایط را داشته باشند دوباره ایشان را معرفی می‌کنیم و در واقع ابقا می‌کنیم وگرنه هر کسی را که واجد آن شرایط بود انتخاب می‌کنیم، تصویب قانون اساسی جدید دو - سه ماهی طول کشید. در قانون اساسی پس از بازنگری شورای رهبری را هم برداشته بودند، به‌رحال شرایط جدید تصویب شد و رأی‌گیری مجدد صورت گرفت.»^۱

مجلس خبرگان به مردم نگفت که آقای خامنه‌ای «رهبر موقت» جمهوری اسلامی است و رهبریش با «حکم حکومتی» رهبر فقید صورت گرفته است، حکم حکومتی غیرمکتوب و مبتنی بر خبر واحد معارض با نص و وصیت‌نامه الهی - سیاسی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی.

۱. مجلس خبرگان و انتخاب رهبر معظم انقلاب در گفت‌وگو با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، مجله حکومت اسلامی، سال یازدهم، شماره سوم، شماره مسلسل ۴۱، پاییز ۱۳۸۵، ص ۱۱۷.

اما اجتهاد مطلق بالفعل آقای خامنه‌ای چگونه در جلسه بعد از ظهر ۱۴ خرداد خبرگان احراز شد؟ پاسخ اعضای هیئت رئیسه وقت مجلس خبرگان رهبری پس از ۱۷ سال شنیدنی است. اکبر هاشمی رفسنجانی: «آیت‌الله خامنه‌ای که ناشناخته نبودند. ایشان از جوانی در حوزه مشهد و قم کاملاً معروف بودند. در همان مشهد درس خیلی خوبی می‌گفتند که بعضی از شاگردهایشان در آن زمان که ما بحث می‌کردیم مجتهد بودند. استعداد ایشان هم انصافاً استعداد بالایی است. در میان رفقای خودمان که با هم بحث می‌کنیم و گاهی به مسائل می‌پردازیم ایشان هم خیلی سریع به مطلب می‌رسند و هم دقت بالایی دارند. بالأخره در خبرگان کمتر کسی بود که آیت‌الله خامنه‌ای را نشناسد. ما هیچ تردیدی نداشتیم که ایشان مجتهد است و اجتهادشان هم مطلق است. اگر هم کسی شبهه داشت مطرح می‌کرد، آن‌جا که جای سکوت نبود. مخصوصاً قبل از اینکه به ایشان رأی بدهیم جا برای طرح نظرات مختلف بود؛ شاید بعد از رأی دادن ملاحظاتی کرده باشند ولی در بحث‌های اولیه اصلاً ملاحظات مطرح نبود. علاوه بر اینکه ایشان متقاضی چنین مسئولیتی نبودند. لذا اگر کسی می‌خواست در این رابطه بحثی داشته باشد اصلاً مشکلی نداشت.»^۱

بررسی:

در اینکه آقای خامنه‌ای متقاضی رهبری نبود، درست است، بلکه به دلیل فقدان شرائط در مخیله ایشان هم نمی‌گنجید که رهبر شود.

اما چند پرسش از جناب آقای هاشمی:

اول. آقای خامنه‌ای در حوزه قم و مشهد به چه معروف بودند؟ به

فقه و اصول؟!

دوم. شاگردان مجتهد آقای خامنه‌ای در حوزه مشهود چه کسانی بوده‌اند؟! در هیچ‌یک از سرگذشت‌های ایشان که با کمال گشاده‌دستی هم تدوین شده نام چنین شاگردان مجتهدی نیامده است. **ثَبَّتَ الْعَرْشُ ثُمَّ انْقَشَ!**

سوم. اینکه کسی اعتراض کرد یا نه، گزارش مرحوم آذری قمی چیز دیگری می‌گوید. دو نمونه از انتقادات وی از شخص هاشمی رفسنجانی عیناً نقل می‌شود:

الف. «... رهبری فعلی را ولی فقیه نمی‌دانم، نصب خبرگان معظم‌له بعد از وفات امام (قدس سره) منشأ شرعی نداشت، زیرا ایشان نه مجتهد مطلق بودند، و نه اعلم، فقط به‌عنوان ضرورت که البته هم عقلی است و هم شرعی، ولی آثار شرعی ولایت فقیه من‌جمله ولایت مطلقه و بعضی از اختیارات یازده‌گانه ... منتفی است ... آقای هاشمی که به‌عنوان نایب‌رئیس خبرگان عمل می‌کرد، اجتهاد ایشان را حین أخذ رأی به خورد خبرگان دادند که با اعتراض حقیر روبرو شدند، ولی به اعتراض من وقعی نگذاشتند که باید در صورت‌مجلس جلسه ویژه منعکس باشد...»^۱

ب. «بعد از فرماندم بازنگری آقای هاشمی رأی‌گیری مجدد و متن مصوبه را با ذکر اجتهاد آقای خامنه‌ای ارائه کرد، که من اعتراض کردم این وصف را حذف کنید تا مشکلی برای رأی‌دادن پیش نیاید. آقای هاشمی سرمست از پیروزی به اعتراض من توجهی نکرد. ما هم به‌خاطر مصالح انقلاب به دفاع و حمایت خود ادامه دادیم، زیرا آن روز راجع به عدم اجتهاد ایشان از متدینین زیاد اعتراض می‌شد و ما سینه سپر می‌کردیم... ولی اصل فقاهت و اطلاع بر همه احکام عن اجتهاد لازم است، و این درمورد آقای خامنه‌ای رعایت نشد. باز به

۱. نامه سرگشاده آذری قمی به هموطنان، ۲۴ آبان ۱۳۷۶، ص ۷-۶.

دلیل ضرورت از این شرط صرف نظر کردیم ولی بر این نکته تأکید و اصرار داشتیم که معظم له در منطقه ممنوعه فتوا وارد نشود.^۱

تا زمانی که مشروح مذاکرات مجلس خبرگان رهبری منتشر نشده است عمق فاجعه تصمیم خبرگان مصلحت‌اندیش مشخص نمی‌شود.

مطلب دوم. گزارش ابراهیم امینی:

«باتوجه به اینکه ایشان [آقای خامنه‌ای] خوش استعداد بود، کسی هم که دوره سطح را خوب خوانده باشد، سال‌ها هم درس خارج خوانده باشد، و مدرّس قوی هم باشد، مجتهد است. بنابراین اجتهاد ایشان در حد رهبری، کاملاً محرز بود. به‌رحال این مسائل برای ما کاملاً روشن بود. افرادی که ایشان را در مشهد و نیز کسانی که ایشان را در قم دیده بودند، برایشان روشن بود، تقریباً آقایان مطمئن بودند که ایشان صلاحیت برای افتاء دارد و در حد اجتهادی که برای رهبری لازم است می‌باشد»^۲

بررسی:

اولاً با تفصیلی که درباره دوران تحصیل سطح و خارج و میزان اشتغال آقای خامنه‌ای به رمان و شعر و ادبیات معاصر عرب در زمان تحصیل و ترجمه و منبر و مبارزه در دوران تدریس مشخص شد که ایشان در حدود نیمی از دوران تحصیل و غالب دوران تدریس خود مُمَحَّض در فقه و اصول نبوده است.

ثانیاً چگونه «اجتهادی که برای رهبری لازم است» مستند ادعای مرجعیت و «اجتهاد لازم برای افتاء» می‌شود؟ آیا جناب آقای امینی به

۱. پاسخ آذری به چند پرسش، ۲۳ آبان ۱۳۷۶.

۲. اجلاس فوق‌العاده مجلس خبرگان، انتخاب رهبر معظم در گفت‌وگو با آیت‌الله امینی، پیشین، ص ۱۳۴-۱۳۳.

عمق کلاهی که بر سر ملت رفت واقفند؟

باب سوم. احراز اجتهاد مطلق براساس مصلحت نظام

اما اطمینان به صلاحیت افتاء که بی شک صلاحیت بالفعل باید بوده باشد چگونه برای خبرگان محترم حاصل شده بود؟! اگر احراز اجتهاد مطلق مقام رهبری به این سهل و سادگی است، چرا احراز تجزّی در اجتهاد نامزدهای نمایندگان مجلس خبرگان برای کسانی که همانند آقای خامنه‌ای و منصوبانش در شورای نگهبان فکر نمی‌کنند این قدر صعب و دشوار است؟!

در روز ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ روحانیون پیرو آیت‌الله خمینی در جوئی احساسی انتخابی تاریخی کردند. آن‌ها مدیریت سیاسی را بر دانش فقهی مقدّم داشتند و مجتهدی متجزّی را به‌عنوان جانشین ولی فقیه که اجتهاد مطلق بالفعل می‌طلبید تعیین کردند. شاگردان آیت‌الله خمینی نگذاشتند رهبری از مجموعه خودشان بیرون برود. آیت‌الله خمینی هیچ‌یک از مراجع معاصر خود را واجد صلاحیت رهبری ندانسته بود. مجتهد اعلم در بین شاگردان بنیان‌گذار هم به‌زعم وی منحرف شده بود. در بین واجدان تجربه مدیریت مجتهد مطلق یافت نمی‌شد، نوبت به مجتهد متجزّی رسید. معنای این تنزّل چیزی جز بی‌اعتباری نظریه ولایت مطلقه فقیه نبود. فقه اهل سنت نیز همین سیر را طی کرده بود و عملاً به جایی رسیدند که هر امیر بالاستیلائی مشروع شمرده شد و شرط فقهت و اجتهاد (و حتی عدالت) رنگ باخت.^۱ مصلحت نظام اکسیری شد که با آن مجتهد متجزّی بر منصب مجتهد مطلق بالفعل نهاده شد. درحقیقت

۱. به‌عنوان نمونه شرایط والی در کتاب *الاحکام السلطانیة* ماوردی و فرآء قابل ذکر است.

نظریه ولایت فقیه با درگذشت بنیان‌گذارش به خاک سپرده شد.

مطلب اول. روایتی از رهبری و اجتهاد آقای خامنه‌ای

در این مقام به دیدگاه متأخر آذری قمی از اعضای خبرگان رهبری و شورای بازنگری قانون اساسی که هشت سال بعد از رهبری آقای خامنه‌ای متوجه اشتباه فاحش خود شد به اختصار اشاره می‌کنم:

۱. ولایت فقیه یا ولایت مطلقه فقیه متعلق به فقیه است، یعنی مجتهد مطلق جایزالتقلید اعلم.

۲. اگرچه در سال ۱۳۶۸ شرط مرجعیت بالفعل مقام رهبری از قانون اساسی حذف شد، اما شرط صلاحیت افتاء در همه ابواب فقه که همان اجتهاد مطلق باشد در قانون اساسی بازنگری شده به رسمیت شناخته شد.

۳. جناب آقای خامنه‌ای مطابق قانون اساسی ۵۸ که در زمان وفات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ملاک عمل بود فاقد شرط اصلی رهبری یعنی مرجعیت بالفعل بود.

۴. انتخاب ایشان به‌طور موقت در شرایط اضطراری و براساس نقل قول آیت‌الله خمینی بود که دوام آن تا همه‌پرسی قانون اساسی بود. این تعیین تنها براساس نظر متأخر آیت‌الله خمینی مبنی بر تفکیک رهبری و مرجعیت که حتی با عدم اجتهاد مطلق رهبری میسر بود محقق شد، و به تصریح آذری «بیننا و بین الله با قطع به عدم اجتهاد ایشان رأی به رهبری ایشان دادیم».

۵. بعد از همه‌پرسی از نظر قانون اساسی مصوب ۶۸ بار دیگر ایشان فاقد شرط اصلی رهبری یعنی اجتهاد مطلق بود. بنابراین مقام رهبری با بحران مشروعیت مواجه است.

۶. در اجلاسیه خبرگان بعد از همه‌پرسی قانون اساسی که برای رهبری دائمی آقای خامنه‌ای رأی‌گیری می‌شود آذری قمی به اجتهاد ایشان اشکال می‌کند، اما هاشمی رفسنجانی که صحنه‌گردان خبرگان بود به اعتراض وی وقعی نگذاشت و خبرگان بنا بر مصلحت نظام، از جمله خود آذری در رأی‌گیری شرکت کردند.

۷. رهبر فاقد اجتهاد مطلق همانند قضاوت فاضل غیرمجتهد مأذون برحسب ضرورت است، که اختیاراتی بسیار محدود دارد.^۱

۱. تفصیل مطلب در کتاب «فرز و فرود آذری قمی» قابل مطالعه است. مطالب مرتبط از نامه‌ها و بیانیه‌های آذری قمی که بین آبان ۷۶ تا آذر ۷۷ (کمتر از دو ماه قبل از وفاتش) نوشته شده است به ترتیب تاریخ عیناً نقل می‌شود:

الف. «ولایت مطلقه بلکه ولایت فقیه شرعاً و عقلاً به افرادی اختصاص دارد که ملکه اجتهاد در تمام فقه و وقت و قدرت استنباط در همه مسائل فقهی و حکومتی... داشته باشد.» (ص ۱۹) «موضوع رهبری فقیه است، که معنایش این است که رهبر باید حداقل مجتهد جایزالتقلید بلکه اعلم باشد.» (ص ۱۰) (نامه به خاتمی مورخ ۵ آبان ۱۳۷۶).

ب. «در موقع ریاست جمهوری [خامنه‌ای] و قبل از آن هم شما [هاشمی رفسنجانی] و هم ما و هم همه علما شکی در عدم اجتهاد مطلق ایشان [خامنه‌ای] نداشتیم، ولی در موقع رأی‌گیری در خبرگان دوم [۱۳۶۹] ایشان [خامنه‌ای] را متّصف به اجتهاد کرده بودید، که من اعتراض کردم... [خبرگان] بی‌توجه به شرائط و براساس مصلحت و توطئه‌ای که شخص شما کرده بودید رأی دادند، خود من هم به‌همین ترتیب رأی دادم که واقعاً مصلحت می‌دانستم. بعد از رهبری ایشان در کتاب «پرسش و پاسخ» از من سوال شد که ایشان مجتهد مطلق نیستند، عرض کردم بله ولی مصلحت اقتضا کرده که از آقای منتظری به ایشان عدول شود...»

«تعیین اولیه معظم له [خامنه‌ای] تنها براساس دیدگاه امام راحل (قدس سره) دائر بر تفکیک دو مقام بود که حتی با عدم اجتهاد معظم له سازگار بود یعنی بینا و بین‌الله قطع به عدم اجتهاد ایشان رأی به رهبری ایشان دادیم.»

«درست است که معظم له [آیت‌الله خمینی] فرمودند اعتبار مرجعیت و اعلمیت ساقط است، و غیراعلم بلکه غیرمجتهد هم می‌تواند در حال ضرورت رهبر باشد ولی این بدان معنا نیست که غیرمجتهد یا غیراعلم می‌تواند به رأی خود عمل کند بلکه به این معنا است که در حکم شرعی از مجتهد اعلم تقلید کند ولی به حکم قدرت رهبری او هم باید تن بدهد... بدون اعلمیت در فقه اعلم در اجرا هم نمی‌توان شد.»

«پس نظر نهایی این است که آقای خامنه‌ای رهبری قانون اساسی را ندارند، بلکه رهبری ضروری را برای حفظ نظام دارند، ولی حتماً باید مرجعیت را رها کنند و از مجتهد اعلم

مطلب دوم. تشدید شرایط عضویت مجلس خبرگان رهبری

یکسال بعد آقای خامنه‌ای که خود بهتر از هرکس می‌دانست مصلحت نظام چه معجزاتی کرده است، بر آن شد که اجازه چنین سهل‌انگاری و مسامحه‌ای که در زمان تشخیص صلاحیت او رخ داده بود به احدی داده نشود. چراکه کافی بود تنها یک نفر غیرخودی به مجلس خبرگان راه یابد و دست رهبر فاقد شرایط و کارگردانان آن مجلس عالی را برملا سازد.

مطابق اصل ۱۰۸ قانون اساسی تعیین کلیه مقررات مربوط به مجلس خبرگان در اختیار خود این مجلس است. یکی از مهم‌ترین مقررات این مجلس مرجع تعیین صلاحیت نامزدهای آن مجلس بود. هشتمین اجلاس مجلس خبرگان در ۲۴ تیر ۱۳۶۹ شورای نگهبان را به‌عنوان مرجع تعیین صلاحیت نامزدها تعیین کرد. ناظران بر رهبر توسط منصوبان رهبر تعیین می‌شوند. شبهه دور در اینجا لاینحل است. آقای

مطلق تقلید کنند، و هرگز ولایت مطلقه و احکام و اختیارات ولی فقیه را ندارند، مگر بند اول به شرطی که اصل را از مجتهد اعلم گرفته باشند... نظیر این رهبری قاضی منصوب می‌باشد، قضاوت به فتوای امام و دیگران اختصاص به مجتهد دارد، حال اگر بر حسب ضرورت فاضل غیرمجتهدی را به مقام قضاوت نصب نمودند، می‌تواند حکم صادر نمایند، ولی حاکم دیگری حکم او را می‌تواند نقض کند، یا اگر به کسی دکترای سیاسی افتخاری اعطا کردند. هرگز گره‌های کور قانونی به‌دست ولی امر اضطراری قابل حل نیست، بسته به برد ولایت و شخصیت اوست. انصاف بدهید با یک دکترای افتخاری می‌توان به معالجه بیماران پرداخت؟ چیزی نیست که به نفع یک جامعه باشد هرچند آن فرد برای ما عزیز باشد...» (نامه به هاشمی رفسنجانی، اوایل آذر ۱۳۷۶).

ج. «آقای خامنه‌ای با بحران مشروعیت رهبری مواجه است. زیرا مطابق قانون اساسی قدیم ایشان فاقد شرایط بود (مرجعیت بالفعل)، از نظر قانون اساسی جدید هم ایشان فاقد شرایط است، زیرا فاقد اجتهاد مطلق است. انتخاب ایشان در شرایط اضطراری و براساس نقل‌قول امام خمینی بود که دوام آن تا فرماندم قانون اساسی بود. براین اساس انتخاب معظم‌له قانونی نبوده است. اگر ایشان اعلم در موضوعات هم باشند احدی ایشان را اعلم در احکام نمی‌داند.» (ولایت فقیه در شرع و قانون اساسی، ۳۰ آذر ۱۳۷۷).

خامنه‌ای برای رفع شبهه، نظارت خبرگان بر عملکرد رهبری را از بیخ منکر شد.^۱ اینکه چگونه مرجع تعیین صلاحیت نمایندگان مجلس خبرگان به منصوبان رهبری در شورای نگهبان سپرده شد تنها بعد از انتشار مشروح مذاکرات مجلس خبرگان که محرمانه پنداشته می‌شود مشخص خواهد شد.

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که در این زمان به ابواب جمعی آقای خامنه‌ای تبدیل شده بود برای ناکافی بودن اجازه اجتهاد و لزوم برگزاری امتحان، طرحی تهیه کرد.^۲ اجازه اجتهاد- یعنی همان که آقای خامنه‌ای نداشت- بی اعتبار اعلام شد، و همه کسانی که با مقام رهبری هم‌سلیقه نیستند باید در امتحان شرکت کنند. واضح است که هیچ‌یک از خودی‌ها نیازی به شرکت در امتحان نداشتند. انتخابات دومین دوره مجلس خبرگان رهبری در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۶۹ برگزار شد، و در اول اسفند ۱۳۶۹ مجلسی یک‌دست و کاملاً مطیع رهبری با پیام ایشان آغاز به کار کرد.

یکی از اعضای دوره دوم مجلس خبرگان رهبری حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی بود. ایشان در امتحان شرکت نکرده بود. اجتهاد ایشان توسط شخص رهبری تأیید شده بود. احمد خمینی هیچ‌گاه فرصت تحصیل عمیق نیافته بود. فوتبال و مبارزه، به ترتیب مشغله‌های اصلی وی بود. وی مجتهد متجزی هم نبود (برخلاف تبلیغات غیرمستند پایگاه جماران). ایشان نیز بر مبنای مصلحت نظام تأیید صلاحیت شد. اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای با شهادت سیداحمد آقا خمینی احراز شد، اجتهاد متجزی ایشان هم متقابلاً توسط آقای خامنه‌ای تأیید شد. دادوستد در راه

۱. این مهم را در رساله/استیضاح رهبری مورخ تیر ۱۳۸۹ مفصلاً توضیح داده‌ام.

۲. رسالت ۲۶ شهریور ۱۳۶۹.

حفظ نظام هم ظاهراً از افضل قربات الهی است!

خاتمه:

این بخش را با پرسش و پاسخ معنی داری به پایان می‌برم:
«زمانی که حضرت امام می‌فرمودند: بالاتر از این هم مطالبی است، شما از حضرت امام پرسیدید، بالاتر از این چه مطالبی است؟»

هاشمی رفسنجانی: «من به‌صورت پرسش از ایشان نپرسیدم، اما حدس من این بود که آنجا که مصلحت نظام و اصل اسلام و انقلاب و حکومت اسلامی مطرح است، همه‌چیز تحت الشعاع مصلحت است و ما هم استثنایی از ایشان نمی‌دیدیم.»^۱

آری همه چیز تحت‌الشعاع مصلحت است، همه چیز، حتی احراز شرط اجتهاد مطلق. مصلحت نظام چه‌ها که نمی‌تواند بکند.

نتیجه فصل چهارم

مجلس خبرگان رهبری در حق آقای خامنه‌ای حداقل سه بار براساس «مصلحت نظام» تخلف کرد:

اول. نادیده گرفتن اشکال خلاف قانون بودن فقدان شرط افتاء و مرجعیت بالفعل (نقض اصل ۱۰۹ قانون اساسی ۱۳۵۸).

دوم. عدم اعلام «موقت‌بودن رهبری» غیرقانونی آقای خامنه‌ای حداقل در هفت ماه نخست رهبری ایشان (مصوبه جلسه ویژه خبرگان رهبری مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸).

سوم. نادیده گرفتن فقدان اجتهاد مطلق یعنی صلاحیت علمی لازم

۱. مجلس خبرگان در جمهوری اسلامی در گفت و گو با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، *مجله حکومت اسلامی*، سال یازدهم، شماره دوم، شماره مسلسل ۴۰، تابستان ۱۳۸۵، ص ۳۰ - ۲۹.

۱۰۴ ابتذال مرجعیت شیعه

برای افتاء در ابواب مختلف فقه (نقض اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی ۱۳۶۸).

فصل پنجم

بازآموزی فقهی پس از دو دهه فترت

در این فصل سه مطلب به شرح زیر مورد تحلیل قرار می‌گیرد:

- جلسات بازآموزی فقهی
- روایت دو نفر از اساتید جلسات بازآموزی
- محصول جلسات بازآموزی

مقدمه

آقای خامنه‌ای وقتی با کمال ناباوری خود را ولی مطلق فقیه دید بلافاصله ظاهر خود را از یک روحانی روشنفکر به زیّ روحانیت سنتی تغییر داد. (به‌عنوان مثال لَباده‌های شیک خود را به قبای متعارف روحانیون البته سپس به اضافه یک چفیه غیرمتعارف تغییر داد. پیمپ را هم که به نظرش از منافیات مروّت محسوب می‌شد در ظاهر ترک کرد.) برای تشکیل دفتر رهبری به سراغ کارشناسان ارشد وزارت اطلاعات رفت و رؤسای دفتر خود را نه از میان چهره‌های فرهنگی یا اجرایی بلکه از میان مقامات امنیتی وفادار به خود انتخاب کرد.^۱ اولین جرّقه‌ای که در ذهن وی زده شد این بود: اگر مصلحت نظام می‌تواند به این سهولت و

۱. به‌عنوان مثال حجت‌الاسلام محمد محمدی گلپایگانی رئیس دفتر، حجت‌الاسلام علی‌اصغر میرحجازی مدیر امنیتی سیاسی دفتر و وحید حقانیان مشاور اجرایی.

سادگی از فقدان اجتهاد مطلق در شرائط ولایت مطلقه فقیه اغماض کند، چرا نتواند همین اغماض درمورد شرائط مرجعیت صورت گیرد؟ او سودای مرجعیت کرد.

ظاهراً جمعی از شاگردان آیت‌الله خمینی هم حفظ و ادامه ریاست روحانیت و خط امام را در گرو مرجعیت ولی فقیه می‌دانستند، لذا آن‌ها نیز برای مرجع کردن مجتهد متجزی منتخب با وی هم‌داستان شدند. جدی‌ترین کسانی که در این مسیر گام برداشتند آیت‌الله محمد یزدی و آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی بودند. جالب است که هر دو به ترتیب، نخستین و دومین قاضی القضاة دوران آقای خامنه‌ای شدند!

هم آقای خامنه‌ای و هم مروّجان مرجعیت وی بسیار زود فراموش کردند که مرحوم آیت‌الله خمینی برای حذف مرجعیت از شرائط ولی فقیه دستور بازنگری قانون اساسی را صادر کرد. آخرین وصیت امام راحل عظیم‌الشأن به طاق‌نسیان سپرده شد و روحانیون حاکم، مرجعیت آقای خامنه‌ای را در دستور کار خود قرار دادند. راستی اگر قرار بود رهبر مرجع هم باشد، این همه تمهیدات برای تغییر قانون اساسی لازم نبود. به‌رحال مدعیان خط امام علاوه بر نقض موازین شریعت و اصول قانون اساسی حتی از خط امام هم خارج شدند! پخش کردند که بنیان‌گذار «امام نشسته» بود و رهبر «امام ایستاده». انگار نه انگار فقاهت در ریاست ولایی نقشی داشته است.

باب اول. جلسات بازآموزی فقهی

مشکل این بود که آقای خامنه‌ای در چهارده سال اخیر یعنی از سال ۱۳۵۵ به بعد مطلقاً درس و بحث فقهی اصولی نداشته و بسیاری امور فنی را فراموش کرده است. برای رفع این نقیصه قرار می‌شود جلسات

فشرده بازآموزی فقهی هم‌سنخ با کلاس‌های «آموزش در ضمن خدمت» ادارات دولتی برای ایشان تشکیل شود تا به سرعت آموزش لازم را فرا گرفته فترت چهارده ساله‌اش جبران شود. برای آبروداری اسم جلسات هم «مباحثه فقهی مسائل مستحدثه نظام» یا «شورای بحث فقهی مسائل جدید نظام» گذاشته شد. «از مهر ماه ۱۳۶۸ تاکنون شورای افتای رهبری، غالباً هفته‌ای یک‌بار با حضور رهبر انقلاب تشکیل می‌شود... و مباحث فقهی و مسائل مستحدثه به صورت استدلالی مورد بحث قرار می‌گیرد.»^۱ در گواهی اجتهاد آقایان محمد یزدی و محمد مؤمن قمی به آقای خامنه‌ای در خرداد و مرداد ۱۳۶۹- که در فصل بعدی خواهد آمد - به این مباحثات اشاره شده است. ظاهراً آقای سید محمود شاهرودی در این جلسات آموزشی بسیار کوشا بوده است.

اعضای شورا آقایان: ۱. محمد امامی کاشانی، ۲. احمد جنتی، ۳. ابوالقاسم خزعلی، ۴. سیدجعفر کریمی، ۵. محمد مؤمن قمی، ۶. محمد محمدی گیلانی، ۷. محمدرضا مهدوی کنی، ۸. سید محمود هاشمی شاهرودی، ۹. محمد یزدی.

در حقیقت اعضای شورا فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، یک عضو دفتر استفتای مرحوم آیت‌الله خمینی و دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران بودند.

باب دوم. روایت دو نفر از اساتید جلسات بازآموزی فقهی

مطلب اول. گزارش آیت‌الله محمد مؤمن قمی

«پس از انتخاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از سوی خبرگان، به رهبری جمهوری اسلامی، هنوز چهلم امام،

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سرگذشت آیت‌الله سیدجعفر کریمی.

رحمة الله عليه، فرا نرسیده بود که عده‌ای از دوستان، گفتند: خوب است به آقا پیشنهاد کنیم، بحث فقهی داشته باشند. در همان روزها [تیر ۱۳۶۸]، خدمت ایشان رسیدم و دو پیشنهاد به معظم له عرض کردم:

یکی اینکه مناسب است جنابعالی، درس خارج فقهی شروع کنید و مقرر خوبی هم داشته باشید که این مباحث را تقریر کند و به چاپ برسد و در اختیار حوزه قرار بگیرد. ایشان فرمودند: اکنون که فرصت بسیار اندک است. رفت و آمدها و ملاقات‌ها زیاد است و در ضمن، تابستان است و درس‌ها تعطیل. ان شاء الله در آغاز سال تحصیلی، اگر مجال بود، بحثی را شروع می‌کنم.

پیشنهاد دیگر این بود که: جلسه‌ای با شرکت آقایان علما و فضلالی حوزه تشکیل شود و در آن جلسه، مباحث مورد نیاز نظام مطرح شوند و با حضور حضرت‌عالی، به بحث گذارده شود و مورد بررسی قرار گیرد. برای این کار، خوب است شماری از علمای قم، که ممخّض در بحث و تدریس هستند، در این جمع باشند، تا اینکه مباحث این جلسه، در حوزه نیز، انعکاس یابد و اساتید حوزه هم به این فکر بیفتند که مسائل مورد نیاز و مبتلابه را در درس‌های خود، مطرح کنند.

ایشان، این پیشنهاد را نیز پذیرفتند و فرمودند: خود شما هم یکی از شرکت‌کنندگان باشید. اسامی تعدادی از علما و فضلا را خدمت ایشان تقدیم کردم. حضرت آیت‌الله آقای حاج‌سید محمود هاشمی، از جمله آنان بودند.

جلسه فقه، به دستور ایشان تشکیل شد. در آغاز، جلسه هم شب‌های پنج‌شنبه برگزار می‌شد و هم روزهای پنج‌شنبه. ولی اخیراً، تنها روزهای پنج‌شنبه تشکیل می‌شود. زیرا برخی از آقایان، به خاطر اشتغالات درسی که در قم داشتند، آمادگی برای حضور در جلسه شب، کمتر داشتند و آن ثمره‌ای که باید داشته باشد، نداشت. از این‌رو، جلسه، همان روزهای پنج‌شنبه

تشکیل می‌شود... .

بحث و بررسی دقیق انجام می‌گیرد، به حدی که اطمینان می‌آورد، به‌خصوص برای مقام معظم رهبری... جلسه، قائم به ایشان است. اگر ایشان حضور نداشته باشند، جلسه، برگزار نمی‌شود. با وجود کثرت کارها، حضور ایشان در جلسه بسیار جدی، با علاقه و اشتیاق است... (آیا نتایج تحقیقات این جلسه، مرجع کار دستگاه‌های اجرایی قرار می‌گیرد؟) بله. ولی چون این نظر مقام معظم رهبری است که مبنای کار قرار می‌گیرد، تحقیقات انجام شده اگر برای ایشان قانع‌کننده باشد و به نظر قطعی برسند، براساس آن، نظر خود را اعلام می‌دارند. ملاک در امور نظام، نظر مقام معظم رهبری است که این جلسه نقش مهمی در آن دارد.^۱

مطلب دوم. گزارش آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی

«در این جلسه، چنان‌که عرض شد، یکی از اعضای جلسه، موضوعی را از مسائلی که بدان‌ها اشاره شد برای تحقیق و اجتهاد و استنباط برمی‌گزیند و آن را پس از تحقیق و تکمیل، به دیگر اعضای جلسه، که نوعاً، از مجتهدین و صاحب‌نظران بوده و از سطح علمی بالایی برخوردارند، ارائه می‌دهد و طی ساعت‌ها، بحث و بررسی می‌گردد. شخص محقق، باید پاسخ‌گوی انتقادات و مدافع نظریه خویش باشد... آن دسته از مسائلی که پاسخ‌گوی آن‌ها، شخص مقام معظم رهبری است که تحقیقات انجام شده با توجه به حضور فعال ایشان در جلسه، می‌تواند مورد استفاده در پاسخ به استفتائات قرار بگیرد... ایشان، رکن و بانی اصل جلسه‌اند که بدون حضور ایشان جلسه منعقد نمی‌شود. و بارها مشاهده شده که

۱. گزارشی از شورای افتاء مقام معظم رهبری، مصاحبه با حضرات آیات هاشمی و مؤمن، فصلنامه فقه اهل بیت، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، قم، ص ۲۴۸ - ۲۳۳.

ایشان، بیش از دیگران اصرار بر برقراری جلسه داشته‌اند.^۱ واضح است که برخی از شرکت‌کنندگان از جمله آقایان مؤمن و هاشمی شاهرودی تحرک بیشتری داشته‌اند و مشارکت بیشتری در بازآموزی و آماده‌سازی مقام رهبری به عهده داشته‌اند.

باب سوم. محصول جلسات بازآموزی

محصول این جلسات در مجله فقه اهل بیت (ع) به دو زبان فارسی و عربی به تدریج از بهار ۱۳۷۴ منتشر می‌شود. این مجله ارگان تشکیلات گسترده‌ای زیر نظر رهبری به نام مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع) به ریاست آیت‌الله هاشمی شاهرودی است. کارنامه جناب آقای خامنه‌ای در این مجله تا اکنون مجموعاً دو مقاله است که از سوی مقرران وی (بدون ذکر نام مقرران) به دو زبان فارسی و عربی منتشر شده‌اند:

* مقاله اول (۳۲ صفحه)

- کاوشی در حکم فقهی صابئان، تقریر بخشی از دروس خارج فقه کتاب جهاد مقام معظم رهبری.^۲

* مقاله دوم (۸۴ صفحه)

- مهادنة (قرارداد ترک مخاصمه و آتش‌بس)، مقام معظم رهبری.^۳

۱. پیشین.

۲. فصلنامه فقه اهل بیت (ع)، قم؛ (قسمت اول: سال دوم، زمستان ۱۳۷۵، شماره ۸، ص ۱۴-۳؛ قسمت دوم: سال سوم، بهار ۱۳۷۶، شماره ۹، ص ۳۰-۳. عربی: بحث حول الصابئة، ولی‌ام‌المسلمین آية‌الله السيدعلي الخامنئي، فقه اهل‌البیت(ع)، العدد ۴، السنة ۱: ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۷م، من صفحة ۷ الى ۳۸).

۳. پیشین، (سال سوم، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، ص ۱۲۰-۳. متن عربی در همان شماره: سلسله بحوث فقه الحکم الاسلامی: المهادنة، ولی‌ام‌المسلمین آية‌الله‌العظمی السيدعلي الخامنئي، من صفحة ۳۴۳ الى ۴۲۷. عربی: المهادنة، سلسله بحوث: فقه الحکم الاسلامی،

این ۱۱۶ صفحه که آن‌هم توسط مقرران تنظیم و تعریب و منتشر شده است و در جلسه یاد شده مورد بررسی و نقد و چکش‌کاری واقع شده نتیجه چند سال بازآموزی و تمام آن چیزی است که در فقه استدلالی از آقای خامنه‌ای تاکنون منتشر شده است. مقایسه همین دو نمونه با بسیاری از مقالات همین نشریه، تفاوت مُمَحَض بودن در فقه و کار تحقیقی را با غیر آن نشان می‌دهد.

نتیجه فصل پنجم

با توجه به اینکه جناب آقای خامنه‌ای از سال ۱۳۵۵ به مدت چهارده سال از هرگونه درس و بحث فقهی اصولی دور بوده است، برای بازآموزی فقهی ایشان از مهر ۱۳۶۸ جلسات بازآموزی فقهی با حضور نه نفر از منصوبان رهبری در شورای نگهبان و قوه قضائیه و غیره تشکیل می‌شود تا با مباحثات فقه استدلالی هفتگی در حضور ایشان آمادگی لازم کسب شود. آقایان سید محمود هاشمی و محمد مؤمن قمی بیشترین نقش را در این آموزش‌های ضمن خدمت به‌عهده داشته‌اند. محصول این جلسات دو مقاله به نام آقای خامنه‌ای است که در سال ۱۳۷۴ توسط مقررین به رشته تحریر در آمده و توسط اعضای جلسه بازآموزی یاد شده چکش‌کاری شده است. یکی حکم فقهی صابئین (۳۲ صفحه) و دیگری مهانده یا قرارداد ترک‌مخاصمه و آتش بس (۸۴ صفحه).

فصل ششم

درس خارج فقه بدون خارج اصول

در این فصل با درس خارج فقه جناب آقای خامنه‌ای با سه روایت آشنا می‌شویم، آنگاه تقریرات و نوآوری‌های ایشان را از نظر می‌گذرانیم:

باب اول. تاریخچه تدریس خارج فقه رهبری

آقای خامنه‌ای تدریس خارج فقه را از سال ۱۳۶۹ از کتاب جهاد آغاز می‌کند.

روایت اول

دکتر محسن اسماعیلی، رئیس دانشکده معارف اسلامی و حقوق دانشگاه امام صادق(ع) از خاطرات خود از این درس می‌گوید:

«از ابتدای شروع درس خارج فقه آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۶۹- که با سالگرد شهادت امام صادق(ع) [آخر اردیبهشت] مصادف بود - توفیق حضور در این جلسات را داشته‌ام... معمولاً فقها درس خارج فقه خودشان را از «کتاب جهاد» شروع نمی‌کنند، اما ایشان این درس را از کتاب جهاد شروع کردند. این موضوع کاملاً مرتبط با مسائل سیاسی، اجتماعی و نظامی است و بسیاری از مسائل مستحدثه را نیز شامل می‌شود... از دیگر نکات مهم دیگر، توجه ایشان به مسائل اخلاقی و معنوی است. معمولاً درس ایشان با یک حدیث

اخلاقی و یک موعظه یا نصیحت رفتاری شروع می‌شود. توجه ایشان به این مسأله بسیار مهم است. همیشه آغاز درس را به بیان تذکرات بسیار مهم اخلاقی و حوزوی اختصاص می‌دهند.^۱

در مقدمه این مصاحبه آمده است: «جهاد، موسیقی، غیبت، قصاص و... از مباحثی است که تاکنون در درس خارج ایشان تدریس شده است.» دکتر اسماعیلی (متولد ۱۳۴۴) از سال ۱۳۷۳ در درس خارج آقای خامنه‌ای شرکت کرده و از سال ۱۳۸۰ عضو حقوق دانان شورای نگهبان شده است.^۲

روایت دوم

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی حسینی اشکوری که از سال ۱۳۷۶ به مدت شش سال در درس مقام رهبری شرکت کرده به تفصیل در مدح این درس قلم‌فرسایی کرده است:

«تدریس قصاص از ۲۸ شهریور ۱۳۷۶ آغاز شد و در ۱۷ خرداد ۱۳۸۳ به پایان رسید. پیش از قصاص جهاد تدریس شده بود. جلسات ۴۵ دقیقه‌ای از ساعت ۷ و ۱۰ دقیقه تا ۷ و ۵۵ دقیقه صبح سه روز در هفته (یکشنبه، دوشنبه و سه‌شنبه). پس از قصاص مکاسب محرّمه محور بحث قرار گرفت و هم‌اکنون بحث ایشان در رابطه با قمار است.»

وی «فرصت بخشیدن به ارائه نظریات مخالف و تحمل گفت‌وشنود» را از رهنمودهای مقام رهبری در رابطه با حوزه‌ها معرفی کرده است.^۳

۱. دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۱.

۲. زندگی‌نامه در وبسایت شخصی. به سال شروع شرکت ایشان در درس خارج مقام رهبری در دو گزارش فوق توجه شود.

۳. سیدعلی اشکوری، گزارشی از کرسی تدریس حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (دام‌طلّه) و معرفی اجمالی کتاب قصاص و اشاره به گستردگی دیدگاه‌های فقهی معظم‌له، *فصلنامه فقه*: کاوشی

جناب آقای اشکوری (متولد ۱۳۳۷) با حدود یک ربع قرن تحصیل خارج در نجف و قم و سه اجازه اجتهاد از جمله از مرحوم آیت‌الله منتظری (مورخ ۱ مرداد ۱۳۷۷) در زندگی‌نامه خود نوشته است: «چندین سال در محضر آیت‌الله منتظری بودم و از ایشان بهره بردم. و همچنین چندین سال از محضر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بهره‌ وافر بردم.»^۱ «بهره وافر» بی‌نیاز از شرح است.

روایت سوم

«حضور در درس خارج رهبر فرزانه انقلاب یکی از آرزوهای هر طلبه‌ای در کشور و حتی سایر کشورهای اسلامی است ... بسیاری از بزرگان حوزه با وجود مسئولیت‌های فراوان، خود را مقید می‌دانند در این کلاس‌ها شرکت کنند و علت آن‌را بار علمی فوق‌العاده این کلاس‌ها [و] تبرّکی که از محضر استاد دروس می‌برند، عنوان می‌کنند... میانگین شرکت‌کنندگان در درس خارج رهبر فرزانه انقلاب که به شکل منظم در هفته برگزار می‌شود، بین پانصد تا ششصد نفر است.»^۲

در بار عملی حضور در این کلاس‌ها و تأثیر جدی در معیشت و ارتقاء مقام شرکت‌کنندگان تردیدی نیست، اما اینکه بار علمی کسی را به شرکت در این جلسات کشانیده باشد، متون منتشر شده از این دروس چنین بار علمی را نشان نمی‌دهد. آیا اگر مدرّس محترم صاحب مقام نبود اصولاً کسی در درسش شرکت می‌کرد و یا اصولاً خودش به فکر

نو در فقه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شماره ۶۴، تابستان ۱۳۸۹، ص ۲۹-۱۵.

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله سیدعلی حسینی اشکوری.
۲. خبرگزاری برنا وابسته به سازمان ملی جوانان، ۱۲ مرداد ۱۳۸۹.

تدریس می‌افتاد!؟

باب دوم. تقریرات و نوآوری‌ها

از ۲۳ سال تدریس خارج مقام رهبری تاکنون تنها دو مقاله از تقریرات کتاب جهاد (صابئین و صلح) منتشر شده است که در باب قبل اشاره شد. متن مکتوب فارسی تقریرات درس قصاص نیز تا جلسه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۰ بیشتر در پایگاه اطلاع‌رسانی مقام رهبری نصب نشده است. شرح احادیث اول درس نوعاً متعلق به سال ۱۳۷۸ و چند جلسه تفسیر قرآن دیگر دروسی است که ایشان در پایگاه خود نهاده است. در دو پایگاه اطلاع‌رسانی رهبری دروس ایشان در سیزده سال قبل متوقف شده است! متن صوتی دروس ایشان - برخلاف مدرّسان حوزه - در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی رهبری نصب نشده است.

یکی از نوآوری‌های جناب آقای خامنه‌ای پرداختن به خارج فقه بدون تدریس خارج اصول است. اینکه مبانی اصولی ایشان در استنباط‌های فقهی چیست مشخص نیست. ایشان در عمر خود خارج اصول تدریس نکرده است. در حدّ اطلاع راقم این سطور، تدریس خارج فقه بدون خارج اصول در میان اصولیون شیعه بی‌سابقه است، و ایشان در این زمینه پیشتاز محسوب می‌شوند.

نتیجه فصل ششم

جناب آقای خامنه‌ای بی‌آنکه در عمرش خارج اصول تدریس کرده باشد، تدریس خارج فقه را از کتاب جهاد از سال ۱۳۶۹ کمتر از یک سال از شروع رهبری آغاز کرد. این درس سه روز در هفته به مدت ۴۵ دقیقه با شرح احادیث اخلاقی آغاز می‌شود. ایشان بعد از جهاد، قصاص

و سپس مکاسب محرّمه تدریس می‌کند. بیش از ۵۰۰ نفر از روحانیون شاغل در تهران در این درس شرکت می‌کنند. از ۲۳ سال عمر این درس تقریرات دو بخش از کتاب جهاد و بخشی از کتاب قصاص در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی رهبری نصب شده و از سیزده سال قبل (به‌جز مواعظ اخلاقی اول درس) چیزی از افاضات فقهی ایشان منتشر نشده است. متن صوتی این درس نیز برخلاف دیگر مدرّسان حوزه در وبسایت ایشان در دسترس نیست.

فصل هفتم

رهبر مجتهد است!

در این فصل سه باب به شرح زیر بررسی می‌شود:

- نخستین گواهی‌های اجتهاد
- تحلیل موج نخست گواهی‌های اجتهاد
- بائک تجرّ و بئى لاتَجْرّ!؟

مقدمه

یکی از کارکردهای مصلحت نظام صدور گواهی اجتهاد مطلق برای مقامات سیاسی است.

با توجه به اینکه آقای خامنه‌ای در عرف متشرّعه مجتهد و فقیه محسوب نمی‌شد، زمزمه‌هایی در مورد اشکالات شرعی و قانونی رهبری ایشان از همان آغاز مطرح بود. در نخستین جلسه خیرگان پس از همه‌پرسی بازنگری قانون اساسی در آذر ۱۳۶۸ و دوره دوم مجلس خبرگان در سال ۱۳۶۹، برخورداری ایشان از اجتهاد مطلق مورد بحث هاشمی رفسنجانی و آذری قمی قرار گرفته بود، که به شمه‌ای از آن اشاره شد.

این زمزمه‌ها بعد از تدریس خارج ایشان در خرداد ۱۳۶۹ اوج گرفت. تردید در اجتهاد آقای خامنه‌ای بسیار جدی شده بود. در این

گیرودار هفت نفر از فقهای خط امام از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اجتهاد لازم برای رهبری ایشان را کتباً تأیید می‌کنند، به این امید که اشکالات خلاف شرع بودن تصرفات ایشان رفع شده، رهبری ایشان مقبول شود.

این‌گونه گواهی اجتهادهای کاربردی قبلاً برای وزرای اطلاعات یعنی آقایان محمد محمدی ری شهری و علی فلاحیان از سوی برخی از همین فقها (ظاهراً آیات علی مشکینی، محمد فاضل لنکرانی و یوسف صانعی) صادر شده بود. اکنون نوبت به گواهی اجتهاد کاربردی برای مقام رهبری بود.

باب اول. نخستین گواهی‌های اجتهاد

هفت خط‌شکن از فقیهان جامعه مدرسین به این نیاز نظام پاسخ مثبت دادند که به ترتیب تاریخ صدور به آن‌ها اشاره می‌شود. دست‌خط مبارک فقهای سبعه، در مقدمه کتابی به نام «دُرر الفوائد فی أجوبة القوائد» - که در باب بعد معرفی می‌شود - عیناً کلیشه شده است.

اول. آیت‌الله محمد یزدی (متولد ۱۳۱۰):

رئیس قوه قضائیه منصوب جناب آقای خامنه‌ای نخستین کسی است که گواهی اجتهاد مقام رهبری را صادر می‌کند:

«حضرت آیت‌الله حاج سیدعلی خامنه‌ای رهبر انقلاب و جمهوری اسلامی ایران دام‌ظله الشریف فقیهی والامقام و مجتهدی عالی‌رتبه هستند که بر علوم مؤثر در استنباط، تسلطی در حد بسیار بالا دارند زائد بر لغت و ادبیات و اصول و حدیث و تفسیر، حتی در رجال و درایه که در استحکام فتوا نقشی به‌سزا دارد، خود استاد و عالمی هستند و در استنباط و ردّ فروع بر اصول و فتوا مبانی محکمی دارند و در مسائل

مستحدث و جدید مورد نیاز جامعه اسلامی با اطلاعات وسیع و نظرات دقیق فتاوی جالبی دارند. همین مزایا و دیگر فضائل علمی و اخلاقی ایشان، ملاک انتخاب فقهای محترم و مجتهدشناسان اعضای محترم مجلس خبرگان بوده است.^۱

از آنجاکه معرف (به کسر راء) باید اجلای از معرف (به فتح راء) باشد، کسی که شاهد اجتهادش آقای محمد یزدی باشد حال و روزش مشخص است. اجتهاد مقام رهبری برای نخستین بار توسط قاضی القضاة منصوب وی کتباً تأیید شد. مشروعیت قاضی القضاة به اجتهاد ولی امر متوقف است، اجتهاد ولی امر را قاضی منصوب احراز کرده است. رهبری آقای خامنه‌ای به حدی متزلزل بود که کفش کهنه گواهی اجتهاد صادره از سوی آقای محمد یزدی در آن برهوت غنیمت بود و اشکال بی جواب دور مصرح را ایشان به روی خود نمی آورد. در مقابل منصب قضا گواهی اجتهاد کمترین پاسخی بود که قاضی القضاة می توانست انجام دهد. فارغ از همه اشکالات گواهی آقای یزدی به آقای خامنه‌ای بالاتر از اجتهاد کاربردی رهبری است.

دوم. آیت الله عبدالله جوادی آملی (متولد ۱۳۱۲):

مفسر قرآن، حکیم، عارف، فقیه، عضو اسبق شورای عالی قضائی و امام جمعه موقت سابق قم نیز چنین شهادت نامه‌ای برای آقای خامنه‌ای صادر می کند:

«اجتهاد و عدالت آیت الله جناب آقای سیدعلی خامنه‌ای دامت برکاته مورد تأیید می باشد. لازم است امت اسلامی آیدهم الله در تقویت رهبری معظم له در بذل نفس و نفیس، در هیچ گونه نثار و ایثار دریغ نفرمایند.»^۲

۱. *دُرر الفوائد فی أجوبة الفائدة*، ص ۱۵-۱۴، ۲۷ خرداد ۱۳۶۹.

۲. پیشین، ۱ مرداد ۱۳۶۹، ص ۱۹-۱۸.

این گواهی پنج هفته بعد از گواهی نخست صادر شده است. به قرینه ذیل گواهی ظهور آن در اجتهاد کاربردی در حد رهبری است. استناد آیت‌الله جوادی در آن زمان تازه تدریس خارج فقه را آغاز کرده، از فلسفه و عرفان به وادی فقه متمایل شده بودند و در زمان صدور این گواهی یقیناً مرجع تقلید محسوب نمی‌شد. صدور این گواهی کارکردی دوطرفه داشته است، از یک سو مرجعیت یکی غیرمستقیم اعلام و از سوی دیگر رهبری دیگری تأیید شد. فایده‌ای دوطرفه مترتب بود.

سوم. مرحوم آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی (۸۶ - ۱۳۱۰):

از شاگردان مرحوم آیت‌الله خمینی، دبیر وقت جامعه مدرسین و از مدرسین خارج فقه و اصول ادله اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای را هم ذکر می‌کند:

«در مورد مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای (دامت برکاته) اشعار می‌دارد که در مقام شامخ علمی و اجتهاد و فقاہت معظم‌له جای هیچ‌گونه تردید نیست. اینجانب با توجه به سابقه آشنایی دیرین با ایشان و اطلاع از مراتب تحصیلی، اذعان به اجتهاد به‌نحو اطلاق وی دارم. علاوه‌بر اشاره و بلکه تصریح امام عظیم‌الشأن (قدس سره الشریف) در موارد متعدّد به صلاحیت و شایستگی رهبری ایشان، دلیل عمده بر مقام اجتهاد معظم‌له می‌باشد.»^۱

گواهی آقای فاضل یک هفته بعد از گواهی آقای جوادی صادر شد. دو دلیل اجتهاد آقای خامنه‌ای در گواهی فوق عبارت است از شهادت شخصی و برداشت از عبارت منقول از آیت‌الله خمینی درباره صلاحیت ایشان برای رهبری. پایه این شهادت شخصی ایشان که هرگز در سلسله

اساتید آقای خامنه‌ای نبوده‌اند این است:

«بیست سال پیش وقتی در مشهد، در مسجد گوهرشاد با ایشان برخورد کردم، آن موقع ایشان از مدرّسین محترم مشهد بودند. پرسیدم چه چیزی تدریس می‌کنید، فرمودند: مکاسب. مکاسب از مهم‌ترین و مشکل‌ترین کتب علمی ماست.»^۱

راستی آیا همهٔ مدرّسان مکاسب با چنین استدلالی مجتهد مطلق هستند؟! مشکلات نقل قول آیت‌الله خمینی و عدم دلالت آن به اجتهاد مطلق در فصل سوم گذشت. هیچ‌کدام از دو شهادت، شهادت حسی نیست. مرحوم آیت‌الله فاضل در آن زمان در تدارک مرجعیت خود بود. گواهی ایشان مبتنی بر نقل از مرحوم آیت‌الله خمینی است که ویرایش دوم ناقلان بی‌اعتباری نقل نخست را برملا کرد.

چهارم. آیت‌الله محمد مؤمن قمی (متولد ۱۳۱۶):

از فقهای شورای نگهبان منصوب مقام رهبری نیز این‌گونه گواهی اجتهاد آقای خامنه‌ای را صادر می‌کند:

«هنگام رأی‌گیری در مجلس خبرگان برای رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (دامت‌برکاته) اجتهاد معظم‌له با قیام بینهٔ شرعیّه نزد اینجانب ثابت بود ولی بعداً به‌واسطهٔ حضور در جلسات مباحثهٔ فقهی شخصاً به اجتهاد ایشان پی‌بردم و اکنون شهادت می‌دهم که معظم‌له مجتهدی عادل و جامع‌الشّرایط می‌باشد.»^۲

این گواهی اجتهاد یک هفته بعد از گواهی قبلی صادر شده است. مراد از قیام بینهٔ شرعیّه شهادت آقایان هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی و دیگران به مقولات شفاهی آیت‌الله خمینی است که در فصل سوم

۱. رسالت ۲۳ خرداد ۱۳۶۸.

۲. ذرر الفوائد فی أجوبة القائد، ۱۵ مرداد ۱۳۶۹، ص ۲۳-۲۲.

همراه با نقد آن گذشت. مفاد جلسات مباحثه فقهی نیز در فصل چهارم تشریح شد. این اجازه نشان می‌دهد که جلسهٔ بازآموزی آقای خامنه‌ای بلافاصله بعد از ریاست ایشان آغاز شده و در نتیجهٔ این بازآموزی آیت‌الله مؤمن برای ایشان گواهی اجتهاد صادر کرده است. با توجه به اینکه آیت‌الله مؤمن در سال ۱۳۷۳ حامل پیام آیت‌الله منتظری برای آقای خامنه‌ای در نهی از مرجعیت رهبری است - به توضیحی که در فصل نهم خواهد آمد - خود وی هم در این مورد با آیت‌الله منتظری هم‌نظر است، معلوم می‌شود این گواهی اجتهاد در حد رهبری است نه افتاء. در مصاحبهٔ آیت‌الله مهدوی کنی هم به تردیدهای آیت‌الله مؤمن دربارهٔ مرجعیت رهبری اشاراتی هست که خواهد آمد. شبههٔ دور در این گواهی اجتهاد نیز اظهر من الشمس است. مشروعیت شورای نگهبان به مشروعیت ولی فقیه جامع‌الشرايط متوقف است. فقاہت و اجتهاد ولی فقیه توسط شورای نگهبان منصوب رهبر اثبات می‌شود.

پنجم. مرحوم آیت‌الله علی مشکینی (۸۶ - ۱۳۰۰):

رئیس مجلس خبرگان رهبری، امام جمعهٔ قم و از شاگردان آیت‌الله خمینی به آقای خامنه‌ای به این شرح است:

«حضرت مستطاب آیت‌الله حاج سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) واجد مقام فقاہت و اجتهاد و قدرت استنباط احکام شرعیه که تصدی مقام معظم رهبری بدان نیازمند است، می‌باشند. چنانچه معظم‌له حائز سایر شرایط ولایت امت و رهبری جامعهٔ مسلمین نیز به‌نحو اوفی می‌باشند و این امر را خیرگان محترم رهبری از روی درایت و اطلاع خود و استفاده از بیانات و تأییدات رهبر عظیم‌الشأن راحل، امام خمینی (قدس‌الله‌سره) در مواقع متعدده، تأیید و تصویب نموده‌اند و لذا برای همهٔ مسلمین جهان اعم از سنی و شیعه و به‌ویژه

روحانیت محترم و علماء عظام فریقین ایدهم الله تعالی، و بر همه کسانی که علاقه به دوام انقلاب اسلامی ایران و نفوذ و گسترش اسلام در جهان دارند و طالب امتثال «أقیموا الدین و لا تفرقوا» [شورا ۱۳] هستند و میل به تحقق «لیظهره علی الدین کله» [توبه ۳۳، فتح ۲۸ و صف ۹] دارند واجب مؤکد شرعی و عقلی است معظم له را به فقاہت و ولایت امر مسلمین بشناسند و بپذیرند.^۱

تجویز آیت الله مشکینی برگرفته از عبارت منقول آیت الله خمینی و براساس مصالح نظام و درحد رهبری است نه افتاء و مرجعیت. مشکلات عبارات منتسب به آیت الله خمینی گذشت. باتوجه به تصریح آیت الله سیدجعفر کریمی مبنی بر مخالفت آیت الله مشکینی با مرجعیت آقای خامنه ای در جلسات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - که در فصل نهم خواهد آمد - معنای این گواهی، اجتهاد کاربردی درحد رهبری است و یقیناً دلالت بر اجتهاد درحد افتاء و مرجعیت ندارد.

ششم. آیت الله یوسف صانعی (متولد ۱۳۱۶):

از شاگردان آیت الله خمینی، دادستان اسبق کل کشور، عضو اسبق شورای نگهبان و از مدرسین خارج فقه:

«اجتهاد حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی ثبوتاً و اثباتاً نیاز به نظر دادن نداشته و ندارد و نه تنها مجتهد مسلم می باشد، بلکه فقیه جامع الشرائط واجب الاتباع است. امید آنکه سایه اش بر سر مسلمین مستدام.»^۲

این شهادت نامه حدود سه هفته بعد از گواهی قبلی صادر شده است. ظاهر گواهی آیت الله صانعی پاسخ به یک درخواست است، درخواست

۱. پیشین، ۱۵ مرداد ۱۳۶۹، ص ۱۱ - ۱۰.

۲. پیشین، ۴ شهریور ۱۳۶۹، ص ۱۷ - ۱۶.

نظر دادن. علی القاعده منظور مُجیز اجتهاد کاربردی رهبری است نه درحد افتاء و مرجعیت. رساله عملیه آیت الله صانعی در سال ۱۳۷۲ منتشر شده و در سال ۱۳۶۹ مرجع تقلید محسوب نمی شده است.^۱

هفتم. آیت الله ابراهیم امینی (متولد ۱۳۰۴):

نایب رئیس وقت مجلس خبرگان رهبری، امام جمعه موقت قم و از اعضای مؤسس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: «حضرت آیت الله خامنه ای - دامت برکاته - در فقاہت و اجتهاد، به مرتبه ای است که برای تصدی مقام ولایت و رهبری،

۱. آیت الله صانعی پس از مطرح کردن برخی دیدگاه های انتقادی و حمایت از جنبش سبز ملت ایران این گونه از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نواخته شد: «باسمه تعالی، جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم، سلام علیکم. مرجعیت شیعه خورشید پرفروغی است که در قرون متمادی همواره پشتیبان اسلام و خط راستین اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. این مسئولیت خطیر همواره شایسته مردانی بوده است که واجد شرایط شرعی مذکور در روایات ائمه اطهار (علیهم السلام) باشند نظر به اهمیت این موضوع و با توجه به پرسش های مکرر هموطنان درباره مرجعیت آقای حاج شیخ یوسف صانعی خواهشمند است آن جامعه محترم که همواره مرجع تشخیص این موضوع بوده نظر خود را درباره مرجعیت ایشان اعلام فرمایند. با سپاس، جمعی از استادان و فضلاء حوزه های علمیه».

پاسخ: «بسم الله الرحمن الرحيم. با توجه به پرسش های مکرر مؤمنان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم براساس تحقیقات به عمل آمده در یک سال گذشته و پس از جلسات متعدّد به این نتیجه رسیده است که ایشان فاقد ملاک های لازم برای تصدی مرجعیت می باشد. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم [دی ۱۳۸۸]».

زبان حال آیت الله صانعی احتمالاً این شعر منسوب به ناصر خسرو باشد:
 ناگه ز کمینگاه، یکی سخت کمائی / تیری ز قضا و قدر انداخت بر او راست
 بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز / وز ابر مر او را به سوی خاک فرو کاست
 بر خاک بیفتاد و بغلتید چو ماهی / وانگاه پر خویش گشاد از چپ و از راست
 گفتا: «عجب است! این که ز چوب است و ز آهن! / این تیزی و تندئی و پریدنش کجا
 خاست؟!»

چون نیک نگه کرد و پر خویش بر او دید / گفتا: «ز که نالیم که از ماست که بر ماست.»

صلاحیت کامل دارد.»^۱

گواهی آیت‌الله امینی اجتهاد کاربردی رهبری است نه اجتهاد درحد افتاء و مرجعیت.

باب دوم. تحلیل موج نخست گواهی‌های اجتهاد

از این هفت نفر پنج نفرشان منصوب آقای خامنه‌ای بوده‌اند: یک نفر قاضی‌القضاة، یک نفر فقیه شورای نگهبان، سه نفر امام‌جمعه (دائم و موقت قم).

هیچ‌یک از شاهدین استاد آقای خامنه‌ای نبوده‌اند و ادعای شهادت حسی نکرده‌اند. سه نفر (آقایان فاضل، مشکینی و مؤمن) براساس عبارات منسوب به آیت‌الله خمینی گواهی داده‌اند. تنها آیت‌الله مؤمن اشاره می‌کند که شهادت براساس بیّنه بعداً شهادت حسی شد.

این هفت گواهی اجتهاد بین ۲۷ خرداد تا ۴ شهریور ۱۳۶۹ صادر شده است. قرائن متعدّد دالّ بر این است که این شهادت‌نامه‌های اجتهاد ابتدا به‌ساکن صورت نگرفته و همگی در پی یک درخواست رسمی و برنامه قبلی بوده است. یکی از ادلّه اعتراض و حصر مرحوم آیت‌الله منتظری و مرحوم آیت‌الله آذری قمی پی‌بردن به نهاد پی‌گیر مرجعیت رهبری و افشای عمومی آن بوده است.^۲

نیاز آقای خامنه‌ای در تابستان ۱۳۶۹ به تأیید اجتهاد باعث درخواست صدور گواهی اجتهاد شده است. به نظر می‌رسد ظاهراً اجتهاد کاربردی درحد شرایط رهبری مورد نیاز آقای خامنه‌ای بوده، درحالی‌که با قرائنی که خواهد آمد آقای خامنه‌ای از ابتدای رهبری به فکر مرجعیت

۱. *دُرر الفوائد فی أجوبة القائند*، محرم ۱۴۱۱ [مرداد/ شهریور ۱۳۶۹]، ص ۲۱ - ۲۰.
۲. اسناد آن در فصول نهم و یازدهم و دوازدهم خواهد آمد.

افتاده بود.

از هفت گواهی اجتهاد چهار گواهی یعنی گواهی آقایان ابراهیم امینی، محمد مؤمن قمی، عبدالله جوادی آملی، و علی مشکینی اجتهاد کاربردی لازم برای برای رهبری است نه اجتهاد مطلق درحد افتاء. گواهی آقای محمد فاضل لنکرانی اگرچه اجتهاد مطلق است، اما مبتنی بر دو شهادت غیر محسوس است، یکی چون آقای خامنه‌ای درس سطح مکاسب می‌داده پس مجتهد بوده است! و دیگری صلاحیت منقول از آیت‌الله خمینی که غیر از مخدوش بودن به ادله‌ای که گذشت، بیش از اجتهاد کاربردی مورد نیاز رهبری دلالت ندارد و از آن اجتهاد درحد افتاء به دست نمی‌آید. گواهی آقای یوسف صانعی اگرچه ذیل آن اشعار بر اجتهاد کاربردی درحد رهبری دارد، اما صدر آن اجتهاد مسلم را می‌رساند. البته بعید است که ایشان اکنون بر نظر سابق خود باقی باشد. تنها گواهی که بدون مشکل بر اجتهاد مطلق درحد افتاء آقای خامنه‌ای دلالت می‌کند گواهی آقای محمد یزدی است، اما مشکل در معرفت است. در نتیجه از این هفت گواهی به زحمت دو گواهی دلالت بر اجتهاد مطلق درحد افتاء می‌کند، به شرطی که مبتلا به شهادت معارض نباشد. شهادت‌های معارض در فصل‌های نهم و چهاردهم خواهد آمد.

این هفت گواهی کتبی اجتهاد که برای تقویت رهبری آقای خامنه‌ای اخذ شده بود، از سوی شاگردان آیت‌الله خمینی صادر شده است. در آن زمان یکی از آن‌ها از مراجع جوان محسوب می‌شد (مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی) و چهار نفر دیگر صاحب درس خارج فقه بودند (آیات صانعی، جوادی، مؤمن قمی و مشکینی) و دو نفر دیگر اشتغالی در فقه نداشتند (آیات امینی و یزدی) آقای امینی به شهادت تألیفات آثارش بیشتر به فلسفه و کلام اشتغال داشته، البته آقای یزدی مدعی فقاقت بوده

است.

هر هفت نفر از طیف سیاسی و حکومتی حوزه محسوب می‌شدند، و احکام صادره از سوی آن‌ها متهم به برتری دادن مصلحت نظام بر موازین شرعی است. به عبارت دیگر شهادت‌ها مصلحتی (به حکم ثانوی) است نه به حکم اولی، و تنها در صورتی پذیرفته است که قاعده حفظ نظام اوجب واجبات است، معتبر شمرده شود.

باب سوم. بَأْتِكُ تَجَرٍّ وَ بَأْتِي لَاتَجَرٍّ؟

در انتهای این باب به یک تناقض در عملکرد دستگاه حکومتی ایران اشاره می‌کنم. اگر گواهی اجتهاد قابل اعتناست، چرا فقط برای آقای خامنه‌ای معتبر باشد و برای دیگر روحانیون مقبول نباشد؟ به یک نمونه مستند توجه فرمائید:

«در سال ۱۳۶۹، هنگامی که حجت‌الاسلام مهدی کروبی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی قصد کاندیداتوری برای مجلس خبرگان را داشتند و صلاحیت علمی وی در حد اجتهاد مورد تردید فقهای شورای نگهبان قرار گرفت، نُه تن از علمای برجسته حوزه علمیه - از جمله آیت‌الله سلطانی طباطبایی، آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله نوری همدانی - صلاحیت علمی ایشان را در این حد (تجزی در اجتهاد) مورد تأیید کتبی قرار دادند؛ اما این گواهی‌ها مورد بی‌اعتنایی فقهای شورای نگهبان قرار گرفت و صلاحیت علمی ایشان رد شد. اگر این‌گونه تأییدیه‌های علمی برای مقامات و صاحبان قدرت دارای اعتبار و قابل استناد است، چرا گواهی علمای برجسته حوزه مبنی بر صلاحیت آقای کروبی برای پستی همچون عضویت در مجلس خبرگان - که تجزی در اجتهاد در آن کافی است - مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد؛ و اگر فاقد

اعتبار و غیرقابل استناد است چگونه تأییدیۀ کسانی که بعضاً در سطح شاگرد مؤیدان آقای کروب می‌باشند، مبنی بر صلاحیت علمی آقای خامنه‌ای برای جایگاه مهمی همچون رهبری - که حداقل اجتهاد مطلق در آن لازم است - و حتی مرجعیت! مورد استناد قرار گرفته و به آن ترتیب اثر داده می‌شود؟!^۱

گواهی اجتهاد مطلق آیت‌الله فاضل لنکرانی به آقای خامنه‌ای مقبول افتاده اما گواهی اجتهاد به تجزی همین مجیز به آقای کروب از سوی فقیهان منصوب آقای خامنه‌ای مردود شده است! ضرب‌المثل عربی می‌گوید «بائک تجر و بائی لاتجر». (باء تو جر می‌دهد، اما بقاء من جر نمی‌دهد؟!) این شیوه یعنی عدم حاکمیت قانون و مدیریت سلیقه‌ای و استبداد.

نتیجۀ فصل هفتم

یکی از سنت‌های رایج در جمهوری اسلامی درخواست گواهی اجتهاد کاربردی برای مقاماتی است که شرط اجتهاد دارد: نمایندگی مجلس خبرگان، وزارت اطلاعات و رهبری. اجتهاد دو مورد اول اجتهاد متجزی و اجتهاد مورد نیاز اخیر قوه اجتهاد مطلق مادون فعلیت افتاء و مرجعیت است. یک‌سال بعد از آغاز رهبری آقای خامنه‌ای به دلیل شدت اعتراض به فقدان شرائط قانونی و شرعی در رهبر منتخب خبرگان، ایشان دست به دامان شاگردان مرحوم آیت‌الله خمینی شد. هفت نفر از شاگردان بنیان‌گذار به ترتیب تاریخ آقایان محمد یزدی، عبدالله جوادی آملی، مرحوم محمد فاضل لنکرانی، محمد مؤمن قمی، مرحوم علی

۱. پاورقی شماره ۴۶، انتقاد از خود: عبرت و وصیت، گفت‌وگوی صریح سعید منتظری با آیت‌الله‌العظمی منتظری.

مشکینی، یوسف صانعی و ابراهیم امینی از اواخر خرداد تا اوایل شهریور ۱۳۶۹ کتباً اجتهاد ایشان را در حد لازم برای تصدی رهبری تأیید کردند. اکثر آنها از منصوبان رهبری در سیمت‌های ریاست قوه قضائیه، فقیه شورای نگهبان و امامت جمعه بودند و یک نفر از آنها هم از مراجع جوان آن دوره محسوب می‌شد. از هفت گواهی صادر شده پنج گواهی به بیش از اجتهاد کاربردی مورد نیاز رهبری بیشتر دلالت ندارد. این گواهی‌ها به دو مشکل مبتلاست: صدور براساس قاعده مصلحت نظام و ابتلا به شهادت معارض.

بخش سوم

مرجع جایزالتقلید: آیت الله العظمی خامنه‌ای

در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای به «مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای» ارتقا یافت. علیرغم تفکیک رهبری از مرجعیت در آخرین اقدام مرحوم آیت‌الله خمینی، آقای خامنه‌ای به این نتیجه رسید که ولی فقیه بدون مرجعیت خلاف مصلحت نظام است، لذا از همان روزهای اول زمینه‌سازی برای مرجعیت را آغاز کرد و بالأخره در آذر ۱۳۷۳ به‌عنوان «مرجع جایزالتقلید آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای» از سوی دو نهاد روحانی قم و تهران معرفی شد. عنوان بخش برگرفته از اعلامیه نهاد‌های یاد شده است. عناوین فصول شش‌گانه این بخش به شرح زیر است:

- فتاوی متناقض
- مخالفت مراجع و علما با مرجعیت رهبری
- محصولات معاونت امور مرجعیت وزارت اطلاعات
- اعلام رسمی مرجعیت مقام رهبری
- هم رهبری، هم مرجعی خامنه‌ای!
- بدعت مرجعیت جغرافیایی.

فصل هشتم

فتاوی متناقض

مطالب این فصل در ضمن سه باب به شرح زیر تنظیم شده است:

- آغاز افتاء

- نمونه‌ای از فتاوا

- بررسی فتاوا

باب اول. آغاز افتاء

جناب آقای خامنه‌ای از همان ابتدای رهبری چند کار مرتبط با مرجعیت را آغاز کرد: اولاً از همان سال ۱۳۶۸ شروع به اخذ وجوهات شرعیه کرد. ثانیاً بلافاصله بعد از اتمام پرداخت شهریه به طلاب علوم دینی در حوزه‌های علمیه داخل و خارج از سوی مرحوم آیت‌الله خمینی از اوایل سال ۱۳۶۹ اقدام به پرداخت شهریه به نام خود کرد. ثالثاً شروع به فتوا دادن کرد.^۱ قدیمی‌ترین فتاوی تاریخ‌دار ایشان در حد اطلاع من

۱. برای نخستین بار نشریه «پیام دانشجوی بسیجی» (بعداً «پیام دانشجو») با مدیرمسئولی آقای مهندس حشمت‌الله طبرزدی از یک سو لفظ «امام خامنه‌ای» را برای مقام رهبری به کار برد، از سوی دیگر از همان آغاز مروج مرجعیت منحصره جناب آقای خامنه‌ای بود و آراء فقهی ایشان را با عنوان «استفتائات امام خامنه‌ای» منتشر می‌کرد. آقای خامنه‌ای با تشکل دانشجویی آقای طبرزدی از بدو تأسیس در سال ۱۳۶۳ تا سال ۱۳۷۳ که تشکل دانشجویی یاد شده به تدریج به صف منتقدان دولت و سپس منتقدان نظام پیوست جلسات مرتب ماهانه داشت.

مربوط به مرداد ۱۳۶۹ است.

کتاب «ذُرر الفوائد فی أجوبة القائل» در ۹۶ صفحه در سال ۱۳۷۱ (۱۴۱۳ق) در بیروت توسط دارالوسیلة منتشر شد.^۱ جناب آقای خامنه‌ای در سرگذشت خودنوشتش این کتاب را از جمله آثار منتشرشده خود معرفی کرده است.^۲ این کتاب شامل مقدمه‌ای بدون امضا،^۳ هفت گواهی اجتهاد با عنوان شهادت^۴ و استفتائات و فتاوا در ده فصل^۵ می‌باشد. عناوین فصول: احکام تقلید، احکام طهارت و نجاست، نماز، احکام وطن، روزه و رؤیت هلال، خمس، حج، احکام ازدواج، احکام مالی و تجاری، متفرقات شامل موسیقی و آلات آن.

در مقدمه اشاره شده که، تا اعضای مجلس خبرگان از نظر مرحوم آیت‌الله خمینی مبنی بر صلاحیت جناب آقای خامنه‌ای برای رهبری مطلع شدند، برخی بر اجتهاد ایشان تأکید کردند و برخی دیگر آن را مسلم دانسته که تردیدی در آن نبود. ایشان اولین! امام جمعه منصوب امام هستند: «و هو الذی اختاره الامام(قده) اول امام جمعة ل طهران و هو الثقة و عین الامام(قده)». ^۶ انگار مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم آیت‌الله منتظری در منصب امامت جمعه تهران وجود خارجی نداشته‌اند.

«چند نفر از خبرگان و بزرگان علماء از مدرسین حوزه علمیه مقدسه قم و بعضی از آیات و مراجع شهادت دادند که سماحة القائل الخامنئی

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران. این کتاب در سال ۱۳۷۲ (۱۴۱۴ق) در

۱۰۳ صفحه در چاپخانه ستاره (بدون ذکر نام شهر و ناشر) در ایران به چاپ می‌رسد.

۲. *خبرگان ملت*، ج ۱ ص ۵۴، بند ۴ تألیفات.

۳. *ذُرر الفوائد فی أجوبة القائل*، ص ۸-۵.

۴. پیشین، ص ۲۳-۹.

۵. پیشین، ص ۱۰۲-۲۵.

۶. پیشین، ص ۶.

(دام‌ظله) مجتهدی است که [می‌توان در افتاء] به وی رجوع کرد. و برخی تصریح کردند که ما دقت مبانی و قوت استنباط ایشان را نمی‌دانستیم تا اینکه با ایشان مواجه شدیم. این شهادت و کلمات بزرگ در حق حضرت رهبری که قبل از فتاوی‌ایی که آن‌ها را گردآوری کرده‌ایم آورده می‌شود برای اثبات مرجعیت ایشان کافی است.^۱

در بخش شهادت به ترتیب گواهی‌های اجتهاد آقایان علی مشکینی، محمد فاضل لنکرانی، محمد یزدی، یوسف صانعی، عبدالله جوادی آملی، ابراهیم امینی و محمد مؤمن قمی به دو شکل اسکن دست‌خط اصل گواهی و متن تایپ شده آن درج شده است که در فصل قبل به‌طور کامل نقل شد. این گواهی‌نامه‌ها که برای رفع مشکل اجتهاد کاربردی ایشان در حد رهبری نظام سیاسی صادر شده بود از جانب ایشان در افتتاح مقام افتاء و مرجعیت استفاده شد.

باب دوم. نمونه‌ای از فتاوا

اکنون به ترجمه هشت نمونه از فتاوی‌ای جناب آقای خامنه‌ای در این کتاب اشاره می‌شود.

نخستین مسئله: مقام مقدس رهبر جمهوری اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، سلام علیکم. بعد از وفات حضرت امام خمینی (قدس سره) علمیت حضرت‌تعالی از تمام وجوه در بین کلیه مراجع و مجتهدین نزد من اثبات شد، از محضران استدعا دارم نظر مبارک‌تان را درباره بقاء بر تقلید حضرت امام در مسائلی که به آن‌ها عمل کرده یا عمل نکرده‌ام اعلام فرمائید.

۱. ذرر الفوائد فی أجوبة القائد، ص ۷.

جواب: اشکالی بر تقلید بر امام راحل عزیز (قدس سرّه الشریف) نیست.^۱

س: اگر شخصی از غیر ولی فقیه تقلید کند، تا چه حد فتوا و حکم ولی فقیه بر فتوا و حکم دیگران مقدم می‌شود؟

ج: در هر موردی که فتوایی با حکم ولی فقیه تعارض کرد، حکم ولی فقیه مقدم است.^۲

س: «محضر رهبر امت اسلامی و ولی امر مسلمین آیت‌الله سیدعلی بن جواد حسینی خامنه‌ای (دام‌ظله)، سلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته. اما بعد تعداد زیادی از مسلمین اخیراً به مسأله تقلید مبتلا هستند، ایشان راغب به تقلید از حضرت‌عالی هستند، به‌ویژه به جهت تحقق جمع بین رهبری و مرجعیت در شما، از محضرتان استدعا داریم رساله عملیه‌ای که ممکن است ایشان به آن مراجعه کنند تعیین فرمائید، [خداوند] شما را برای اسلام اصیل سند و برای مستضعفین و راه امام راحل سلام‌الله‌علیه [به‌عنوان] حامی نگاه دارد. والسلام‌علیکم ورحمة‌الله.

ج: رجوع به کتاب تحریرالوسیلة امام راحل (طاب‌ثراه) و تقلید از ایشان (قدس سرّه) مجزی است ان‌شاء‌الله. ۱۵ محرم ۱۴۱۱ [۱۶ مرداد ۱۳۶۹] سیدعلی خامنه‌ای».^۳

س: «محضر ولی امر مسلمین آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای (دام‌ظله)، سلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته. آیا اوامر ولی فقیه برای تمام مسلمین الزامی است، یا در خصوص مقلدین همان فقیهی که ولی امر است؟ و آیا بر مقلد [مرجعی] که به ولایت عامه قائل نیست، التزام به ولایت فقیه

۱. دُرر الفوائد فی أجوبة القائد، ص ۲۵.

۲. پیشین، ص ۲۸.

۳. پیشین، ص ۳۳.

واجب است یا نه؟ [خداوند] شما را [به‌عنوان] ذخیرهٔ اسلام محمدی حفظ فرماید.

ج: بسم‌الله الرحمن الرحیم. براساس فقه شیعه بر تمام مسلمین اطاعت از اوامر ولایی و خضوع تحت امر و نهی ولایی ولی‌امر شرعی مسلمین واجب است، حتی سایر فقهاء عظام چه برسد به مقلدین‌شان. ما التزام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام و ولایت ائمهٔ معصومین^۱ علیهم‌السلام قابل تفکیک نمی‌دانیم.^۲

س: «چگونه می‌توان خمس را به محضران ارسال کرد؟ به واسطهٔ ائمهٔ جمعه یا به‌وسیلهٔ اشخاص دیگری که متصدی وجوهات شرعیّه هستند؟

ج: می‌توانید از طریق آقایان ائمهٔ محترم جمعه ارسال کنید یا مستقیماً به دفتر وجوهات شرعیّه وابسته به ما در تهران پردازید.^۳

س: «گفته شده که رأی مبارک حضرت امام (ره) وجوب پرداخت خمس به حاکم اسلامی است، رأی مبارک شما در این مورد چیست؟

ج: همان رأی مبارک امام (قدّس سرّه الشریف).^۴

س: «در لبنان: [کفار] حربی هستند که بر علیه مسلمین آشکارا اسلحه می‌کشند، و گروه بزرگی آن‌ها را به طرق مختلف مساعدت می‌کنند، به لحاظ فکری، مالی، مقامی یا زبانی. حکم این افراد [یاوران کفار حربی] چیست و آیا به کفار ذمی ملحق می‌شوند یا به کفار حربی؟

۱. البته در متن عربی «ائمهٔ عادل» نوشته شده که منظور ائمهٔ معصومین است، آن‌چنان‌که در *اجوبه الاستفتائات* نیز تصحیح شده است.

۲. *دُرر الفوائد فی أجوبة القائل،* ص ۳۳-۳۴.

۳. پیشین، ص ۵۸.

۴. پیشین، ص ۵۹.

ج: تمام کفاری که در بلاد غیر اسلامی در پناه حکومت غیراسلامی زندگی می‌کنند به فتوای امام خمینی (قدس سرّه الشریف) کفار حربی محسوب می‌شوند، اما معنای آن مباح بودن اموال و اعراض و نفوس ایشان برای هر کسی نیست، بلکه تعرّض به ایشان و اخذ اموال‌شان حرام است، مگر ولی امر مسلمین در این امور اجازه دهد، در صورتی که تعرّض به ایشان را صلاح بداند.^۱

س: «اهل کتاب یا ذمی هستند یا حربی. اما در زمان ما اهل کتابی که حربی نیست، آیا قانون کشوری به مثابه عقد ذمه بین مسلمین و اهل کتاب محسوب می‌شود؟»

ج: کفاری که در [پناه] دولت اسلامی زندگی می‌کنند و مطیع نظام حکومت [اسلامی] هستند به فتوای آیت‌الله خمینی (طاب‌ثراه) مستأمن هستند و با ایشان معامله کفار مستأمن می‌شود حتی اگر از یهود و نصاری نباشند.^۲

باب سوم. بررسی فتاوا

یک. یک‌پنجم کتاب، مقدمه و گواهی اجتهاد است. از چهارپنجم باقیمانده بیش از یک‌سوم آن پرسش‌ها و پاسخ‌های کاملاً تکراری است. بیش از یک‌دهم آن پرسش‌های شهروندان ایرانی است که به عربی ترجمه شده است و ارتباطی به شیعیان غیرایرانی ندارد. اگر تعارفات مداحانه اول پرسش‌ها هم درز گرفته می‌شد، حجم کتاب به حدود نصف حجم موجود کاهش می‌یافت.

دو. تاریخ برخی پاسخ‌ها نشان می‌دهد که جناب آقای خامنه‌ای

۱. پیشین، ص ۹۵.

۲. پیشین، ص ۹۵.

حداقل از اواسط تابستان ۱۳۶۹ افتاء و مرجعیت را آغاز کرده است. سه در پاسخ چندین استفتاء (که چندین نمونه آن ذکر شد) جناب آقای خامنه‌ای صریحاً مقلدان را به عمل به تحریرالوسیله آیت‌الله خمینی ارجاع می‌دهد یا مستفتی را به فتوای ایشان رجوع می‌دهد. مرجع کسی است که برای استنباط احکام شرعیه شخصاً به ادله تفصیلیه مراجعه کرده باشد. نقل فتوای دیگری نامش اجتهاد نیست و ناقل فتاوا را نمی‌توان مرجع تقلید نامید.

چهار. در تعارض فتوای مجتهدین و حکم ولی‌امر جناب آقای خامنه‌ای تقدّم را مطلقاً با حکم ولی‌امر دانسته، از سوی دیگر اطاعت تمام مسلمین (نه فقط شیعیان) را حتی مراجع تقلید را از احکام ولی فقیه واجب اعلام کرده است. چنین اطاعتی شرائطی دارد که اولاً مکلف شیعه باشد، ثانیاً مکلف اجتهاداً یا تقلیداً به ولایت فقیه قائل باشند، ثالثاً مدعی ولایت امر را مصداق جامع شرایط آن بدانند، رابعاً در مستند حکم حاکم یقین به خطا نداشته باشند، خامساً در صورتی که مصلحت اقوائی در کار نباشد از شوق‌العصای مسلمین باید اجتناب شود، نه اینکه اطاعت احکام حاکم وجوب نفسی داشته باشد. ایشان از تمامی این شقوق که از بدیهیات فقه شیعه است، غفلت کرده و تنها لزوم تبعیت از ولی‌امر را به فقه شیعه نسبت داده است.

پنج. ایشان ولی‌امر خمس را حاکم شرع دانسته که معنایش عدم جواز پرداخت خمس به مراجع تقلید است. آن‌چنان‌که در فصل سیزدهم خواهد آمد وی به نحوی این فتوا را پس می‌گیرد.

شش. اینکه ایشان فتوا داده «ما التزام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام قابل تفکیک نمی‌دانیم.» از

اشتباهات فاحش ایشان است. معنای چنین فتوایی این است که براساس آن منکران ولایت فقیه از دائره اسلام و تشیع خارج هستند. آن چنان که در فصل سیزدهم خواهد آمد در *أجوبة الاستفتائات* به شکلی در مقام تصحیح این اشتباه مسلم برآمده است. چگونه کسی که چنین اغلاط فاحشی مرتکب شده می تواند مجتهد باشد؟

نتیجه فصل هشتم

الف. جناب آقای خامنه‌ای از سال ۱۳۶۸ أخذ وجوهات شرعی و از اوایل سال ۱۳۶۹ پرداخت شهریه به طلاب حوزه‌های علمیّه داخل و خارج را آغاز کرد و حداقل از مرداد ۱۳۶۹ فتوا داده، و نخستین مجموعه استفتائاتش در سال ۱۳۷۱ در بیروت منتشر شده است.

ب. مهم‌تر از فتاوا هفت گواهی اجتهاد در ابتدای کتاب است که برای رفع اشکالات مربوط به مشروعیت رهبری ایشان صادر شده بود و اکنون در جهت افتتاح مقام افتاء و مرجعیت ایشان به کار گرفته شد، درحالی که پنج گواهی آن به بیش از اجتهاد کاربردی لازم برای رهبری دلالت ندارد و استفاده از آن در جانداختن اجتهاد مطلق در حد افتاء مصداق بارز تدلیس است.

ج. بسیاری از آنچه در این کتاب به عنوان فتوا آمده ارجاع مکلفین به فتاوی آیت الله خمینی و تحریرالوسیله ایشان است. این نخستین بار در تاریخ تشیع است که ناقل فتاوی مجتهد، خود را مرجع تقلید معرفی می کند.

د. آقای خامنه‌ای احکام خود را مقدم بر فتاوی همه مجتهدین دانسته است. وی ولی امر خمس را حاکم شرع دانسته (نه مراجع تقلید).

ه. و بالأخره آقای خامنه‌ای التزام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام

و ولایت ائمه (ع) غیرقابل تفکیک اعلام می‌کند که لازمه این فتوای بی‌مبنا اخراج منکران ولایت فقیه از اسلام و تشیع است.

فصل نهم

مخالفت مراجع با مرجعیت رهبری

با درگذشت زعیم حوزه نجف آیت‌الله سیدابوالقاسم موسوی خوئی (۱۷ مرداد ۱۳۷۱) و زعیم حوزه قم آیت‌الله سیدمحمد رضا موسوی گلپایگانی (۱۸ آذر ۱۳۷۲) زمان برای به کرسی نشاندن مرجعیت مقام رهبری به‌ویژه در خارج از کشور مناسب تشخیص داده شد. دخالت نیروهای امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی در امر مرجعیت و معرفی مقام رهبری به‌عنوان مرجع تقلید با مقاومت منفی علما و مراجع خارج از کشور مواجه شد. با گسترش این تلاش‌ها به داخل کشور اعتراض علمای بلندپایه دینی با این امر آغاز شد. در این باب بعد از بحثی مقدماتی در وضعیت تبلیغ و ترویج مرجعیت رهبری در خارج از کشور به یک نمونه از مخالفت‌های خارج از کشور و سه نمونه از مخالفت‌های داخل کشور اشاره می‌شود. البته مخالفت محافل محافظه‌کار مذهبی را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت.^۱

۱. برخی مخالفت‌های محفلی با مرجعیت آقای خامنه‌ای:

یکم. درباره عدم اجتهاد جناب آقای خامنه‌ای نخستین نقلی که از همان روز رهبری ایشان بر سر زبان‌ها افتاد اظهار نظر آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی است. در خرداد ۱۳۶۸ در جلسه‌ای در قم حجت‌الاسلام سیدابوالحسن نواب قائم‌مقام وقت نماینده امام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و رئیس دانشگاه خصوصی ادیان و مذاهب قم از آیت‌الله مصباح

یزدی نظرش را درباره آقای خامنه ای رهبر جدید جويا می‌شود. آقای مصباح سکوت می‌کند. آقای نواب برای بار دوم می‌پرسد. بالآخره آیت‌الله مصباح پاسخ می‌دهد: «چه بگویم درباره کسی که حتی یک صفحه رسائل را بدون اعراب نمی‌تواند از رو بخواند.» از حاضران دیگر جلسه دانشمند محترم جناب آقای مصطفی ملکیان ویراستار کتاب «جامعه و تاریخ» آیت‌الله مصباح بوده است. مفاد این جلسه از دو طریق پخش شد. یکی به نقل برخی حاضرین جلسه و دیگر اینکه نوار این جلسه در میان اساتید و دانشجویان دانشکده الهیات دانشگاه امام صادق(ع) در آن سال‌ها دست‌به‌دست می‌گشت.

دوم. آیت‌الله محمدباقر (مهدی) باقری کنی قائم‌مقام دانشگاه امام صادق(ع) و عضو مجلس خبرگان رهبری که جناب آقای خامنه ای مدعی مباحثه با وی در قم در مدتی کوتاه است، (شرح اسم ص ۸۴) در پاسخ دانشجویان دانشگاه امام صادق(ع) از سال ۱۳۶۸ به بعد همواره به رجوع به یکی از مراجع زنده برای بقا بر تقلید مرجع برگزیده سفارش کرده، یا آیت‌الله منتظری را به عنوان اعلم مراجع معرفی می‌کرد، اما هرگز بر مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای صحه نگذاشت.

سوم. در همان ایام آیت‌الله مهدوی کنی رئیس دانشگاه امام صادق(ع) و عضو مجلس خبرگان رهبری در ضمن پرسش و پاسخ درس اخلاق مشهور خود در روزهای شنبه در پاسخ یکی از دانشجویان در پرسش از مرجعیت مقام رهبری با این امر صریحاً مخالفت کرد. (مواضع بعدی ایشان در دنبال از جمله فصل یازدهم خواهد آمد.)

بررسی: من در دهه هفتاد در دانشکده علوم سیاسی (۷۶ - ۱۳۷۱) و دانشکده الهیات (۷۷ - ۱۳۷۳) دانشگاه امام صادق(ع) تدریس می‌کردم و نقل‌های فوق را از برخی دانشجویان و اساتید آن دانشگاه مکرراً شنیدم، هرچند خود شنونده مستقیم این نقل‌ها از گویندگان‌شان نبودم. گویندگان و شنوندگان هر سه نقل مذکور خوشبختانه در قید حیاتند و به‌سادگی صحت هر سه نقل قابل آزمون است. مطابق این نقل‌ها مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای حتی در میان جناح محافظه‌کار مذهبی هم خریداری نداشت. البته من برخلاف جناب آقای مصباح معتقدم جناب آقای خامنه‌ای می‌تواند رسائل را درست بخواند. این‌گونه تعبیر بی‌انصافی است. اما خواندن رسائل بدون غلط، دلالت بر اجتهاد مطلق در حد افتاء نمی‌کند.

آیت‌الله مصباح یزدی چهار سال بعد در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۷۲ در مصاحبه با مرکز تحقیقاتی سپاه پاسداران گفته است: «من اگر بخواهم درباره شخص ایشان و ویژگی‌هایی که خدای متعال به ایشان عطا فرموده و امتیازاتی که به ایشان لطف کرده، صحبت کنم، حقش را نمی‌توانم ادا کنم، ولی در چند جمله کوتاه عرض بکنم که، ایشان فقهات را توأم با تقوا، تیزهوشی و فراست را توأم با بردباری و سعه‌صدر، مدیریت را همراه با تعبد و پابندی به اصول و مبایده اسلامی، فکر روشن و ثاقب و درنشان را با دوراندیشی و تشخیص مصالح درازمدت امت اسلامی، حزم و احتیاط را توأم با شجاعت و شهمت، بهره‌مندی از علوم مختلف اسلامی را همراه با ذوق و گرایش‌های هنری اصیل، اعتمادبه‌نفس را همراه با توکل بر خدای متعال، تلاش و جدیت و نظم و برنامه‌ریزی را توأم با توسل به ولی‌عصر

مطالب این فصل عبارتند از:

- زمینه‌چینی‌های مرجعیت رهبری در خارج از کشور
- مخالفت مرحوم آیت‌الله سیدمحمدحسین فضل‌الله مرجع حوزه بیروت
- آخرین خطبه نماز جمعه آیت‌الله موسوی اردبیلی درباره روند تعیین مرجعیت در سنت شیعی
- پیام کتبی آیت‌الله منتظری به رهبری مبنی بر عدم صلاحیت ایشان برای افتاء و مرجعیت.
- مخالفت برخی اعضای جامعه مدرسین
- کناره‌گیری اجباری فقیه شورای نگهبان به دلیل مخالفت با مرجعیت رهبری
- اعتراض به دخالت‌های وزارت اطلاعات، سپاه و دادگاه ویژه روحانیت در امر مرجعیت
- اعتراض به مرجعیت رهبری ادامه دارد

باب اول. زمینه‌چینی‌های مرجعیت رهبری در خارج از کشور

آیت‌الله منتظری در خاطرات خود تمهیدات ارگان‌های رسمی و روحانیون حکومتی را برای مطرح کردن مرجعیت آقای خامنه‌ای این‌گونه ترسیم می‌کند:

«تعیین مرجع توسط حکومت یا مردم؟ بالأخره بااینکه در

عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) و ائمه اطهار، و در یک کلمه، همه شرایط و مزایای مدیریت را با روح عبادت و بندگی و اخلاص جمع می‌کند» (رهبری فرزانه از نسل کوثر، تدوین پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۷۸، ص ۸۷) اینکه چگونه جناب آقای مصباح از نظر نخست به نظر دوم رسیده است، داستانی دیگر دارد. بگذریم!

جلسه خبرگان که بلافاصله پس از رحلت مرحوم امام تشکیل شد قید مرجعیت را نادیده گرفتند، ولی پس از آن عده‌ای و از جمله برخی از ائمه جمعه و مسئولین اطلاعات و سپاه و وزارت خارجه در صدد برآمدند مقام مرجعیت و افتاء را نیز به رهبر منتخب اعطا نمایند، و در این زمینه آقای [محمد] یزدی که رئیس قوه قضائیه بود بیش از همه این موضوع را تعقیب کرد و در بلاد مختلف کشور مرجعیت ایشان را عنوان می‌کرد و بر تقلید از ایشان اصرار داشت.

پس از رحلت مرحوم آیت‌الله خوئی [مرداد ۱۳۷۱] آقای حاج سید احمد فهری در سوریه در خطبه نماز جمعه خویش در زینبیه، ایشان [آقای خامنه‌ای] را متعین برای مرجعیت شیعه معرفی کرد و همه مراجع موجود را نادیده گرفت، و خطبه نماز جمعه ایشان به زبان عربی به ضمیمه نوشته‌های جمعی از علما در رابطه با اصل اجتهاد ایشان در جزوه‌ای به عنوان "وحدة المرجعية والقیادة" چاپ و تکثیر شد؛ و مسئولین وزارت خارجه ایران در هند و پاکستان ایشان را در عرض آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی به عنوان مرجع معرفی کردند و جزوه‌ای در این زمینه به زبان اردو با عکس آقایان و تبلیغات زیاد به چاپ رساندند و بین علمای آن بلاد توزیع کردند، که هر دو جزوه نزد اینجانب موجود است.

در این رابطه یکی از مسئولین وزارت خارجه که پیدا بود به مقام رهبری علاقه‌مند می‌باشد نزد من آمد و گفت: "اصرار مسئولین وزارت خارجه بر مرجعیت ایشان [آقای خامنه‌ای] در آن بلاد عکس‌العمل خوبی نداشت و علماً پذیرا نبودند و رهبری ایشان را نیز زیر سؤال می‌برد، و بر این اساس من نامه‌ای به ایشان نوشتم که این امر به ضرر شماست، و با اینکه نامه من خیلی دوستانه بود از طرف مسئولین مورد عتاب قرار گرفتم، و در نتیجه گفتند هیچ‌یک از مسئولین حتی وزرا حق ندارند به ایشان نامه بنویسند مگر اینکه قبلاً بعضی از حواشی

ایشان نامه را ببینند و کنترل کنند»^۱.

بررسی: مرحوم آیت الله سیداحمد فهری زنجانی (۸۵ - ۱۳۰۱) از شاگردان آیت الله خمینی و نماینده ایشان و سپس جناب آقای خامنه‌ای در سوریه و لبنان به مدت ۲۹ سال و بنیان‌گذار حوزه علمیه زینبیه در دمشق بوده است. از میان روحانیون ساکن خارج از کشور وی را می‌توان نخستین مدافع مرجعیت مقام رهبری دانست.

باب دوم. مخالفت آیت الله فضل الله در بیروت

در این باب چهار مطلب مورد بررسی انتقادی قرار می‌گیرد:

- جایگاه فقهی و مواضع سیاسی فضل الله
- مرجعیت شیعه در لبنان پس از وفات آیت الله خمینی
- آثار فضل الله در فقه استدلالی و فتوایی
- پیوند نامبارک تعصب مذهبی و قدرت سیاسی بر علیه فضل الله

مطلب اول. جایگاه فقهی و مواضع سیاسی فضل الله

مرحوم آیت الله سیدمحمدحسین فضل الله (۸۹ - ۱۳۱۴) متولد نجف، ساکن بیروت از ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) تا آخر عمر، وکیل تام‌الاختیار مرحوم آیت الله خویی در لبنان، مؤسس حوزه علمیه «المعهد الشرعی الاسلامی» در بیروت، شاخص‌ترین فقیه شیعه در لبنان معاصر و از نمادهای خط اول مقاومت در مقابل غاصبان صهیونیست بوده است. حاصل چهل و پنج سال فعالیت فضل الله تربیت نسل جدیدی از شیعیان بصیر در بیروت است. درس‌آموختگان مکتب فضل الله مهم‌ترین رجال مذهبی، اجتماعی و سیاسی لبنان در نیم قرن اخیر هستند. وی چند دهه

۱. خاطرات آیت الله منتظری، ج ۱ ص ۷۶۹ - ۷۶۸.

سابقه تدریس خارج فقه و اصول داشت.

بعد از وفات استادش آیت‌الله خوئی در مرداد ۱۳۷۱ در نجف، فضل‌الله به‌عنوان یکی از نامزدهای خوش‌فکر مرجعیت شیعه در جهان عرب و به‌ویژه در لبنان و سوریه در میان نسل جوان متدین (و نه در حوزه‌های سنتی نجف و قم) مطرح بود.

وی علاوه بر تسلط بر میراث سنتی فقهی اصولی سه ویژگی داشت که در غالب مراجع معاصر وی مشاهده نمی‌شد. اول شجاعت ابراز فتوای تازه فقهی، رأی تازه اعتقادی و برداشت جدید تاریخی، دوم آشنائی با جهان معاصر، و سوم برخورداری از عدم تعصب مذهبی، مدارای دینی و اهل‌گفت‌وگو بودن. تحقیقاً فضل‌الله در مراجع جوان معاصر از جمله نواندیش‌ترین آن‌ها در صدور فتاوی متناسب با زمان و آشناترین‌شان به پیچیدگی‌های سیاسی اجتماعی اقتصادی جهان معاصر و در میان اسلام‌شناسان معاصر در زمره دگراندیش‌ترین آن‌ها در زمینه مباحث اعتقادی شیعی بوده است.

مواضع سیاسی روشن فضل‌الله در دفاع جانانه از حقوق مردم مظلوم فلسطین اشغالی و مخالفت با سیاست‌های تجاوزطلبانه آمریکا در خاورمیانه وی را به شاخص‌ترین مرجع رهایی و مقاومت در لبنان بلکه جهان عرب تبدیل کرده بود. رهبران و بدنه حزب‌الله لبنان شاگردان و تربیت‌شدگان او بوده‌اند.

فضل‌الله در زمان حیات آیت‌الله خمینی زعامت سیاسی ایشان را بر جهان تشیع پذیرفته بود. وی روابطی حسنه با مرحوم آیت‌الله منتظری داشت. اما نسبت به جناب آقای خامنه‌ای، او اگر چه ایشان را به‌عنوان رهبر جمهوری اسلامی ایران به رسمیت می‌شناخت، اما ولی‌امر مسلمین جهان یا رهبر شیعیان دنیا را در قدر قامت آقای خامنه‌ای نمی‌دانست. از

همه مهم‌تر او هرگز مرجعیت آقای خامنه‌ای را نپذیرفت. فضل‌الله مهم‌ترین منتقد غیرایرانی مرجعیت آقای خامنه‌ای بوده است.

مطلب دوم. مرجعیت شیعه در لبنان پس از وفات آیت‌الله خمینی

آیت‌الله فضل‌الله در ضمن مصاحبه‌ای تفصیلی با منی سکریت (منتشر شده در سال ۱۳۸۶) به نکات مهمی درباره مرجعیت شیعی در لبنان پس از وفات آیت‌الله خمینی و دخالت‌های نیروهای جمهوری اسلامی ایران در امر مرجعیت، مواضع حزب‌الله لبنان درباره مرجعیت، دیدگاه جناب آقای خامنه‌ای و نحوه مواجهه رهبر ایران با مرجعیت خود را بیان می‌کند. ترجمه برخی سرخط‌های این مصاحبه به‌قرار زیر است.

فضل‌الله نقطه افتراق خود با حزب‌الله را مسئله مرجعیت، این‌گونه توضیح می‌دهد:

برادران حزب‌الله توجه‌شان به ایران معطوف بود. در ایران کسانی بودند که شخص مستقل را نمی‌خواستند، حتی اگر آن شخص در رأس مرجعیت و مؤید آن‌ها باشد، آن‌ها در مرجعیت من خطری برای غیرمرجعی که او را مرجع ساخته بودند می‌یافتند... طبیعی بود که برادران حزب‌الله درقبال مرجعیت [من] موضع سلبی گرفتند. و این سازگار با برخی خطوط در ایران بود.^۱

«برخورد سلبی جمهوری اسلامی با من زمانی آغاز شد که از یک سو نام من در میان مراجع مسجّل شد، و از سوی دیگر بعضی خطوط در ایران مرجعیت مرا مانع مرجعیت آقای خامنه‌ای می‌دیدند. به همین دلیل برای دور کردن موقعیت من از به چشم آمدن برنامه‌ریزی کردند، برای [رسیدن به این

۱. عن سنوات و مواقف و شخصیات، هكذا تحدث هكذا...، هكذا قال...؛ السيد محمد حسين فضل الله، حاورته منى سكرية، دار النهار، بيروت، ۲۰۰۷؛ الطبعة الثانية، ۲۰۱۲، بيروت اصدار المركز الاسلامي الثقافي، ص ۱۵۹.

مقصود] بسیاری از اسلوب‌های سلبی را در پیش گرفتند، از تشجیع کسانی که به دلیل برخی آراء و افکار من بر ضدم موضع گرفته بودند، یا برانگیختن رهبران و اعضای حزب‌الله برای مواجهه با من با تمام طرق و وسائل، آن‌ها هر کسی که علیه من موضعی سلبی داشت تشویق می‌کردند، علاوه بر اینکه من مستقل بودم و تبعیت نمی‌کردم، علیرغم اینکه انقلاب اسلامی در ایران را تأیید می‌کردم، اما تابع محض آن نبودم، برای خودم افکاری خاص داشتم، که برخی از آن‌ها با بعضی خطوط انقلاب اسلامی [ایران] تلاقی داشت و با بعضی دیگر نه.»^۱

«جداً طبیعی است که ایران الآن و به‌ویژه از دیدگاه آقای خامنه‌ای این‌گونه صلاح بداند که مرجعیت در ایران باشد، به اعتبار اینکه ایران بر نظریه ولایت فقیه متمرکز است، و [از دید آنان] مرجع باید مدافع ولایت فقیه باشد، و چنین امری وقتی محقق می‌شود که مرجع در همان دایره ایرانی در حوزه قم محصور باشد، چه ولی فقیه چه از مدافعین ولایت فقیه باشد. این [تیین] مسئله در این مقام است. اما [حکومت] ایران [درعین حال] که ضروری می‌داند که مرجعیت در قم باشد، مرجعیت نجف را بر مبنای سیاسی تأیید می‌کند، این را وقتی آقای سیستانی را تأیید کردند متوجه شدیم، چراکه به ایشان برای توازن اوضاع عراق به‌ویژه وضعیت شیعیان در آنجا احتیاج داشتند.»^۲

بررسی:

الف. شرط لازم برای مرجعیت مورد تأیید جمهوری اسلامی دوران آقای خامنه‌ای اولاً مقیم ایران بودن، ثانیاً مدافع ولایت فقیه بودن، ثالثاً و از همه مهم‌تر تابع محض بودن و مستقل نبودن مرجع است. ایشان

۱. پیشین، ص ۱۶۲.

۲. پیشین، ص ۱۶۳.

مرجع مستقل حتی اگر اعلم مراجع هم باشد برنمی‌تابد. وی حتی به مرجع مؤید مستقل هم راضی نیست، تابع محض می‌خواهد.

ب. حزب‌الله لبنان در مسئله مرجعیت تابع محض سیاست‌های دیکته شده جمهوری اسلامی بوده است، و بر مبنای آن با مرجعیت فضل‌الله مخالفت کرده به‌عنوان ابزار حکومت ایران در تخریب و تضعیف موقعیت وی کوشیدند.

ج. جمهوری اسلامی ایران مرجعیت فضل‌الله را خطری برای مرجعیت آقای خامنه‌ای ارزیابی کرد. با مسجّل شدن مرجعیت فضل‌الله جمهوری اسلامی برای از چشم انداختن وی برنامه‌ریزی کرد. این برنامه تخریبی - حذفی بر سه رویکرد متکی بود: الف. تشویق هر مخالف فضل‌الله به هر طریق ممکن؛ ب. تشجیع اختصاصی مخالفان آراء و افکار فضل‌الله؛ ج. برانگیختن رهبران و بدنه حزب‌الله علیه وی.

مطلب سوم. آثار فضل‌الله در فقه استدلالی و فتوایی

فضل‌الله عالمی کثیرالتألیف است. علاوه بر ده‌ها جلد تألیف در شعب مختلف علوم اسلامی او در فقه استدلالی نیز کارنامه‌ای پربار دارد. تحقیقات فقهی او و تقریرات شاگردانش از دروس خارج فقه وی که از ۱۳۷۴ تاکنون منتشر شده است به بیش از بیست و پنج جلد بالغ می‌شود، از آن جمله است کتاب *الجهاد*، کتاب *النکاح*، کتاب *الاطعمة* و *الاشربة*، کتاب *الوصية*، فقه *الاجارة*، فقه *الموارث* و *الفرائض*، فقه *القضاء*، فقه *الشركة*، فقه *الحج*، فقه *الطلاق*، *اليمين* و *العهد* و *النذر*، *صلوة الجمعة*، *البلوغ*، *قاعدة لاضرر و لاضرار*.

در فقه فتوایی او حداقل پنج کتاب منتشر کرده است: *دلیل المناسک* (۱۳۷۴)، *المسائل الفقهية* (۱۳۷۵)، *الفتاوی الواضحة* (۱۳۷۶)، *فقه الشريعة*

(۱۳۷۷) مهم‌ترین کتاب فتوایی او در سه جلد، و بالأخره احکام الشریعة (۱۳۸۲).

علاوه بر آثار متعددی در مباحث قرآنی، از آثار فضل‌الله در مباحث اعتقادی سه کتاب «مراجعات فی عصمة الانبياء»، «ولایت تکوینی» و «آیا بهشت منحصرأً برای مسلمین است؟»

قابل ذکر است. در تشریح معارف اهل‌بیت فضل‌الله آثار متعددی به رشته تحریر درآورده است: «نظریة اسلامیة حول الغدير»، «علی میزان الحق»، «الزهراء قدوة»، «فی رحاب اهل‌البیت (ع)»، و شرح دعای کمیل، افتتاح، مکارم الاخلاق و صحیفه سجادیه از آن جمله است.

مطلب چهارم. پیوند نامبارک تعصب مذهبی و قدرت سیاسی

زمانی که مرجعیت فضل‌الله مانع مرجعیت آقای خامنه‌ای تشخیص داده شد، افکار متفاوت فضل‌الله در بازخوانی قضایای فاطمه زهرا(س) و ولایت تکوینی ائمه(ع) بهانه خوبی برای شوراندن مراجع سنتی علیه وی و تخریب و ترور شخصیت وی تشخیص داده شد. قدرت سیاسی و تعصبات مذهبی دست‌به‌دست هم دادند و اجتهاد فضل‌الله و تشیع وی زیر سوال رفت!

جریانی مشکوک و متهم به همدستی با سپاه قدس (یگان برون‌مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران) در پرسش‌های یکدستی از علمای قم و نجف از صحت باورهای شیعی فضل‌الله می‌پرسند. این پرسش‌های سازمان‌یافته از رمضان ۱۴۱۱ (اسفند ۱۳۶۹) آغاز می‌شود.

مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی در بهمن ۱۳۷۲ و مرحوم آیت‌الله بهجت در آبان ۱۳۷۵ به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهند.

اما حکم مرحوم آیت‌الله میرزا جواد تبریزی در ۲۷ ذیحجة ۱۴۱۷

(۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۶) به مسئله ابعاد دیگری می‌بخشد:

«مکراً متذکر شده‌ام که فرد مذکور [سیدمحمدحسین فضل‌الله] گمراه و گمراه‌کننده است، ترویج وی و آثارش و خواندن کتاب‌هایش جایز نیست. به دلیل گمراهی و عدم ثبوت اجتهادش تقلید از وی جایز نیست، و بر هر مؤمنی دفاع از عقاید حقّه مذهب و آگاه کردن مؤمنین قائل به این‌گونه اقوال واجب است تا تحت تأثیر گمراهان روحانی نما (ملتبسین به لباس اهل دین) قرار نگیرند.»

مرحوم استاد آیت‌الله تبریزی البته تا عمر داشت کلمه‌ای دربارهٔ اجتهاد آقای خامنه‌ای و دخالت‌های حکومت در حوزه و مرجعیت بر زبان نیاورد.

آیت‌الله وحید خراسانی نیز در مهر ۱۳۷۶ ضلالت فضل‌الله را مورد تأیید قرار داد. جناب آقای خامنه‌ای نیز در فرض سوال (اشکال در مرجعیت و اجتهاد فضل‌الله) عدول از تقلید فضل‌الله را صحیح دانست! آیت‌الله منتظری برخلاف اکثر مراجع نه‌تنها فضل‌الله را تفسیق نکرد، بلکه در آن فضای سنگین از دانش و خدمات وی تجلیل کرد. ایشان در پاسخ یکی از همان پرسش‌های مشکوک که از مرجعیت و آراء فضل‌الله پرسیده بود نوشت:

«حضرت آیت‌الله فضل‌الله در بیروت عالمی مجتهد است که به اسلام خدمت می‌کند و از دانش و کتاب‌هایش بهره برده

۱. همان جریان مشکوک و بسایستی به نام «ضلالت» در اینترنت علیه مرحوم آیت‌الله فضل‌الله تأسیس کرده که سند نارواداری بسیاری فقها و مراجع شیعه است. جعفر مرتضی‌عاملی نویسندهٔ نزدیک به جمهوری اسلامی دو جلد کتاب در نقد آراء فضل‌الله نوشته به نام «أساسة الزمراء شبهات و ردود» (۱۹۹۷، ۱۳۷۶). دربارهٔ دشمنی با فضل‌الله کتاب زیر خواندنی است: آیت‌الله السیدمحمدحسین فضل‌الله شمس‌لن تغیب، حیات، موافقه، ما قیل فیه، اشکالات و ردود و خصومه الدینیین و السیاسیین، مصطفی صبحی خضر و مهدی خلیل جعفر، ۲۰۱۰.

می شود . ۲۲ فروردین ۱۳۸۴».

دفاع آیت الله منتظری از فضل الله بر پیوند نامبارک تعصب مذهبی و قدرت سیاسی سنگین آمد، در پاسخ داده شده تشکیک کردند و رسماً از آیت الله منتظری بابت آن توضیح خواستند! آیت الله منتظری نیز شجاعانه در پاسخ گروه فشار نوشت:

«آنچه به مهر من مهور است، از من است، و من آن را با اطلاع و اعتقاد نوشته‌ام. ۳۱ فروردین ۱۳۸۴».

مدتی بعد دوباره از آیت الله منتظری درباره فضل الله سوال شد. ایشان بار دیگر از وی حمایت کردند:

«معظم له [فضل الله] از علماء اسلام و دارای تألیفات متعددی در رشته‌های مختلف می‌باشد و اهانت به هیچ مسلمان چه برسد به علماء و دانشمندان جایز نیست. ۳۰ بهمن ۱۳۸۶».^۱

البته روابط فضل الله با حزب الله و جمهوری اسلامی در این اواخر تا حدودی بهبود یافت، اما نه فضل الله مرجعیت آقای خامنه‌ای را تا آخر عمر پذیرفت، نه آن جریان مشکوک تعصب مذهبی و قدرت سیاسی دست از تکفیر و تفسیق فضل الله کشید. فضل الله بعد از این جریان‌سازی مذهبی علیه وی هرگز به ایران سفر نکرد.

باب سوم. آخرین خطبه نماز جمعه آیت الله موسوی اردبیلی

آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه در زمان آیت الله خمینی بود، ایشان پیشنهاد دبیری شورای نگهبان را در زمان رهبری جناب آقای خامنه‌ای نپذیرفت و به تدریس در حوزه علمیه قم

۱. متأسفانه این فتاوا در کتاب‌های دیدگاه‌ها یا پاسخ به پرسش‌های دینی یافت نشد. از بیت مرحوم استاد آیت الله منتظری که نسخه‌ای از این فتاوا با ارزش (با خط و امضا و مهر ایشان) را در اختیار نویسنده گذاشتند صمیمانه سپاسگزارم.

اكتفا كرد. از ایشان چندین جلد کتاب در فقه استدلالی با عناوین فقه القضاء (۲ جلد)، فقه الحدود و التعزیرات (۴ جلد)، فقه الشركة و التأمین، و فقه المضاربة و کتاب‌هایی در فقه فتوایی با عناوین حاشیة العروة الوثقی (۲ جلد) و رسالۀ عملیه (۱۳۸۰) منتشر شده است. ایشان پس از درگذشت آیت‌الله گلپایگانی در پاسخ طلاب آیت‌الله منتظری را به‌عنوان اعلم معرفی می‌کرد.

مطلب اول

آیت‌الله موسوی اردبیلی که نخستین خطبۀ نماز جمعۀ اش در تهران به حکم مرحوم آیت‌الله خمینی در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۵۹ ایراد شده بود، پس از درگذشت زعیم حوزه قم آیت‌الله سیدمحمدرضا موسوی گلپایگانی (۱۸ آذر ۱۳۷۲) در تاریخ ۳ دی ۱۳۷۲ خطبۀ مهمی با عنوان «شیوۀ تعیین مرجعیت در شیعه» در نماز جمعۀ تهران ایراد کرد. این نود و چهارمین و درحقیقت آخرین خطبۀ نماز جمعۀ وی بود. بعد از آن ایشان محترمانه از امامت جمعۀ کنار گذاشته شد.

آیت‌الله موسوی اردبیلی در خطبۀ اول به نحوۀ تعیین مراجع نجف و قم از زمان آیت‌الله آقاضیاء عراقی و آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی به بعد که خود از بدو ورود به حوزه قم در سال ۱۳۲۲ شاهد آن بوده است پرداخت:

«هنگامی که حضرت امام رحلت فرمودند مرجعیت مطلق در حوزه علمیه نجف به حضرت آیت‌الله خویی و در حوزه علمیه قم به حضرت آیت‌الله گلپایگانی سپرده شد. حضرت آیت‌الله خویی نیز حدود دو سال و نیم پیش به جوار رحمت الهی شتافتند و در نتیجه مرجعیت مطلق حدود دو تا سه سال در حضرت آیت‌الله گلپایگانی منحصر شد. در این روزها ایشان نیز به جوار رحمت خداوند رفتند. رحمت بی‌پایان خداوند بر

ایشان باد. پس از وفات حضرت آیت الله گلپایگانی مردم درباره مرجعیت نگران شده‌اند و می‌پرسند که چه کسی را باید به مرجعیت برگزینیم؟ هنگام فوت حضرت آیت الله سیدابوالحسن اصفهانی به ایشان عرض کردند: شما مرجع بعد از خود را تعیین کنید تا ما تکلیف خود را بدانیم که از چه کسی تقلید کنیم. ایشان در جواب این آیه شریفه را نوشتند: الله اعلم حیث یجعل رسالته [انعام ۱۲۴]. روش تعیین مرجعیت شیعه از دوره مرحوم کاشف‌الغطاء و قبل از ایشان همین‌طور بوده است.»

ایشان ضمن اشاره به اینکه هر پیامبری پیامبر بعد از خود را معرفی می‌کرده و هر امامی امام بعد از خود را تعیین می‌کرده این‌گونه ادامه داد:

«اما در مورد مرجعیت هرچند هر مرجع بهترین و شایسته‌ترین فرد و منبع برای تعیین مرجع بعد از خود است، با این حال هرگز مرسوم نشده است که یک مرجع، مرجع بعد از خود را تعیین نماید. حضرت آیت الله گلپایگانی از دنیا رفت و کسی را به‌عنوان مرجع شیعیان برای بعد از خود تعیین نکرد. حضرت آیت الله العظمی خویی نیز کسی را برای بعد از خود تعیین نکردند. حضرت امام (قدس سره) نیز وصیت‌نامه مفصلی نوشت که تکلیف مردم را از جهات مختلف تعیین می‌کرد، اما با وجود این، حتی یک کلمه درباره مرجعیت ننوشت و بر زبان جاری نکرد. اگر کسی بگوید که مراجع پیشین که مرجع تقلید بعد از خود را تعیین نمی‌کردند، به‌خاطر شرائط خاص زمان خودشان بود، ولی در زمان ما مرجعیت باید به وسیله انتصاب مشخص شود، این حرف نادرست است، زیرا حضرت امام خمینی هم که افتخار همه ما این است که پیرو خط ایشان هستیم، هیچ کسی را به‌عنوان مرجع بعد از خود تعیین نکرد و حتی یک کلمه هم در این‌باره صحبت نکرد.»

تنها چیزی که در میان مراجع وجود داشته این بوده که گاه از آن‌ها می‌پرسیده‌اند که ما در احتیاط‌های شما به فتوای چه کسی عمل کنیم؟ ایشان می‌فرموده‌اند در این‌گونه موارد به

فتوای فلان آقا مراجعه کنید. یعنی بعد از من ایشان واجد شرائط مرجعیت است. اما چنین مواردی بسیار کم اتفاق می افتاده است. [از] تاریخ شروع مرجعیت شیعه... هیچ گاه مراجع، مراجع بعد از خود را تعیین نمی کردند. هنوز هم این شیوه پسندیده و شایسته پابرجا است. خداوند این شیوه درست و شایسته را از دست ما نگیرد... این شیوه انتخاب مرجع چه امتیازی دارد که شیعه آن را برگزیده است؟... سالم ترین، صحیح ترین و بی عیب ترین نوع انتخاب مرجع مذهبی، همین روشی است که در مذهب شیعه وجود دارد. این روش انتخاب مرجع تاکنون همواره درست عمل کرده و نتیجه مثبت به بار آورده است... تنها چیزی که [استعمارگران] هرگز نتوانسته اند در آن دخالت کنند مرجعیت بوده است.^۱

مطلب دوم

خطبه های آیت الله موسوی اردبیلی با استقبال فراوانی مواجه شد. ایشان به شیوه خاص خود از دو امر مهم انتقاد کرد. اول روند جاری در تعیین مرجعیت و دوم تحمیل عقیده و سرکوب منتقد. در محور نخست، وی با ظرافت انتصاب در مرجعیت از سوی مرجع سابق را خلاف سنت حوزه های علمیه معرفی کرد. او با اشاره به اینکه هیچ یک از مراجع پس از انقلاب نیز چنین نکرده اند تصریح کرد که مرحوم آیت الله خمینی نیز بر همین منوال کلمه ای در این زمینه نگفته و خطی در این مورد نوشته است. او «وصیت نامه الهی - سیاسی» مرجع فقید را در این زمینه مثال زد که فردی را برای بعد از خود تعیین نکرده است.

کنایه ابلغ من التصريح ایشان ناظر به نقل قول های شفاهی مربوط به اجتهاد مطلق و رهبری جناب آقای خامنه ای از جانب بنیان گذار

جمهوری اسلامی تلقی شد. ایشان که از نزدیک ناظر به فعالیت شدید مقام رهبری برای دستیابی به منصب مرجعیت و افتاء بود در حد مقدور مخالفت خود را اعلام کرد. در محور دوم نیز ایشان ناراضی‌تبی شدید خود را از عدم آزادی بیان و عدم مدارای حکومت در قبال منتقدان مسالمت‌جو ابراز کرد.^۱

۱. آیت‌الله موسوی اردبیلی در خطبهٔ دوم نماز جمعهٔ مورخ ۳ دی ۱۳۷۲ با ذکر مقدماتی در اهمیت امانت‌داری اظهار داشت: «ما هم باید امین باشیم. امین چه چیزی باشیم؟ امین اسلام، قرآن، انقلاب، امت، مملکت و مسلمانان باشیم... امانت‌داری از دو سو آسیب می‌بیند. هم دشمن به امانت‌داری و امانت‌ها آسیب می‌زند، هم دوست... من امروز می‌خواهم دربارهٔ صدمه‌ای که از سوی دوستان بر امانت‌های الهی وارد می‌شود برایتان صحبت کنم. من از آن می‌ترسم که ما نه به‌عنوان دشمن، ضدانقلاب، و یک بدخواه بلکه به‌عنوان خیرخواه به انقلاب و اسلام و قرآن صدمه بزنیم... هنگامی که دوست به امانت‌های الهی صدمه می‌زند، گاهی اوقات حتی خودش هم نمی‌فهمد که صدمه زده است، گاهی بعدها می‌فهمد که اشتباه کرده، به امانت‌های الهی آسیب زده و پشیمان می‌شود. من در اینجا می‌خواهم یک مطلب تلخی را بیان کنم ... من به دلیل کهولت سن [متولد ۱۳۰۴] باید حرف‌هایم را هرچند برای عده‌ای ناخوشایند باشد بزنم، زیرا معلوم نیست از عمر من چیزی باقی مانده باشد و دوباره فرصتی برای بیان این حرف‌ها به‌دست آورم. عزیزان من! ما انقلاب کردیم. این انقلاب برکت‌ها و پیامدهای مثبت فراوانی داشته است. اما من معتقدم که ما در برخی موارد ندانسته بد عمل می‌کنیم و به انقلاب آسیب می‌زنیم. یکی از اشتباهات ما که موجب خدشه‌دارشدن و آسیب‌دیدن انقلاب می‌شود، این است که گمان می‌کنیم هر کس ستایش‌گر باشد، دوست است و هر کس منتقد باشد، دشمن است. والله چنین نیست، بسیارند ستایش‌گرانی که به آنچه می‌گویند اعتقاد ندارند و قلب‌شان، سخنان‌شان را تکذیب می‌کند و بسیارند افرادی که از روی دلسوزی داد می‌زنند و انتقاد می‌کنند. این درست نیست که هر کس بگوید بالای چشم انقلاب ابروست، با او گفته شود که تو ضد انقلاب هستی، تو ضد ولایت فقیه هستی و اصلاً انقلاب و ایران و امام را قبول نداری! این‌گونه با منتقدین برخورد نکنیم. این‌گونه برخوردها نادرست و خیانت به انقلاب است. بگذارید اگر دوستان انقلاب حرفی انتقادی دارند آن را بیان کنند. ممکن است یک مطلبی را بگویند که غلط باشد، اما زبان غلط‌گو را که نمی‌بُرنند، بلکه با زبان آرام و با استدلال با او صحبت می‌کنند تا متوجه اشتباهش شود....

باید مقداری به خودمان بیانیم. دوستان‌مان را نرنجانیم. از دیگران انتظار نداشته باشیم که هر چه ما می‌گوئیم همان را تکرار کنند و کاملاً پیرو ما باشند. چنین چیزی ممکن نیست. خداوند می‌فرماید: و قد خلقکم اطوارا [شما را به گونه‌های مختلف بیافرید، نوح ۱۴] خداوند خود قیافهٔ من و تو را مخالف یکدیگر آفریده است. همچنان‌که قیافه‌هایمان با

باب چهارم. پیغام کتبی آیت‌الله منتظری

در سال ۱۳۷۳ تنها کسی که جرأت کرد به حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای با شفافیت یادآور شود که شما در حد و مرتبه مرجعیت نیستید مرحوم آیت‌الله منتظری بود:

«هنگامی بود که من دیدم آقایان دارند مرجعیت آقای خامنه‌ای را مطرح می‌کنند و به یک شکلی با حیثیت مرجعیت و مراجع بازی می‌کنند، آقای هاشمی رفسنجانی در سخنرانی خود گفتند: "تمام مراجع باید مطیع رهبری باشند" و چون می‌دانستند که آقای خامنه‌ای در عداد مراجع نیست می‌خواستند با استفاده از قدرت سیاسی ایشان را به‌عنوان مرجع اعلا و منحصربه‌فرد معرفی کنند، و دیدم تعریف‌هایی که از ایشان می‌کنند تعریف‌های متملقانه و خلاف عقیده‌شان است و خلاصه جنبه سیاسی دارد و دارند دین و مرجعیت شیعه و حوزه را فدای سیاست خودشان می‌کنند و سپاه و اطلاعات روی این موضوع اصرار دارند و مبلغین را در مناطق مختلف وادار می‌کنند که فقط ایشان را معرفی کنند، روی این اصل من خواستم این مطلب را به‌عنوان اتمام حجت به اطلاع ایشان برسانم که شما در رأس مملکت هستید حاکم هستید، اما قضیه مرجعیت را بگذارید قداستش محفوظ باشد.

آن وقت هنوز آیت‌الله اراکی در قید حیات و در بیمارستان بودند، من یادداشتی را در مورخه ۱۳۷۳/۲/۲۱ تنظیم کردم و در مورخه ۷۳/۸/۲۱ توسط آقای [محمد] مؤمن [قمی] برای آقای

یکدیگر تفاوت می‌کند، فکرهایمان هم با یکدیگر تفاوت دارد. پس چرا به دنبال تحمیل عقیده خود به دیگران باشیم؟ والله تحمیل عقیده خود به دیگران نه به صلاح انقلاب است نه عملی موفقیت‌آمیز است ... ممکن است افرادی از سخنان من سوء برداشت کنند و خیال کنند که من قصد دارم به‌طور غیرمستقیم و در پرده حرف‌هایی بزنم، اما حرف من این است که ما باید دوست را از دشمن تشخیص دهیم. باید از معیارهای غلط استفاده نکنیم. انتقاد کردن دلیل بر دوستی یا دشمنی نیست.» (همپای انقلاب، ص ۷۳۸ - ۷۳۷).

خامنه‌ای فرستادم. البته اول بنا بود آقای [سیدحسن] طاهری خرم‌آبادی هم با ایشان برود ولی بعداً ایشان گفت: "بند هفتم این یادداشت را که مربوط به مرجعیت است حذف کنید، چون ایشان در فاز مرجعیت است و این مطلب را قبول نمی‌کند." من گفتم: "اصلاً قسمت مهم پیام من همین [بند هفتم] است،" بالأخره ایشان گفتند: "چون من می‌دانم فایده‌ای ندارد مرا معذور بدارید،" اما آقای مؤمن گفتند چون این مطلب مطابق عقیده خود من می‌باشد من می‌برم.

من این پیام را همراه با نوار سخنرانی آقای فلاح‌زاده معاون [وزارت] اطلاعات در بخش روحانیت که راجع به مرجعیت آقای خامنه‌ای و علیه من و بعضی مراجع صحبت کرده بود، به همراه نوشته سخنرانی آقای [خسرو/روح‌الله] حسینیان جانشین دادستان دادگاه ویژه روحانیت که علیه من صحبت کرده بود، و نامه آقای مهندس لطف‌الله میثمی به نام "سرگذشت قلم" که در آنجا با آقای حسینیان صحبت کرده بود و حسینیان گفته بود که ما به دفتر آقای منتظری که حمله کردیم [۲۳ بهمن ۱۳۷۱] آقای خامنه‌ای هم با ما موافق بوده است و اگر ایشان مخالف بود ما را توبیخ می‌کرد، و نیز یک نامه ده صفحه‌ای که توسط ایادی اطلاعات منتشر شده بود و در آن به جامعه مدرسین حمله شده بود که چرا به هنگام بحث از مرجعیت، آقای مؤمن و آقای طاهری اسم مرا هم برده‌اند که این نامه الان پیش من هست، من یک نسخه از مجموع اینها را در یک پاکت گذاشتم و دادم به آقای مؤمن که به آقای خامنه‌ای بدهد، محورهای یادداشتی که من نوشته بودم این است که متن آن را برای شما می‌خوانم: ...

۷- مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده، بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هرچند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتاً

موقعیت علمی مرحوم امام [خمینی] را پیدا نمی‌کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگان‌ها مخلوط شود، به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال به بعد جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتی وجوه شرعیه جزئی را کمافی‌السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.

”در ۱۳۷۳/۸/۱۲ به ایشان گفته شده و ابلاغ شده“

آقای مؤمن گفتند: من همه اینها را برای ایشان شرح دادم به اینجا که رسیدم ”هر چند ایادی شما تلاش کنند...“ گفتند ایادی من چه کسی است؟ گفتم مثلاً همین نوار آقای فلاح‌زاده که راجع به مرجعیت شما صحبت کرده، آقای مؤمن گفتند وقتی من مضمون این پیام را حدود نیم‌ساعت برای ایشان گفتم، ایشان گفتند خوب من بعداً جواب می‌دهم. بعد از چند وقت آقای مؤمن به من گفتند بالأخره آقای خامنه‌ای جواب پیام شما را ندادند؟

گفتم چیزی که تاکنون به دست ما نرسیده است؛ بلکه جواب ایشان دادند و آن اینکه بعد از فوت آیت‌الله اراکی، ایشان یک سخنرانی تحریک‌آمیز کردند [۲۳ آذر ۱۳۷۳] و به دنبال آن افرادی را سازماندهی کرده و علیه من شعار دادند و برای تعطیل کردن درس به حسینیه هجوم آوردند و تریبون و وسایل آنجا را شکستند و شاگردان مرا تهدید کردند، [۲ و ۳ دی ۱۳۷۳] که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده‌ام.^۱

بررسی: آیت‌الله منتظری نخستین فقیهی بود که به آقای خامنه‌ای کتباً

و صریحاً تذکر داد:

۱. *خاطرات آیت‌الله منتظری* ج ۱ ص ۶۲ - ۷۵۷ (و نیز بخشی از سخنرانی تاریخی ۱۳ رجب، پیشین، ج ۲ ص ۱۵۹۴).

۱. به بهانه اشتغال تمام وقت اداره کشور اعلام نمایید: اولاً دیگر به سوالات شرعی پاسخ داده نمی‌شود. ثانیاً وجوهات شرعیه کمافی‌السابق به حوزه‌ها ارجاع شود.
۲. نگذارید به دست شما حوزه‌ها جیره‌خوار حکومت شوند.
۳. علیرغم تلاش فراوان ایادی شما جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم آیت‌الله خمینی را پیدا نخواهید کرد.

باب پنجم. مخالفت برخی اعضای جامعه مدرسین

حداقل پنج نفر از اعضای جامعه مدرسین در سال ۱۳۷۳ با افتاء و مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای موافق نبودند. آیت‌الله محمد مؤمن قمی، آیت‌الله سیدحسن طاهری خرم‌آبادی، مرحوم آیت‌الله جلال طاهر شمس، مرحوم آیت‌الله احمد آذری قمی و مرحوم آیت‌الله علی مشکینی. از موافقت آیت‌الله صانعی عضو دیگر جامعه مدرسین در آن زمان نیز دلیلی در دست نیست. ظاهراً ایشان در آن زمان کمتر در جلسات جامعه شرکت می‌کرده است. شواهد نکته فوق به این شرح است:

اول. آیت‌الله منتظری در خاطرات خود چندین بار به مخالفت آقایان مؤمن قمی و طاهری خرم‌آبادی با مرجعیت (و نه رهبری) آقای خامنه‌ای اشاره می‌کند. آقای مؤمن در آبان ۷۳ رساندن پیام آیت‌الله منتظری برای آقای خامنه‌ای را به این دلیل قبول می‌کند که مطابق عقیده خود وی است: «آقای مؤمن گفتند چون این مطلب مطابق عقیده خود من می‌باشد من می‌برم.» آقای طاهری خرم‌آبادی با اینکه با آقای مؤمن هم‌عقیده بوده چون فکر می‌کرده آقای خامنه‌ای در فاز مرجعیت است و این مطلب را قبول نمی‌کند از بردن پیام آیت‌الله منتظری به همراه آقای مؤمن عذرخواهی می‌کند. در حد اطلاع من آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی هیچ

گواهی کتبی برای مرجعیت بلکه اجتهاد آقای خامنه‌ای هم امضا نکرده است.

دوم. آیت‌الله مهدوی کنی به تشکیک‌های برخی از اعضای جامعه مدرسین در امر مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای اشاره می‌کند آن‌چنان‌که در فصل بعدی خواهد آمد. ایشان مشخصاً نام آیت‌الله مؤمن قمی را ذکر می‌کند، البته معتقد است تردید ایشان بعد از حضور در جلسات مباحثه پنجشنبه‌ها مرتفع شد.

سوم. آن‌چنان‌که در فصل یازدهم خواهد آمد بعضی اعضای جامعه مدرسین به آیت‌الله منتظری گفته‌اند که در جلسه ۱۱ آذر ۷۳ «من و بعضی دیگر مخالف بودیم، ولی کاری از ما ساخته نبود فقط از جلسه خارج شدیم.» آیت‌الله منتظری به نام ایشان اشاره نکرده اما آن‌ها جز آقایان مؤمن قمی و طاهری خرم‌آبادی نمی‌توانند باشند. علاوه‌بر آن این دو نفر به واسطه پیشنهاد آیت‌الله منتظری به‌عنوان یکی از مراجع در جلسه جامعه مدرسین تحت فشار قرار گرفتند.

چهارم. آن‌چنان‌که در فصل یازدهم خواهد آمد آیت‌الله آذری قمی به نام مرحوم آیت‌الله جلال طاهر شمس اشاره می‌کند که موافقت تلفنی با مرجعیت آقای خامنه‌ای را تکذیب کرده است.^۱

پنجم. اما خود آیت‌الله آذری قمی در سال ۱۳۷۳ یقیناً با مرجعیت آقای خامنه‌ای موافق نبوده است، هرچند قدیمی‌ترین سند کتبی که از نفی مرجعیت آقای خامنه‌ای توسط آذری قمی در دست است به آبان ۱۳۷۴ برمی‌گردد، وی در مصاحبه با روزنامه سلام و نامه سرگشاده به بنیاد رسالت با صراحت صلاحیت رهبری برای تصدی مرجعیت را نفی

۱. نامه به رئیس‌جمهور خاتمی، ۵ آبان ۱۳۷۶، ص ۱۰، فراز و فرود آذری قمی، ص ۳۵۴.

می‌کند.

به‌هرحال آقای آذری قمی پیام خصوصی آیت‌الله منتظری به آقای خامنه‌ای را در نامه سرگشاده‌اش به رئیس‌جمهور علنی کرد:

«همان‌طور که حقیر مکرراً و همچنین فقیه عالی‌قدر قبلاً (پیام خصوصی معظم‌له که در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۷۳ توسط یکی از علما [آیت‌الله محمد مؤمن قمی] به ایشان [آقای خامنه‌ای] ابلاغ شده است.) به مقام معظم رهبری فرموده‌اند به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دیگر به مسائل شرعی پاسخ ندهید، و از سوی دفتر خود اعلام نمائید که به علت مسائل فراوان رهبری فرصت کافی برای بحث و فحص و پاسخ‌گویی به مسائل شرعی نیست، و آن‌ها را به حوزه علمیه قم ارجاع دهید.»^۱

وی در نامه مفصل اوایل آذر ۱۳۷۶ به هاشمی رفسنجانی اقرار می‌کند:

«بعد از وفات آقای گلپایگانی بچه‌های اطلاعاتی مرا در فشار قرار دادند که مرجعیت معظم‌له را مطرح کنم، البته حمل بر صحت می‌کردم که شخص معظم‌له در این فشار نقشی ندارند. ولی بعد از وفات آقای اراکی ایشان به آقای امینی تلویحاً یا تصریحاً از مطرح کردن ایشان [خودشان] حمایت می‌فرمودند، تا رأی بی‌مبنا و مأخذ جامعه [مدرسین حوزه علمیه قم، آذر ۱۳۷۳] صادر شد، آن هم با فشار بچه‌های اطلاعاتی و دلالی آقای [محمد] یزدی، سپس اعلام قبولی ایشان برای خارج فقط و تعیین معاونتی در اطلاعات برای جانداختن مرجعیت ایشان در داخل با حبس و چیزهایی از آن قبیل. نامه‌هایی در این رابطه با شخص ایشان داشتم که هرگز حاضر به انصراف نشدند.»

۱. نامه به رئیس‌جمهور سیدمحمد خاتمی، ۵ آبان ۱۳۷۶، ص ۱۲. پیشین ص ۳۵۶.

ششم. آیت‌الله سیدجعفر کریمی خود را اولین کسی می‌داند که مرجعیت آقای خامنه‌ای را اعلام کرده است. او برای نخستین بار به مخالفت مرحوم آیت‌الله مشکینی با مرجعیت آقای خامنه‌ای در جلسات جامعه مدرسین اشاره می‌کند:

«دو- سه ماه پیش، آقای در مصاحبه‌ای گفته است که من اولین کسی بودم که مرجعیت آقای خامنه‌ای را اعلام کردم؛ در صورتی که چندین جلسه، در جلسه جامعه مدرسین صحبت شده بود که آقایان واجد شرایط تقلید را نام ببرند. در آن جلسات بزرگانی هم بودند، ولی حاضر نبودند اسمی از آقای خامنه‌ای بیاورند. ولی من خیلی اصرار داشتم که اسم آقای خامنه‌ای را بیاورید. یکی از این آقایان گفت: «خوب، آقای خامنه‌ای جوان است. ان شاء الله بعد در فرصت مقتضی.» خدا رحمت کند مرحوم آقای مشکینی را. ایشان گفته بود ما با آقایانی که اسم‌شان را آورده‌ایم، خسرو‌نشر داشته‌ایم، آن‌ها را می‌شناسیم و می‌توانیم به اجتهادشان شهادت بدهیم، ولی با آقای خامنه‌ای خسرو‌نشر نداشتیم و اطلاعی نداریم.»

بررسی:

۱. آیت‌الله کریمی ظاهراً با آیت‌الله محمد یزدی در اینکه کدام یک نخستین نفر در اعلام مرجعیت مقام رهبری بوده‌اند رقابت می‌کند. از خدمات هیچ‌کدام در این زمینه نمی‌توان چشم‌پوشی کرد.
۲. به نقل ایشان جامعه مدرسین چندین جلسه برای معرفی مراجع جایزالتقلید برگزار کرده، علیرغم حضور برخی بزرگان در این جلسات هیچ‌کدام حاضر نبودند اسمی از آقای خامنه‌ای ببرند. اما اینکه چه معجزه‌ای رخ داده که در ۱۱ آذر ۷۳ اسم آقای خامنه‌ای اعلام می‌شود،

وی هیچ اشاره‌ای نکرده است.

۳. یکی از مخالفین مرجعیت آقای خامنه‌ای در جلسات جامعه مدرسین به نقل آقای کریمی بی‌آنکه به نامش اشاره کند این‌گونه از عدم ذکر اسم رهبری عذر آورده: «آقای خامنه‌ای جوان است. إن شاء الله بعد در فرصت مقتضی.»

۴. از جمله مخالفین مرجعیت آقای خامنه‌ای مرحوم آیت‌الله مشکینی بوده است. آیت‌الله کریمی این‌گونه استدلال وی را نقل می‌کند: «ما با آقایانی که اسم‌شان را آورده‌ایم، حشرونشر داشته‌ایم، آن‌ها را می‌شناسیم و می‌توانیم به اجتهادشان شهادت بدهیم، ولی با آقای خامنه‌ای حشرونشر نداشتیم و اطلاعی نداریم.» معنای شرعی سخن مرحوم مشکینی عدم احراز اجتهاد آقای خامنه‌ای در حد لازم برای افتاست. چراکه ایشان در سال ۶۹ اجتهاد کاربردی آقای خامنه‌ای را برای رهبری کتباً تأیید کرده بود.

باب ششم. کناره‌گیری اجباری فقیه شورای نگهبان به دلیل

مخالفت با مرجعیت رهبری

آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی (متولد ۱۳۰۴) از ۱۲ آذر ۱۳۵۹ (اوایل دوره اول) تا ۱۱ مرداد ۱۳۷۸ (اوایل دوره چهارم) عضو فقهای شورای نگهبان قانون اساسی بوده است. به دنبال استعفای آیت‌الله مهدوی کنی در سال ۱۳۵۹ وی از سوی آیت‌الله خمینی به عضویت فقهای این شورا منصوب و در سال ۱۳۶۵ حکمش تمدید شد. آیت‌الله خزعلی همانند آیت‌الله آذری قمی در مجلس خبرگان رهبری جزء اقلیتی بود که از رهبری مرحوم آیت‌الله گلپایگانی و معاونت اجرایی حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای حمایت کرده بود، اما بعد از رأی‌گیری

از مؤیدان رهبری آقای خامنه‌ای شد. رهبر جدید عضویت وی در فقهای شورای نگهبان را سه بار در سال‌های ۱۳۶۸، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۷ تمدید کرد. هنوز یک‌سال از شروع دوره چهارم شورای نگهبان نگذشته بود که در مرداد ۱۳۷۸ وی و آیت‌الله امامی کاشانی استعفا کردند.

دکتر مهدی خزعلی در حاشیه مصاحبه پدرش آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی با تلویزیون جمهوری اسلامی توضیحاتی در وبلاگ خود منتشر کرده که حاوی نکات تازه‌ای درباره دلیل عزل پدرش از شورای نگهبان است:

«اما ماجرای استعفای شما پس از ۲۰ سال عضویت در شورای نگهبان که در متن استعفا عذر شما کهولت سن ذکر شده است و بر این مبنا باید سال ۸۹ آقای جنتی هم استعفا می‌داد! اما یادتان هست که به دلیل نپذیرفتن مرجعیت مقام رهبری، مجبور به استعفا شدید؟ سخنرانی در وزارت اطلاعات را به یاد دارید، همان زمانی بود که کسانی در پی تثبیت مرجعیت مقام رهبری بودند، به یاد دارید که عرض کردم، در موضوع مرجعیت وارد نشوید، اینها تصمیم خود را گرفته‌اند و شما از پاسخ طفره رفتید و پس از اتمام سخنرانی، شاگردهای شما در مدرسه حقانی که در آن زمان معاون وزیر و مدیر کل بودند، خصوصی سؤال کردند و شما با تندگی گفتید: " این کار را نکنید که مرجعیت جا نمی‌افتد و رهبری ایشان را هم متزلزل می‌کنید، ایشان نیازی به مرجعیت ندارد و حکم حکومتی ایشان بر مراجع هم نافذ است!

سخنرانی صریح شما در جامعه مدرسین در رد مرجعیت رهبری و ذکر این نکته که با مرجعیت شیعه بازی نکنید، کدامیک از شما حاضر است فرزندش با فتوای ایشان وضو بگیرد و نماز گزارد؟ و پس از اعلام نام ایشان به‌عنوان مرجع ششم [سوم] از سوی جامعه مدرسین، شما به خود رهبری

مراجعه و اصرار کردید که: "اینها با طرح مرجعیت شما خطا کردند، شما نپذیرید که با نپذیرفتن مرجعیت، شما بزرگ می‌شوید!" و حتی به رهبری فرمودید که: "همین آقای جنتی که مدافع مرجعیت شماست، در شورا [ای‌نگهبان] می‌گوید که تقلید از شما جایز نیست!"

پس از آن همه مخالفت، یادتان هست به من گفتید که آقای ... از بیت از من خواسته که: "خودتان استعفا دهید؟!" و اگر استعفا نمی‌دادید برکنار می‌شدید! پدر جان؛ بارها گفته‌اید که اگر این مطالب را بگویم، چون موجب تضعیف نظام است، تکذیب می‌کنید، و وقتی از شما پرسیدم که تکذیب دو گناه کبیره دارد، یکی دروغ و دیگری تهمت، و شما فرمودید: "برای حفظ نظام هر دو واجب است." پدر جان؛ با این تئوری که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، می‌توانستید باز هم سکوت کنید، چرا باید به خاطر دنیای دیگران آخرتمان را بفروشیم؟ لاف‌ل به همان عذر کهولت سن اکتفا می‌فرمودید!

۱. نقدی بر مصاحبه پدر با برنامه شناسنامه سیمای ضرغامی، ۳۰ فروردین ۱۳۹۳، باران: وبسایت دکتر مهدی خزعلی، تاریخ نگارش ۱۶ اسفند ۱۳۹۲. اظهارات آیت‌الله خزعلی در این باره در برنامه یاد شده و پاسخ فرزندش به شرح زیر است:

«ماجرای کناره‌گیری از شورای نگهبان آیت‌الله خزعلی در مورد عضویت در شورای نگهبان، گفت: من از آغاز تأسیس شورای نگهبان در این شورا حضور داشتم. دو-سه دوره در شورای نگهبان بودم. در همین دوره در منزلی زندگی می‌کردم که شش طبقه بود که یکی از طبقات آن متعلق به من و باقی آن برای دیگران بود، اما بعضی‌ها فکر می‌کردند که هر شش طبقه متعلق به من است و تصور می‌کردند خزعلی از ساده‌زیستی فاصله گرفته و حتی نیامدند سوال کنند! از این جهت بود که بنا شد من دیگر در شورای نگهبان نباشم. عضو سابق شورای نگهبان در پاسخ به این سوال که آیا خودتان خواستید دیگر در شورای نگهبان نباشید، اظهار داشت: نه، دوستان معتقد بودند این موضوع یک مقدار زننده است که من هم آن را قبول داشتم، اما بستگان من هر کدام طبقه‌ای ساخته بودند و زندگی می‌کردند.»

پاسخ من [مهدی خزعلی]: «پدر جان؛ این فراموشی را پای کهولت سن می‌گذارم، اما مردم باور نمی‌کنند که فردی که خانه ویلایی ۸ اتاقه با استخر و حیاط وسیع قبل از انقلاب را فروخته و رفته یک آپارتمان در یک مجتمع ۱۲ واحدی خریداری کرده، به خاطر این آپارتمان کم‌بها، از شورای نگهبان استعفا داده باشد، درحالی‌که خانه بعضی از اعضای

بررسی:

از اظهارات آیت‌الله خزعلی و نقد فرزندش نکات زیر به دست می‌آید:

اول. آیت‌الله خزعلی پس از ۲۰ سال عضویت در شورای نگهبان برخلاف میل خود در سال ۱۳۷۸ استعفا کرده است. در متن استعفانامه کهولت سن دلیل کناره‌گیری ذکر شده، خود ایشان در مصاحبه تلویزیونی مجلل بودن منزل مسکونی و فاصله گرفتن از ساده‌زیستی را دلیل کناره‌گیری به توصیه دوستان ذکر کرده است. اما به تصریح مهدی خزعلی نپذیرفتن مرجعیت مقام رهبری دلیل اصلی استعفای اجباری پدرش بوده است.

دوم. آیت‌الله خزعلی پس از سخنرانی در وزارت اطلاعات در پاسخ خصوصی به پرسش‌های شاگردان سابقش از مدرسه حقانی که در آن زمان از مقامات وزارت اطلاعات در حد معاونت و مدیرکل بودند به تندی می‌گوید: «این کار را نکنید که مرجعیت جا نمی‌افتد و رهبری ایشان را هم متزلزل می‌کنید، ایشان نیازی به مرجعیت ندارد و حکم حکومتی ایشان بر مراجع هم نافذ است!» تاریخ این جلسه می‌باید قبل از ۱۰ آذر ۱۳۷۳ حوالی سال‌های ۷۲ و ۷۳ بوده باشد.

سوم. آیت‌الله خزعلی سخنرانی صریحی در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در رد مرجعیت رهبری ایراد می‌کند: «با مرجعیت شیعه بازی نکنید، کدامیک از شما حاضر است فرزندش با فتوای ایشان وضو بگیرد

شورای نگهبان بالغ بر ۲۰ میلیارد تومان ارزش دارد و بعضی‌ها گاوداری دارند و برخی هم برای فرزندان‌شان جنگل و مرغداری دست‌وپا کرده‌اند و استعفا هم نداده‌اند! مکاتبات جناب مستطاب آیت‌الله فلانی برای واگذاری بخش عظیمی از جنگل‌های بهشهر به فرزندش را مطالعه کنید (نسخه‌ای از آن را دارید!) تا بدانید که این بهانه مقبول مردم نیست!»

و نماز گزارد؟» تاریخ این سخنرانی می‌باید پائیز ۱۳۷۳ باشد.

چهارم. پس از اعلام نام رهبری به‌عنوان مرجع جایزالتقلید از سوی جامعه مدرسین، آیت‌الله خزعلی به خود رهبری مراجعه و اصرار می‌کند که: «اینها با طرح مرجعیت شما خطا کردند، شما نپذیرید که با نپذیرفتن مرجعیت، شما بزرگ می‌شوید!» و حتی به رهبری می‌گوید: «همین آقای جنتی که مدافع مرجعیت شماست، در شورا [ای نگهبان] می‌گوید که تقلید از شما جایز نیست!». صد البته جناب آقای خامنه‌ای پیشنهاد خداپسندانه آقای خزعلی را نمی‌پذیرد. تاریخ این ملاقات حوالی ۱۰ آذر ۱۳۷۳ است.

پنجم. پس از مخالفت‌های مذکور آیت‌الله خزعلی با مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای، از بیت رهبری با وی تماس می‌گیرند و به او دستور می‌دهند: «خودتان استعفا دهید.» مهدی خزعلی صریحاً می‌نویسد اگر پدرش استعفا نمی‌داد برکنار می‌شد. ظاهراً مخالفت آقای خزعلی حدود پنج سال تحمل شده است، به این امید که مجاب شود و نشده، آنگاه بین عزل و استعفا گزینه استعفا را پذیرفته است.

ششم. آیت‌الله خزعلی برای حفظ نظام قائل به کتمان دلیل اصلی استعفای اجباریش بوده، حتی به خانواده‌اش تذکر داده اگر دلیل اصلی ابراز شود تکذیب خواهد کرد. به روایت پسرش ارتکاب دو گناه کبیره دروغ و تهمت برای حفظ نظام واجب است.

هفتم. مهدی خزعلی در فروردین ۱۳۹۳ یعنی ۱۵ سال پس از استعفای پدرش راز آن را برخلاف میل وی فاش می‌کند. آیت‌الله خزعلی یکی از مخالفان مرجعیت مقام رهبری بوده و به همین دلیل از عضویت فقهای شورای نگهبان کنار گذاشته شده است. وی بعد از شرکت در

جلسات «شورای فقهی مسائل جدید نظام» که با حضور آقای خامنه‌ای تشکیل می‌شده به این نتیجه می‌رسد که آقای خامنه‌ای صلاحیت افتاء و مرجعیت را فاقد است.

باب هفتم. اعتراض به دخالت‌های نهادهای امنیتی در امر مرجعیت

آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۷۳ به‌طور خصوصی با آقای خامنه‌ای اتمام حجت می‌کند، و او را از دست یازیدن به حوزه‌ای که صلاحیت آن را ندارد برحذر می‌دارد. وی رهبری را از مرجعیت، افتاء و تصرف در وجوه شرعیه برحذر می‌دارد. آیت‌الله منتظری برای نخستین بار با صراحت به رهبری اعتراض می‌کند که استفاده از حربه سیاسی امنیتی در مرجعیت نفی استقلال حوزه‌های علمیه است. ایشان مشخصاً به سه ارگان حکومتی که مستقیماً زیر نظر رهبری انجام وظیفه می‌کنند اشاره کرد: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات.

در وزارت اطلاعات زمان علی فلاحیان (دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی) معاونتی تشکیل شده بود به نام معاونت امور مرجعیت و روحانیت زیر نظر فردی به نام فلاح‌زاده. این معاونت ستاد فعالیت‌های حکومتی در حوزه‌های علمیه، بیوت مراجع و روحانیون بود. این معاونت درباره مرجعیت دو وظیفه داشت: یکی تخریب و حذف و تضعیف مراجع مستقل و منتقد، دیگری مطرح کردن و جانداختن مرجعیت مقام رهبری. مهم‌ترین دستورالعمل وظیفه نخست حمله و ترور شخصیت آیت‌الله منتظری بوده است.

در مورد وظیفه دوم این معاونت وزارت اطلاعات برنامه گسترده‌ای تدارک دیده بود. فاز نخست آن مراجعه به علمای قم و تحت فشار قرار

دادن آن‌ها برای صدور گواهی کتبی اجتهاد برای آقای خامنه‌ای بود، که محصول آن اخذ هفت اجازه‌نامه از اواخر خرداد تا اوایل شهریور ۱۳۶۹ بود. فشار بر دیگر علما و روحانیون شاخص ادامه داشت.

باب هشتم. اعتراض به مرجعیت رهبری ادامه دارد

دست‌اندازی رهبر جمهوری اسلامی به مقام افتاء و مرجعیت مایهٔ عدم رضایت کلیهٔ مراجع و علمای مستقل است. خفقان فراوان مسلط بر حوزه‌های علمیه باعث شده که صداهای اعتراض کمتر به گوش برسد. به گوش نرسیدن دلیل موافقت نیست. کافی است فضا کمی بازتر شود تا مشخص شود ادعای گزاف آقای خامنه‌ای با چه میزانی از ادبار مواجه است. جدیدترین اعتراض مراجع حوزهٔ علمیهٔ قم در فروردین ۱۳۹۳ اتفاق افتاد.

آیت‌الله حسین وحید خراسانی در ابتدای درس خارج خود در مسجد اعظم قم در صبح چهارشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۹۳ کوشش‌های مقام رهبری برای مرجعیت را بدون آنکه اسم آقای خامنه‌ای را ببرد به شدت مورد انتقاد قرار داد. ایشان در این سخنان اعلام کرد:

«کار به جایی رسیده که بعضی‌ها یک جفتک می‌اندازند آیت‌الله می‌شوند، یک جفتک دیگر می‌اندازند آیت‌الله‌العظمی می‌شوند، حالا هم جفتک انداخته می‌خواهند مرجع تقلید اعلم شوند.»^۱

۱. جرس، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲. در ادامهٔ این گزارش آمده است: این سخنان که در پرجمعیت‌ترین درس اصول حوزهٔ علمیهٔ قم در حضور چند هزار طلبه ایراد شده بعد از مراسم تجمع طلاب بسیجی در مدرسهٔ فیضیه صورت گرفته است. تجمع اخیر در ظهر سه‌شنبه ۱۹ فروردین به‌عنوان اعتراض به قطعنامهٔ اتحادیهٔ اروپا علیه جمهوری اسلامی با سخنرانی سیداحمد خاتمی امام‌جمعهٔ موقت تهران برگزار شد. در ضمن این تجمع کتابی با عنوان «فقیه اعلم» در سطح وسیعی پخش شد. در این کتاب ادعا شده است که فقیه غیراعلم

آیت‌الله وحید در این سه جمله کوتاه که نقل مجالس قم و تهران است، به آیت‌الله شدن یک‌شبه حجت‌الاسلام‌والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای در خرداد ۱۳۶۸، یدک کشیدن عنوان آیت‌الله‌العظمایی با سوءاستفاده از قدرت سیاسی از اوایل سال ۱۳۶۹ و اعلام رسمی مرجعیت در آذر ۱۳۷۳ توسط جامعه مدرسین و بالاخره ادعای اخیر علمیت کسی است که هنوز اجتهاد و فقاہت‌ش زیر سوال است اعتراض کرده است.

نتیجۀ فصل نهم

مرحوم آیت‌الله سیدمحمدحسین فضل‌الله در بیروت آن‌چنان‌که در

اصلاً مجتهد نیست چه برسد اعلم، و در نتیجه آقای خامنه‌ای مرجع اعلم است چون طبق شهادت افرادی مثل ولادیمیر پوتین، خاویر پرز دکوئبار، سیدحسن نصرالله و ... ایشان آگاه به زمان است و قبل از ۱۸ سالگی به درجه اجتهاد رسیده است!

لازم به ذکر است که در جریان سفر پاییز ۱۳۸۹ آقای خامنه‌ای به قم، آیت‌الله وحید حاضر به ملاقات با رهبر جمهوری اسلامی نشد. در سفر طولانی مدت مقام رهبری به قم، تلاش‌های فراوانی از سوی روحانیون حکومتی از جمله صادق لاریجانی (داماد آیت‌الله وحید و رئیس قوه قضائیه) و آیت‌الله استادی (امام‌جمعه موقت قم) برای قانع کردن آیت‌الله وحید جهت دیدار با رهبر صورت گرفت، اما این مرجع تقلید سنتی به هیچ‌وجه حاضر به دیدار با آقای خامنه‌ای و مشروعیت بخشیدن به مقام حوزوی وی نشد. گفته می‌شود که وی حتی با حضور آقای خامنه‌ای در بیت خود نیز مخالفت کرده بود. این در حالی است که در همان سال، آیت‌الله وحید دیدارهای متعددی با برخی زندانیان سیاسی و خانواده‌های آن‌ها انجام داده و به درد دل‌های آن‌ها گوش کرده بود و مدتی پس از سفر رهبر به قم، طی سخنرانی تندی اسلامیت نظام را زیر سؤال برد. وی در این سخنرانی که در جریان درس خارج وی در اسفند ۱۳۸۹ صورت گرفت، نظام را «دستگاه فاسد» خواند و گفت که مقامات جمهوری اسلامی به نام دین، در پی حفظ قدرت هستند. در تیرماه ۱۳۹۲ آیت‌الله وحید بیش از یک ساعت با اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در مشهد دیدار کرد. وی روابط حسنه‌ای با مرحوم آیت‌الله منتظری داشت و در نخستین ساعات رفع حصر فقیه عالی‌قدر در سال ۱۳۸۱ به استقبال وی شتافت.

مصاحبه خود تصریح کرده است به مقام مرجعیت و افتای جناب آقای خامنه‌ای باور نداشت، و به همین دلیل در معرض تخریب شخصیت قرار گرفت.

آیت‌الله موسوی اردبیلی در دی ۱۳۷۲ در خطبه‌های آخرین نماز جمعه‌اش انتصاب مرجع توسط مرجع سابق را خلاف رویه سنتی شیعه دانست و تصریح کرد که هیچ‌یک از مراجع درگذشته پس از انقلاب از جمله آیت‌الله خمینی کسی را برای پس از خود تعیین نکرده‌اند. آیت‌الله منتظری در آبان ۱۳۷۳ توسط آیت‌الله محمد مؤمن قمی به جناب آقای خامنه‌ای کتباً پیغام می‌دهد و ایشان را از دست یازیدن به حوزه‌هایی که شرعاً صلاحیت آن‌ها را ندارد یعنی افتاء، مرجعیت و تصرف در وجوه شرعیه برحذر می‌دارد.

ایشان از نفی استقلال حوزه‌های علمیه توسط نهادهای امنیتی تحت امر رهبری یعنی دادگاه ویژه روحانیت، وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شدیداً ابراز نگرانی می‌کند و برای نخستین بار از تشکیل معاونت روحانیت و مرجعیت در وزارت اطلاعات دوران علی فلاحیان با معاونت فردی به نام فلاح‌زاده خبر می‌دهد که دو وظیفه برایش تعریف شده است: یکی تخریب و حذف و تضعیف مراجع مستقل و منتقد، دیگری مطرح کردن و جانداختن مرجعیت مقام رهبری. آن هفت گواهی‌نامه نخستین دستاورد این معاونت وزارت اطلاعات بود. حداقل پنج نفر از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آقایان مؤمن قمی، طاهری خرم‌آبادی، طاهر شمس، آذری قمی و مشکینی با مرجعیت آقای خامنه‌ای مخالف بوده‌اند.

آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی به دلیل مخالفت با مرجعیت رهبری در مرداد ۱۳۷۸ پس از ۲۰ سال عضویت فقهای شورای نگهبان مجبور به

فصل نهم: مخالفت مراجع با مرجعیت رهبری ۱۷۵

استعفا می‌شود. وی از سال ۱۳۷۳ مخالفت خود را با مرجعیت رهبری به اطلاع آقای خامنه‌ای و اعضای جامعه مدرسین و برخی مقامات وزارت اطلاعات رسانده بود.

آیت‌الله حسین وحید خراسانی در ابتدای درس خارج ۲۰ فروردین ۱۳۹۳ در مسجد اعظم قم بدون ذکر نام آقای خامنه‌ای کوشش‌های کسانی که با یک جفتک آیت‌الله می‌شوند، با یک جفتک دیگر آیت‌الله‌العظمی می‌شوند و اکنون با جفتک سوم می‌خواهند مرجع اعلم شوند را به شدت محکوم کرد.

فصل دهم

محصولات معاونت امور مرجعیت وزارت اطلاعات

با درگذشت آیت‌الله اراکی در ۸ آذر ۱۳۷۳ زمان برای طرح مجدد مرجعیت مقام رهبری مناسب تشخیص داده شد.

باب اول. سفر هیئت سه نفره از مقامات عالی - سیاسی و نظامی به قم

بلافاصله بعد از وفات آیت‌الله اراکی (۸ آذر ۱۳۷۳) سه نفر از مقامات عالی - سیاسی و نظامی آقایان دکتر علی‌اکبر ولایتی^۱ و وزیر امور خارجه، سردار محسن رضائی فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دکتر محمدجواد لاریجانی فرزند ارشد مرحوم آیت‌الله میرزا هاشم آملی، معاون اسبق وزیر خارجه و نماینده مجلس چهارم به دیدار مراجع و علمای قم رفته و به ایشان اظهار می‌دارند: «مجموعه شرایط جهانی، منطقه‌ای و مذهبی اقتضا می‌کند که کشور و تشیع با اعلام مرجعیت مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در موقعیت مستحکم‌تری قرار گیرد.» (به نقل از دو نفر از اعضای بیوتی که آقایان در آن حضور یافته

۱. دکتر ولایتی حتی قبل از رهبری آقای خامنه‌ای مکرراً اظهار می‌داشته که برای هر فعل و ترک فعلی از ایشان اجازه می‌گرفته است، تا آنجاکه حتی در میان اصول‌گرایان به «آقا اجازه» معروف است.

بودند.)

آیا این هیئت بدون هماهنگی با دفتر مقام رهبری سرخود عازم بیوت مراجع و علما شده است؟ بسیار بعید است که بالاترین مقام نظامی کشور، وزیر امور خارجه و رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس بدون هماهنگی با دفتر بلکه شخص رهبری چنین اقدامی کرده باشند. به هر حال توصیه‌های این هیئت عالی‌رتبه در قم بسیار جدی تلقی شد.

باب دوم. گواهی‌های اجتهاد مورخ ۸ و ۹ آذر ۱۳۷۳

با وفات آیت‌الله اراکی معاونت امور مرجعیت و روحانیت وزارت اطلاعات دست‌به‌کار می‌شود و از علمای قم و دیگر شهرستان‌ها می‌خواهد تا برای مقام رهبری فوراً گواهی اجتهاد مطلق صادر کنند. هیچ‌یک از گواهی‌های اجتهاد ابتدابه‌ساکن صادر نشده‌اند، همگی در پاسخ سوال فرد یا افراد ناشناسی هستند که روحانی طرف سوال به ارتباط وی به مقامات عالی یا امنیتی کاملاً واقف است.

در بسیاری از پاسخ‌ها اضطرار سوال شونده آشکار است. برخی از حد ضرورت یا مصلحت سیاسی بالاتر نرفته‌اند، برخی نیز با دست‌ودلبازی بیشتر به تصور ارتباط مرجعیت مقام رهبری با اعتلای اسلام و مسلمین یا به طمع چرب و شیرین دنیا یا از ترس از دست دادن مقام و موقعیت خود موازین دینی را در پای مصلحت نظام ذبح شرعی کرده‌اند.

در اینجا به ترتیب تاریخ این گواهی‌های اجتهاد مورخ ۸ و ۹ آذر ۱۳۷۳ که در لیبک به پیام هیئت سه نفره و با پشتیبانی معاون امور مرجعیت و روحانیت وزارت اطلاعات صادر شده مرور می‌کنیم. دست‌خط علمائی که گواهی مرجعیت و افتاء صادر کرده‌اند در کتاب زیر

درج شده است: «مرجعیت حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) از دیدگاه فقها و بزرگان»^۱.

اول. آیت‌الله سیدجعفر کریمی (متولد ۱۳۰۹):

عضو دفتر استفتاء آیت‌الله خمینی در نجف و قم، نماینده ایشان در شورای عالی اقتصاد، رئیس اسبق دادگاه انتظامی قضات، عضو مجلس خبرگان و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم:

«با توجه به شرایط اهلّیت نیابت از وجود مقدس حضرت بقیة‌الله (ارواح‌العالمین لثراب‌مقدمه‌الهدا) در امور فقهی و دینی و اجتماعی و سیاسی امت اسلامی در زمان غیبت صاحب‌الامر (سلام‌الله‌علیه‌و‌علی‌آبائه‌المعصومین)، اینجانب تقلید فقیه‌الامّة الاسلامیة، رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت مستطاب آیت‌الله خامنه‌ای (دامت‌برکاته) را بی‌اشکال و بلامانع و مجزی و مبری ذمه می‌دانم.» (۹ آذر ۱۳۷۳).

آقای کریمی در انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری نقش داشت، وی مسئول پاسخ به استفتائات مقام رهبری از مرداد ۱۳۶۸، عضو شورای استفتاء مقام رهبری - به تفصیلی که در فصل پنجم گذشت - از مهر ۱۳۶۸، مسئول تنظیم استفتائات معظم‌له در قالب کتاب که تاکنون دو جلد آن منتشر شده است، عضو بعثه مقام رهبری از آغاز تاکنون بوده است.^۲

ایشان که ۴۵ سال است لاینقطع عضو دفتر استفتاء مراجع (آیات خمینی، و اراکی و آقای خامنه‌ای) بوده است اخیراً هم در این زمینه گفته است:

«بعد از آقای اراکی ایشان [مقام رهبری] را به‌عنوان مرجع

۱. تهیه و تنظیم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سرگذشت آیت‌الله کریمی.

تقلید معرفی کردم. بینی و بین ربّی این‌جور تشخیص دادم و الان هم به این معتقدم. دیدم همه‌ی لوازم مرجعیت در ایشان هست. حالا مرجع فرض بفرمایید یکی دو خط و نیم خوانده، یکی یک خط خوانده، ولی اصل لوازم مرجعیت موجود است. ما ایشان را معرفی کردیم و با پیشگامی من در این راه، آقای خاتم [یزدی] هم موافقت کرد که ایشان را معرفی کند و آقایان راستی، بنی‌فضل و مؤمن هم این کار را کردند. الحمدلله مرجعیت ایشان تثبیت شد و بعد از فوت آقای اراکی خلائی باقی نماند.... من در میان همه‌ی فضلا و بزرگان علمی و اساتید، کسی را نمی‌بینم که نه‌تنها شبیه آقای خامنه‌ای، بلکه نزدیک به ایشان هم باشد. خداوند منان متعال، ایشان را بعد از امام ذخیره کرد و انصافاً هم خوب اداره کرد.»^۱

دوم. مرحوم آیت‌الله مرتضی بنی‌فضل (۸۶ - ۱۳۱۸) مدرّس حوزه:

«از آنجاکه در روز رحلت مرحوم امام (قدس سرّه) بیش از هفتاد نفر از علمای بزرگ و معروف سرتاسر ایران مخصوصاً از حوزه علمیه قم که کثیری از آنان مجتهد مسلم و عادل هستند (خبرگان محترم دوره اول مجلس خبرگان)، رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) را واجد صلاحیت برای افتاء در ابواب مختلف فقه تشخیص داده و به دنیا معرفی نموده‌اند. لذا تقلید از ایشان جایز و موجب تقویت نظام جمهوری اسلامی و یأس دشمنان اسلام است.» (۹ آذر ۱۳۷۳)

سوم. مرحوم آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی (۸۰ - ۱۳۰۹):

عضو دفتر استفتاء آیت‌الله خمینی و اراکی با مننی مشابه آنچه از آیت‌الله کریمی گذشت:

«تقلید مقام معظم رهبری بدون اشکال، مجزی و مبری ذمه

۱. مصاحبه با پایگاه جماران، ۳۰ اسفند ۱۳۹۱.

است ان شاء الله.» (۹ آذر ۱۳۷۳)

چهارم. آیت الله حاج شیخ محمد ابراهیم جنّاتی (متولد ۱۳۱۱) مدرّس حوزه علمیه قم:

«با در نظر گرفتن مجموع شرایط و ویژگی‌هایی که باید امروز مرجع در نظام اسلامی دارا باشد؛ من فقیه مجاهد حضرت آیت الله خامنه‌ای (دام‌ظله‌الوارف) را برای تصدّی مقام مرجعیت، اصلح می‌دانم.» (۹ آذر ۱۳۷۳)

پنجم. مدرّسان حوزه علمیه تبریز:

آیات مرحوم شیخ عبدالحسین چهرگانی غروی (متولد ۱۲۸۹ و متوفی ۲۰ آذر ۱۳۷۳)، مرحوم میرزا علی قزljجه‌ای (۹۰-۱۳۰۷) امام جمعه موقت سابق تبریز، و مرحوم میرزا جعفر اشراقی (۱۳۷۹-۱۲۷۴)، و سید علی اکبر قریشی (متولد ۱۳۰۷) عضو مجلس خبرگان جداگانه تقلید از مقام معظم رهبری را به صلاح اسلام و مسلمین دانسته‌اند. (۹ آذر ۱۳۷۳)

این حکم ۱۱ روز قبل از وفات مرحوم آیت الله چهرگانی غروی از ایشان اخذ شده است. اداره اطلاعات تبریز بعد از قم بیشترین فعالیت را در ترویج و جانداختن مرجعیت مقام رهبری داشته است. غالب اینجاست که حوزه مشهد که علی‌القاعده می‌بایست در ترویج دست‌پرورده خود پیشتاز باشد ساکت نظاره‌گر ماجرا بوده است.

ششم. آیت الله حسین راستی کاشانی (متولد ۱۳۰۶):

عضو جامعه مدرسین و عضو مجلس خبرگان رهبری: «در جواب سؤال مذکور عرض می‌شود وجوب پیروی و اطاعت از ولی امر مسلمین حضرت آیت الله خامنه‌ای در احکام مربوطه به جامعه اسلامی (فقه حکومتی) بر کسی پوشیده نیست و اما در احکام شخصی (اگرچه همان‌گونه که ایشان در پیام تسلیت‌شان فرمودند در حوزه علمیه قم مجتهدینی که

جامع شرایط تقلید باشند وجود دارد) ولی در شرایط موجود که تشخیص اعلم ولو احتمالاً متعذّر یا متعسر است، تقلید معظم له که یگانه حافظ و نگهبان مصالح اسلام و مسلمینند، مجزی و مبری ذمه، بلکه با توجه به توطئه های دشمنان اسلام و خوف تفرقه در صفوف مؤمنین، اولی می باشد.» (۱۰ آذر ۱۳۷۳)

جواز تقلید و مرجعیت آقای خامنه ای صادره از سوی آقای راستی کاشانی دقیقاً مبتنی بر مصلحت نظام است.

هفتم. آیت الله شهید سید محمد باقر حکیم (۸۲ - ۱۳۱۸):

رئیس مجلس اعلاى انقلاب اسلامى عراق، ریاست مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی و نایب رئیس مجمع جهانی اهل بیت (ع):
«تردیدى نیست که آیت الله العظمی خامنه ای به دلیل برخورداری از صفات معنوی عالی از قبیل علم، تقوی، خبرویت، آگاهی و فهم دقیق اوضاع سیاسی، اجتماعی، شجاعت و قدرت بر تشخیص مصالح اسلامی و موضوعات شرعی و همچنین موقعیت رهبری شناخته شده در انقلاب اسلامی صلاحیت منصب رهبری و مرجعیت دینی عامه عموم مسلمین و مؤمنین را به شکل خاص دارند. بلکه رجوع به ایشان در امور دینی مرتبط با امور اجتماعی - سیاسی عمومی متعیّن است.» (۱۰ آذر ۱۳۷۳)

جواز صادره مبتنی بر مصلحت نظام و کیان تشیع است.

هشتم. آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی (متولد ۱۳۲۷):

سخنگوی مجلس اعلاى انقلاب اسلامى عراق، عضو مجلس خبرگان رهبری ایران و عضو فقهای شورای نگهبان:

«اما درباره پرسش شما در مورد مرجعیت رهبر بزرگوارمان ولی امر مسلمین آیت الله سیدعلی خامنه ای (حفظه الله تعالی و ادام ظلله علی رؤس الامة) پیشتر در تلگرافی به خود آن

جناب به هنگام فوت مرجع بزرگ مرحوم آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی (قدس سره) اشاره کرده و بر عواملی که این امر را به عنوان مصلحت اسلام و مسلمین اثبات می‌نماید، تاکید نموده‌ایم.» (۱۰ آذر ۱۳۷۳)

حکم جناب آقای هاشمی شاهرودی صریحاً بر عنوان ثانویه مصلحت اسلام و مسلمین صادر شده است. ایشان در جانداختن مرجعیت آقای خامنه‌ای یکی از فعالان رده اول محسوب می‌شوند.

نتیجه فصل دهم

به همت معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات و همکاری برخی روحانیون حکومتی بعد از وفات آیت‌الله خویی از مرداد ۱۳۷۱ زمینه‌چینی مرجعیت آقای خامنه‌ای از خارج از کشور آغاز شد. با وفات آیت‌الله اراکی در ۸ آذر ۱۳۷۳ و سفر هیئت سه نفره مقامات عالی-سیاسی و نظامی (ولایتی، سردار رضائی و جواد لاریجانی) از تهران به قم و ملاقات با مراجع و علما طی دو روز بعد از آن معاونت یادشده وزارت اطلاعات حداقل یازده اجازه‌نامه اجتهاد و شهادت صلاحیت مرجعیت در قم و تبریز أخذ و منتشر می‌کند. آقایان سیدجعفر کریمی، مرحوم مرتضی بنی‌فضل، مرحوم سیدعباس خاتم یزدی، محمدابراهیم جناتی، مرحوم عبدالحسین چهرگانی غروی، مرحوم علی قزلبچه‌ای، مرحوم جعفر اشراقی، سیدعلی اکبر قرشی، حسین راستی کاشانی، سیدمحمدباقر حکیم و سیدمحمود هاشمی شاهرودی چنین احکامی را امضا کردند.

برخلاف موج اول گواهی‌نامه‌ها که موضوع آن اجتهاد آقای خامنه‌ای بود، موضوع موج دوم گواهی‌نامه‌ها جواز تقلید و مرجعیت وی است. هیچ‌یک از این گواهی‌نامه‌ها ابتدابه ساکن صادر نشده، بلکه در پاسخ به

پرسش مشترکی از سوی معاونت مرجعیت وزارت اطلاعات نوشته شده‌اند. آقایان راستی کاشانی و هاشمی شاهرودی به پاسخ به پرسش بودن اظهارنظر خود تصریح کرده‌اند. برخی از صادرکنندگان گواهی به مصلحتی بودن این مرجعیت و جواز تقلید تصریح کرده‌اند از جمله پاسخ آقایان سیدمحمدباقر حکیم و سیدمحمود هاشمی شاهرودی. پاسخ مرحوم بنی‌فضل مبتنی بر انتخاب خبرگان است و مشخص است که از اجتهاد لازم برای رهبری اجتهاد لازم برای افتاء و مرجعیت به دست نمی‌آید. گواهی آقایان کریمی، خاتم و راستی که علی‌القاعده می‌بایست به موازین فقهی توجه داشته باشند نمونه‌ای از واقعیت حوزه‌های علمیه در قبال قدرت سیاسی و مصلحت‌اندیشی است. به‌رحال فارغ از انگیزه صادرکنندگان گواهی حداقل هشت گواهی از یازده گواهی‌های فوق بر جواز تقلید و مرجعیت آقای خامنه‌ای دلالت می‌کند. این گواهی‌ها در صورتی معتبر است که مبتلا به شهادت معارض نباشند.

فصل یازدهم

اعلام رسمی مرجعیت مقام رهبری

در این فصل پنج مطلب به شرح زیر مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد:

- پیشینه تصمیمات جامعه مدرسین درباره مرجعیت
- بیانیه مهم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره مرجعیت
- بیانیه جامعه روحانیت مبارز تهران درباره مرجعیت
- روایات علمای قم و تهران
- بررسی مصوّبات تشکّل‌های روحانی حکومتی.

باب اول. پیشینه تصمیمات جامعه مدرسین درباره مرجعیت

با توجه به اهمیت مرجعیت پس از درگذشت آیت‌الله خمینی جامعه مدرسین یکی از وظایف خود را تعیین تکلیف مؤمنین در این باره می‌داند. یک. درباره مرجع تقلید پس از آیت‌الله خمینی. در جلسه مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۶۸ مسئله مورد بحث قرار گرفت و سه مطلب زیر به رأی گذاشته شد:

۱. جایز بودن و بلامانع بودن تقلید از آیت‌الله گلپایگانی (بیش از ۱۴

رأی)

۲. اعلام جواز تقلید از ایشان توسط جامعه (رای نیاورد).
۳. اینکه همه اعضای جامعه بگویند به نظر جامعه تقلید از ایشان جایز و بلا مانع است (تصویب شد).^۱

دو نفر از اعضای جامعه در این زمینه مصاحبه کردند، آذری قمی:
 «جلسه رسمی جامعه با حضور ۲۰ نفر از اعضا تشکیل شد با اکثریت قاطع نظر مساعد خود را نسبت به تقلید از آیت الله گلپایگانی اظهار نمودند. به نظر جامعه تقلید از ایشان بلا مانع است.»
 آیت الله مؤمن قمی:

«هر موضوعی بیش از ۱۴ رأی داشته باشد مصوبه تلقی می شود. در این مورد بیش از ۱۴ نفر از آقایان رأی دادند لذا از نظر جامعه مدرسین تقلید از آیت الله گلپایگانی بلا اشکال است.»^۲

دو. تصمیم مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۷۱: پس از رحلت آیت الله خویی جامعه مدرسین اعلامیه داد: مرجعیت از آیت الله گلپایگانی و آیت الله اراکی خارج نیست، البته نظر اکثریت جامعه بر تعیین آیت الله گلپایگانی است، در عین حال تعدادی نیز قائل به تخییر هستند. ۱۲ نفر حاضر در جلسه ذیل اعلامیه را امضا کردند.^۳

سه. با رحلت آیت الله گلپایگانی در آذر ۷۲ جامعه مدرسین آیت الله اراکی را به عنوان مرجع منحصربه فرد اعلام کرد.^۴

چهار. تصمیم مورخ ۶ دی ۱۳۷۲: «در مورد کسانی که صلاحیت

۱. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آغاز تا اکنون، جلد ۲، ص ۲۴۷. (تفاوت شق ۱ و شق

۳ روشن نیست.)

۲. پیشین، به نقل از روزنامه رسالت ۲۸ خرداد ۶۸.

۳. پیشین، ۲۴۸.

۴. پیشین، ص ۲۴۸ به نقل از روزنامه سلام ۲۱ آذر ۱۳۷۲.

ارجاع احتیاطات آیت‌الله اراکی به آنان هست رأی‌گیری مخفی به عمل آمد، از ۲۱ ورقه رأی: یک نفر ۱۱ رأی، یک نفر ۹ رأی، یک نفر ۷ رأی، ۴ نفر هر کدام ۵ رأی بقیه کمتر از ۵ رأی داشته‌اند.» بنا شد رأی غایبین هم اخذ و به آراء قبلی ضمیمه گردد.

در جلسه مورخ ۱۰ دی ۱۳۷۲ «افراد زیر به ترتیب تعداد آراء واجد شرایط مرجعیت شناخته شدند: حضرات آیات آقایان ۱. محمد فاضل لنکرانی ۲. محمدتقی بهجت ۳. حسین وحید خراسانی ۴. جواد تبریزی ۵. سیدموسی شبیری زنجان‌ی ۶. ناصر مکارم شیرازی. اما در مورد نحوه معرفی مرجع یا مراجع اعلام مقرر گردید موضوع با مقام معظم رهبری در میان گذاشته شود.»

آیت‌الله مقتدایی درباره این دیدار و رهنمودهای ایشان در جلسه جامعه مدرسین (مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۷۲) می‌گوید:

«ایشان فرمودند: نظر من این است که افرادی را که معین می‌شود به‌طور تعین و لاغیر نباشد، ممکن است دیگران هم افرادی را معرفی کنند من از اینکه اعلام شود منعی ندارم و نظر دیگر من این است که یک نفر اعلام نشود در هر صورت به صورت تحمیلی نباشد.» البته در آن مقطع زمانی نتیجه مذاکرات صورت گرفته مسکوت گذاشته شد.»

پنج. تصمیم مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳:

«با ارتحال آیت‌الله‌العظمی اراکی موضوع مجدداً در جامعه مدرسین مطرح شد. در این جلسه پس از بحث و تبادل نظر درباره مرجعیت این پیشنهاد مطرح شد که رهبر معظم انقلاب (دامت‌برکاته) علاوه بر شش نفری که قبلاً در مورد آن‌ها رأی‌گیری شده بود به‌عنوان یکی از مراجع معرفی شوند و

راجع به این پیشنهاد رأی‌گیری شد و تصویب گردید و متنی تهیه و به امضای آقای فاضل لنکرانی [دبیر جامعه] رسید. این بیانیه در ۱۱ آذر ۷۳ به شرح زیر صادر شد.^۱

باب دوم. بیانیه مهم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره مرجعیت

«بسم الله الرحمن الرحيم»

موضوع مرجعیت از اعظم مسائلی است که نمی‌تواند از مصالح مسلمین و استقلال و عظمت آنان جدا و منفک باشد و یا بدون توجه به دسیسه‌ها و توطئه‌های کفر و استکبار بر ضد اسلام مورد بررسی و امعان نظر قرار گیرد. لذا جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در جلسات متعدّد این موضوع را مورد بحث و تبادل نظر قرار داد تا اینکه در جلسه مورخ جمعه ۷۳/۹/۱۱ به این نتیجه رسید که حضرات آیات آقایانی که ذیلاً نام‌شان یاد می‌شود واجد شرایط مرجعیت می‌باشند و تقلید از هر کدام آنان جایز است. والله العالم: ۱- حضرت آیت الله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی، ۲- حضرت آیت الله حاج شیخ محمدتقی بهجت، ۳- حضرت آیت الله حاج سیدعلی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، ۴- حضرت آیت الله حاج شیخ جواد تبریزی، ۵- حضرت آیت الله حاج شیخ موسی شبیری زنجانی، ۶- حضرت آیت الله حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی دامت برکاتهم. ۷- جامعه مدرسین حوزه علمیه قم^۲

باب سوم. بیانیه جامعه روحانیت مبارز تهران درباره مرجعیت

جامعه روحانیت مبارز تهران چند ساعت قبل از جامعه مدرسین

۱. پیشین، ص ۲۵۰.

۲. پیشین، ۲۵۱-۲۵۰.

بیانیه مفصلی درباره مرجعیت صادر و در انتها این‌گونه نتیجه گرفت: «اسامی آیات عظام و فقهای والامقامی که تقلید از آن بزرگواران جایز و عمل به فتاوی آنان صحیح و مبری الذمه می‌باشد را اعلام می‌دارد: ۱- حضرت آیت‌الله حاج‌سیدعلی خامنه‌ای، ۲- حضرت آیت‌الله حاج‌شیخ محمد فاضل لنکرانی، ۳- حضرت آیت‌الله حاج‌میرزا جواد آقا تبریزی. قابل ذکر است که هر سه نفر از این آیات عظام بقاء تقلید بر مجتهد میّت را جایز می‌دانند و از آن افرادی که احیاناً دسترسی به بخشی از فتاوی مرجع تقلیدشان نداشته باشند، می‌توانند طبق فتاوی مجتهد میّت، مثلاً مانند امام خمینی (قدس سرّه)، عمل نموده و نگرانی برای عدم انتشار رساله عملیه نداشته باشند.» (۱۰ آذر ۱۳۷۳)

از میان سه نفری که جامعه روحانیت تهران جواز تقلیدشان را صادر کرد، دو فرد اخیر صاحب رساله عملیه بودند و توضیح انتهایی بیانیه صرفاً درباره مقام رهبری بود.

لازم به ذکر است که چند روز بعد مجمع جهانی اهل بیت (ع) که زیر نظر دفتر رهبری اداره می‌شود طی بیانیه‌ای «گزینش معظم له [آقای خامنه‌ای] به‌عنوان مرجع دینی امت اسلامی و طایفه شیعه را مورد تأکید و تأیید قرار داد.»

باب چهارم. روایات علمای قم و تهران

در این باب به روایت و مشاهده سه نفر از علمای قم و تهران درباره اعلام مرجعیت آقای خامنه‌ای توسط جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز اشاره می‌شود:

- روایت آیت‌الله مهدوی کنی

- روایت آیت‌الله منتظری از مرجعیت رهبری

- مشاهدات آیت‌الله آذری قمی از مرجعیت آقای خامنه‌ای

مطلب اول. روایت آیت‌الله مهدوی کنی

«بعد از فوت امام و دو مرجع دیگر مرحوم آیت‌الله اراکی و آیت‌الله گلپایگانی، می‌دانید که در جامعه مدرسین بحث شد که مرجع یا مراجع چه کسانی باشند. آقایان در قم ۷ نفر را گفتند و ما در تهران به‌عنوان جامعه روحانیت ۳ نفر را معرفی کردیم. با تفاوت‌هایی که افراد از نظر علمی داشتند، ما دیدیم یکی از کسانی که می‌تواند در جایگاه مرجعیت قرار بگیرد، ایشان [آقای خامنه‌ای] هستند. بعضی از دوستان ما در جامعه مدرسین کمی روی این موضوع تشکیک کردند، ولی بعد که به تدریج پیش رفتیم و مخصوصاً در جلسات شب‌های پنجشنبه که در محضر ایشان بحث‌های فقهی می‌شد، این موضوع آشکارتر شد. شاید آقای مؤمن و چند نفر دیگر، اوایل شک می‌کردند، ولی بعد که در آن شب‌ها نظرات فقهی ایشان مطرح شد، آقایان کاملاً ایمان پیدا کردند که ایشان فقیه بسیار خوبی است. ایشان هم حافظه فوق‌العاده‌ای دارد و هم نظرات خیلی خوبی. بسیار خوش‌فکر و خوش‌تحلیل هستند. با اینکه از نظر سنی از بسیاری از فقها کوچک‌تر بودند، اما نظرات خوب، محکم و بامبنا و با توجه به تمام مبانی‌ای که در فقه داریم، از اصول و فقه و رجال ارائه می‌کردند. ایشان از حیث رجال هم خیلی قوی هستند.»^۱

مطلب دوم. روایت آیت‌الله منتظری از مرجعیت رهبری

آیت‌الله منتظری درباره تدارکات پشت پرده بیانیه جامعه مدرسین

چنین نوشته است:

«پس از رحلت آیت‌الله اراکی برخی از مسئولین از تهران

۱. گفت‌وگو با ماهنامه پاسدار اسلام، سال ۳۰، شماره ۳۶۰، آذر ۱۳۹۰.

به منزل آقای حاج سیدمهدی روحانی آمدند و اصرار داشته‌اند که جامعه مدرسین آقای خامنه‌ای را به‌عنوان مرجع تقلید معرفی کنند، و از طرف دیگر جمع زیادی از طلاب جوان و بچه‌ها و گروه‌های فشار را در خیابان بیمارستان در کنار دفتر جامعه مدرسین جمع کردند و آنان با شعار و فشار از جامعه مدرسین همین امر را می‌خواستند؛ و چند نفر از جامعه مدرسین که در تهران بودند به همین منظور فوراً خودشان را به قم رساندند.

با این همه مقدمات و برنامه‌ریزی‌ها هفت نفر از جامعه حاضر شدند ایشان را در عداد مراجع ذکر کنند و براین اساس ایشان و شش نفر دیگر به‌عنوان مرجع معرفی و اعلام شد، در صورتی که معمولاً پس از رحلت هر مرجع از ناحیه علما و بزرگان یک نفر شاخص معرفی می‌شود تا مردم از تحیر خارج شوند. بعضی از افراد جامعه مدرسین نزد من آمدند و گفتند: «به جامعه گفته‌اند به هر قیمتی که هست باید آقای خامنه‌ای را به‌عنوان مرجع معرفی کنید زیرا مصلحت نظام چنین اقتضا می‌کند؛ لیکن من و بعضی دیگر مخالف بودیم، ولی کاری از ما ساخته نبود فقط از جلسه خارج شدیم،» اینجاست که خطر فدا کردن حقیقت در راه مصلحت محسوس می‌گردد.

قانون جامعه مدرسین این بود که هر طرحی باید در جلسه اقلاً به امضای چهارده نفر برسد تا بتوان به نام جامعه اعلام نمود، آقایان گفتند: ما با تلفن از هفت نفر دیگر که حضور نداشتند موافقت گرفته‌ایم در صورتی که لازم بود همه در جلسه حاضر باشند، به‌علاوه برخی از آنان تکذیب کردند. و بالأخره با این وضع غیرعادی و با فشاری که ما در قم ناظر بودیم مرجعیت شیعه را فدای اغراض سیاسی کردند و ملت را به اشتباه انداختند.^۱

مطلب سوم. مشاهدات آیت‌الله آذری قمی از مرجعیت آقای خامنه‌ای

«در سال ۷۳ یک هفته به وفات آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی (قدس سره) خدمت ایشان [رهبری] رفتم و عرض کردم بعضی به اندیشه مرجعیت شما معترض می‌باشند. فرمودند به دو دلیل موافق نیستم. دلیل اول اینکه وقت مراجعه به مدارک را ندارم و دلیل دوم اینکه بعضی یا خیلی‌ها (تردید از من است) را از خود اعلم می‌دانم و تو را هم از همه اعلم می‌دانم.»

باب پنجم. بررسی مصوّبات تشکّل‌های روحانی حکومتی

در مورد بیانیه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ جامعه مدرسین نکاتی قابل ذکر است:

جامعه مدرسین قبل از این بیانیه چهار تصمیم در حوزه مرجعیت گرفته است: پس از آیت‌الله خمینی، پس از آیت‌الله خویی، پس از آیت‌الله گلپایگانی، و بالآخره درباره ارجاع احتیاطات آیت‌الله اراکی. کلیه این تصمیمات شفاف است. جایی که اختلاف نظر بوده تعداد شرکت‌کنندگان و تعداد موافقان یا مخالفان هر تصمیم در صورت جلسات ثبت شده است. در آخرین تصمیم مورخ ۱۰ دی ۱۳۷۲ شش نفر از مراجع بالفعل تقلید برای ارجاع احتیاطات مرحوم آیت‌الله اراکی و در واقع به‌عنوان مراجع بعد از ایشان رأی می‌آورند. نام آقای خامنه‌ای در میان ایشان نیست.

اعضای جامعه تصویب می‌کنند که موضوع با آقای خامنه‌ای در میان گذاشته شود و می‌شود. موضوع مسکوت گذاشته شد و اعلام نشد. اگر جامعه مدرسین نهادی مستقل از رهبری است استجازه در مورد امر

۱. نامه مورخ آذر ۱۳۷۶ آذری قمی به هاشمی رفسنجانی. در این زمینه مطالب بیشتری در کتاب *فراز و فرود آذری قمی* از زبان وی نقل شده است.

مرجعیت با ایشان چه محلی از اعراب داشته است؟ وقتی ایشان اسم خود را در لیست جامعه نمی‌بیند لیست مسکوت گذاشته می‌شود. مصوبه بسیار مهم جامعه مدرسین در جلسه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ مبنی بر اضافه کردن اسم آقای خامنه‌ای به شش نفری که قبلاً رأی‌گیری شده بود بدون هرگونه جزئیاتی درج شده است. چند نفر در جلسه شرکت داشتند؟ چند نفر به این پیشنهاد رأی دادند؟ چه کسی چنین پیشنهادی را داده بود؟ چه طور ممکن است این مصوبه بدون اطلاع از آقای خامنه‌ای اعلام شده باشد؟ (با توجه به اینکه مصوبه کم‌اهمیت ارجاع احتیاطات مورخ ۱۰ دی ۱۳۷۲ مشروط به نظرخواهی از ایشان شده بود).

به روایت آیت‌الله منتظری جلسه فوق‌الذکر با هفت عضو تشکیل شده بود، نظر هفت نفر غائب در جلسه نیز با تلفن اخذ شده بود، درحالی‌که مطابق آئین‌نامه جامعه چنین جلسه‌ای رسمیت نداشته و تصمیمات آن بی‌اعتبار است. ثانیاً به گزارش آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری برخی از آن‌ها که ادعا شده بود به ایشان تلفن شده است، تکذیب کردند. آیت‌الله آذری مشخصاً به تکذیب مرحوم آیت‌الله جلال طاهر شمس تصریح می‌کند. ثالثاً به گزارش آیت‌الله منتظری اعلام مرجعیت آقای خامنه‌ای در جلسه فوق با مخالفت برخی از حاضرین (ظاهراً آیت‌الله مؤمن قمی و آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی) مواجه می‌شود و مخالفین به اعتراض جلسه را ترک می‌کنند.

بیانیه‌های مهم جامعه مطابق آئین‌نامه آن باید توسط تمام حاضرین در جلسه امضا شود.

ماده ۱۹ اساس‌نامه جامعه مدرسین اصلاح شده در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۷ منتشر شده در روزنامه رسمی مورخ ۸ آذر ۱۳۶۸ مقرر می‌دارد:

«رسمیت جلسات جامعه و مصوبات آن مشروط به حضور و رأی بیش از یک‌سوم تمام اعضاء جامعه است و در جلساتی که با حضور بیش از دو سوم اعضا تشکیل می‌شود رأی اکثریت حاضر ملاک خواهد بود. تبصره ۱: در مسائل مهم بعد از تصویب در جلسه رسمی باید به تأیید کتبی افراد دیگر تا تعداد بیش از نصف تمام اعضا برسد.»^۱ جامعه مدرسین تا اواخر دهه شصت ۳۹ عضو ثبت شده دارد.^۲ البته بسیاری از اعضا در جلسات شرکت نمی‌کردند تا آنجا که دبیر جلسه گزارش جلسات سال ۱۳۷۳ را این‌گونه ارائه کرد: «در سال گذشته ۵۰ جلسه داشتیم که ۲۱ جلسه به رسمیت نرسیده است.»^۳

یکی از این جلسات که به رسمیت نرسیده بود جلسه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ بوده است. مطابق آئین‌نامه رسمیت جلسه و مصوبات آن منوط به حضور حداقل ۱۴ نفر بوده، درحالی‌که در این جلسه نصف حد نصاب حضور داشته‌اند. مصوبه ۱۴ رأی لازم داشته که حتی با تلفن نیز این نصاب تأمین نشده با توجه به مخالفت قطعی برخی شرکت‌کنندگان و برخی تلفن‌شوندگان. به‌علاوه مطابق تبصره شماره ۱ ماده ۱۹ آئین‌نامه «در مسائل مهم بعد از تصویب در جلسه رسمی باید به تأیید کتبی افراد دیگر تا تعداد بیش از نصف تمام اعضا برسد.» چه مسئله‌ای مهم‌تر از مرجعیت مقام رهبری؟ این مصوبه امضای حداقل بیست نفر از اعضا را لازم داشته است. درحالی‌که فقط دبیر جامعه مدرسین مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی آن را امضا کرده است، البته ایشان با کمال تواضع بیانی‌های را امضا می‌کنند که نخستین مرجع معرفی شده خودشان هستند، یعنی

۱. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آغاز تا اکنون، جلد ۲، ص ۷۵-۷۲.

۲. پیشین، ص ۱۳۵-۱۳۱.

۳. جلسه ۱۸ فروردین ۱۳۷۴، پیشین، ص ۱۳۶-۱۳۵.

خودشان خودشان را به عنوان مرجع به مردم معرفی می کنند! این بیانیه جامعه مدرسین در حوزه های علمیه بازتاب بسیار منفی داشت. به چند دلیل یکی مرجعیت افراد فاقد شرائط به دلیل قدرت سیاسی، دیگری رویه حوزه ها معرفی یک نفر به عنوان اعلم بوده تا مکلفین از سردرگمی نجات پیدا کنند نه اینکه هفت نفر جایزالتقلید معرفی شوند. آیا دیگر مراجع ممنوع التقلید بودند؟ همانند:

قم: مرحوم آیت الله حسینعلی منتظری نجف آبادی، مرحوم آیت الله سیدمحمد روحانی، مرحوم آیت الله سیدمحمد شیرازی، آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی، آیت الله سیدصادق روحانی، آیت الله سیدکاظم حسینی حائری، آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، آیت الله یوسف صانعی، آیت الله حسین نوری همدانی، و

نجف: آیت الله سیدعلی سیستانی، آیت الله سیدمحمدسعید حکیم، آیت الله محمداسحاق فیاض، آیت الله بشیر نجفی، و ...

مشهد: مرحوم آیت الله سیدحسن طباطبائی قمی، مرحوم آیت الله میرزا علی آقا فلسفی.

بیروت: مرحوم آیت الله سیدمحمدحسین فضل الله.

طبیعی بود که حوزه نجف، حوزه قم، حوزه مشهد و حوزه دیگر بلاد به این بدعت جامعه مدرسین به چشم بیانیه یک حزب سیاسی در اجرای یک امر حکومتی بنگرند نه کارشناسی اهل خبره امور شرعی.

نتیجه فصل یازدهم

سه روز بعد از وفات آیت الله اراکی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در اعلامیه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ به امضای دبیر وقت جامعه آیت الله فاضل لنکرانی هفت نفر را به ترتیب عنوان افراد واجد شرائط مرجعیت اعلام

کرد: آقایان ۱. محمد فاضل لنکرانی، ۲. محمدتقی بهجت، ۳. سیدعلی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، ۴. حسین وحید خراسانی، ۵. جواد تبریزی، ۶. سیدموسی شبیری زنجانی، ۷. ناصر مکارم شیرازی. جامعه روحانیت مبارز تهران نیز به ترتیب سه نفر را مرجع جایزالتقلید معرفی کرد: ۱. سیدعلی خامنه‌ای، ۲. محمد فاضل لنکرانی، ۳. جواد تبریزی. مجمع جهانی اهل بیت (ع) هم گزینش آقای خامنه‌ای را به‌عنوان مرجع طایفه شیعه مورد تأیید قرار داد.

بیانیه جامعه مدرسین به سه دلیل خلاف آئین‌نامه آن بوده، بی‌اعتبار است: یکی حد نصاب رسمیت جلسات ۱۴ نفر بوده، درحالی‌که تنها هفت نفر در این جلسه شرکت داشته‌اند. چند نفر هم در مخالفت جلسه را ترک کرده‌اند. دو مصوبت باید به تأیید بیش از یک‌سوم تمام اعضای جامعه برسد. درحالی‌که حتی برخی رأی‌های تلفنی هم تکذیب شد. سه. در مسائل مهم مصوبات باید به تأیید کتبی بیش از نصف تمام اعضا برسد، درحالی‌که این مصوبه یک امضا بیشتر نداشته است.

مصوبات جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز تهران و دیگر تشکلهای حکومتی روحانی بدعتی در تاریخ شیعه محسوب می‌شود یکی به دلیل معرفی افراد فاقد شرایط به‌عنوان مرجع تقلید، دیگر معرفی چند نفر محدود به‌عنوان مجتهدان واجد شرایط درحالی‌که چنین افرادی چندین برابر افراد اعلام شده بودند. سوم رویه حوزه‌ها معرفی یک نفر اعلم برای رفع سردرگمی بوده نه معرفی چندین نفر بدون تعیین اعلم.

این بیانیه‌ها بازتاب بسیار منفی در حوزه‌های علمیه داشت و دخالت قدرت سیاسی در امر مرجعیت تلقی شد.

فصل دوازدهم

هم رهبری هم مرجعی خامنه‌ای!

در این فصل طی چهار باب مطالب زیر بررسی می‌شود:

- گواهی‌های اجتهاد و مرجعیت آقای خامنه‌ای صادره در آذر ۱۳۷۳
- روایت آیت‌الله منتظری
- عوامل صدور گواهی‌های اجتهاد
- عدم امکان توسل به طرق شرعیه برای اثبات اجتهاد و مرجعیت.

باب اول. گواهی‌های اجتهاد و مرجعیت آقای خامنه‌ای صادره در

آذر ۱۳۷۳

فعالیت‌های معاونت مرجعیت و روحانیت وزارت اطلاعات برای اخذ گواهی مرجعیت از علمای شهرستان‌ها به‌ویژه ائمه‌جمعه با شدت بیشتری در دستور کار قرار می‌گیرد و روزانه از چند نفر گواهی مرجعیت و افتاء اخذ می‌شود. در این مجال به گواهی هجده نفر از ائمه‌جمعه و نمایندگان مجلس خبرگان اشاره می‌شود. این گواهی‌ها از کتابی که در همان سال توسط یکی از نهادهای حکومتی قم منتشر شده نقل می‌شود: «مرجعیت حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) از دیدگاه فقها

و بزرگان»^۱

الف. گواهی این هفت نفر در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۷۳ صادر شده است: ۱. آیت‌الله سیدجلال‌الدین طاهری امام‌جمعه اصفهان و عضو مجلس خبرگان، ۲. آیت‌الله سیداسماعیل موسوی زنجانی امام‌جمعه زنجان و عضو مجلس خبرگان، ۳. آیت‌الله سیدحسن موسوی همدانی امام‌جمعه همدان و نماینده مجلس خبرگان، ۴. آیت‌الله علی‌اصغر معصومی امام‌جمعه تربت‌حیدریه و نماینده مجلس خبرگان، ۵. آیت‌الله سیدکمال فقیه ایمانی مدرس حوزه علمیه اصفهان، ۶. آیت‌الله محمدعلی تسخیری دبیرکل مجمع جهانی اهل‌بیت(ع)، ۷. آیت‌الله سیدعلی شفیعی نماینده مجلس خبرگان و مدرس حوزه علمیه اهواز.

در اعلامیه آیت‌الله طاهری اصفهانی (متولد ۱۳۰۵) آمده است:

«اکنون که بحمدالله والمّنه جمعی از کارشناسان خبره و متخصصان زبده حوزه مقدسه علمیه قم از جامعه محترم مدرسین، در موضوع خطیر مرجعیت شیعه به نتیجه رسیده‌اند و بار شرعی تعیین تکلیف عامه مردم را به دوش گرفته‌اند و چند نفر از بزرگان علم و تحقیق و رجال نام‌آور مسند ارشاد و تدریس را به‌عنوان فقهای جایزالتقلید معرفی فرموده‌اند، اینجانب نیز با ارج نهادن به تلاش جمعی آن بزرگواران، معتمد چنانچه در بین معرفی‌شدگان کسی معیناً یا محتملاً اعلم نباشد، با توجه به مصالح عالیّه اسلام و شرایطی که بر کشور و انقلاب اسلامی می‌گذرد و منافی که از وحدت رهبری سیاسی و مرجعیت دینی حاصل می‌گردد، اولی و اصلح آن است که شخصیت ممتاز و برجسته مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله جناب آقای حاج‌سیدعلی خامنه‌ای (دامت‌برکاته) عهده‌دار هر دو مسئولیت باشند.»

۱. تهیه و تنظیم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳.

آیت‌الله طاهری قدیمی‌ترین امام‌جمعه کشور در آن زمان است. ایشان در این اطلاعیه تحمیلی با ظرافت به صورت قضیه شرطیه که عدم تحقق مقدم در آن یقینی است، به مصلحت وحدت رهبری سیاسی و مرجعیت دینی اشاره می‌کند. درحقیقت وی به انحراف از وصیت بنیان‌گذار در لزوم تفکیک رهبری از مرجعیت دینی تعریض دارد. اعلامیه آیت‌الله طاهری از بارزترین ادله فشار نهادهای امنیتی بر علما برای تأیید و ترویج مرجعیت مقام رهبری است.

ب. چهار گواهی صادر شده به تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۷۳ عبارتند از:
۱. مرحوم آیت‌الله ابوالفضل خوانساری نجفی (۱۳۸۰-۱۲۹۵) عضو مجلس خبرگان و امام‌جمعه اراک، ۲. آیت‌الله محمدحسین زرنندی امام‌جمعه کرمانشاه، ۳. آیت‌الله عبدالجواد غروی‌ان امام‌جمعه نیشابور و عضو مجلس خبرگان، ۴. آیت‌الله محمد واعظ‌زاده رئیس مجمع جهانی دارالتقریب. پاسخ مرحوم آیت‌الله ابوالفضل خوانساری به درخواست مقامات این است:

«نظریه اینجانب از مدتی قبل این بوده که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای زمام حوزه علمیه را در دست بگیرند و رساله بنویسند و اگر مصلحت بدانند در هفته سه روز قم مشرف بشوند و درس شروع بفرمایند تا طلاب، از افادات ایشان بهره‌مند شوند.»

ج. آیت‌الله احمد جنتی دبیر شورای نگهبان و آیت‌الله ملک حسینی مدرس حوزه علمیه شیراز و عضو مجلس خبرگان در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۷۳ گواهی اجتهاد مقام رهبری را صادر می‌کنند.

د. گواهی اجتهاد صادر شده از این پنج نفر نیز فاقد تاریخ است (ظاهراً آذر ۱۳۷۳): ۱. آیت‌الله عباس محفوظی عضو جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم و نماینده مجلس خبرگان، ۲. آیت الله سید محمد علی موسوی جزایری امام جمعه اهواز و عضو مجلس خبرگان، ۳. آیت الله هادی روحانی عضو مجلس خبرگان و امام جمعه بابل، ۴. آیت الله سیدیحیی جعفری امام جمعه کرمان، ۵. آیت الله محی الدین فاضل هرنندی رئیس هیئت مدیره دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم و نماینده مجلس خبرگان. اعلامیه یک سطری آیت الله محفوظی (متولد ۱۳۰۷) در این میان معنی دار است: «با در نظر گرفتن شرایط، فقیه مجاهد حضرت آیت الله خامنه ای جایز تقلید می باشند.»

باب دوم. روایت آیت الله منتظری

اما خبرهای آیت الله منتظری در این زمینه شنیدنی است:

«... و پس از این اعمال، برخی از افراد سپاه و اطلاعات در بلاد مختلف به اهل علم و مبلغین فشار می آوردند که باید ایشان [مقام رهبری] را به عنوان مرجع معرفی کنید و از ایشان مسأله بگویند و از بیان فتاوی جمعی از مراجع جلوگیری می کردند، و هر کس تخلف می کرد علیه او گزارش می دادند و او را گرفتار دادگاه ویژه می کردند. کسی مخالف نبود که ایشان نیز مانند دیگران رساله و مقلدینی داشته باشد، ولی با این رفتار سپاه و اطلاعات و برخی نهادهای دیگر امر مرجعیت تحمیلی و مبتذل شد، و شاید برخی مسئولین بالا از این کارها خبر نداشتند ولی جریان چنین بود.»

وقتی آیت الله طاهری اصفهانی قضیه مرجعیت آقای خامنه ای را نوشت من به یک آقای گفتم بعید به نظر می رسید که آقای طاهری به این شکل مرجعیت آقای خامنه ای را بنویسد، او رفته بود به آقای طاهری گفته بود، ایشان گفته بود: من چه کنم؟ آقای رشیدی دادستان دادگاه ویژه در اصفهان چند مرتبه آمد اینجا و به من اصرار کرد که شما باید این را

بنویسید و من هم دیدم نمی‌شود ننویسم.
یا اینکه آیت‌الله آذری قمی با اینکه خلاف عقیده‌اش بود
با مقداری اگر و مگر یک چیزی نوشته بود. اینها با فشار بعضی
علما را وادار کردند که چیزهایی بنویسند، رادیو و تلویزیون
هم که در اختیار خودشان بود و مردم که روزنامه را می‌خوانند
یا به رادیو گوش می‌دهند چه می‌دانند که چه خبر است و این
امضاها به چه شکل گرفته شده است؟

خوب وقتی مرجعیتی به این شکل بخواهد درست شود
چه استقلالی برای حوزه‌ها و مرجعیت می‌ماند؟ به چند نفر از
جامعه مدرسین گفتم شما که برخلاف عقیده خود کاری
می‌کنید یا در برابر خلاف سکوت می‌کنید گناهکارید، باید شما
مخالفت خود را اعلام می‌کردید چون ممکن است مردم به
اعتماد شما از کسی تقلید کنند، مردم می‌گویند جامعه مدرسین
فلانی و فلانی هستند و اعتماد می‌کنند و قهراً شما مسئولید.^۱

به گزارش آیت‌الله آذری قمی در این زمینه با جزئیات بیشتری در
فصل چهاردهم اشاره خواهد شد. اما متأسفانه به گواهی اجتهادی که
خود وی به جناب آقای خامنه‌ای داده است دست پیدا نکردم.

باب سوم. عوامل صدور گواهی‌های اجتهاد

جمع قابل توجهی از شاگردان آیت‌الله خمینی اجتهاد مطلق آقای
خامنه‌ای و صلاحیت وی را برای افتاء تأیید کردند تعداد اندکی علناً
مخالفت کردند و اکثریت مراجع و علما در این زمینه سکوت کردند. تأیید
گروه نخست از چند حالت بیرون نیست:
یک. این تأیید برخاسته از شهادت حسی بر امر واقع و کاملاً معتبر
است و مخالفت‌ها مقبول و معتبر نیست.

۱. خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱ ص ۷۷۱ - ۷۷۰.

دو. تأیید اجتهاد و صلاحیت ایشان برای افتاء و مرجعیت خلاف واقع است و برخاسته از یکی از سه عامل زیر یا ترکیبی از آنهاست:

الف. تطمیع: پرداخت مقرری ماهانه یا صلّه یا اعطای برخی امتیازات مالی یا تقبل مخارج دفتر و مراکز پژوهشی متعلق به بسیاری روحانیون شاخص.

ب. تهدید: برخورد بسیار سخت با مراجع و علمای منتقد برای عبرت دیگر روحانیون از قبیل ترور شخصیت، تخریب، ایجاد محدودیت برای طلاب شرکت کننده در درس این‌گونه مراجع و علما، ایجاد محدودیت برای مؤمنانی که وجوهات شرعیّه خود را از طریق ایشان هزینه می‌کنند، اهانت و حمله مأموران لباس شخصی به درس و دفتر این‌گونه علما و مراجع.

ج. توهم: ایجاد این ذهنیت در میان علمای حوزه که مرجع تقلید معرفی شدن رهبر تنها نظام شیعی جهان باعث ارتقای کیان مذهب و استحکام جمهوری اسلامی است. براین اساس مصلحت مذهبی و سیاسی مهم‌ترین دلیل تأیید مرجعیت و اجتهاد رهبری بوده است.

تحقیق نگارنده نشان می‌دهد که وجه نخست (مطابق واقع بودن گواهی‌های اجتهاد و صلاحیت افتاء) کاملاً مخدوش است و کلیه ادّله برخلاف این وجه است. شواهد متعدّدی بر صحت هر سه عامل وجه دوم (خلاف واقع بودن این تأییدها و صحت مخالفت با اجتهاد و عدم صلاحیت افتاء ایشان) در دست است. از میان این سه عامل (تطمیع، تهدید و توهم) شواهد نشان می‌دهد که عامل نخست به شکل زائدالوصفی به کار گرفته شده و بسیار مؤثر بوده است، هرچند معنای آن این نیست که کلیه صادرکنندگان گواهی اجتهاد و صلاحیت افتای خلاف واقع به دلیل برخورداری از چرب و شیرین دنیا چنین احکامی را امضا

کرده‌اند. نگارنده از نزدیک شاهد زندگی فقیرانه و یا متوسط ضعیف برخی از این افراد بوده است. عامل تهدید به شکل غریبی به کار گرفته شده و در اکثر قریب به اتفاق علمای حوزه مؤثر بوده است. عامل سوم یعنی توهم ارتقای کیان مذهب با اعلام مرجعیت رهبری نیز متأسفانه در بسیاری از معممین ساده‌اندیش مؤثر بوده است و ایشان هرگز از خود نپرسیده‌اند چگونه حق از طریق باطل و نقض موازین مسلم دینی و اخلاقی تقویت می‌شود؟

هر یک از این سه عامل یا ترکیبی از آنها نتیجه‌ای جز بی‌اعتباری شهادت آن گروه از علما و فقهای که برخلاف واقع اجتهاد و صلاحیت رهبری را برای افتاء و مرجعیت صحه گذاشته‌اند ندارد. حاصل این واقعه تنها زیر سوال رفتن اجتهاد و صلاحیت افتای شخص آقای خامنه‌ای نیست، علاوه بر آن بی‌اعتباری همه معاونین و مؤیدین و مروّجین ایشان هم هست. مدرسه آیت‌الله خمینی با صدور گواهی اجتهاد مطلق و صلاحیت افتای آقای خامنه‌ای در حقیقت مرجعیت شیعه را به ابتذال کشید. اکثریت مراجع و فقهای سنتی نیز با سکوت تلخ خود بر این ابتذال دامن زدند. آن‌ها که داعیه کیان مذهب داشتند در عمل مذهب را موهون و مرجعیت را مبتذل کردند. آموزه «حفظ نظام واجب و اجبات است» مبنای چنین تصمیم‌گیری تاریخی در این مدرسه بود.

باب چهارم. عدم امکان توسل به طرق شرعیه برای اثبات اجتهاد

و مرجعیت

در این باب در دو مقام توسل به شیاع و بینه برای اثبات اجتهاد مطلق و مرجعیت آقای خامنه‌ای بحث می‌شود:

الف. ناکارآمدی شیاع

به نظر می‌رسد گواهی‌های اخذ شده برای به نمایش گذاشتن «شیاع» در اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای و صلاحیت وی برای فتوا و مرجعیت بوده باشد، وقتی نزدیک ۴۰ خبره به اجتهاد مطلق و صلاحیت افتاء و مرجعیت فردی شهادت دهند معنایش این است که اجتهاد و افتاء و مرجعیت وی با بالاترین طریق شرعی اثبات شده است و نیازی به اجازه اجتهاد شهادت دو خبره عادل نیست.

اما گواهی‌های اخذ شده به دلایل زیر فاقد اعتبار شرعی است و از تحصیل «شیاع مفید علم» عاجزند.

اولاً اکثر قریب به اتفاق گواهی‌دهندگان منصوبین رهبری در سِمَت‌های مختلف بوده‌اند. یکی از شروط اعتبار شهادت شرعی این است که «أن لا یكون الشاهد ممن له نصیب فیما یشهد به» شاهد در آنچه به آن شهادت می‌دهد نصیبی نداشته باشد. اثبات اجتهاد مطلق برای افتاء و مرجعیت آقای خامنه‌ای بهره فراوان دنیوی برای شهادت‌دهندگان داشته است. آیت الله منتظری: «فرضاً ائمه جمعه را هم تحریک کنند یک چیزی بگویند، همه می‌دانند که امام جمعه‌ها بعضاً حقوق بگیرند».^۱ آذری قمی هم چندین بار کتباً به این منافع تصریح کرده است، به عنوان نمونه: «افراد دیگری که مقام رهبری را در ردیف سایر مراجع قرار دادند از چه مزایایی برخوردار شدند! مثل [محمد یزدی] رئیس محترم قوه قضائیه که نظر به اعلمیت و افقهیت معظم له داده‌اند».^۲

ثانیاً شرط عدالت شاهد در این مورد با ورود احتمال بسیار قوی

۱. سخنرانی ۱۳ رجب، ۲۳ آبان ۱۳۷۶.

۲. نامه به خاتمی رئیس‌جمهور، ۵ آبان ۱۳۷۶، ص ۴، *فراز و فرود آذری قمی*، ص ۳۴۲.

تطمیع، تهدید و توهم قابل احراز نیست.

ثالثاً اگر مصلحت نظام در تشخیص شرائط رهبری مفید باشد، چنین تشخیصی در تشخیص شرائط مرجع تقلید یقیناً مضر است. اکثر قریب به اتفاق گواهی‌های صادر شده براساس مصلحت نظام نوشته شده است. برخی همانند آقایان راستی کاشانی، سیدمحمدباقر حکیم و هاشمی شاهرودی به این امر تصریح کرده‌اند. گواهی‌نامه مصلحتی از اثبات اجتهاد مطلق فاقد معارض معتبر برای مقام افتاء عاجز است.

رابعاً برخی گواهی‌نویسان به صدور گواهی اجتهاد زیر فشار اقرار کرده‌اند از جمله مرحوم آیت‌الله طاهری اصفهانی و مرحوم آیت‌الله آذری قمی. گواهی اجتهاد آیت‌الله مؤمن قمی به تصریح خود وی صرفاً در حد لازم برای رهبری بوده. به نقل آیت‌الله منتظری آیت‌الله مؤمن با مرجعیت مقام رهبری مخالف بوده است.

در نتیجه «شیاع مفید علم» بر اجتهاد مطلق برای مقام افتاء و مرجعیت آقای خامنه‌ای یقیناً حاصل نیست.

ب. ابتلای بینة به معارض

اثبات از طریق شهادت دو خبره عادل وقتی نزدیک ۴۰ خبره عادل کتباً شهادت به اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای داده باشند نیز به دلایل زیر کارساز نیست:

اولاً به توضیحاتی که گذشت عدالت و برخوردار نبودن شهادت‌دهندگان در منافع شهادت قابل احراز نیست، در نتیجه شرائط شرعی شهادت محقق نشده است، تا نوبت به عدد آن برسد.

ثانیاً شرط شرعی بینة عدم ابتلا به معارض است: «إذا لم تكن معارضة بشهادة آخرین من أهل الخبرة ینفیان عنه الاجتهاد» شهادت دو

شاهد عادل خبره به شرطی معتبر است که با شهادت دو شاهد خبره عادل دیگر بر عدم اجتهاد معارض نباشد. در مورد آقای خامنه‌ای حداقل هفت شهادت بر عدم اجتهاد مطلق برای افتاء و مرجعیت موجود است آقایان حسینعلی منتظری، سیدمحمدحسین فضل‌الله، سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، احمد آذری قمی، محمد مؤمن قمی، سیدحسن طاهری خرم‌آبادی و جلال طاهر شمس. این شهادت‌های بر عدم اجتهاد مطلق بدون معارض معتبر است. مسامحتاً اگر برخی از آن‌ها معتبر فرض شوند قاعده تساقط است، یعنی ادله حجیت متعارضین را شامل نمی‌شوند. لازم به ذکر است که اکثریت عددی مثبتین با توجه به توضیحاتی که گذشت مفید ظن معتبر نیست. در نتیجه مسئله با رجوع به قرائن قبلی که همگی حاکی از عدم اجتهاد مطلق ایشان بود خاتمه می‌یابد.

نتیجه فصل دوازدهم

معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات در آذر ۱۳۷۳ روزانه از ائمه جمعه شهرستان‌ها و نمایندگان خبرگان و دیگر مقامات روحانی گواهی تأیید صلاحیت آقای خامنه‌ای برای افتاء و مرجعیت أخذ و منتشر می‌کند. در این قسمت به هجده اجازه‌نامه دیگر اشاره شد که مهم‌ترین آن متعلق به آیت‌الله طاهری اصفهانی امام جمعه اصفهان است. ایشان به آیت‌الله منتظری توضیح داده که این شهادت‌نامه با اصرار دادستان دادگاه ویژه روحانیت اصفهان صادر شده است. حتی آیت‌الله آذری قمی هم با فشار اطلاعات با مقداری اما و اگر شهادت‌نامه نوشته است. به نظر آیت‌الله منتظری با دخالت و فشار نهادهای امنیتی و قضائی امر مرجعیت تحمیلی و مبتذل شده است. تطمیع، تهدید و توهّم از جمله عوامل سه‌گانه صدور چنین گواهی‌های اجتهاد یا شهادت مرجعیت

فصل دوازدهم: هم رهبری هم مرجعی خامنه‌ای! ۲۰۷

می‌تواند باشد. «شیاع مفید علم» بر اجتهاد مطلق برای مقام افتاء و مرجعیت آقای خامنه‌ای یقیناً حاصل نیست. گواهی‌نامه‌های اجتهاد مبتلا به گواهی عدم اجتهاد هستند و در هر صورت هیچ طریق شرعی معتبری برای احراز اجتهاد مطلق و صلاحیت مرجعیت آقای خامنه‌ای در دست نیست.

فصل سیزدهم

بدعت مرجعیت جغرافیایی

در فقه شیعه برای نخستین بار مرزهای قراردادی جغرافیایی به عنوان محدوده تقلید به رسمیت شناخته شد. در این فصل ابتدا به سه روایت از مرجعیت آقای خامنه‌ای اشاره می‌شود: روایت مقام رهبری، روایت آیت‌الله منتظری و روایت آیت‌الله آذری قمی. چهارمین باب به بررسی رساله *أجوبة الاستفتاءات* آقای خامنه‌ای اختصاص دارد. عنوان فصل برگرفته از مطالب باب سوم است.

باب اول. مقام رهبری از اعلام مرجعیت‌شان خبر نداشته‌اند!

جناب آقای خامنه‌ای در تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۷۳ مفصلاً درباره مرجعیت سخن گفت و پس از اشاره به هر دو فهرست قم و تهران مرجعیت تقلید شیعیان خارج از کشور را «متواضعانه و اینارگرانه» پذیرفت:

«آقایان فهرست دادند و اسم این حقیر را هم در آن فهرست آوردند. اما اگر از من سؤال می‌کردند، می‌گفتم این کار را نکنید. بدون اطلاع من این کار را کردند. بعد از آنکه اعلامیه‌شان صادر شده بود، من خبردار شدم؛ و الا نمی‌گذاشتم. حتی من به تلویزیون اطلاع دادم و گفتم اگر آقایان ناراضی نمی‌شوند، اعلامیه آن‌ها را که می‌خوانید، اسم مرا نخوانید. بعد گفتند که نمی‌شود؛ تحریف اعلامیه است. آقایان نشسته‌اند،

چند ساعت جلسه کرده‌اند؛ نمی‌شود... .

کسانی که اصرار می‌کنند و می‌گویند: آقا رساله بدهید، توجه کنند که من برای خاطر این از قبول بار مسئولیت مرجعیت استنکاف می‌کنم. بحمدالله آقایان هستند و نیازی به این معنا نیست. البته، خارج از ایران حکم دیگری دارد. بار آن‌ها را من قبول می‌کنم. چرا؟ برای خاطر اینکه آن بار را اگر من بر ندارم، ضایع خواهد شد. آن روزی که احساس کنم آقایانی که امروز بحمدالله در این‌جا هستند و به عقیده من کافی هستند - و می‌بینیم کفایت لازم و بلکه فوق اندازه ضروری برای تحمل بار مسئولیت هم امروز در قم وجود دارد - می‌تواند بار خارج را هم تحمل کنند، آن‌جا باز من کنار می‌کشم.

امروز من درخواست شیعیان خارج از ایران را قبول می‌کنم؛ برای خاطر اینکه چاره‌ای نیست. مثل همان جاهای دیگر است که ناگزیر هستیم. اما در داخل ایران هیچ احتیاجی نیست.

شما خیال می‌کنید کسانی که رادیوهای بیگانه و دستگاه‌های استکباری، برای مرجعیت دل به آن‌ها بسته‌اند، در داخل ایران کسانی‌اند که اگر خودشان را در معرض اطلاع ملت قرار دهند، ملت، آن‌ها را آرام می‌گذارد؟ ملت ایران از خائنین نمی‌گذرد. تا امروز نگذشته است، در آینده هم از خیانت‌کاران نخواهد گذشت.^۱

کدام ضرورت در خارج چنین اقتضایی داشت؟ چگونه مراجع نمی‌توانستند در خارج کاری کنند و فقط ایشان چنین توانی داشت؟ ده روز بعد از این سخنرانی پیروان مقام رهبری در اجرای فرمان ایشان در تاریخ ۲ و ۳ دی ۷۳ به حسینیه شهدای قم حمله کردند، با

۱. بیانات رهبری مورخ ۲۳ آذر ۱۳۷۳، پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری.

شکستن و تخریب وسائل حسینیّه شهدا با شعارهای بسیار زننده، طلاب را تهدید به تعطیل درس آیت‌الله منتظری کردند. از نظر حمله‌کنندگان خائنین باید ادب می‌شدند.

بررسی:

یک. آقای خامنه‌ای ادعا کرد: «آقایان فهرست دادند و اسم این حقیر را هم در آن فهرست آوردند. اما اگر از من سؤال می‌کردند، می‌گفتم این کار را نکنید. بدون اطلاع من این کار را کردند. بعد از آنکه اعلامیه‌شان صادر شده بود، من خبردار شدم؛ و آلاً نمی‌گذاشتم.»

این ادعا با توجه به شواهد زیر خلاف واقع و کذب محض است:
اولاً آقای خامنه‌ای از اعلام مرجعیت خود توسط جامعه روحانیت مبارز تهران مطلع بوده و به آقای علی‌اکبر ناطق نوری گفته نظر آقای مهدوی کنی را هم جویا شود، زیرا در آن زمان آقای مهدوی کنی در جلسات مجمع شرکت نمی‌کرده است. این هم عین روایت آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی:

«یادم هست آقای ناطق یک‌بار به من گفتند: "می‌خواهیم از سوی جامعه روحانیت اعلام کنیم که ایشان مرجع هستند و ایشان گفته‌اند از آقای مهدوی هم پرسید که آیا موافق هستند یا نه؟" گفتم: "بله. من نظرم این است که ایشان جزو مراجع هستند." بحث اعلمیت را نمی‌خواستیم مطرح کنیم، بلکه می‌خواستیم کسانی را که صلاحیت مرجعیت و فتوا، آن هم در سطح بالا و نه اجتهاد در سطح پایین را داشتند، اعلام کنیم و باتوجه به خصوصیات ایشان، در آن موقع واقعاً پذیرفتیم و بعد هم در مراحل مختلف، این نظر تأیید شد.»^۱

چه‌طور آقای خامنه‌ای که به آقای ناطق نوری سپرده قبل از اعلام

۱. گفت‌وگو با ماهنامه پاسدار اسلام، سال ۳۰، شماره ۳۶۰، قم، آذر ۱۳۹۰.

مرجعیتش نظر آقای مهدوی کنی را جویا شود، از اعلام مرجعیت خود توسط جامعه روحانیت مبارز تهران بی خبر بوده است!؟

ثانیاً ایشان از آقای امینی نایب رئیس وقت اعلام مرجعیت خود را به نحوی خواسته است. این هم شهادت آیت الله آذری قمی: «بعد از وفات آقای اراکی ایشان به آقای [ابراهیم] امینی تلویحاً یا تصریحاً از مطرح کردن ایشان [خودشان] حمایت می فرمودند.»^۱

ثالثاً آیت الله منتظری نوشته است: «بعضی از افراد جامعه مدرسین نزد من آمدند و گفتند: "به جامعه گفته اند به هر قیمتی که هست باید آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع معرفی کنید زیرا مصلحت نظام چنین اقتضا می کند."»^۲

آیا آقای خامنه‌ای از دستور به جامعه مدرسین برای معرفی خود به عنوان مرجع به هر قیمت بی اطلاع بوده اند!؟

دو. بی اطلاعی جناب آقای خامنه‌ای از تصمیم جامعین قابل پذیرش نیست، اولاً ایشان از تمایل جامعه مدرسین به معرفی شش مرجع از یک سال قبل مطلع بوده است. ثانیاً از دو نهاد کاملاً مطیع که حتی معرفی مراجعی جهت ارجاع احتیاطات را بدون اجازه مقام رهبری انجام ندادند، آیا پذیرفتنی است که امر مهم معرفی مراجع جایزالتقلید پس از وفات آیت الله اراکی که نظام از مدت‌ها قبل برایش برنامه‌ریزی کرده بود بدون صلاح‌دید مقام رهبری انجام شود؟ حاشا و کلا. ثالثاً آیا اعضای همانند آقای محمد یزدی و علی اکبر ناطق نوری (البته در آن زمان) که بدون اذن ولی امر آب نوشیدن را هم جایز نمی دانند ممکن است چنین امری را به

۱. نامه مورخ آذر ۱۳۷۶ آذری قمی به هاشمی رفسنجانی.

۲. *خاطرات آیت الله منتظری*، ج ۱ ص ۷۷۰.

اطلاع ایشان نرسانده باشند؟

سه. فرض می‌کنیم جناب آقای خامنه‌ای به تلویزیون اطلاع داده و گفته «اگر آقایان ناراضی نمی‌شوند، اعلامیه آن‌ها را که می‌خوانید، اسم مرا نخوانند.» آقای علی لاریجانی که پنج ماه بیشتر از انتصابش به مدیرعاملی سازمان صداوسیما نمی‌گذرد عرض می‌کند: «نمی‌شود؛ تحریف اعلامیه است. آقایان نشسته‌اند، چند ساعت جلسه کرده‌اند؛ نمی‌شود.» آیا احدی احتمال جدی بودن چنین گفت‌وگویی را می‌دهد؟ اینها تعارفی بیشتر نیست.

چهار. اگر رهبری سودای مرجعیت نداشت، بلافاصله بعد از رهبری شورای استفتاء و تدریس خارج برای روحانیون حکومتی تشکیل نمی‌داد و به پرسش‌های شرعی مردم پاسخ نمی‌داد، و مقامات امنیتی و قضایی را از دخالت در امر مرجعیت و تقلید نهی می‌کرد، و وجوهات شرعی قبول نمی‌کرد و در حوزه‌ها از بودجه حکومت به طلاب شهریه پرداخت نمی‌کرد. حساسیتی که ایشان در همین سخنرانی درباره مرجعیت آیت‌الله منتظری نشان می‌دهد بهترین دلیل تمایل واقعی ایشان به تصدی مرجعیت است.^۱

۱. در مورد مرجعیت خارج کشور آقای خامنه‌ای ذکر خاطره‌ای یکی از مرتبین با سفارت جمهوری اسلامی در یکی از کشورهای اروپائی خالی از فایده نیست: «بین سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ دوستانی در پی جمع‌آوری امضا از روحانیون خارج کشور برای مرجعیت آقای خامنه‌ای برآمدند با من هم تماس گرفتند من از امضای بی‌بنیه استنکاف کردم، البته آن‌ها که امضا کردند بعدها به عرش رسیدند. من البته توانایی نداشتیم به صراحت دلیل امضا نکردن را بگویم. به بهانه‌ای از امضا خودداری کردم. همان زمان به یکی از دوستان که از قضا فرد فهمیده‌ای بود و مشوق من برای امضا بود گفتم واقعاً شما آقای خامنه‌ای را در حد مرجعیت یا حتی اعلم می‌دانید که به شیعیان خارجی زبان‌بسته معرفی کنیم؟ پاسخ داد: خیلی مهم نیست! ایشان که رساله ندارد. شیعیان هم که در نهایت در مسائل فقهی به رساله مراجع تقلید رجوع می‌کنند، رساله‌ها هم که در غالب احکام عین هم است، لذا عملاً مردم فقط در مسائل

پنج. جناب آقای خامنه‌ای فرموده‌اند: «کسانی که اصرار می‌کنند و می‌گویند: آقا رساله بدهید، توجه کنند که من برای خاطر این از قبول بار مسئولیت مرجعیت استنکاف می‌کنم. بحمدالله آقایان هستند و نیازی به این معنا نیست. البته، خارج از ایران حکم دیگری دارد. بار آنها را من قبول می‌کنم. چرا؟ برای خاطر اینکه آن بار را اگر من بر ندارم، ضایع خواهد شد.»

اولاً مرزهای جغرافیایی در مقلد و مقلد اعتبار شرعی ندارد. در امر تقلید چه فرقی بین شیعیان ایرانی و غیرایرانی است؟ آیا ایشان برای این تمایز خود دلیل و سابقه شرعی سراغ دارند؟

ثانیاً شیعیان خارج از کشور همانند شیعیان داخل کشور هیچ نیازی به مرجعیت ایشان نداشتند. با وجود مراجع حوزه علمیه نجف و دیگر بلاد از جمله بیروت جناب رهبری از کدام نیاز به زمین مانده در خارج از کشور سخن می‌گویند؟

ثالثاً با توجه به وسایل ارتباط جمعی و انتشار فتاوی ایشان به زبان فارسی آیا اگر کسی در داخل کشور از ایشان تقلید کند به نظر ایشان مجزی نیست؟! اگر ایشان مرجع داخل نیستند چرا وجوهات داخل را أخذ می‌کنند؟! چرا شعری می‌گویند که در قافیه‌اش گیر کنند؟! این سخنان را جز بر تعارفی خنک نمی‌توان حمل کرد.

شش. اما اینکه ایشان تاکنون یعنی پس از بیست و پنج سال رساله نداده است دلیلش تواضع و خفض جناح نیست، اگر نخواهد از روی رساله «امام راحل عظیم‌الشأن» رونویسی کند یک دوره کامل مراجعه به

سیاسی به ایشان رجوع خواهند کرد. البته اشاره‌ای هم داشت که حالا از تهران هم از ما خواسته‌اند که مرجعیت خارج از کشور ایشان را ما امضا کنیم، ما هم امضا می‌کنیم تا گمان نکند ما با نظام یا با رهبری زاویه داریم.»

مدارک می‌طلبند، آن هم برای کسی که مبانی اصولی دستش باشد، خارج فقه و اصول گفته باشد، از همه مهم‌تر فرصت و وقت کافی برای استفراغ و سوع داشته باشد. مرجعیت یک کار تمام وقت است. رهبری هم یک کار تمام وقت از سنخ دیگر است. این دو با هم جمع نمی‌شود، به‌خصوص برای کسی که از باء بسم‌الله آغاز کرده است.

هفت. مقام محترم رهبری درباره آیت‌الله منتظری البته بدون ذکر نام

فرمودند:

«شما خیال می‌کنید کسانی که رادیوهای بیگانه و دستگاه‌های استکباری، برای مرجعیت دل به آن‌ها بسته‌اند، در داخل ایران کسانی‌اند که اگر خودشان را در معرض اطلاع ملت قرار دهند، ملت، آن‌ها را آرام می‌گذارد؟ ملت ایران از خائنین نمی‌گذرد. تا امروز نگذشته است، در آینده هم از خیانتکاران نخواهد گذشت.»

اولاً مرحوم آیت‌الله منتظری استاد جناب آقای خامنه‌ای در درس شرح اشارات بوده است. ایشان درباره استاد خود این‌گونه بی‌ادبانه و غیرمنصفانه سخن گفته است. عاقبت ایشان دیدنی است.

ثانیاً عبارت زیر از کیست؟

«شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پخش دروغ‌های رادیو بیگانه متأثر نباشید. مردم ما شما را خوب می‌شناسند، و حیل‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند.... جنابعالی ان‌شاء‌الله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید.»

ثالثاً روشن است که انگشت اشاره جناب آقای خامنه‌ای به سوی چه

کسی نشانه رفته است. وزارت اطلاعات و سپاه پیام این سخنان و مخاطب آن را به خوبی درک کردند و به وظیفه خود آگاه شدند تا به پیش‌بینی رهبری مبنی بر اینکه «ملت ایران از خائنین نمی‌گذرد» جامه عمل بپوشانند.

هشت. یکی از شرایط مرجعیت عدالت است. دروغ، افترا و اهانت مخلّ به عدالت می‌باشد. با توجه به مستندات فوق جناب آقای خامنه‌ای با اظهار اینکه از اعلام مرجعیت خود بی‌خبر بوده، و با انتساب استاد خود به خیانت مرتکب دروغ، افترا و اهانت شده، حتی اگر از ملکه اجتهاد مطلق هم برخوردار بود، به دلیل فقدان عدالت شرعاً صلاحیت مرجعیت و افتاء را ندارد.

باب دوم. روایت آیت‌الله منتظری

«پرسش: پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله اراکی و بحران مرجعیت در سال ۷۳ که با اقبال مردمی و رویکرد خواص علما - همچون آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله مؤمن و دوازده تن دیگر از علما - نسبت به حضرتعالی از یک‌سو و دخالت نیروهای امنیتی و حکومتی از سوی دیگر همراه بود، آقای خامنه‌ای سخنرانی تندی در این زمینه ایراد نمودند که در آن به‌طور صریح - البته بدون ذکر نام - به حضرتعالی اشاره شده بود و نوعی جهت‌دهی به گروه‌های فشار محسوب می‌شد؛ به دنبال این سخنرانی گروه‌های فشار پس از نماز جمعه مجدداً و برای چندمین بار با سنگ و چوب به بیت حضرتعالی حمله کردند و فردای آن به محل درس یورش آورده و تریبون و لوازم حسینی را شکستند و شاگردان را تهدید نمودند، که البته با دخالت شورای عالی امنیت ملی غائله خاتمه یافت. حضرتعالی علت اصلی این تهاجمات را چه می‌دانید و فکر می‌کنید به چه دلیل هر از گاه این‌گونه به حضرتعالی - با

آن‌همه سوابق و با اینکه استاد همهٔ حضرات بوده‌اید - حمله‌ور می‌شوند؟ و بفرمایید در آن‌زمان چه واکنشی از خود نشان دادید و آیا به محاکم قضایی شکایت بردید؟

پاسخ: از همان اوایل رهبری آقای خامنه‌ای کاملاً مشهود بود که یک عده می‌خواهند برای مرجعیت ایشان زمینه‌سازی کنند و حتی در زمان آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی هم عده‌ای این مسئله را مطرح می‌کردند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین مانعی که این عده در راه خود می‌دانستند من بودم، آن‌ها پیش خود تحلیل می‌کردند که اگر مرجعیت فلانی فراگیر شود موجب می‌شود تا رهبری آقای خامنه‌ای هم تضعیف شود، لذا از همان ابتدا به بهانه‌های مختلف به من و بیت من حمله می‌کردند و در جامعه به صورت یک‌سویه تبلیغات و جوسازی به راه انداختند؛ آن‌ها معمولاً برای حملات خودشان بعضی صحبت‌های مرا بهانه می‌کردند ولی بعد از فوت مرحوم آیت‌الله اراکی من صحبتی نکرده بودم و بهانه‌ای در دست آنان نبود، این بود که مطالب رادیوهای خارجی از جمله رادیو بی‌بی‌سی را بهانه کردند که بله این رادیوها دارند بر روی مرجعیت فلانی تبلیغ می‌کنند و معلوم می‌شود مثلاً برنامه‌ای و توطئه‌ای در کار است!

در حالی که رادیوهای خارجی به ارائهٔ تحلیل و گزارش از وضعیت مرجعیت می‌پرداختند و اتفاقاً در گزارش‌هایشان بارها از دیگران و حتی شخص آقای خامنه‌ای نام می‌بردند. خلاصه بعد از فوت آیت‌الله اراکی جو را به صورت شدیدی مسموم کردند تا آنجاکه بسیاری از علما از برگزاری مراسم ختم برای آیت‌الله اراکی صرف‌نظر کردند، چون آن روزها یک عده را به عنوان "حزب‌الله" و امثال آن راه انداخته بودند و در مراسم علما به نفع مرجعیت آقای خامنه‌ای شعار می‌دادند؛ روی این اساس من هم صلاح ندیدم برای آیت‌الله اراکی مراسم بگیرم و فقط پیام تسلیتی نوشتم چون احتمال درگیری زیاد بود، حتی

اعضای دفتر را جمع کردم و به آنان گفتم لازم نیست برای مرجعیت من تبلیغ کنید یا نفی دیگران را نمایید. اما یک وقت دیدم آقای خامنه‌ای دربارهٔ مسألهٔ مرجعیت سخنرانی کرد و به‌طور کنایه کالصریح علیه من موضع‌گیری نمود، البته از من نام نبرد ولی به گونه‌ای بود که همگان مرجع ضمیر را پیدا کردند، ایشان در این سخنرانی مطالب رادیوهای خارجی را بهانه کرده و حتی تعابیر تندی مثل «خیانت» را به من نسبت داد.

پس از این سخنرانی بود که در سطح شهر قم اطلاعاتی پخش شد که افراد را تحریک می‌کرد تا به بیت من حمله کنند، و بعد از نماز جمعه مجدداً گروه‌های فشار را مقابل منزل ما جمع کردند و علیه من و آیت‌الله مؤمن - که بعضی مردم را به ما ارجاع داده بود - شعار دادند؛ فردای آن روز هم به محل درس آمدند و من با وجود همهٔ خطرات در محل درس حاضر شدم و درس را گفتم ولی آنان پس از پایان درس شروع کردند به شعار و اینکه فلانی مرجع بی‌بی‌سی است و اعدام باید گردد و...! بعد هم تریبون و لوازم حسینیه را شکستند و شاگردان را تهدید کردند که اگر فردا به درس بیایید با شما معاملهٔ ضد انقلاب می‌کنیم.

خلاصه روز بعد با دخالت شورای عالی امنیت ملی آن غائله خاتمه یافت و شاگردان هم شکایتی علیه مهاجمان تنظیم کردند و بعضی آقایان اساتید دانشگاه هم نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی نوشتند که البته هیچ‌گونه ترتیب اثری به آن داده نشد؛ آقاسعید [منتظری] هم نامه‌ای به آقای خامنه‌ای نوشت که طبق معمول آن‌هم بی‌جواب ماند.^۱

باب سوم. عذرخواهی آیت‌الله آذری قمی

آیت‌الله آذری قمی سه سال بعد به این مسئله این‌گونه اعتراض

می‌کند:

«چرا مقام معظم رهبری وضعیت مرجعیت به‌خصوص حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری را به دست یک مشت بیچه‌های اطلاعاتی داده‌اند که شبانه قصد تعدی به حریم مرجعیت و غارت آرشیو و دیگر اشیاء ایشان را می‌نمایند، افراد ناصح و خیرخواه را با چشم بسته و اهانت به زندان می‌برند. هنوز برخی وسائل غارتی را حتی با وساطت آیت‌الله مؤمن نیز برنگردانده‌اند، همان‌طور که قوم وحشی مغول با علم و کتاب کردند...»

آن روز یک نفر از جامعه مدرسین در دفاع و حمایت از معظم‌له قدمی برداشت و کلمه‌ای نگفت، حتی حقیر هم به خیال واهی اینکه طرف مقام معظم رهبری است چیزی نگفتم، ولی امروز از خدای خود و پیامبرم شرمندهام و معذرت می‌خواهم.

متأسفانه نه‌تنها عاملین جنایت حمله و حشیمانه به بیت مرجعیت که به سرپرستی [خسرو مشهور به روح‌الله] حسینیان انجام پذیرفت تاکنون هیچ مؤاخذه‌ای نشده‌اند، بلکه به‌عنوان تشویق به حج مشرف شدند. حج‌شان مقبول باد! جای تعجب و تأسف اینجاست که چنین فردی را مسئول مرکز اسناد انقلاب اسلامی می‌گمارند.

به‌رحال در این مبارزه ظالمانه با مقام شامخ مرجعیت، دادگاه ویژه غیرقانونی روحانیت نیز کم آتش نسوزاند. که مسئولیت (معنای مسئولیت مجرم بودن نیست، بلکه معنایش این است که خبرگان رهبری می‌توانند از معظم‌له توضیح بخواهند) مستقیم این حق‌کشی و حق‌کشی‌های دیگر درمورد روحانیون متوجه شخص مقام معظم رهبری است، که اگر خبر

دارند و اعجابا و اگر خبر ندارند و اأسفا. تعطیل این دادگاه خلاف قانون اساسی را از جنابعالی خواهانم.»^۱

آیت‌الله آذری قمی یک‌ماه بعد دربارهٔ سخنرانی مقام رهبری و اقدامات وزارت اطلاعات می‌نویسد:

«... تا رأی بی‌مبنا و مأخذ جامعه صادر شد، آن هم با فشار بچه‌های اطلاعاتی و دلالی آقای یزدی، سپس اعلام قبولی ایشان برای خارج فقط و تعیین معاونتی در اطلاعات برای جانداختن مرجعیت ایشان در داخل با حبس و چیزهایی از آن قبیل. نامه‌هایی در این رابطه با شخص ایشان داشتم که هرگز حاضر به انصراف نشدند.»^۲

باب چهارم. انتشار رسالهٔ أجوبة الاستفتاءات

چند ماه بعد از اعلام قبول مرجعیت خارج از کشور رساله‌ای با مشخصات زیر منتشر شد: *أجوبة الاستفتاءات ولی‌امر المسلمین سماحة آية‌الله‌العظمی‌السید‌علی‌الحسینی‌الخامنی‌دام‌ظله‌الوارف، الجزء الأول العبادات.*^۳

در مقدمهٔ کتاب «دائرةٔ استفتاءات دفتر آیت‌الله‌العظمی‌خامنه‌ای» آورده است: «سیل سوالات شرعی از دفتر رهبر امت اسلامی از ده‌ها هزار تجاوز می‌کند، ایشان برخی را طبق رأی خود و برخی دیگر را طبق فتوای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی پاسخ داده است. این مجموعه کلیه

۱. نامهٔ سرگشاده به سیدمحمد خاتمی، ۵ آبان ۷۶.

۲. نامه مورخ آذر ۷۶ به هاشمی رفسنجانی.

۳. الكويت، دارالنبأ للنشر و التوزيع، ۱۹۹۵/۱۴۱۵ [بهمن یا اسفند ۱۳۷۳ یا بهار ۱۳۷۴]. این رساله توسط سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در ۳۴۷ صفحه در تهران در سال ۱۳۷۵ منتشر شد. چاپ اول عربی شامل ۱۱۱۳ سوال و جواب است. ترجمهٔ رساله به فارسی دری توسط دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور افغانستان در سال ۱۳۷۵ در قم و ترجمهٔ آن به فارسی توسط احمدرضا حسینی در ۵۲۸ صفحه در سال ۱۳۷۹ در تهران منتشر شد.

ابواب فقهی به‌ویژه امور مبتلابه را در بر می‌گیرد. بعد از اصرار شدید مؤمنین از سراسر عالم و واگذاری زمام مرجعیت تقلید به ایشان از جانب علمای خبره، بالأخره ایشان اجازه نشر این مجموعه را البته بعد از تهذیب و تعریب و تیویب و بررسی مجدد صادر کردند.^۱

این رساله براساس آخرین ویرایش آن در پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری (بهار ۱۳۹۲) از تقلید تا احکام قبرستان را در بر می‌گیرد و شامل ۲۱۱۸ سوال و جواب است. نمونه‌ای از این پرسش و پاسخ‌ها با رعایت شماره مسلسل ویرایش اخیر رساله از پایگاه اطلاع‌رسانی رهبری نقل می‌شود:

س ۹: آیا تقلید از مجتهدی که متصدی مقام مرجعیت نبوده و رساله عملیه هم ندارد، جایز است؟

ج: در صحت تقلید از مجتهد جامع‌الشرايط، تصدی مرجعیت یا داشتن رساله عملیه شرط نیست، لذا اگر برای مکلفی که قصد تقلید از او را دارد، ثابت شود که وی مجتهد جامع‌الشرايط است، تقلید اشکال ندارد. س ۱۰: آیا تقلید از کسی که در یکی از ابواب فقه مثل نماز و روزه به درجه اجتهاد رسیده، جایز است؟

ج: فتوای مجتهد متجزی که تنها در برخی ابواب فقهی دارای فتوا و نظر اجتهادی است برای خودش حجت است، ولی جواز تقلید دیگران از او محل اشکال است؛ اگر چه جواز آن بعید نیست.

س ۱۶: آیا در تقلید، اعلمیت مرجع شرط است یا خیر؟ معیار و ملاک اعلمیت چیست؟

ج: در مسائلی که فتوای اعلم با فتوای غیراعلم اختلاف دارد، احتیاط

آن است که از اعلم تقلید کند و ملاک اعلمیت این است که آن مرجع نسبت به سایر مراجع قدرت بیشتری بر شناخت حکم الهی داشته باشد و بهتر بتواند احکام شرعیه را از أدله استنباط کند و همچنین نسبت به اوضاع زمان خود به مقداری که در تشخیص موضوعات احکام و ابراز نظر فقهی مؤثر است، آگاه‌تر باشد.

س ۲۱: از چه کسی باید تقلید کنیم؟

ج: از مجتهدی که جامع شرایط فتوا و مرجعیت است، و بنا بر احتیاط باید اعلم هم باشد.

س ۵۲: در صورت تعارض فتوای ولی امر مسلمین با فتوای مرجعی در مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وظیفه شرعی مسلمانان چیست؟ آیا معیاری برای تفکیک احکام صادره از طرف مراجع تقلید و ولی فقیه وجود دارد؟ مثلاً اگر نظر مرجع تقلید با نظر ولی فقیه در مسأله موسیقی اختلاف داشته باشد، متابعت از کدام یک از آنان واجب و مجزی است؟ به‌طور کلی احکام حکومتی که در آن نظر ولی فقیه بر فتوای مراجع تقلید برتری دارد، کدام است؟

ج: در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و اموری که به عموم مسلمانان ارتباط دارد، نظر ولی امر مسلمین باید اطاعت شود. ولی در مسائل فردی محض، هر مکلفی باید از فتوای مرجع تقلیدش پیروی نماید.

س ۵۶: آیا اعتقاد به اصل ولایت فقیه از جهت مفهوم و مصداق یک امر عقلی است یا شرعی؟

ج: ولایت فقیه که عبارت است از حکومت فقیه عادل و دین‌شناس حکم شرعی تبعیدی است که مورد تأیید عقل نیز می‌باشد، و در تعیین مصداق آن روش عقلایی وجود دارد که در قانون اساسی جمهوری

اسلامی ایران بیان شده است.

س ۶۱: وظیفه ما در برابر کسانی که اعتقادی به ولایت فقیه جز در امور حسبیه ندارند، با توجه به اینکه بعضی از نمایندگان آنان این دیدگاه را ترویج می‌کنند، چیست؟

ج: ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی و اداره امور اجتماعی ملت اسلامی در هر عصر و زمان از ارکان مذهب حقه اثنی عشری است که ریشه در اصل امامت دارد، اگر کسی به نظر خود براساس استدلال و برهان به عدم لزوم اعتقاد به آن رسیده باشد، معذور است، ولی ترویج اختلاف و تفرقه بین مسلمانان برای او جایز نیست.

س ۶۳: کلمه ولایت مطلقه در عصر پیامبر اکرم (ص) به این معنی استعمال شده است که اگر رسول اکرم (ص) شخصی را به انجام کاری امر کنند، انجام آن حتی اگر از سخت‌ترین کارها هم باشد بر آن فرد واجب است، به‌طورمثال اگر پیامبر (ص) به کسی دستور خودکشی بدهند. آن فرد باید خود را به قتل برساند. سؤال این است که آیا ولایت فقیه در عصر ما با توجه به اینکه پیامبر اکرم (ص) معصوم بودند و در این زمان ولی معصوم وجود ندارد، به همان معنای عصر پیامبر (ص) است؟

ج: مراد از ولایت مطلقه فقیه جامع‌الشرايط این است که دین حنیف اسلام که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد دین حکومت و اداره امور جامعه است، لذا همه طبقات جامعه اسلامی ناگزیر از داشتن ولی امر و حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نماید، و از نظام جامعه اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید، و وسائل پیشرفت و شکوفایی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تأمین کند. این کار در مرحله اجرا ممکن است با مطامع و

منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد، حاکم مسلمانان پس از اینکه وظیفه خطیر رهبری را طبق موازین شرعی به عهده گرفت، باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی براساس فقه اسلامی اتخاذ کند و دستورات لازم را صادر نماید. تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است، در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم، بر اختیارات و تصمیمات آحاد امت مقدم و حاکم است، و این توضیح مختصری درباره ولایت مطلقه است.

س ۶۵: آیا بر فقیهی که در کشور جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کند و اعتقادی به ولایت مطلقه فقیه ندارد، اطاعت از دستورات ولی فقیه واجب است؟ و اگر با ولی فقیه مخالفت نماید فاسق محسوب می‌شود؟ و در صورتی که فقیهی اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه دارد ولی خود را از او شایسته‌تر به مقام ولایت می‌داند، اگر با اوامر فقیهی که متصدی مقام ولایت امر است مخالفت نماید، فاسق است؟

ج: اطاعت از دستورات حکومتی ولی امر مسلمین بر هر مکلفی ولو اینکه فقیه باشد، واجب است. و برای هیچ کسی جایز نیست که با متصدی امور ولایت به این بهانه که خودش شایسته‌تر است، مخالفت نماید. این در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راه‌های قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد. ولی در غیر این صورت، مسأله به‌طور کلی تفاوت خواهد کرد.

س ۶۷: آیا ولایت فقیه یک مسأله تقلیدی است یا اعتقادی؟ و کسی که به آن اعتقاد ندارد چه حکمی دارد؟

ج: ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت است که از اصول مذهب می‌باشد. با این تفاوت که احکام مربوط به ولایت فقیه مانند سایر احکام

فقهی از ادله شرعی استنباط می‌شوند و کسی که به نظر خود براساس استدلال و برهان به عدم پذیرش ولایت فقیه رسیده، معذور است. س ۱۰۰۳: باتوجه به نظر مبارک حضرت امام راحل (قدس سره) و نظر مبارک حضرتعالی و بعضی فقهای دیگر که امر و جوهات راجع به ولی امر مسلمین است، پرداخت و جوهات به غیر ولی امر چه حکمی دارد؟

ج: مقلدین هر یک از مراجع محترم تقلید (دامت برکاتهم)، اگر در پرداخت سهمین مبارکین به استناد فتوای مرجع تقلید خود عمل کنند، موجب برائت ذمه می‌شود.

س ۱۰۰۵: آیا اجازه گرفتن از مجتهدی که مقلد از او تقلید می‌کند، برای مصرف سهم امام (علیه السلام) در عمل خیر مثلاً در حوزه علمیه یا دارالایتام، ضرورت دارد و یا اجازه هر مجتهدی کافی است؟ و اصولاً آیا اجازه مجتهد ضروری است؟

ج: اختیار سهمین مبارکین به‌طورکلی مربوط به ولی امر مسلمین است و کسی که بر عهده او و یا در مال وی مقداری حق امام (علیه السلام) یا سهم سادات باشد، باید آن را به ولی امر خمس یا وکیلی که از طرف او اجازه دارد، تسلیم کند، و اگر می‌خواهد آن را در یکی از موارد مقرر مصرف کند، باید ابتدا راجع به آن اجازه بگیرد، و درعین حال مکلف باید فتوای مرجع تقلید خود را در آن رعایت نماید.

س ۱۰۴۸: جهاد ابتدایی در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) چه حکمی دارد؟ آیا جایز است که فقیه جامع‌الشرایط مبسوط‌الید (ولی امر مسلمین) حکم به آن کند؟

ج: بعید نیست که حکم به جهاد ابتدایی توسط فقیه جامع‌الشرایطی که متصدی ولایت امر مسلمین است، در صورتی که مصلحت آن را اقتضا

کند، جایز باشد، بلکه این نظر اقوی است.

بررسی:

یک. اکثر استفتائات از جانب ایرانیان و به زبان فارسی صورت گرفته، فتاوا نیز به زبان فارسی داده شده، «سپس به عربی ترجمه شده»^۱ و در کویت منتشر شده و بار دیگر در تهران به فارسی چاپ شده است.

دو. مطابق مقدمهٔ دائرة استفتائات رهبری فتاواي مذکور در *أجوبة الاستفتائات* مزجی است، برخی برگرفته از فتاوی مرحوم آیت‌الله خمینی است، برخی نیز از جانب آقای خامنه‌ای صادر شده است. البته مشخص نیست کدام فتوا از کیست. ظاهراً اکثر فتاوا مطابق *تحریر الوسیلة* و آخرین نظرات آیت‌الله خمینی است و اندکی از آن از قبیل جهاد ابتدایی، بلاد کبیره و لیالی مقرر نظرات جدید شورای استفتاء است به شرحی که گذشت.

سه. از جمله فتاوی اختصاصی آقای خامنه‌ای این سه مورد است: سوال ۹: در صحّت تقلید از مجتهد جامع الشّرایط، تصدّی مرجعیت یا داشتن رسالهٔ عملیه شرط نیست. در پاسخ به سوال ۱۰ جواز تقلید از مجتهد متجزّی محل اشکال اما غیربعید است. سوال ۱۶: از جمله مؤلفه‌های اعلمیت این است که نسبت به اوضاع زمان خود به مقداری که در تشخیص موضوعات احکام و ابراز نظر فقهی مؤثر است، آگاه‌تر باشد. **چهار.** فتاواي مذکور در این رساله دربارهٔ ولایت فقیه خالی از تناقض نیست. در سوال ۵۶ ولایت فقیه حکم شرعی تعبّدی مورد تأیید عقل معرفی شده است. اما در سوال ۶۱ از ارکان مذهب حقّه اثنی‌عشری

۱. *أجوبة الاستفتائات*، الطبعة الاولى، ص ۴.

که ریشه در اصل امامت دارد معرفی شده که ممکن است فردی با استدلال و برهان به عدم لزوم اعتقاد به آن رسیده باشد.

اولاً چگونه ممکن است امری از یک سو حکم شرعی تعبدی باشد و از سوی دیگر استدلال و برهان بر علیه آن نیز میسر باشد؟

ثانیاً از آن مهم تر اگر ولایت فقیه از ارکان مذهب است چگونه ممکن است فردی که با استدلال و برهان به عدم لزوم اعتقاد به آن رسیده باشد معذور باشد؟! این چنین شیر بی یال و دم و اشکمی خدا هم نافرید!

ثالثاً این چه امر اعتقادی (رکن مذهب) است که در عین حال حکم تعبدی شرعی هم هست؟!^۱

فتاوی رهبری درباره ولایت فقیه از جمله شاهکارهای ایشان و میزان بسیار خوبی برای سنجش دانش فقهی وی است.

پنج. در سوال ۶۷ بار دیگر مشکلات لاینحل باور به ولایت فقیه خود را نشان داده است. از یک سو ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت معرفی شده که از اصول مذهب می باشد. از سوی دیگر این گونه افاضه شده که احکام مربوط به ولایت فقیه مانند سایر احکام فقهی از ادله شرعی استنباط می شوند. و برای بار سوم گفته شده کسی که به نظر خود بر اساس استدلال و برهان به عدم پذیرش ولایت فقیه رسیده، معذور است. مطمئناً امری با سه ویژگی فوق در کل تعالیم اسلامی یافت نمی شود که هم شئون اصول اعتقادی مذهب باشد، هم عدم باور به آن از طریق استدلال معذور باشد، و هم در عین اعتقادی بودن از ادله شرعی

۱. در این زمینه در مقاله «مکتب منتظری پاک سازی جمهوری اسلامی از ولایت جائر (ولایت بر قبور و ادب تسلیت)»، ۳ دی ۱۳۸۸ به تفصیل صحبت کرده ام. اکنون در کتاب سوگنامه فقیه پاکباز ص ۳۲ - ۱۵.

استنباط شود. همین یک فتوای متناقض برای عدم صلاحیت اجتهاد کافی است.

شش. یکی از نوآوری‌های جناب آقای خامنه‌ای مبتنی کردن حکم شرعی بر قانون عرفی است. ایشان در سوال ۵۶ تعیین مصداق ولی فقیه را براساس روش عقلایی بیان شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دانسته است. در سوال ۶۵ نیز گفته شده عدم جواز مخالفت با ولی فقیه در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راه‌های قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد. ولی در غیر این صورت، مسأله به‌طور کلی تفاوت خواهد کرد. اینکه در فتوای شرعی به قانون اساسی استناد می‌شود حکایت از فقدان طریق شرعی در مسئله است. چه اگر داشت به جای رجوع به قانون عرفی به آن طریق شرعی استناد می‌کرد.

هفت. آیا خمس را منحصراً باید به ولی فقیه داد و مراجع تقلید مجاز به دریافت و تصرف در خمس نیستند؟ جناب آقای خامنه‌ای ابتدا همانند آذری مقدم‌قائل به وجوب پرداخت خمس به حاکم اسلامی است.^۱ در سال ۱۳۷۵ نیز فتوا داده است که خمس می‌باید به ولی‌امر خمس که همان ولی‌امر مسلمین باشد یا وکیل وی باید پرداخت شود نه هر مجتهد جامع‌الشرايطی^۲ اما خیلی زود از فتوای قبلی عقب‌نشینی می‌کند: «مقلدین هر یک از مراجع محترم تقلید (دامت برکاتهم)، اگر در پرداخت سهمین مبارکین به استناد فتوای مرجع تقلید خود عمل کنند، موجب برائت ذمه می‌شود.»^۳ اگر پرداخت خمس به ولی‌امر واجب باشد چگونه پرداخت آن به مراجع تقلید موجب برائت ذمه می‌شود؟! این

۱. *ذُرر الفوائد فی أجوبة القائد*، ص ۵۹.

۲. *أجوبة الاستفتاءات*، متن عربی، چاپ اول، سوال ۱۰۲۵، ص ۳۱۵.

۳. پیشین، متن فارسی، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر رهبری، سوال ۱۰۰۳.

تناقض در سوال ۱۰۰۵ متن فارسی أجوبة نیز مشخص است. چگونه مکلف هم نظر مرجع تقلید خود را رعایت کند و هم کل سهمین مبارکین را وجوباً به ولی امر یا وکیل وی تسلیم کند!؟

هشت. این گونه تناقضها که در فتاواى منسوب به جناب آقای خامنه‌ای در دو کتاب أجوبة و ڈرر کم نیست، قابل حل است به اینکه بپذیریم افراد مختلفی در شورای استفتاء با مبانی متفاوت و انشاءهای مختلف این پاسخها را داده‌اند، و مقام رهبری نیز به دلیل اشتغالات کثیره و عدم دانش فقهی لازم متوجه این تناقضات و ناهماهنگی‌ها نشده است.

نتیجه فصل سیزدهم

الف. جناب آقای خامنه‌ای در سخنرانی مورخ ۲۳ آذر ۱۳۷۳ اعلام می‌کند که از اعلام مرجعیتش اطلاع نداشته و اگر اطلاع می‌داشت از پخش آن جلوگیری می‌کرد. اسناد و شواهد متعددی که در قسمت‌های پیشین ارائه شد به‌علاوه روایات آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری قمی نشان می‌دهد که ایشان نه‌تنها خبر داشته بلکه از سال‌ها قبل برای آن برنامه‌ریزی کرده بود.

ب. ایشان به این دلیل که در خارج از کشور بار مرجعیت بر زمین مانده مرجعیت خارج از کشور را متواضعانه قبول می‌فرمایند. ایشان اطلاع ندارند مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی در احکام شرعی تقلید ندارد. ایشان برخلاف ادعای خود به پرسش‌های شرعی ایرانیان پاسخ می‌دهد و وجوهات شرعی ایرانیان را نیز به احسن وجه أخذ می‌کند.

ج. ایشان در همین سخنرانی با کنایه ابلغ من التصریح آیت‌الله منتظری را چند بار به خیانت متهم می‌کند. ده روز بعد از سخنرانی

رهبری در روزهای ۲ و ۳ دی ۱۳۷۳ مأموران لباس شخصی در پناه نیروهای امنیتی و انتظامی به درس آیت الله منتظری حمله می‌کنند، حسینیه را تخریب و با شعارهای زننده، طلاب را به تعطیل درس تهدید می‌کنند. این حملات را معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات سازمان داده بود.

د. رسالهٔ *أجوبة الاستفتائات* در اواخر ۱۳۷۳ منتشر می‌شود. تناقض‌های موجود در این رساله از جمله در بحث ولایت فقیه و خمس از ادلهٔ عدم اجتهاد مفتی آن است.

بخش چهارم

سودای مرجعیت اعلا: امام خامنه‌ای؟

الف. در بخش اول دانستیم که جناب آقای خامنه‌ای تا پنجاه سالگی در خرداد ۱۳۶۸ حجت‌الاسلام بود و با مسامحه حجت‌الاسلام‌والمسلمین؛ خطیبی توانا بود که نه تنها ادعای اجتهاد نداشت، بلکه رهبری و مرجعیت را به خواب هم نمی‌دید.

ب. در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ براساس قاعده «مصلحت نظام اوجب واجبات است» خبرگان براساس نقلی مجعول از هاشمی رفسنجانی با تأیید احمد خمینی اجتهاد لازم برای رهبری وی را احراز کرده به‌عنوان آیت‌الله خامنه‌ای ولی مطلق فقیه و رهبر جمهوری اسلامی شد. این بحث بخش دوم بود.

ج. در بخش سوم بحث این‌گونه ادامه یافت: آقای خامنه‌ای که مصلحت نظام را اکسیری معجزه‌آسا یافته بود، برخلاف نظر نهایی امام راحل عظیم‌الشان در عدم لزوم مرجعیت رهبری، بنا بر مصلحت نظام از ابتدای رهبری تصمیم به ادعای مرجعیت گرفت، گواهی‌های صادره برای اجتهاد لازم برای رهبری را به‌عنوان گواهی اجتهاد برای افتاء در آغاز فتاوی که غالباً تنفیذ تحریرالوسیله آیت‌الله خمینی بود منتشر کرد و با أخذ وجوهات شهریه و پرداخت شهریه به طلاب علوم دینی و آغاز درس خارج فقه بعد از پانزده سال دوری مطلق از فقه و اصول و برگزاری جلسات بازپروری فقهی به‌عنوان شورای استفتاء مرجعیت را عملاً منضم به رهبری خود کرد. جامعین حکومتی (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران) در آذر ۱۳۷۳ رهبر

جمهوری اسلامی را به‌عنوان مرجع جایزالتقلید به مردم معرفی کردند: آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای.

د. اما مصلحت نظام اقتضایی بیش از این داشت: مرجعیت اعلا یا مرجعیت منحصربه‌فرد. موضوع آن وحدت مرجعیت انحصاری در رهبری جناب آقای خامنه‌ای است: امام خامنه‌ای. این پروژه از سال ۱۳۷۶ آغاز شده، هزینه فراوانی را بر رهبری تحمیل کرده، هنوز هم محقق نشده و کوشش‌ها ادامه دارد. بخش چهارم شامل دو فصل است:

- ابتدال مرجعیت شیعه

- نمونه‌ای از فتاوی بی‌پایه و خطرناک

عنوان بخش برگرفته از مطالب فصل چهاردهم است.

فصل چهاردهم

ابتدال مرجعیت شیعه

موضوع این فصل موضوع کمتر شناخته شده «مرجعیت اعلا» است. باتوجه به اینکه طرح مرجعیت اعلا قبل از اجرائی شدن با مخالفت شدید دو نفر از فقهای قم موقتاً متوقف شد، ابعاد مختلف آن آشکار نشد، اما این سودا از ذهن و ضمیر رهبری رخت برنست. در این فصل به شواهد موجود سودای مرجعیت اعلائی جناب آقای خامنه‌ای و مخالفان آن پرداخته می‌شود. عنوان فصل برگرفته از عین عبارات فقهای منتقد در باب‌های دوم و چهارم است. مباحث این فصل در ضمن پنج باب به شرح زیر تنظیم شده است:

- مطالبه رهبری از جامعه مدرسین: مرجع باید یک نفر باشد!
- سخنرانی تاریخی ۱۳ رجب ۱۳۷۶ آیت‌الله منتظری
- آیت‌الله خامنه‌ای بزرگترین مرجع امروز شیعه!
- آذری ۱۳۷۶: اعلام منعزل بودن حجت‌الاسلام خامنه‌ای از مقام ولایت
- عکس‌العمل مقام رهبری به انتقادات علمای قم
- تحقق مرجعیت اعلا در گرو وفات مراجع جایزالتقلید اعلام شده.

باب اول. مطالبه رهبری از جامعه مدرسین: مرجع باید یک نفر باشد!

مرحوم استاد آیت‌الله منتظری در تابستان ۱۳۷۶ در گفت‌وگو با آیت‌الله آذری قمی برای نخستین بار سودای مرجعیت اعلای رهبری را کشف می‌کند:

«با مشاهده همه دخالت‌های ناروا در امور حوزه و مرجعیت، من درعین حال ساکت بودم تا اینکه پس از انتخابات ریاست‌جمهوری [خرداد ۱۳۷۶] روزی در خاوه من به منزل آقای [احمد] آذری [قمی] رفتم، ایشان فردی را صدا زد و دفتری را به او داد و گفت: "در قم این دفتر را به آقای [رضا] استادی بده"، سپس متوجه من شد و گفت: "پس از انتخابات، جامعه مدرسین به تهران احضار شدند؛ پس از حضور، آقای خامنه‌ای پرسید: وضع جامعه مدرسین چگونه است؟! من گفتم: جامعه مدرسین مرد!"، نظر ایشان [آذری] این بوده که چون جامعه را وادار کردند آقای ناطق‌نوری را برای ریاست‌جمهوری تأیید کنند و او انتخاب نشد، پس جامعه موقعیت خود را از دست داده است.

آقای آذری ادامه داد: آقای خامنه‌ای از این حرف من ناراحت شد و گفت: "این چه حرفی است؟ ما با جامعه مدرسین کارها داریم و از جمله مسأله مرجعیت است، هفت نفر مرجع صحیح نیست، مرجع باید یک نفر باشد! و این کار بر عهده جامعه است، و باید جامعه مدرسین تقویت شود." پس در این رابطه چهار نفر از اعضای جامعه این دفتر را تهیه کرده‌اند و به اعضای جامعه داده‌اند تا نظر بدهند، در این دفتر آمده: "اولاً جامعه مدرسین منحصر در افراد خاص نباشد و همه مدرسین حوزه دعوت شوند؛ و ثانیاً در همه استان‌های کشور نماینده داشته باشند،" و من اشکال کرده‌ام: "اگر منظور دعوت از بچه‌هاست که ارزش ندارد، و اگر منظور دعوت از بزرگان حوزه است آنان حاضر نیستند شرکت کنند، و هنگامی که ما در

قم شکست خورده‌ایم طبعاً در جاهای دیگر به ما اعتنا ندارند." وقتی آقای آذری این صحبت‌ها را نقل کرد من از ایشان پرسیدم: "منظور آقای خامنه‌ای از مرجع واحد چه کسی بود؟" آقای آذری گفت: "منظور ایشان خودشان بود! و می‌خواستند جامعه مدرسین فقط ایشان را برای مرجعیت تعیین کنند." من گفتم: "وقتی که جامعه سابقاً هفت نفر را تعیین کرده‌اند الآن چگونه می‌توانند بگویند فقط یک نفر؟ باید صبر کنند بقیه بمیرند تا قهراً در یک نفر متعین گردد." آقای آذری گفت: "این هم یک اشکال سوم!" من گفتم: "مهم‌ترین اشکال همین است." این بود خلاصه‌ای از جریانات گذشته.

اگر - از باب فرض - همه این امور قابل اغماض باشد، ولی فشار مأمورین اطلاعات و سپاه و گروه‌های فشار در بلاد مختلف کشور در این رابطه به اهل علم و اهل منبر قابل اغماض نبود، زیرا به‌طور کلی مرجعیت شیعه بازیچه سیاست‌های بچه‌گانه شده بود، و همین امر باعث و انگیزه من بود در سخنرانی ۱۳ رجب ۱۴۱۸ [۲۳ آبان ۱۳۷۶]، و عجیب است که چرا آقایان دیگر در این زمینه احساس تکلیف نکردند؟^۱

لازم به ذکر است مرجع اعلا در خاطرات آیت‌الله منتظری مسبق به سابقه است. ایشان در آبان ۱۳۷۳ در توضیح پیغام کتبی خود به آقای خامنه‌ای توسط آیت‌الله مؤمن قمی متذکر شده است: «چون می‌دانستند که آقای خامنه‌ای در عداد مراجع نیست می‌خواستند با استفاده از قدرت سیاسی ایشان را به‌عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد معرفی کنند.» آیت‌الله منتظری بهتر از هر کسی با توان فقهی و روحیات مسئولان نظام آشنا بود. ایشان متوجه شده بود که آقای خامنه‌ای که یقیناً فاقد اجتهاد مطلق و صلاحیت افتاست، تصمیم گرفته برای حفظ مقام سیاسی

۱. خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱ ص ۷۷۳ - ۷۷۴.

خود ادعای مرجعیت کند. با رعایت مراتب شرعی نهی از منکر ابتدا غیرعلنی و با زبانی مؤدبانه و تعلیمی و مشفقانه به وی متذکر شد که صلاح تشییع و حوزه‌ها در این است که وی همت خود را مصروف مدیریت سیاسی کند و دور مرجعیت و افتاء را خط بکشد و آن‌ها را به حوزه‌ها بسپارد.

جناب آقای خامنه‌ای مست از قدرت سیاسی با زبانی خشن به نصیحت مشفقانه استاد اشارات خود پاسخ داد و با آیدای لباس شخصی خود اراده ادامه مرجعیت را ابراز کرد.

گزارش آذری قمی از دستور رهبری به جامعه مدرسین برای جامعه عمل پوشاندن به مرجعیت منحصر به فرد ایشان و مضر بودن مرجعیت هفت نفر زنگ خطر استقلال حوزه‌ها را برای فقیه قم به صدا درآورد. خطیر بودن بدعت مرجعیت اعلاهی مجتهد متجزی با اتکای قدرت سیاسی در حدی بود که فریضه نهی از منکر را بر هر عالم بصیری واجب عینی و تعیینی می‌کرد.

باب دوم. سخنرانی تاریخی ۱۳ رجب آیت‌الله منتظری

آیت‌الله منتظری در روز جمعه ۲۳ آبان ۱۳۷۶ به مناسبت ۱۳ رجب [۱۴۱۸] تولد امیرالمؤمنین (ع) در حسینیه شهدای قم سخنرانی تاریخی ایراد می‌کند. آیت‌الله منتظری دو اشکال عمیق فقهی مطرح می‌کند: یکی لزوم شرط اعلمیت مقام رهبری و دیگری فقدان شرائط مرجعیت در شخص رهبر.

در مورد اول آیت‌الله منتظری متذکر می‌شود: «ولی فقیه هم به شرط اینکه اعلم باشد، مجتهد اعلم مدیر مدبّر باید نظارت کند که برخلاف شرع و قانون کاری انجام نشود.» ایشان با اشاره به مباحث آقایان امینی،

یزدی و خامنه‌ای در شورای بازنگری قانون اساسی می‌گویند: دوازده روایت محکم و متقن در شرط اعلمیت فقهی رهبر داریم. سپس به آقای خامنه‌ای تذکر می‌دهد: «باید عمل کرد، اینکه می‌گوئید باید فکری کرد، فکرش این است که به آن‌ها عمل کنید.» معنای مشخص این بخش عدم صلاحیت شرعی آقای خامنه‌ای برای رهبری است، چون او یقیناً فاقد اعلمیت فقهی است.

ایشان سپس اضافه می‌کنند:

«اینکه چهارتا روزنامه را وادارند به یکی حمله کنند، یک عده بچه در قم راه بیندازند، اینها دیگر فصلش گذشته است. فرضاً ائمه‌جمعه را هم تحریک کنند یک چیزی بگویند، همه می‌دانند که امام جمعه‌ها بعضاً حقوق بگیرند؛ اگر چهارتا بچه را راه بیندازند همه فهمیده‌اند اینها دیگر بُرد ندارد. اگر روزنامه‌ها را وادارند بنویسند روزنامه‌ها این همه چیز نوشتند، آبروی خودشان را می‌برند. اینها دیگر بُرد ندارد باید روش را عوض کرد، باید حق را شنید و عمل کرد.»

ایشان در محور دوم می‌گویند: «حالا صرف‌نظر از مسأله رهبری، مرجعیت را چرا دیگر؟ شما [خامنه‌ای] که در شأن و حدّ مرجعیت نیستید. من قبلاً به ایشان تذکر دادم.» سپس ایشان پیغام کتبی خود به آقای خامنه‌ای در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۷۳ را عیناً قرائت می‌کند که قبلاً (فصل نهم، باب چهارم) نقل شد. ایشان سپس این‌گونه سخنش را به پایان می‌برد:

«آیت‌الله [محمد] مؤمن [قمی] به من گفت یکی از این آقایان که می‌رود در دفتر ایشان در قم می‌نشیند و مسائل را مطابق نظر آقای خامنه‌ای جواب می‌دهد به ایشان گفتم که ایشان [خامنه‌ای] که رساله ندارد، شما چگونه فتاوا را بر طبق نظر ایشان جواب می‌دهید؟ گفت ما روی تحریر امام جواب

می‌دهیم! گفتم مردم آخر مسأله ایشان را می‌خواهند، گفت: می‌گویند ایشان فتوایش مثل فتوای امام است، ما روی تحریر امام جواب می‌دهیم!

خوب این معنایش مبتدل کردن مرجعیت شیعه نیست؟ اینکه آمدند در شب بعد از فوت آیت‌الله اراکی، عده‌ای بچه راه انداختند در خیابان جلوی جامعه مدرسین، مثل همین الان که راه می‌اندازند؛ بعد هم سه-چهار نفر از تهران آمدند و اصلاً (کسانی که ایشان را می‌گفتند) هفت-هشت نفر بیشتر نبودند و به زور هفت نفر را به‌عنوان مرجع گفتند که ایشان [خامنه‌ای] را هم جزو کنند، در صورتی که ایشان در حد فتوا و مرجعیت نیست. بنابراین مرجعیت شیعه را مبتدل کردند، بچه‌گانه کردند، با یک عده بچه اطلاعاتی که راه انداختند! اینها مصیبت‌هایی است که ما در این کشور می‌بینیم.^۱

آیت‌الله منتظری گام مرحله دوم نهی از منکر که تذکر علنی بعد از تذکر محرمانه بود را برداشت. ایشان اولاً به دلیل فقدان اعلیمت فقهی آقای خامنه‌ای ولایت و رهبری وی را مبتلا به مشکل لاعلاج شرعی دانست. ثانیاً ادعای مرجعیت وی را به دلیل عدم برخورداری از اجتهاد مطلق و صلاحیت افتاء ابتدال مرجعیت شیعه اعلام کرد. مقام علمی آیت‌الله منتظری در حدی بود که ابراز علنی این بیانات به معنای متوقف شدن طرح مرجعیت‌اعلای آقای خامنه‌ای شد. درحقیقت آیت‌الله منتظری با زیر سؤال بردن صلاحیت‌های عمومی رهبری جواز تقلید وی را باطل اعلام کرد و به طریق اولی مرجعیت‌اعلای نامبرده نقش برآب شد. عکس‌العمل آقای خامنه‌ای مبرزترین دلیل عدم اجتهاد و عدم ولایت وی است. ایشان به‌جای شیوه منطقی و رحیمانه امیرالمؤمنین و امام صادق علیهم‌السلام راه و روش امویان (سرکوب خشن و حصر

۱. سخنرانی ۱۳ رجب، *خاطرات آیت‌الله منتظری*، ج ۲، ۹۵ - ۱۵۹۲.

غیرقانونی) را در پیش گرفت.

باب سوم. امروز بزرگترین مرجع شیعه آیت‌الله خامنه‌ای هستند!

ضمیمه اشاره آیت‌الله مؤمن مرجع خود را یافت. مرحوم آیت‌الله محمدحسن قدیری (۸۷ - ۱۳۱۷) عضو دفتر مرحوم آیت‌الله خمینی و عضو دفتر استفتای آقای خامنه‌ای در قم در پاسخ به سخنان آیت‌الله منتظری در نامه‌ای نوشت:

«متأسفانه هیچ‌یک از مراتبی که قبلاً درباره شما قائل بودم امروز قائل نیستم. هتک مؤمنی جایز نیست، چه برسد به هتک عالمی تا چه برسد به هتک مرجعی. چه مجوز شرعی داشتید که مثل مقام معظم رهبری را هتک کنید؟... آیا مرجعیت ایشان جرم است؟ کدام قدم را ایشان برای مرجعیت برداشتند؟ اگر کسانی به هر دلیل ایشان را مرجع بدانند یا به هر طریق ایشان را به‌عنوان مرجع معرفی کنند جرم ایشان است؟ شما به‌واسطه [آیت‌الله مؤمن] نقل کرده‌اید از کسی که استفتائات ایشان را می‌نویسد که به او گفته شده که از تحریر امام بنویسد و بعد با کلمه بدی اهانت کرده‌اید، آیا این جرم است؟ اگر کسی بقا بر تقلید را جایز بدانند یا بالاتر تقلید ابتدایی از مثل حضرت امام را اجازه دهد جرم است؟ گذشته از اینکه آنچه نویسنده استفتائات می‌نویسد باید به مهر خود آن حضرت برسد و ایشان تا اعتقاد به آنچه نوشته شده پیدا نکنند مهر نمی‌کنند، و بسیاری از موارد نوشته شده تصحیح می‌شود. شما قصه لزوم اعلمیت در رهبر را مطرح کرده‌اید و ادعای ۱۲ روایت کرده‌اید.... در بازنگری قانون اساسی اجتهاد را در رهبر کافی می‌داند و شما دم از روایت می‌زنید... مطلق اجتهاد در رهبر تفیذ شد.

شما راجع به مرجعیت ایشان صحبت کرده‌اید، می‌خواهید بگوئید ایشان بالفعل مرجع نیستند، که به کوری چشم کسانی

که راضی به تقدیر الهی نیستند امروز بزرگترین مرجع شیعه ایشان هستند... مرجعیت شأنیه ایشان با حجت شرعیه اثبات شده است و گفته شما هم اعتبار شرعی ندارد و یکی از ادله آن همین سخنرانی و هتک و اهانتی است که کرده‌اید... ۱۷ رجب، ۲۷ آبان ۱۳۷۶^۱

این سخن مرحوم آقای قدیری را در وصف آقای خامنه‌ای باید به خاطر داشت: «امروز بزرگترین مرجع شیعه ایشان هستند.» این میزان علم و تقوای نویسنده فتاوی آقای خامنه‌ای است. اگر بزرگترین مرجع شیعه فردی در سطح دانش فقهی - اصولی آقای خامنه‌ای است، وای به حال تشیع و مرجعیت و فقاهت!

باب چهارم. آذری و اعلام منزل بودن حجت‌الاسلام خامنه‌ای از

مقام ولایت

لُبّ آراء آذری متأخر درباره مرجعیت و ولایت آقای خامنه‌ای در ضمن سه مطلب گزارش می‌شود:

الف. نخستین نشان‌های تحوّل آذری

آذری قمی پس از سال‌ها دفاع افراطی از ولایت مطلقه فقیه و مصداق آن پس از ادعای مرجعیت آقای خامنه‌ای در افکار خود تجدیدنظر بنیادی می‌کند و در آبان ۱۳۷۴ اعلام می‌کند که هم نظریه ولایت مطلقه فقیه و هم مصداق آن جناب آقای خامنه‌ای را قبول دارد، اما می‌باید مطابق آخرین نظر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی رهبری فاقد صلاحیت مرجعیت، از مرجعیت که شرط آن اعلیت فقهی است جدا باشد. رهبر قائم‌مقام اجرائی فقیه اعلم است و با اذن وی انجام‌وظیفه

۱. جمهوری اسلامی، آذر ۱۳۷۶.

می‌کند. به عبارت دیگر آذری به ولایت نظارتی مرجع اعلم بدون تصدی بالمباشرة وی قائل بوده است. وی این نظر را در مجلس خبرگان رهبری هم ابراز داشته اما مقبول واقع نشده است. وی در سال ۷۶ ادامه رهبری آقای خامنه‌ای را از باب ضرورت مجاز و تنها با اذن مرجع جامع الشرائط (آیت‌الله بهجت یا منتظری) شرعاً مجاز می‌داند.

ب. نامه تاریخی آذری قمی به خاتمی رئیس‌جمهور

در نامه مورخ ۵ آبان ۷۶ به خاتمی رئیس‌جمهور با انتقاد شدید از وزارت اطلاعات به دلیل فشارهایی که بر مراجع مستقل وارد کرده برای نخستین بار پرده از برخی تضییقات حکومتی نسبت به بیوت مراجعی از قبیل مرحوم آیت‌الله سیدمحمد روحانی و مرحوم آیت‌الله سیدمحمد شیرازی برمی‌دارد و به محدودیت‌هایی که برای انتشار رساله‌های عملیه مراجع منتقد ایجاد شده اعتراض می‌کند:

«معاون وزیر اطلاعات صراحتاً اعلام می‌کند ما از نشر رساله‌های آقای روحانی و آقای شیرازی و آقای منتظری جلوگیری می‌کنیم، و دیدیم از نشر رساله‌های دیگر هم جلوگیری شد.» (ص ۵)

«افراد دیگری که مقام رهبری را در ردیف سایر مراجع قرار دادند از چه مزایایی برخوردار شدند! مثل [محمد یزدی] رئیس محترم قوه قضائیه که نظر به اعلیت و افق‌هیت معظم‌له داده‌اند. این تعیین نظر و اعلان در نماز جمعه مسلماً برخلاف سنت هزار ساله در حوزه‌های علمی شیعه است.» (ص ۴)

مهم‌ترین محور نامه، اعلام عدم صلاحیت آقای خامنه‌ای برای تصدی مقام مرجعیت است.

«به دستور آقای خامنه‌ای معاونت ویژه‌ای زیر نظر وزیر سابق اطلاعات (علی فلاحیان) برای جانداختن مرجعیت

ایشان و جلوگیری از رشد سایر مراجع حوزه تشکیل شده است.»

«مقام معظم رهبری تصوّر فرموده‌اند که مقام رهبری اعلمیت در فقه را هم به دنبال خود می‌آورد و مرجعیت امری اعتباری است!» (ص ۷)

«قبول کردن مرجعیت توسط مقام معظم رهبری صحیح نبوده و تبعیت او برخلاف موازین شرعی و حوزوی و مسلماً برخلاف قانون اساسی است که مبانی اسلامی را شرط کرده است.» (ص ۱۰)

وی اضافه می‌کند که «مقام معظم رهبری... معتقدند که از تجزیه مرجعیت باید جلوگیری کرد تا هر دو سمت در وجود ایشان جمع گردد. و نیز برخلاف نظر امام و سایر محشین عروقه‌الوثقی که بر تفکیک تأکید نموده‌اند، حقیر نیز این نکته را بارها تذکر داده‌ام ولی معظم‌له به‌جای قبول مرا مورد بی‌مهری قرار دادند. بدتر از آن تشکیل معاونت وزیر سابق اطلاعات برای جانداختن مرجعیت ایشان و جلوگیری از رشد سایر مراجع معظم حوزه است.» (ص ۱۱ - ۱۰)

«و اما جامعه مدرسین که معظم‌له [آقای خامنه‌ای] را به‌عنوان یکی از مراجع سبعه معرفی کردند نیز برخلاف ضوابط شرعی و قانونی خود عمل کردند، ... چون شرط مرجعیت دو چیز است که هیچ یک برای معظم‌له موجود نیست.

اولی اعلمیت است که در مورد ایشان جز آقای [محمد] یزدی کسی ایشان را اعلم و یا حتی مساوی بقیه مراجع هم نمی‌داند و این اعلام نظر آقای یزدی در نماز جمعه مبنی بر اعلمیت مقام رهبری مسلماً برخلاف سنت هزارساله در حوزه‌های علمی شیعه بوده است. و اگر فرد یا افراد دیگری هم ایشان را اعلم معرفی کرده‌اند باید استغفار کنند. و اگر ایشان در این مقام نبودند، آیا آقای یزدی و احیاناً دیگران چنین اظهارنظری می‌کردند؟! و کسانی هم که از معظم‌له تقلید کرده‌اند

غیرشرعی است و باید فوراً به فرد اعلم عدول کنند و درغیراین صورت عبادتشان باطل است.

شرط دوم، فرصت استنباط مسائل شرعی است که خود معظم‌له [آقای خامنه‌ای] به بنده فرمودند: از این ساعت تا هفته دیگر وقت من صرف مسائل رهبری می‌شود و هیچ وقت خالی ندارم. (ص ۱۱)

وی در ریشه‌یابی رأی جامعه مدرسین به جواز تقلید آقای خامنه‌ای به این نتیجه مهم می‌رسد:

«جامعه مدرسین که به جواز تقلید معظم‌له رأی داده‌اند تنها به لحاظ مصلحت نظام بوده، که مصلحت‌اندیشی در این امر حیاتی صحیح نبوده و نیست، چون اهل خبره باید اعلامیت را بررسی کند و اعلم را اعلان نماید نه مصلحت را!» (ص ۱۱)

«بعضی خیال می‌کنند که نفی اعلامیت از مقام معظم رهبری، توهین به ایشان است، اگر چنین است نفی رهبری از مراجع بزرگ مثل آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی «قدس سره» و دیگران که امام صراحتاً نفی فرمودند نیز توهین به آنان است. و آیا اصل ۱۱۱ قانون اساسی که مشتمل بر عزل رهبری توسط خبرگان است توهین است؟! هرگز چنین نیست. جامعه محترم مدرسین چه الزامی داشتند که مرجعیت ایشان را اعلان کنند؟! خلاصه، این کار خلاف خبرویت بود که انجام دادند و باید در مقابل خدا و پیغمبر و مردم پاسخگو باشند.» (ص ۱۱)

«برای تحکیم موقعیت امام راحل در اوایل پیروزی انقلاب (که توسط هواخواهان آیت‌الله شریعتمداری به تردید و تزلزل افتاده بود) شعار «هم رهبری هم مرجعی» سروده شد (خطاب به امام خمینی). متأسفانه آن زمان مرجعیت برای اولین بار دست‌خوش راه‌پیمایی گردید... ولی اخیراً این شعار «هم مرجعی هم رهبری» توسط بچه‌های اطلاعاتی سر داده شد و روز رأی‌گیری جامعه مدرسین عده‌ای از آن‌ها به منظور فشار بر جامعه که متأسفانه با تبلیغات داخل جلسه آقای [محمد]

یزدی و آقای [احمد] جنتی و یک نفر دیگر ضربه تلخ خود را به انقلاب مقدس اسلامی وارد کرد.» (۱۳)

«در این میان بی توجهی حقیر هم دائر به اینکه وجوه شرعیه باید به رهبر انقلاب داده شود ضربه کاری خود را زد، که باید استغفار کرده و این فتوای بی موقع را محو کرد.» (ص ۱۳)

«مسئله تخصص در هر امری از ضروریات است، همان طور که عدالت از ضروریات است، از جمله آن ها القاب حوزوی است، مثل آیت الله العظمی که ویژه بزرگترین و اعلم شخصیت های روحانی است، و آیت الله ویژه اساتید خارج و قریب به رساله نوشتن می باشد، و پس از آن حجت الاسلام والمسلمین که مخصوص کسانی است که خارج خوانده و به درجه اجتهاد نائل آمده اند، و پس از آن حجت الاسلام به کسانی گفته می شود که بعد از گذراندن سطوح عالی در درس خارج مشغول هستند. ولی متأسفانه این القاب مراعات نمی شوند و از آن سوء استفاده می شود....

ولی متأسفانه انقلاب هم مثل مرجعیت و بسیاری از چیزها به دست عوام و سیاسیون افتاد و چیزی شبیه دکترای افتخاری که به سیاسیون دانشگاه ها می دهند و با این پسوند هیچ مشکلی ایجاد نمی شود، ولی هیچ کس بار واقعی به این مترتب نمی کند، حقیر در نوشته های اولیه خود نوشتم که اگر طرفداران جناب آقای خامنه ای فقط به دنبال اسم و لقب باشند می پذیریم، ولی رساله نوشتن و تقلید از ایشان و گرفتن سهم امام و سایر آثار مرجعیت جایز نیست.» (ص ۱۴-۱۳)

در آخرین محور نامه، آذری قمی رهبری آقای خامنه ای را از باب ضرورت و محدود به آن دانسته و ولایت وی و لوازم آن را به دلیل عدم برخورداری ایشان از شرط اعلی متفی دانسته است. وی تصریح می کند:

«موضوع رهبری فقیه است، که معنایش این است که

رهبر باید حداقل مجتهد جایزالتقلید بلکه اعلم باشد.» (ص ۱۰)
و نیز «ولایت مطلقه بلکه ولایت فقیه شرعاً و عقلاً به افرادی اختصاص دارد که ملکه اجتهاد در تمام فقه و وقت و قدرت استنباط در همه مسائل فقهی و حکومتی.... داشته باشد.» (ص ۱۹)

اما مهم‌ترین نکته نامۀ این است:

«مسلماً نقیصه اعلمیت در فقه در مقام معظم رهبری وجود دارد، پس ولایت معظم له به عنوان یک منصب ولایت مطلقه و اختیارات دیگر کلاً منتفی است.»

(ص ۲۰) وی در تشریح این نکته مهم خود چنین نتیجه می‌گیرد:
«حضرت آیت‌الله خامنه‌ای کماکان برحسب ضرورت به رهبری خود از طرف ملت ادامه خواهند داد، و این‌گونه ضرورت‌ها نباید مانع اظهارنظر اسلامی و دینی و عقلی گردد... البته اگر معظم له تحمل داشته باشند منصب رهبری در فقه را از حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری یا آیت‌الله‌العظمی بهجت (دامت برکاتهما) بگیرند.»^۱ (ص ۲۰)

پاسخ نظام. پس از پخش نامۀ سرگشاده آذری به خاتمی، جامعه مدرسین دو اطلاعیه علیه وی صادر کرد هرچند به اسم وی اشاره نشد. در اعلامیه نخست مورخ ۱۰ آبان ۱۳۷۶ از کژاندیشان احیاناً مغرضی که با قلم‌های مسموم خود به استکبار جهانی خدمت می‌کنند انتقاد شد. اطلاعیه دوم جامعه مورخ ۱۷ آبان ۱۳۷۶ نسبت به نصیحت خیرخواهانه اما جاهلانه‌ای که سعی در تعرض به ارکان اساسی اسلام ناب محمدی دارند (که همان ولایت مطلقه فقیه و مرجعیت رهبری باشد) هشدار داده شده است.

درس آیت‌الله آذری قمی در مدرسه فیضیه دو روز بعد از اعلامیه

۱. متن کامل نامۀ آذری قمی به خاتمی در کتاب *فراز و فرود آذری قمی*، ص ۳۹۶-۳۳۶.

دوم جامعه مدرسین با شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» توسط طلاب بسیجی و حزب الله با هدایت مأموران حکومتی تعطیل شد، آذری مورد ضرب و شتم قرار گرفت و با سنگ و چوب به خودروی وی خساراتی وارد کردند.

ج. نقد مواضع جامعه مدرسین از سوی نخستین دبیر آن

آذری قمی در تاریخ شنبه ۲۴ آبان ۱۳۷۶ در نامه سرگشاده (دست‌نویس ده صفحه‌ای) خطاب به «هموطنان عزیز» برای بار دوم «دیدگاه جامعه محترم مدرسین» را مورد نقد قرار داد. مفاد این نامه به دو بخش قابل تقسیم است.

اول. نقد عملکرد جامعه مدرسین و وزارت اطلاعات در تعیین

مرجعیت:

«تعیین هفت نفر برای مرجعیت فاقد ارزش شرعی است، و جز قدر متیقن و قدر جامع که اصل اجتهاد ولو متجزی برای مقام معظم رهبری و بقیه هفت نفر ثابت نمی‌شود، به شرط اینکه کسان دیگری از خبرگان مرجعیت در مورد فرد یا افرادی از کاندیداها نفی نکرده باشند.» (ص ۳)

«شخص رهبر به وسیله نامه بسیار تند و اطلاعات‌چی‌های قم با من برخورد کردند، و جامعه مدرسین مرا تخطئه و رهبر و اطلاعات را تأیید نمودند، و در عوض افرادی چه در جامعه و غیرجامعه، مرجعیت ایشان را تأیید کردند، و از مزایای زیادی هم برخوردار شدند.» (ص ۴-۳)

«در اطلاعات معاونت فرهنگی تشکیل شد و چه آتش‌ها که توسط دادگاه ویژه غیرقانونی [روحانیت] نسبت به طلاب و فضلالی ضعیف نسوزاندند که داستان‌های دلخراشی بدتر از داستان‌های موحش ساواک با فرزندان این انقلاب در این رابطه شنیده و آثار آن را دیده‌ام، که شما مردم انقلابی و مسلمان

ایران تحمل شنیدن آن را ندارید.» (ص ۴-۳)

«بارها اطلاعات فیلم اقراریر اجباری شکنجه‌شده‌ها را به رؤیت جامعه رسانده و تحسین آن‌ها و دست مریزاد آن‌ها را به‌عنوان جایزه و پاداش دریافت می‌دارد.» (ص ۴)

«حدیث ولایت آقای خامنه‌ای جانسوزتر است، حداقل بدنامی برای اسلام و آقای خمینی و شرمندگی برای من که بیش از بیست سال در تبیین آن قلم‌فرسائی کرده‌ام به‌وجود آورده است، که جامعه مدرسین به‌ویژه بعضی از اعضای آن که تحمیل مقام رهبری بر شورای نگهبان و جامعه مدرسین می‌باشند، صاحب مزایا و آلف و الوف شده‌اند، که سبب ابتدال مرجعیت شیعه و در دام افتادن حوزه علمیه و مراجع و فضلاء و طلاب آن در شبکه اطلاعات ظالم و شکنجه‌گر و حق‌کش شده‌اند.» (ص ۵-۴)

دوم. معزل بودن حجت‌الاسلام خامنه‌ای از مقام ولایت و عذرخواهی از ملت:

«ولایت فقیه طبق اصل ۱۰۹ و تناسب حکم و موضوع احاطه فقهی بر جمیع مسائل مستحدثه و غیرمستحدثه نظام مقدس اسلامی و قدرت استنباط سریع و مستحکم را می‌طلبد که بدون تردید ایشان [خامنه‌ای] فاقد آن حتی برحسب اقرار خود ایشان نزد حقیر می‌باشد.» (ص ۵)

«من اعتراف می‌کنم تاکنون حاکمیت در اسلام را نشناخته بودم و فکر می‌کردم که صفات معتبره در والی از عدالت و تقوی و علمیت در جلوگیری از لغزش‌ها کافی است.» (ص ۶)

«اوج اشتباه من و به اشتباه انداختن دیگر خبرگان و سائر افراد ملت اظهار ولایت مطلقه و اثبات آن برای رهبر فعلی حتی در مقابل مراجع دیگر بود، اگرچه مرجعیت را در اختیار حوزه و علمین آقای گلپایگانی و آقای اراکی (قدس سرهما) می‌دانستم، ولی سایر احکام ولائی من جمله أخذ وجوه را در انحصار مقام رهبری می‌دانستم، که در کبرای کلی یعنی انحصار

در ولی فقیه به عقیده خود باقی، ولی رهبری فعلی را ولی فقیه نمی‌دانم، نصب خبرگان معظم‌له را بعد از وفات امام (قدس سره) منشأ شرعی نداشت، زیرا ایشان نه مجتهد مطلق بودند، و نه اعلم، فقط به‌عنوان ضرورت که البته هم عقلی است و هم شرعی، ولی آثار شرعی ولایت فقیه من جمله ولایت مطلقه و بعضی از اختیارات یازده‌گانه... منتفی است... آقای هاشمی که به‌عنوان نایب‌رئیس خبرگان عمل می‌کرد، اجتهاد ایشان را حین أخذ رأی به خورد خبرگان دادند که با اعتراض حقیق روبرو شدند، ولی به اعتراض من وقعی نگذاشتند که باید در صورت مجلس جلسه ویژه منعکس باشد ولی در این رابطه از خدا و ملت ایران پوزش می‌طلبم، امید است که هر دو به پاداش اعتراف به قصور یا تقصیر از من در بگذرند.» (ص ۷-۶)

«بنا بر این مقدمات، حضرت حجت‌الاسلام خامنه‌ای از مقام ولایت برحسب نظر امام راحل (قدس سره) و قانون و شرع معزل می‌باشند. اما برحسب نظر امام که فرموده‌اند ولی فقیه اگر دیکتاتوری کند ساقط می‌شود. و اما قانون برحسب اصل ۱۰۹ قانون اساسی که می‌گوید ولی فقیه باید صلاحیت افتاء در تمام ابواب فقه را داشته باشد، بلکه برحسب تناسب حکم و موضوع احاطه فعلی و نزدیک به فعلیت لازم است. اما برحسب شرع روایات متعددی که یکی از آن‌ها روایت معروف «من امّ قوما و فیهم من هو اعلم منه فهو مبتدع ضال» [کسی که گروهی را رهبری کند و در میان آن گروه کسی اعلم بر او باشد، چنین رهبری بدعت کار و گمراه است] یا روایت عیص بن قاسم (وسائل ۱۱ باب ۱۳) یا مقبوله عمر بن حنظله می‌باشد.»^۱ (ص ۷)

«معرفی آقای خامنه‌ای به‌عنوان مجتهد جایزالتقلید از سوی

۱. متن کامل نقد دیدگاه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به قلم آذری قمی در کتاب *فراز و فرود آذری قمی*، ص ۴۱۲-۳۹۷.

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و قبضه کردن حوزه از هر جهت توسط ایشان و وزارت اطلاعات بدعتی در تاریخ هزارساله حوزه‌های علمیه تشیع است.^۱

باب پنجم. عکس‌العمل مقام رهبری به انتقادات علمای قم

عملیات سرکوب ۲۸ آبان ۱۳۷۶ به دستور رهبری و زیر نظر محمد یزدی رئیس قوه قضائیه انجام شد. در همان روز شورای امنیت ملی به بهانه حفظ جان دو فقیه منتقد آن‌ها را در خانه خود محصور کرد، بی‌آنکه دادگاه صالحه‌ای ایشان را محاکمه کرده باشد. بر مبنای قانون اساسی مصوبات شورای عالی امنیت ملی پس از تأیید مقام رهبری قابل اجراست. حصر آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری قمی به ترتیب چهارمین و پنجمین حصرهای غیرقانونی علما و مراجع در جمهوری اسلامی و نخستین حصرهای آغاز شده در دوران زمامداری جناب آقای خامنه‌ای است.^۲

آیت‌الله مشکینی در نماز جمعه ۳۰ آبان ۷۶ قم گفت: «دعوت به مخالفت و موضع‌گیری در مقابل رهبری از مصادیق دعوت به افساد است. خدشه در اجتهاد و فقاقت آیت‌الله خامنه‌ای غرض‌ورزی است.»^۳ اعتراض آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری قمی به «ابتدال مرجعیت شیعه» به واسطه اعلام مرجعیت فرد فاقد صلاحیت و انتقاد ایشان از فقدان شرط صلاحیت اجتهاد در ابواب مختلف فقهی و در نتیجه خدشه

۱. پرسش و پاسخ، اواخر آبان ۱۳۷۶.

۲. دیگر محصوران مرحوم آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری از اردیبهشت ۱۳۶۱ تا زمان وفات ۱۴ فروردین ۱۳۶۵، مرحوم آیت‌الله سیدحسن طباطبائی قمی از حوالی ۱۳۶۵ تا زمانی که ایشان یارای تکلم نداشت و ویلچر نشین شده بود یعنی حوالی ۱۳۷۹، آیت‌الله سیدصادق روحانی از سال ۱۳۶۴ تا حوالی سال ۱۳۷۶.

۳. جمهوری اسلامی، ۳۱ آبان ۱۳۷۶.

در رهبری جناب آقای خامنه‌ای و نیز گذار از ولایت بالمباشرة فقیه در کلیه امور به نظارت فقیه اعلم تفکری جلوتر از زمان خود بود. دو فقیه منتقد محصور و سرکوب شدند. حصر غیرقانونی آیت‌الله منتظری ۵ سال و ۲ ماه و ۱۲ روز (از ۲۸ آبان ۷۶ تا ۱۰ بهمن ۸۱) به طول انجامید و با اعلام خطر پزشکان رفع حصر شد. آیت‌الله آذری قمی به مدت ۱۵ ماه از ۲۸ آبان ۱۳۷۶ تا پایان عمر یعنی ۲۲ بهمن ۱۳۷۷ محصور بود.

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی طی سخنان مشروحی در تاریخ ۵ آذر ۱۳۷۶ دیدگاه خود را درباره مواضع انتقادی آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری قمی با مأموران بسیج در میان گذاشت. وی با الفاظی موهن و تحقیرآمیز فقهای منتقد خود را آلت دست دشمن خواند، از اقدامات خشونت‌بار خلاف شرع و قانون انجام شده مأمورانش دفاع کرد و منتقدان را به تشدید اقدامات قضایی و قانونی تهدید کرد. این سخنرانی بهترین سند عدم اجتهاد و عدم عدالت‌گوینده آن است:

«... برای زدن و کوبیدن انقلاب هم باید از همین وسیله استفاده کنیم! باید سراغ حوزه علمیه، سراغ یک معمم و سراغ حوزه و دانشگاه برویم؛ بلکه از آن طریق بتوانیم این انقلاب را ضربه بزنیم!... در این توطئه‌ای که اخیراً نشانه‌های آن را مشاهده کردید - که من مایل نیستم در جزئیات این‌گونه چیزها وارد شوم - دلم نمی‌خواهد از کسانی اسم بیاورم؛ اما اصل قضیه را ملت ایران، باید درست توجه کند و اعماق توطئه را بداند.

عزیزان من! ما در شناختن دشمن، دچار اشتباه نخواهیم شد؛ این را دشمن بداند! خیال نکند که اگر آمدند و چند نفر آدم ساده لوح و معمم را وادار کردند که حرفی بزنند، ما اشتباه می‌کنیم و خیال می‌کنیم که دشمن ما اینها هستند! اینها کسی

نیستند! دشمن، خود را پشت پرده پنهان می‌کند. دشمن که جلو نمی‌آید و خود را نشان نمی‌دهد. دشمن سعی می‌کند شناخته نشود! آن کسی که سینه سپر می‌کند و به خیال خود جلو می‌آید، یک عامل است؛ ممکن است خودش هم نداند عامل است!

امام بزرگوار، مکرر می‌فرمود که گاهی دشمن با ده واسطه، یک نفر را تحریک می‌کند که حرفی بگوید، یا کاری را انجام دهد! اگر شما بخواهید دشمن را بشناسید، باید ده واسطه را طی کنید و بروید. دشمن انقلاب در ایران - یعنی ایادی استکبار جهانی - راحت می‌تواند ده واسطه پیدا کند و خودشان را در حوزه قم، به بیچاره‌ای برسانند و او را به حرفی، به گفته‌ای و به یک موضع‌گیری غلط و ناشایسته وادار کنند! آن‌قدر در کشور، ورشکستگان سیاسی، ضربت خورده‌های از انقلاب، تودهنی خورده‌های از همین بسیج، ضربت خورده‌های از دادگاه‌های انقلاب، ساواکی‌های قدیم و کسانی که امیدشان به این بود که نظام مزدور گذشته ظالم بماند و آن‌ها از آن استفاده کنند و محروم ماندند هستند که واسطه بشوند تا آن ده واسطه را درست کنند و خبر غلط و حرف دروغی را به فلان آدم بیچاره و مفلوک بدهند و او خیال کند که اوضاع و احوال به صورتی است که باید حالا حرفی زد؛ خودش و دیگران و زن و بچه خود را به بلا بیندازد!

...این دفعه به خیال خود خواستند روش مؤثرتری را تجربه کنند و آن، هدف گرفتن رهبری است!... اینها با شخص، طرف نیستند! شخص، برای اینها مهم نیست؛ هر کس باشد. مگر همین کسانی که امروز به این زبان خشن حرف می‌زنند و این‌طور ناجوانمردانه سیل تهمت و افترا روانه می‌کنند، با امام، طرف نشدند؟! همین افراد با امام هم طرف شدند؛ دل امام را پر از خون کردند، که امام در آن نامه، به آن اشاره فرمود! همین کارها را با رهبری می‌کنند؛... البته رهبری مقتدر؛ اگر یک

رهبری بی حال، بی جان و بی حضوری باشد - که نه از جایی خبر دارد و راحت می شود ذهنش را عوض کرد؛ راحت می شود او را به اشتباه انداخت - چنین رهبری ضعیفی، چندان برایشان اهمیت ندارد. ...

البته ملت بیدارند. علما، بزرگان و مسئولین کشور، به فضل پروردگار، مثل همیشه در نهایت هوشیاری عمل کردند و تا دیدند که توطئه است، اقدام نمودند. البته سخنرانی در دنیا زیاد است، شب نامه در دنیا زیاد است، حرف نادرست، تهمت و افترا و دروغ، کم نیست؛ اما هر تهمت و دروغی، توطئه نیست، هر شایعه ای به وسیله دشمن نیست. آن شایعه ای که توطئه دشمن است، به وسیله انسان های خبیر و بصیر شناخته می شود. دشمن سعی کرد بگوید دو جریان است که با هم مخالفند، و بر سر اختیارات، با هم اختلاف دارند. نخیر؛ ایشان [خاتمی] در مصاحبه، قشنگ تشریح و روشن کردند. معلوم شد که روابط، کاملاً تعریف شده و مشخص است. همه می دانند که تکلیف و وظیفه شان چیست و با همکاری و محبت، کارهای خودشان را پیش می برند. دشمن، اینجا ناکام شد! بعد هم بزرگان و مراجع عظام قم ایستادند. یکی از برکات مهم الهی برای این کشور، وجود مراجع آگاه است. مرجع تقلید آگاه، برای مردم از هر نعمتی بالاتر است. مرجع تقلید آگاه، مرجعی که فریب نمی خورد، مرجعی که ذهن او را تبلیغات دشمن نمی سازد، مرجعی که تحلیل سیاسی خود را از رادیو اسرائیل نمی گیرد، خیلی ارزش دارد. دیدید که مراجع، چطور در مقابل این زرمه ها و شایعه های دشمن ساز، ایستادند؛ بعد هم حوزه و روحانیت قم، بعد هم شهرهای مهم و مختلف کشور، موضع خودشان را مشخص کردند. معلوم شد که ملت ایران، بیدار است. انصافاً، هم ملت، هم مسئولان و هم روحانیون، موضع بسیار خوبی نشان دادند.

من از یکایک آن ها تشکر می کنم؛ نه به خاطر شخص.

عزیزان من! این جا مسأله شخص نیست. من هم مثل یکی از شما، از نظام اسلامی، از رهبری اسلامی و از ولایت فقیه به عنوان ستون فقرات این نظام، باید دفاع کنم. وظیفه من است. تکلیف شرعی است؛ مسأله شخصی نیست. به خاطر مسئولیت سنگینی که من دارم، از همه کسانی که در این برهه، قدم در میدان گذاشتند تا حرف دشمن را در گلوی او خفه کنند و مشت به دهان دشمن بکوبند، صمیمانه تشکر می‌کنم.

همین جا می‌خواهم از همه خواهش کنم که دیگر این راه‌پیمایی‌ها را متوقف کنید؛ بس است. وقت برای حضور در صحنه و در میدان، در راه‌پیمایی برای مسائل و قضایایی که همیشه این ملت با آن مواجه است، بسیار است؛ لزومی ندارد که این راه‌پیمایی‌ها ادامه پیدا کند. در هر جای کشور، من خواهش می‌کنم دیگر راه‌پیمایی نکنند. البته گویندگان و نویسندگان، باید ذهن‌ها را روشن کنند. تکلیف هدایت مردم، یک تکلیف الهی است. در این قضیه، ممکن است بعضی تصور کنند که به شخص، ظلم شد. اگر در این مسأله به شخص من ستمی رفته باشد و کسی ظلمی کرده باشد، من از حق شخصی خودم به‌طور کامل می‌گذرم و هیچ شکایتی از هیچ کس ندارم. البته امام بزرگوار در طول ده سال، خیلی حرف‌ها داشت که بعضی از آن‌ها را به مردم گفت، خیلی را هم به مردم نگفت! ما هم حرف‌هایی داریم که اگر خدای متعال در پیشگاه خودش اجازه نطق داد، با خود او در میان خواهیم گذاشت. لزومی ندارد که انسان همه چیزها را بگوید! من مسأله شخصی در این قضیه ندارم؛ اما از حق مردم مطلقاً اغماض نخواهم کرد.

آن کسانی که خواستند خاطر مردم را مغشوش، ذهن مردم را خراب و امنیت مردم را به هم بزنند، به خیال خود خواستند مردم را در مقابل یکدیگر قرار دهند و صفوف را از هم جدا کنند. اینها به مردم خیانت کردند، به انقلاب و به کشور خیانت

کردند و البته باید در چارچوب قانون با اینها رفتار شود. من خواهش می‌کنم هیچ کار و هیچ حرکت غیرقانونی نشود. هیچ‌کس از آحاد مردم درصدد برنیاید که خودش برود و به خیال خود، کسی را مجازات کند؛ نه، به عهدهٔ قانون است. البته به هیچ‌وجه نباید انتقام‌گیری کرد؛ انتقام‌گیری چیزی نیست که جایش اینجا باشد. انتقام را از دشمنان مستکبر، در جای خود باید گرفت. کسانی که از روی نادانی، نفهمی، هوای نفس زودگذر، هواهای بشری ناشی از خصال زشت و بد و حسد و غیره، اقدامی می‌کنند، شایستهٔ این نیستند که کسی به فکر انتقام‌گیری از آنها بیفتد؛ لیکن قانون باید اجرا شود. اگر این کارهایی که بعضی کردند و می‌خواهند باز هم ادامه بدهند - من اطلاع دارم که باز هم برای آینده، برنامه‌هایی دارند - غیرقانونی است و اگر خیانت به مردم است - که هست - باید مسئولین اجرایی و قضایی، وظایف خودشان را دربارهٔ اینها انجام دهند. البته من اطلاع دارم که انجام هم خواهند داد و هیچ‌گونه سستی‌ای در این زمینه وجود نخواهد داشت.

... بنده از خدای متعال خواسته‌ام که جسم و جان ناقابل من هم در همین راه و در خدمت اسلام و ملت ایران قرار گیرد. آنچه در اختیار من وجود دارد و خدای متعال، به ودیعه به من سپرده است - جسم و جان و نیروها و همه و همه - به فضل پروردگار در خدمت این راه و در مقابله با دشمن خواهد بود.»

بررسی:

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای استاد اشارات خود آیت‌الله‌العظمی منتظری و مدافع سابق خود آیت‌الله آذری قمی را بدون ذکر نام عیناً با الفاظ زیر مورد حمله قرار می‌دهد: ساده‌لوح و معمم، اینها

۱. سخنرانی ۵ آذر ۱۳۷۶ برای بسیجیان، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری.

کسی نیستند، عامل دشمن، ایادی استکبار جهانی، آدم بیچاره و مفلوک، به زبان خشن حرف می‌زنند و این‌طور ناجوانمردانه سیل تهمت و افترا روانه می‌کنند، مرجعی که فریب می‌خورد، مرجعی که ذهن او را تبلیغات دشمن می‌سازد، مرجعی که تحلیل سیاسی خود را از رادیو اسرائیل می‌گیرد، کسانی که خواستند خاطر مردم را مغشوش، ذهن مردم را خراب و امنیت مردم را به هم بزنند، به خیال خود خواستند مردم را در مقابل یکدیگر قرار دهند و صفوف را از هم جدا کنند، اینها به مردم خیانت کردند، به انقلاب و به کشور خیانت کردند، کسانی که از روی نادانی، نفهمی، هوای نفس زودگذر، هواهای بشری ناشی از خصال زشت و بد و حسد و غیره، اقدامی کردند، خیانت به مردم.

۲. مقام رهبری بی‌آنکه کلمه‌ای به انتقادات علمی و اعتراض‌های فقهی آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری قمی پاسخ دهد، برخلاف موازین مسلم اخلاقی و شرعی منتقدان خود را خائن، ساده‌لوح، آلت‌دست دشمن صهیونیستی، برهم زننده امنیت مردم، نادان، نفهم، مبتلا به حسد و هوای نفس معرفی می‌کند، و انتقادات مؤدبانه آن‌ها را با زبان خشن و سیل تهمت و افترا ارزیابی می‌کند.

۳. جناب آقای خامنه‌ای بی‌آنکه کلمه‌ای در محکومیت اقدامات خلاف شرع و ضدقانونی و ناجوانمردانه مأمورانش در حمله، تخریب، تصرف و غارت حسینیه و دفاتر این دو فقیه منتقد بر زبان جاری کند، برعکس از «ملت» و علما و مسئولین کشور تشکر می‌کند که قدم در میدان گذاشتند تا حرف دشمن را در گلوی او خفه کنند و مشت به دهان دشمن بکوبند.

۴. برخلاف ادعای جناب آقای خامنه‌ای هیچ‌یک از مراجع مسلم تقلید قم و نجف از حمله و تخریب بیوت و حسینیه آیت‌الله منتظری و

آیت‌الله آذری قمی حمایت نکردند. حامیان سرکوب فقیهان منتقد گروهی از روحانیون مدرسه آیت‌الله خمینی و اکثراً صاحب مقامات حکومتی بودند که نام و سخنان‌شان در کتاب «فراز و فرود آذری قمی» آمده است. دو نفر از مراجع جوان آن دوره آیات فاضل لنکرانی و مکارم شیرازی امثال امر کرده درس روزانه خارج فقه خود را متوقف و از ولایت فقیه دفاع کردند. اما حتی ایشان هم کلمه‌ای در تأیید سرکوب ۲۸ آبان ۷۶ بر زبان نراندند.

۵. پس از سرکوب و حصر این دو عالم منتقد که به دستور محرمانه رهبری صورت گرفته بود، ایشان در سخنرانی در جمع بسیجیان علناً از «مردم» خواست که دیگر راه‌پیمایی‌ها را متوقف کنند و مقابله با خائنان را به ضابطان قانون بسپارند و سرخود درصدد مجازات و انتقام نباشند. راستی اقدامات انجام گرفته بین ۲۸ آبان تا ۵ آذر ۱۳۷۶ مطابق کدام مجوز قانونی صورت گرفته بود!؟

۶. ایشان اعلام کرد که از حق شخصی خود می‌گذرد، اما پی‌گیر ظلمی است که به مقام رهبری و ولایت فقیه و نظام جمهوری اسلامی رفته است. گفتنی است در انتقادات آیت‌الله منتظری و آذری قمی کلمه‌ای بر علیه شخص جناب آقای خامنه‌ای ابراز نشده بود تا ایشان بخواهند گذشت کنند، آنچه بود انتقاد از ایشان به‌عنوان مرجع تقلید و ولی مطلق فقیه از باب دو فریضه نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین بود.

۷. موضع‌گیری جناب آقای خامنه‌ای دقیقاً منطبق بر روشی است که قرآن کریم از برخورد فرعون با موسی(ع) توصیف کرده است. شیوه برخورد ایشان یقیناً در تعارض کامل با منش و روش امام علی(ع) در

مواجهه با منتقدان مسالمت جوست.^۱

باب ششم. تحقیق مرجعیت اعلا در گرو وفات مراجع جایزالتقلید

اعلام شده

اجرائی کردن قضیه مرجعیت اعلا و منحصر به فرد مقام رهبری بعد از انتقاد عمیق آیت الله منتظری و آیت الله آذری قمی و بازتاب بسیار منفی برخورد نظام با فقهای منتقد در میان مراجع و بدنه حوزه‌های قم و نجف و شهرستان‌ها عملاً به تأخیر افتاد. رهبری به این نتیجه رسید در این امر تعجیل کرده است و فعلاً باید تا وفات مراجع اعلام شده صبر کند.

از سوی دیگر به دلیل کثرت مقلدان و درخشش موقعیت مرجعیت نجف در معادلات عراق، نظام مجبور شد بدون سروصدا مرجعیت آیت الله سیستانی را به رسمیت بشناسد. فشار طیف سنتی در قم نیز آیت الله صافی گلپایگانی را در زمره مراجع جایزالتقلید تحمیل کرد. اما جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره جواز تقلید این دو مرجع جدید اعلامیه‌ای صادر نکرد. تنها در وبسایت جامعه اسم این دو مرجع نیز به چشم می‌خورد.

مدیر اداره هماهنگی و ارتباطات روحانیت جامعه مدرسین در پاسخ

علی‌اشرف فتحی چنین گفته است:

«پرسش: چهار سال قبل شایعه‌ای مبنی بر اعلام لیست جدید مراجع منتشر شد که البته از سوی مقامات جامعه مدرسین تکذیب شد. قرار نیست پس از دو دهه، لیست

۱. جزئیات روش فرعونی مواجهه با منتقد را در مقاله «تفرعن در قرآن» (۱۳۷۹) تشریح کرده‌ام. جزئیات شیوه اسلامی مواجهه با منتقد را در مقاله «حقوق مخالف سیاسی در جامعه دینی» (۱۳۸۰) تبیین کرده‌ام. هر دو در کتاب الکترونیکی «شریعت و سیاست: دین در حوزه عمومی» (۱۳۸۸) قابل مطالعه است.

جدیدی اعلام شود؟

پاسخ: نه، فعلا نیازی به لیست جدید نیست و پس از ارتحال حضرات آیات عظام تبریزی، فاضل لنکرانی و بهجت، فقط آقایان سیستانی و صافی گلپایگانی به طور طبیعی به لیست مراجع اضافه شده‌اند.^۱

به نظر می‌رسد عدم صدور اطلاعیه در اضافه شدن دو اسم جدید به دلیل مقاومت برخی اعضای قدیمی جامعه مدرسین در قبال مرجعیت منحصر به فرد رهبری بعد از سرکوب آبان ۷۶ باشد. به هر حال مراجع مورد تأیید جامعه مدرسین در حال حاضر به ترتیب تاریخ تولد عبارتند از: آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی (۱۲۹۷)، آیت‌الله حسین وحید خراسانی (۱۳۰۰)، آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی (۱۳۰۵)، آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی (۱۳۰۶)، آیت‌الله سیدعلی سیستانی (۱۳۰۹) و جناب آقای خامنه‌ای (۱۳۱۸). دو نفر بالای ۹۰ سال (۹۶ و ۹۲ ساله)، سه نفر بالای هشتاد سال (۸۸، ۸۷ و ۸۴ ساله) و رهبر ۷۵ ساله.

مدّعی مرجع اعلا با وفات هر یک از مراجع کهنسال قم یک گام به خواسته خود نزدیک می‌شود. او باید تا وفات این مراجع جایزالتقلید صبر کند. از مراجع سه‌گانه جایزالتقلید جامعه روحانیت مبارز تهران جز رهبری کسی باقی نمانده است. اگر درباره مراجع جایزالتقلید جامعه مدرسین هم همین اتفاق بیفتد مرجعیت اعلا محقق شده است. با گذشت زمان و درگذشت فقهای کهنسال سوابق علمی رهبری نیز به تاریخ می‌پیوندد و قدرت سیاسی ضعف علمی را می‌پوشاند. گذشت زمان به تدریج باعث می‌شود جامعه مدرسین نیز در اختیار طیف جوان‌تری قرار گیرد که با مرجعیت اعلا رهبری هیچ مشکلی ندارند. به هر حال

۱. حجت‌الاسلام محسن صالح، مصاحبه با *مهرنامه*، شماره ۳۰، مرداد ۱۳۹۲.

مرجعیت اعلا فعلا پروژه‌ای ناتمام است و باید مترصد اتفاقات تازه پس از وفات مراجع اصلی قم بود.

نتیجه فصل چهاردهم

۱. در تابستان ۱۳۷۶ بر آیت‌الله آذری قمی و آیت‌الله منتظری مشخص می‌شود که آقای خامنه‌ای از طریق جامعه مدرسین بنا دارد به مرجعیت واحد برسد، یعنی با استفاده از قدرت سیاسی به‌عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد معرفی شود.

۲. آیت‌الله آذری قمی در نامه تاریخی ۵ آبان ۱۳۷۶ خود به خاتمی رئیس‌جمهور متذکر شد: به دستور آقای خامنه‌ای معاونت ویژه‌ای زیر نظر وزیر سابق اطلاعات (علی فلاحیان) برای جانداختن مرجعیت ایشان و جلوگیری از رشد سایر مراجع حوزه تشکیل شده است. مقام معظم رهبری تصور فرموده‌اند که مقام رهبری علمیت در فقه را هم به دنبال خود می‌آورد و مرجعیت امری اعتباری است! جامعه مدرسین که به جواز تقلید معظم‌له رأی داده‌اند تنها به لحاظ مصلحت نظام بوده، که مصلحت‌اندیشی در این امر حیاتی صحیح نبوده و نیست، چون اهل خبره باید اعلمیت را بررسی کند و اعلم را اعلان نماید نه مصلحت را! مسلماً نقیضه علمیت در فقه در مقام معظم رهبری وجود دارد، پس ولایت معظم‌له به‌عنوان یک منصب ولایت مطلقه و اختیارات دیگر کلاً منتفی است. قبول کردن مرجعیت توسط مقام معظم رهبری صحیح نبوده و تبعیت او برخلاف موازین شرعی و حوزوی است.

۳. درس آیت‌الله آذری قمی در مدرسه فیضیه دو روز بعد از اعلامیه جامعه مدرسین بر علیه وی با شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» توسط مأموران حکومتی با لباس طلبه و بسیجی و حزب‌الله تعطیل شد، آذری

مورد ضرب و شتم قرار گرفت و با سنگ و چوب به خودروی وی خساراتی وارد کردند.

۴. آیت‌الله منتظری در ۲۳ آبان ۱۳۷۶ به مناسبت ۱۳ رجب [۱۴۱۸] در سخنرانی تاریخی خود دو اشکال عمیق فقهی مطرح می‌کند: یکی لزوم شرط اعلیت مقام رهبری و دیگری فقدان شرائط مرجعیت در شخص رهبر. ایشان اولاً به دلیل فقدان اعلیت فقهی آقای خامنه‌ای ولایت و رهبری وی را مبتلا به مشکل لاعلاج شرعی دانست. ثانیاً ادعای مرجعیت وی را به دلیل عدم برخورداری از اجتهاد مطلق و صلاحیت افتاء ابتدال مرجعیت شیعه اعلام کرد. مقام علمی آیت‌الله منتظری در حدی بود که ابراز علنی این بیانات به معنای متوقف شدن طرح مرجعیت اعلای آقای خامنه‌ای شد. درحقیقت آیت‌الله منتظری با زیر سؤال بردن صلاحیت‌های عمومی رهبری جواز تقلید وی را باطل اعلام کرد و به طریق اولی مرجعیت اعلای نامبرده نقش بر آب شد.

۵. عملیات سرکوب ۲۸ آبان ۱۳۷۶ به دستور رهبری و زیر نظر محمد یزدی رئیس قوه قضائیه انجام شد. در همان روز شورای امنیت ملی به بهانه حفظ جان دو فقیه منتقد، آن‌ها را در خانه خود محصور کرد، بی‌آنکه دادگاه صالحه‌ای ایشان را محاکمه کرده باشد. آیت‌الله منتظری بیش از پنج سال برای همین انتقاد در خانه محصور بود. آیت‌الله آذری قمی پس از ۱۵ ماه در حصر جان داد.

۶. حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی طی سخنان مشروحه در تاریخ ۵ آذر ۱۳۷۶ بی‌آنکه کلمه‌ای به انتقادات علمی و اعتراض‌های فقهی آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری قمی پاسخ دهد، برخلاف موازین مسلم اخلاقی و شرعی منتقدان خود را خائن، ساده‌لوح، آلت‌دست دشمن صهیونیستی، برهم زننده امنیت مردم،

نادران، نفهم، مبتلا به حسد و هوای نفس معرفی می‌کند، و انتقادات مؤدبانه آن‌ها را با زبان خشن و سیل تهمت و افترا ارزیابی می‌کند. موضع‌گیری جناب آقای خامنه‌ای دقیقاً منطبق بر روشی است که قرآن کریم از برخورد فرعون با موسی (ع) توصیف کرده است. شیوه برخورد ایشان یقیناً در تعارض کامل با منش و روش امام علی (ع) در مواجهه با منتقدان مسالمت‌جوست.

۷. پس از اعتراض تاریخی آیت‌الله منتظری در سخنرانی ۱۳ رجب و انتقادات صریح آیت‌الله آذری قمی از یک سو و سنگینی مرجعیت آیت‌الله سیستانی در نجف و نیز فشار طیف سنتی در قم از سوی دیگر، اجرائی شدن پروژه مرجعیت اعلای رهبری تا وفات مراجع اعلام شده قم به تعویق افتاد. جامعه مدرسین بی سروصدا اسامی آیت‌الله سیستانی و آیت‌الله صافی گلپایگانی را بدون صدور اعلامیه در وبسایت خود به فهرست مراجع جایزالتقلید افزود. تحقق مرجعیت اعلا در گرو اتفاقات بعد از وفات مراجع کهنسال قم خواهد بود.

فصل پانزدهم

نمونه‌ای از فتاوی‌ بی‌پایه و خطرناک

فتاوی‌ منسوب به جناب آقای خامنه‌ای بر چند قسم است: برخی ارجاع یا تکرار فتاوی‌ آیت‌الله خمینی در تحریرالوسیله است، برخی انشای اعضای شورای استفتای وی است که با امضای او منتشر شده، و برخی نیز مطمئناً محصول خامه خود وی است. آنچه را می‌توان فتاوی‌ آقای خامنه‌ای دانست همین فتاوی‌ دسته سوم است. به‌عنوان حسن‌ختم یکی از بحث‌برانگیزترین فتاوی‌ دسته سوم را در این فصل مورد تحلیل انتقادی قرار داده‌ام. این فصل دنباله فصل هشتم (فتاوی‌ متناقض) است.

اول. متن فتاوا

جناب آقای خامنه‌ای هیچ جایگاهی برای انتقاد از خود و نظام تحت فرمانش را به رسمیت نشناخته است. مستندات این ریشه‌یابی را به دلیل اهمیت به تفصیل شرح می‌دهم. مرداد ماه ۱۳۹۲ ایشان به «حرمت انتقاد علنی از مسئولین نظام» فتوا داد، و این دو فقره را در پایگاه رسمی اطلاع‌رسانی خود منتشر کرد:

الف. «گزارش دادن ظلم مسئولین به مراکز و مراجع مسئول برای پی‌گیری و تعقیب، بعد از تحقیق و اطمینان نسبت به آن اشکال ندارد و حتی اگر از مقدمات نهی از منکر محسوب شود واجب می‌گردد، ولی

بیان آن در برابر مردم وجهی ندارد، بلکه اگر موجب فتنه و فساد و تضعیف دولت اسلامی شود حرام است.»^۱

ب. «س: عده‌ای در برابر دیگران مبادرت به طرح کمبودها و ضعف‌هایی که در جمهوری اسلامی وجود دارد می‌کنند، گوش دادن به این سخنان و حکایت‌ها چه حکمی دارد؟»

ج. واضح است هر عملی که موجب بدنام‌شدن چهره جمهوری اسلامی که در برابر کفر و استکبار جهانی ایستاده است، شود به نفع اسلام و مسلمین نیست. بنابراین، اگر این سخنان موجب تضعیف نظام جمهوری اسلامی باشد جایز نیست.»^۲

دوم. شرح فتوا

موضوع فتوای الف ابراز ظلم مسئولین حکومتی است. این فتوا دو قسمت دارد: قسمت اول حکم گزارش ظلم مسئولین به مراکز و مراجع مسئول برای پی‌گیری و تعقیب است. به نظر مفتی چنین گزارشی بعد از تحقیق و اطمینان اشکال ندارد، و در صورتی که از مقدمات نهی‌ازمنکر محسوب شود واجب است.

قسمت دوم فتوا گزارش ظلم مسئولین حکومتی در برابر مردم یا انتشار عمومی آن است. به نظر ایشان چنین گزارشی اولاً وجهی ندارد. ثانیاً اگر موجب فتنه و فساد و تضعیف دولت اسلامی شود حرام است. فتوای ب عدم جواز استماع و ابراز کمبودها و ضعف‌های جمهوری اسلامی است، چراکه موجب بدنام‌شدن و تضعیف نظامی می‌شود که در

۱. *أجوبة المسائل*، تجسس و خبرچینی و افشاء اسرار، شماره ۱۳۹۱؛ *منتخب المسائل*، مسائل

فرهنگی اجتماعی، غیبت، شماره ۴۳۱.

۲. *أجوبة المسائل*، تجسس و خبرچینی و افشاء اسرار، شماره ۱۳۹۷.

برابر کفر و استکبار جهانی ایستاده است و این به نفع اسلام و مسلمین نیست.

قسمت نخست فتوای الف امری رایج در هر کشور و نظام سیاسی است و در آن بحثی نیست. بحث در قسمت دوم فتوای الف و تمام فتوای ب است. نتیجه این دو فتوا غیرموجه بودن انتشار عمومی ظلم مسئولان حکومتی، حرمت آن در صورتی که بیان ظلم به فتنه و فساد و تضعیف دولت اسلامی (بنا بر تلقی رسمی) بیانجامد، و عدم جواز ابراز و استماع کاستی‌های نظام اسلامی است. با توجه به اینکه نهی از منکر، نصیحت به ائمه مسلمین و به زبان امروری انتقاد از ظلم مسئولان حکومتی یا انتقاد از ضعف‌های حکومت اسلامی همواره می‌تواند از جانب حکومت اسلامی به فتنه، فساد و تضعیف نظام حمل شود، انتقاد علنی و نصیحت عمومی و نهی از منکر آشکار نسبت به مسئولان نظام اسلامی تکلیفاً حرام و وضعاً قابل مجازات است. در دو فتوای یاد شده به حکم تکلیفی تصریح شده، حکم وضعی مجازات نیز رویه مستمر قوه قضائیه جمهوری اسلامی در برابر منتقدان نظام بوده است. رویه‌ای که اگر خلاف نظر ولی فقیه بود یقیناً می‌بایست از آن جلوگیری کند.

جناب آقای خامنه‌ای قبل از انقلاب از منتقدین نظام سلطنتی بوده و به دلیل ابراز علنی انتقاداتش چندین بار بازداشت، زندانی و تبعید شده است. علی‌القاعده ایشان ابراز علنی ظلم مسئولان نظام غیراسلامی را نه تنها جایز بلکه واجب می‌دانسته است. بنابراین به نظر ایشان بین نظام اسلامی و غیراسلامی تفاوت جوهری است. فرض کنیم در هر دو نظام برخی از مسئولین واقعاً به مردم ظلم کرده باشند. مطابق فتوای جناب آقای خامنه‌ای ظلم مسئولین نظام غیراسلامی با ظلم مسئولین نظام اسلامی تفاوت دارد، ابراز علنی اولی تکلیف شرعی است و ابراز علنی

دومی حرام شرعی و گناه نابخشودنی است. مسئولین هر دو نظام هم انتقاد از خود را فتنه و فساد و تضعیف نظام و اخلال در امنیت عمومی می‌دانسته و می‌دانند.

احتمالاً چنین فرقی به این دلیل است که در نظام اسلامی که فرضاً تحت نظارت استصوابی فقیه عادل است ظلم هیچ مسئول جزئی، مجوز زیر سوال بردن و تضعیف نظام اسلامی نمی‌شود. به عبارت دیگر به نظر ایشان نظام اسلامی یعنی ولایت مطلقه فقیه عادل که در مقابل جبهه کفر و استکبار جهانی ایستاده است برحق بوده فساد و انحراف و بطلان در آن راه ندارد. ظلم مسئولان جزء به هر بزرگی که باشد در مقابل آبروی نظام امری پیش‌پاافتاده و قابل اغماض است. اما تضعیف نظام مقدس اسلامی و بی‌اعتماد کردن مردم نسبت به آن یا تضعیف آن گناهی نابخشودنی و ظلمی است که بزرگتر از آن ظلمی قابل تصور نیست. وقتی حفظ نظام اوجب واجبات است، تضعیف نظام یا بی‌آبرو کردن آن و بی‌اعتماد کردن مردم نسبت به آن یا بی‌اعتبار کردن آن یا بیان کاستی‌های آن ولو عین واقع هم باشد اعظم محرّمات و در حکم شرک بالله است آن‌چنان‌که در مقبوله عمر بن حنظله آمده است!

انتقاد سازنده از ظلم مسئولان جز یک راه شرعی بیشتر ندارد و آن گزارش محرمانه به مسئولان ذی‌ربط است، البته مسئولان عالی‌رتبه نظام اسلامی علی‌القاعده رسیدگی کرده از ظلم جلوگیری می‌کنند. اگر هم رسیدگی نکردند تکلیف مظلوم ساقط است، چراکه وی به تکلیف شرعی خود عمل کرده اجر می‌برد. هر انتقادی از ظلم مسئولین اگر علنی به اطلاع عموم برسد در اغلب قریب‌به‌اتفاق موارد مورد سوءاستفاده دشمنان قسم خورده نظام اسلامی یعنی استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل و اذنانب ضعیف‌النفس داخلی‌شان (ادبیات رایج رهبر جمهوری

اسلامی) قرار می‌گیرد، بنابراین انتقاد علنی از ظلم مسئولین چیزی جز عیب‌جویی و انتقاد غیرسازنده نمی‌تواند باشد.

سوم. نقد فتاوا

تا اینجا تشریح فتاوی‌ای رهبری در حرمت نقد علنی نظام بود. اینک نقد آن:

باید از جناب آقای خامنه‌ای بابت صدور این فتاوی تشکر کرد. اگرچه مفاد این فتوا سیره عملی حکومت‌های استبدادی و خودکامه در طول تاریخ است، اما ابراز صریح آن به‌ویژه در دوران معاصر راه را برای شناخت ماهیت واقعی جمهوری اسلامی و ولایت مطلقه فقیه و شیوه زمامداری جناب آقای خامنه‌ای هموارتر می‌کند. حکومت‌های دیکتاتوری دقیقاً همین خط‌مشی ترسیم شده در این فتاوا را دنبال کرده‌اند، یعنی از سویی از گزارش خصوصی و محرمانه و غیرعلنی از ظلم مسئولین به مقامات مافوق استقبال کرده و می‌کنند، ثانیاً بیان علنی نقد ستم‌های مسئولین به‌ویژه شخص اول نظام را اقدام علیه امنیت ملی، فتنه و فساد و زمینه‌چینی برای سوءاستفاده دشمنان نظام ارزیابی کرده به شدیدترین وجهی سرکوب می‌کنند. بیان کاستی‌های رژیم‌های استبدادی و انتقاد از مسئولان آن‌ها و گوش فرادادن به چنین سخنانی از جرائم امنیتی محسوب می‌شود.

آن‌چنان‌که گذشت تنها تفاوت فتاوی جناب آقای خامنه‌ای با دیگر حکومت‌های استبدادی بیان ممنوعیت انتقاد علنی از ظلم حکومت با زبان شرعی است. در دیکتاتورهای سکولار ممنوعیت انتقاد به دین و شرع نسبت داده نمی‌شود. اما در حکومت دینی انتقاد علنی حرام شرعی فتوا داده می‌شود.

با چنین فتوایی گردش آزاد اطلاعات، آزادی بیان و آزادی رسانه‌ها به‌طور کامل نقض می‌شود. هیچ رسانه‌ای مجاز نیست از ظلم مسئولین و ستم حکومت انتقاد کند چراکه اولاً مرتکب گناه نابخشودنی شده، ثانیاً با فراهم کردن زمینه سوءاستفاده دشمنان نظام و فتنه و فساد مرتکب جرم نابخشودنی شده قابل پیگرد قانونی است.

با چنین فتوایی فعالیت احزاب سیاسی که بخش اعظم کارکرد آن‌ها نقد علنی عملکرد مسئولین و انتقاد آشکار از ضعف‌ها و ستم‌های آنان برای آگاهی افکار عمومی و رسیدن حزب متبوع‌شان به قدرت است تعطیل می‌شود. براساس این فتوا احزاب سیاسی تنها مجازند انتقادات خود را از ضعف‌ها و کاستی‌های نظام و اعتراض‌های خود را از ظلم حاکمیت محرمانه به عرض مقامات مافوق برسانند. با این فتوا جرم سیاسی از بنیان سالبه به انتفاء موضوع می‌شود، چراکه همه متهمان سیاسی مرتکب جرم نابخشودنی شده‌اند!

مردم در نظامی که با چنین فتوایی اداره می‌شود تنها شنونده و بیننده اخبار و اطلاعات و تحلیل‌هایی هستند که نیمی از واقعیت را منعکس می‌کند: واقعیت مثبت. آن‌ها مجاز نیستند از رسانه‌های عمومی بخش منفی واقعیت یعنی کاستی‌ها و نواقص و سوءتدبیرها و ظلم مسئولین یا ستم حاکمیت را استماع کنند. مردم اگرچه کاستی‌ها و ستم‌ها را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنند اما به فتوای رهبری شرعاً مجاز نیستند درباره این بخش از واقعیت با غیر مسئولین ذی‌ربط سخن بگویند، یا به چنین سخنانی گوش فرا دهند، یا علناً آن‌ها مطرح کنند. بی‌اعتمادی مردم به رسانه‌ها و حکومت و رو آوردن ایشان به رسانه‌های خارجی کمترین پیامد چنین فتوایی است.

این دو فتوا بدعتی در تاریخ تشیع و خلاف مسلمات تعالیم اسلامی

است. اولاً خلاف نصّ قرآن کریم است: لا يُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً.^۱ «خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌ها (ی دیگران) را اظهار کند؛ مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند، شنوا و داناست.»

ابراز عمومی و علنی انتقاد از ظلم مسئولین در بدترین و مضیق‌ترین تفسیر از مصادیق جهر بالسوء است. قرآن کریم صریحاً چنین بیانی را مجاز دانسته است. جلوگیری از انتقاد علنی مردم از ظلم مسئولین خلاف نصّ قرآن کریم است. هر روایت و به طریق اولی هر فتوایی که خلاف نصّ قرآن کریم باشد از اساس باطل، غیرقابل پذیرش و بدعت است.

ثانیاً خلاف نصّ سنت نبوی است: امام صادق (ع) نقل می‌کند که رسول‌الله (ص) در خطبه‌ای که در مسجد خیف ایراد کرد فرمود: «خدا رحمت کند کسی را که گفتار مرا بشنود، پس آن‌را حفظ کرده و به کسی که آن‌را نشنیده است برساند. چه بسا حامل فقه که فقیه نباشد، و چه بسا حامل فقه به کسی که از او افقه باشد. در سه مورد قلب مسلمان خیانت روا نمی‌دارد: اخلاص عمل برای خداوند، نصیحت به ائمه مسلمین و همراهی با جماعت ایشان.»^۲

نصیحت به ائمه مسلمین معنایی جز خیرخواهی برای مسئولان و رهبران مسلمان ندارد. انتقاد از عملکرد سوء رهبر مسلمین و ظلم ایشان به قصد تظلم یا اصلاح بدون تردید از مصادیق نصیحت و خیرخواهی است. واضح است ظلم را تحمل کردن، به ظلم تن دادن و برای اصلاح ظالم نکوشیدن یقیناً خیرخواهی و نصیحت نیست. رسول خدا (ص)

۱. نساء، ۱۴۸.

۲. کلینی، *الکافی*، کتاب الایمان و الکفر، باب ما أمر النبی (ص) بالنصیحة لائمة المسلمین والرزوم لجماعتهم و من هم، حدیث ۱، ج ۱ ص ۴۰۳.

نصیحت به پیشوایان و مسئولین را مقید به انتقاد محرمانه و خصوصی نکرده است. بی‌شک پیامبر(ص) توجه داشته‌اند که در طول تاریخ همواره کسانی بوده‌اند که از انتقاد عمومی سوءاستفاده کنند، با این همه فریضه نصیحت از پیشوایان مسلمان را مقید به نصیحت غیرعلنی نکرده‌اند.

ثالثاً خلاف سیره مسلم علوی است. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) چه در تعالیم شفاهی و چه در سیره عملی به‌ویژه در زمان خلافت همگان را به نصیحت زمامداران تشویق نموده و زمامداران را به استماع و تحمل و مدارای با منتقدان تکلیف کرده خود نیز در برابر اسائه ادب علنی معترضان رواداری کرده است. شواهد این روش امام علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر و خطب و نامه‌های نهج‌البلاغه فراوان است.

رابعاً خلاف مشی سیدالشهداء حسین بن علی(ع) است: افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائز. «برترین جهاد ابراز عدالت نزد رهبر ستم‌کار است.» راستی امام حسین(ع) مخفیانه و محرمانه از یزید و امویان انتقاد می‌کرد؟!!

خامساً خلاف مسلمات فریضه امر به معروف و نهی از منکر است. **سادساً** مخالف صریح اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است: اصل دوم بند ج - نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری؛ اصل سوم، بند ۶: محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی؛ و بند ۷: تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون. اصل هشتم: در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم

نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. اصل نهم:.... هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند. اصل بیست و چهارم: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند. فتوای حرمت انتقاد علنی از مسئولین نظام یک غرض اصلی بیشتر ندارد: انتقاد موقوف!^۱

۱. این باب قسمتی از مصاحبه مکتوب نویسنده مورخ ۱۴ دی ۱۳۹۲ با مهدی تاجیک در جرس است. «آقای خامنه‌ای انتقاد علنی از نظام را جرم و گناه نابخشودنی می‌داند.»

جمع بندی

۱. «اجتهاد مطلق بالفعل» حجت الاسلام والمسلمین خامنه‌ای از طریق هیچ‌یک از امارات شرعی تا بهمن ۱۳۵۷ قابل احراز نیست. نه ایشان چنین ادعایی داشت و نه به چنین عنوانی شناخته می‌شد. وی چندین بار کتباً به تقلید از آیت‌الله خمینی اقرار کرده است. از دوره تحصیل خارجش به زحمت شش - هفت سال ممحّض در فقه و اصول بوده است. اگرچه یک دهه به تدریس سطح فقه و اصول اشتغال داشته اما به دلیل بازداشت‌های متعدّد، تبعید و زندگی مخفی تدریس‌ها گسسته بوده است. اشتهار وی در دهه پنجاه به خطبه‌های انقلابی و جلسات معارف اسلامی روشنگرانه وی بوده است، نه فقه و اصول. ایشان از هیچ‌یک از اساتید خود اجازه اجتهاد ندارد و تقریر دروس اساتید خود را مطلقاً منتشر نکرده است. از هم‌بحث‌هایش نیز نشانه‌ای بر توغّل در فقه و اصول در دست نیست. از ایشان تا سال ۱۳۵۷ (جز یک مقاله ۴۰ صفحه‌ای رجالی) هیچ اثر فقهی اصولی منتشر نشده است. از مقایسه اجازه‌نامه اخذ وجوهات شرعیه با دیگر اجازه‌نامه‌ها محرز می‌شود که ایشان در سال ۱۳۴۵ از نظر آیت‌الله خمینی در زمره فضلا هم به حساب نمی‌آمده چه برسد به اینکه مجتهد محسوب شود و به وی تنها اختیار مصرف یک سوم داده شده که رده طلاب عادی بوده است.

۲. اجتهاد مطلق بالفعل جناب آقای خامنه‌ای از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ نیز نه تنها قابل احراز نیست، بلکه قرائن متعدّدی برخلاف آن قابل اقامه است. مشاغل مدیریتی اجرایی تبلیغی پس از

انقلاب ایشان نیز تا درگذشت آیت‌الله خمینی تناسبی با فقاها و اجتهاد ندارد. کثرت مشاغل در دههٔ نخست جمهوری اسلامی به ایشان اجازهٔ کمترین تدریس و تحقیق فقهی اصولی تا سال ۱۳۶۸ نداده است. دو اظهارنظر فقهی ایشان که بعد از تخطئهٔ علنی آیت‌الله خمینی از هر دو برگشت بالاترین دلیل عدم اجتهاد وی است: یکی تبیین ولایت مطلقهٔ فقیه در خطبهٔ نماز جمعهٔ ۱۱ دی ۱۳۶۶ و دیگری اعلام قبول توبهٔ ظاهری مرتد فطری در قضیهٔ سلمان رشدی در خطبهٔ نماز جمعهٔ ۲۸ بهمن ۱۳۶۷. اظهارنظر وی در اسفند ۱۳۶۷ در مورد غنا و موسیقی مشکوک در قم دیگر شاهد عدم اجتهاد وی سه ماه قبل از رهبری ایشان است.

۳. هیچ سند مکتوبی دال بر تأیید اجتهاد آقای خامنه‌ای از سوی آیت‌الله خمینی در دست نیست. از اظهارات منتشر شده در زمان حیات آیت‌الله خمینی برمی‌آید که اگرچه جناب آقای خامنه‌ای به شدت مورد وثوق ایشان بوده، اما تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» حتی به «اجتهاد متجزی» هم اِشعار ندارد، چه برسد به دلالت به «اجتهاد مطلق». کافی است این عبارت با عبارتی که بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در موضع مشابهی دربارهٔ مرحوم قدیری به کار برده مقایسه شود: «من شما را مجتهد و صاحب‌نظر در فقه می‌دانم.» نقل‌های شفاهی که بعد از وفات ایشان ابراز شده، اگرچه صلاحیت آقای خامنه‌ای را برای رهبری و بالملازمة «اجتهاد کاربردی موردنیاز متصدی مقام رهبری» را اثبات می‌کند، اما به دو مشکل عمده مبتلاست که آن‌ها را از حجیت ساقط می‌کند: اولاً معارض با نصّ وصیت‌نامه سیاسی الهی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی است، ثانیاً اخبار آحاد در مسائل مهمهٔ حجّت نیست. منقولات شفاهی ابراز شده دربارهٔ معرفی آقای خامنه‌ای به عنوان «رهبر متعین» و

«اجتهاد مسلم» وی خلاف واقع است و گویندگان آن براساس مصلحت نظام چنین شهاداتی را سرهم کرده بودند. با توجه به جفاهایی که حکومت در حق آن‌ها کرد ویرایش دوم این منقولات پرده از بی‌اعتباری ویرایش نخست برداشت. در نهایت «اجتهاد مطلق بالفعل» ایشان تا اواسط خرداد ۱۳۶۸ نه تنها قابل احراز نیست، بلکه مبتلا به معارض‌های قوی است.

۴. مجلس خبرگان رهبری در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ با انتخاب آقای خامنه‌ای سه تخلف قانونی (نقض آشکار اصول ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸) و شرعی مرتکب شد: ایشان مفتی و «مرجع تقلید بالفعل» نبود، ایشان «مجتهد مطلق» نبود. رهبری ایشان براساس مصلحت نظام «موقت» بود، اما به مردم گفته نشد که این رهبری غیرقانونی براساس حکم حکومتی شفاهی، مصلحتی و موقتی است. در اجلاسیه خبرگان بعد از همه‌پرسی قانون اساسی که برای رهبری دائمی آقای خامنه‌ای رأی‌گیری می‌شود آذری قمی به اجتهاد مطلق ایشان اشکال کرده است. بعد از اینکه آقای خامنه‌ای براساس مصلحت نظام اجتهاد کاربردی و رهبری خود را به دست آورد، مجلس خبرگان در تیر ۱۳۶۹ شورای نگهبان را به‌عنوان مرجع تعیین صلاحیت نامزدها تعیین کرد تا منصوبان رهبر ناظران بر رهبر را برگزینند! سخت‌گیری شورای نگهبان در احراز صلاحیت اجتهاد بالتجزی داوطلبان خبرگان در کنار نهایت مسامحه نظام در احراز اجتهاد مطلق رهبری حدیث یک بام و دو هوای جمهوری اسلامی است.

۵. جناب آقای خامنه‌ای بلافاصله بعد از رهبری به سودای مرجعیت می‌افتد، به این بهانه که ولایت مطلقه فقیه منهای مرجعیت نفوذ لازم را ندارد و تقویت بیضه اسلام اقتضای مرجعیت رهبری دارد. بسیاری از

شاگردان آیت‌الله خمینی نیز با زیرپا گذاشتن مبنای عدم لزوم مرجعیت رهبری مورد نظر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی که به بازنگری قانون اساسی انجامید، مرجع بودن رهبر را به مصلحت نظام می‌دانند. برای فردی که ۱۴ سال از هرگونه درس و بحث فقهی دور بوده، از مهر ۱۳۶۸ جلسات بازآموزی فقهی تحت عنوان شورای استفتاء با حضور نُه تن از فقهای حکومتی تشکیل می‌شود.

۶. جناب آقای خامنه‌ای که در عمرش خارج اصول تدریس نکرده بود، از سال ۱۳۶۹ تدریس خارج فقه را از کتاب جهاد آغاز می‌کند. تدریس ۴۵ دقیقه‌ای سه روز در هفته که دقایقی از آن نیز به شرح احادیث اخلاقی اختصاص دارد. نزدیک ۵۰۰ نفر در این درس شرکت می‌کنند. از بیست و چهار سال تدریس خارج ایشان تقریراتی به این شرح در دست است: حکم فقهی صابئین (۳۲ صفحه) و مهاذنة یا قرارداد ترک مخاصمه و آتش‌بس (۸۴ صفحه) هر دو در سال ۱۳۷۴ منتشر شده‌اند، پیاده‌شده بخش مختصری از کتاب قصاص در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی رهبری نصب شده و از چهارده سال قبل چیزی از افاضات فقهی ایشان منتشر نشده است.

۷. به دنبال بالا گرفتن اعتراض به فقدان شرائط قانونی و شرعی در رهبر منتخب خبرگان در بهار ۱۳۶۹ از شاگردان آیت‌الله خمینی برای تأیید اجتهاد لازم برای رهبری استمداد شد. نخستین کسی که به رهبری گواهی اجتهاد داد قاضی القضاات منصوب ایشان محمد یزدی بود. آقایان عبدالله جوادی آملی، محمد فاضل لنکرانی، محمد مؤمن قمی، علی مشکینی، یوسف صانعی و ابراهیم امینی نیز با شدت و ضعف به رهبر گواهی اجتهاد دادند. از این هفت گواهی چهار گواهی اجتهاد کاربردی در حد لازم برای رهبری است نه اجتهاد مطلق در حد افتاء. گواهی مرحوم

فاضل لنکرانی مبتنی بر دو شاهد غیر محسوس است که محصول آن بیش از اجتهاد کاربردی پیش‌گفته نیست. از گواهی آقای محمد یزدی تفصیلاً و از گواهی آقای یوسف صانعی اجمالاً اجتهاد مطلق در حد افتاء قابل استفاده است. این گواهی‌ها به دو مشکل مبتلاست: اول صدور براساس قاعده مصلحت حفظ نظام، دوم ابتلاء به شهادت معارض.

۸. ایشان بلافاصله بعد از رهبری أخذ وجوهات شرعیه را از مردم آغاز می‌کند، از اوایل سال ۱۳۶۹ شروع به پرداخت شهریه به طلبه‌های حوزه‌های علمیه در داخل و خارج می‌کند، و به سوالات شرعی مردم داخل و خارج به‌عنوان مرجع تقلید پاسخ می‌دهد. نخستین مجموعه فتاوی ایشان با عنوان «*دُررالفوائد فی أجوبة القائل*» در سال ۱۳۷۱ در بیروت منتشر می‌شود. بسیاری از آنچه در این کتاب به‌عنوان فتوا آمده ارجاع مکلفین به فتاوی آیت‌الله خمینی و تحریرالوسیله ایشان است. آقای خامنه‌ای در این کتاب التزام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام و ولایت ائمه (ع) غیرقابل تفکیک اعلام می‌کند که لازمه این فتاوی بی‌مبنا اخراج منکران ولایت فقیه از اسلام و تشیع است.

۹. با وفات آیت‌الله خویی در مرداد ۱۳۷۱ تبلیغ رسمی مرجعیت آقای خامنه‌ای توسط نماینده ایشان در زینبیه دمشق آغاز شد. مهم‌ترین منتقد مرجعیت آقای خامنه‌ای در خارج از کشور مرحوم آیت‌الله سیدمحمدحسین فضل‌الله در حوزه بیروت بود. جمهوری اسلامی از دو طریق جریان‌سازی علیه برخی آراء کلامی متفاوت فضل‌الله و برانگیختن رهبران و بدنه حزب‌الله لبنان علیه وی، برنامه تخریبی حذفی گسترده‌ای علیه فضل‌الله سازماندهی کرد. آیت‌الله موسوی اردبیلی در دی ۱۳۷۲ در خطبه‌های آخرین نماز جمعه‌اش انتصاب مرجع توسط مرجع سابق را خلاف رویه سنتی شیعه دانست و تصریح کرد که هیچ‌یک از مراجع

در گذشته پس از انقلاب از جمله آیت‌الله خمینی کسی را برای پس از خود تعیین نکرده‌اند. به دنبال تمهیدات عوامل رهبری در داخل و خارج برای جانداختن مرجعیت ایشان، آیت‌الله منتظری در آبان ۱۳۷۳ توسط آقای مؤمن قمی کتباً به رهبری هشدار می‌دهد که به دلیل عدم صلاحیت از ورود در افتاء، مرجعیت و تصرف در وجوه شرعیه بپرهیزد. وی از دخالت نهادهای امنیتی و قضایی به‌ویژه معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات به‌شدت انتقاد می‌کند. حداقل چهار نفر از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آقایان مؤمن قمی، طاهری خرم‌آبادی، طاهر شمس و آذری قمی با مرجعیت آقای خامنه‌ای مخالف بوده‌اند.

۱۰. به دنبال درگذشت آیت‌الله اراکی در ۸ آذر ۱۳۷۳ و سفر هیئت سه نفره مقامات عالی - سیاسی و نظامی (علی‌اکبر ولایتی، سردار محسن رضائی و محمدجواد لاریجانی) از تهران به قم و ملاقات با مراجع و علما معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات طی دو روز حداقل یازده گواهی اجتهاد و مرجعیت از علمای قم و تبریز أخذ و منتشر می‌کند، از جمله آقایان کریمی، خاتم یزدی، راستی کاشانی، سیدمحمدباقر حکیم و هاشمی شاهرودی. برخلاف موج اول گواهی‌نامه‌ها موضوع موج دوم مشخصاً جواز تقلید از آقای خامنه‌ای و مرجعیت وی است. اگرچه در گواهی آقایان سیدمحمدباقر حکیم و سیدمحمد محمود هاشمی شاهرودی به مصلحتی بودن این مرجعیت تصریح شده اما بقیه گواهی‌نامه‌ها در ظاهر بنا بر مصلحت نیستند. این گواهی‌نامه‌ها در صورتی اعتبار دارند که اولاً شاهد معارضی نباشد، ثانیاً از تحت فشار نبودن و در مجموع سلامت این گواهی‌نامه‌ها اطمینان پیدا کنیم.

۱۱. سه روز بعد از درگذشت آیت‌الله اراکی دو تشکل روحانی قم و تهران جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران

آقای خامنه‌ای را به‌عنوان مرجع جایزالتقلید به همراه چند نفر دیگر به مردم معرفی می‌کنند. اعلامیهٔ جامعهٔ مدرسین که به امضای آیت‌الله فاضل لنکرانی رسیده بود در سه مورد خلاف آئین‌نامهٔ جامعهٔ مدرسین منتشره در روزنامهٔ رسمی کشور بود. این اعلامیه‌ها در حوزه‌های علمیه بدعتی در تاریخ تشیع محسوب شده با ادبار مواجه می‌گردد، به چند دلیل از جمله معرفی مجتهد متجزی و فرد فاقد شرایط به‌عنوان مجتهد جامع‌الشرايط. در ادامهٔ فشار وزارت اطلاعات بر ائمهٔ جمعه و نمایندگان خبرگان و دیگر مقامات روحانی، هجده شهادت‌نامهٔ دیگر بعد از بیانیهٔ جامعهٔ مدرسین در آذرماه ۷۳ منتشر می‌شود. دو نفر از امضاکنندگان این شهادت‌نامه‌ها آیت‌الله طاهری اصفهانی و آیت‌الله آذری قمی اقرار می‌کنند که تحت فشار مقامات امنیتی - قضایی این گواهی‌ها را امضا کرده‌اند. در مجموع تطمیع، تهدید و توهم از جمله عوامل سه‌گانهٔ صدور چنین گواهی‌های اجتهاد یا شهادت مرجعیت بوده است. «شیاع مفید علم» بر اجتهاد مطلق برای مقام افتاء و مرجعیت آقای خامنه‌ای یقیناً حاصل نیست. گواهی‌نامه‌های اجتهاد مبتلا به معارض (شهادت به عدم اجتهاد) هستند و در هر صورت هیچ طریق شرعی معتبری برای احراز اجتهاد مطلق و صلاحیت مرجعیت آقای خامنه‌ای در دست نیست.

۱۲. جناب آقای خامنه‌ای در سخنرانی ۲۳ آذر ۱۳۷۳ اعلام می‌کند که از اعلام مرجعیتش اطلاع نداشته، اما به دلیل بر زمین ماندن بار مرجعیت در خارج از کشور آن‌را می‌پذیرد. روایت آیت‌الله مهدوی کنی و آیت‌الله آذری قمی اثبات می‌کند که اظهارات رهبری خلاف واقع و کذب است. مطابق موازین مذهبی حوزهٔ جغرافیایی هیچ مبنایی در مرجعیت ندارد. اگر فردی صلاحیت مرجعیت دارد متعلق به همهٔ شیعیان است و اگر صلاحیت ندارد، هیچ‌کس مجاز به تقلید از وی نیست. ایشان

برخلاف ادعای خود به پرسش‌های شرعی ایرانیان پاسخ می‌داده و وجوهات شرعی ایرانیان را نیز به احسن وجه اخذ می‌کرده است. آقای خامنه‌ای با کنایه ابلغ من التصریح آیت‌الله منتظری را به خیانت متهم می‌کند. ده روز بعد نیروهای لباس شخصی به حسینیه و درس آیت‌الله منتظری حمله می‌کنند. عدالت علاوه بر فقاہت شرط اصلی صلاحیت افتاء و مرجعیت است، که جناب آقای خامنه‌ای به دلیل اظهار کذب (بی‌خبری از اعلام مرجعیت خود) و افترا به استادش آن‌را نیز فاقد بوده است.

۱۳. جناب آقای خامنه‌ای در تابستان ۱۳۷۶ از طریق جامعه مدرسین بنا داشته با استفاده از قدرت سیاسی به‌عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد معرفی شود. آیت‌الله آذری قمی در نامه مورخ ۵ آبان ۱۳۷۶ و آیت‌الله منتظری در سخنرانی ۱۳ رجب (۲۳ آبان ۱۳۷۶) نقشه وی را نقش بر آب می‌کنند. آذری قبول مرجعیت توسط رهبری را به دلیل فقدان اجتهاد و اعلیت فقهی نادرست و تقلید از وی را برخلاف موازین شرعی اعلام می‌کند. آیت‌الله منتظری اولاً به دلیل فقدان اعلیت فقهی آقای خامنه‌ای ولایت و رهبری وی را مبتلا به مشکل لاعلاج شرعی دانست. ثانیاً ادعای مرجعیت وی را به دلیل عدم برخورداری از اجتهاد مطلق و صلاحیت افتاء، ابتدال مرجعیت شیعه اعلام کرد. پاسخ نظام سرکوب ۲۸ آبان و حصر دو فقیه معترض بود. آقای خامنه‌ای در سخنرانی ۵ آذر ۷۶ منتقدان خود را خائن، ساده‌لوح، آلت دست دشمن صهیونیستی، برهم‌زننده امنیت مردم، نادان، نفهم، مبتلا به حسد و هوای نفس معرفی کرد.

۱۴. مهم‌ترین شاخص عدم اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای فتاوی‌ای است. علاوه بر فتاوی‌ای متناقض و غیرمستند وی درباره ولایت فقیه و

خمس، فتوای حرمت انتقاد علنی از مسئولین نظام منتشره در مرداد ۱۳۹۲ به‌عنوان نمونه‌ای از فتاوی بی‌پایه و خطرناک قابل ذکر است. به فتوای ایشان گزارش ظلم مسئولین حکومتی در برابر مردم یا انتشار عمومی آن اولاً وجهی ندارد. ثانیاً اگر موجب فتنه و فساد و تضعیف دولت اسلامی شود حرام است. مفاد این فتوا سیره عملی حکومت‌های استبدادی و خودکامه در طول تاریخ است. این فتوا بدعتی در تاریخ تشیع و خلاف مسلمات تعالیم اسلامی است. فتوای حرمت انتقاد علنی از مسئولین نظام یک غرض اصلی بیشتر ندارد: انتقاد موقوف!

۱۵. داستان مرجعیت اعلای خامنه‌ای چهار گام داشت. گام اول خطیبی توانا در خدمت نظام که نه ادعای اجتهاد داشت نه رهبری، و مرجعیت را به خواب هم نمی‌دید: حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای. گام دوم رهبری و ولایت مطلقه فقیه براساس مصلحت نظام از نیمه خرداد ۱۳۶۸: آیت‌الله خامنه‌ای مقام معظم رهبری. گام سوم برنامه‌ریزی برای مرجعیت از نیمه سال ۶۸ و اعلام رسمی در آذر ۷۳: آیت‌الله العظمی خامنه‌ای مرجع جایزالتقلید. گام چهارم خیز برای مرجعیت اعلا و منحصربه‌فرد از تابستان ۱۳۷۶: امام خامنه‌ای! تحقق این پروژه تا وفات مراجع کهنسال جایزالتقلید اعلام شده حوزه قم به تعویق افتاده است. در این بلیه تنها وی مسئول نیست، شرکای روحانی او از مدرسه آیت‌الله خمینی نیز در «ابتدال مرجعیت شیعه» با وی هم پرونده‌اند.

فهرست منابع:

الف. کتاب‌های عربی

- السيد محمد علی الحسيني الميلاني، علم و جهاد: حياة آية الله العظمى السيد محمد هادي الحسيني الميلاني، ۴۲۷ق، قم، لسان الصدق، مجلّدان.

- الشيخ محمد حسن النجفي، جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام، ج ۴۱.

- السيد روح الله الموسوي الخميني، تحرير الوسيلة، ج ۲.

- السيد علی الخامني، دُرر الفوائد في أجوبة القائد، بيروت، دار الوسيلة، ۱۳۷۱/۱۹۹۳/۱۴۱۳.

- ولي أمر المسلمين سماحة آية الله العظمى السيد علی الحسيني الخامني دام ظلّه الوارف، أجوبة الاستفتاءات، الجزء الأول العبادات، الكويت، دار النبأ للنشر و التوزيع، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.

- السيد محمد حسين فضل الله، عن سنوات و مواقف و شخصيات، هكذا تحدث هكذا قال، حاوخته منى سكريه، دار النهار، بيروت، ۲۰۰۷.

ب. کتاب‌های فارسی

- صحيفه امام، مجموعه آثار امام خميني (بيانات، پيام‌ها، مصاحبه‌ها، احكام، اجازات شرعي و نامه‌ها)، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، تهران، ۱۳۸۵، مجلّدات ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۰ و ۲۱.

- بازسازی و سازندگی: کارنامه و خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی - سال ۱۳۶۸، به اهتمام علی لاهوتی، تهران: دفتر نشر معارف

- انقلاب، ۱۳۹۱.
- **خبرگان ملت**، تهران، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، جلد اول، ۱۳۷۸.
- **جامعه مدرسین از آغاز تا کنون**، جلد دوم: فعالیت‌ها ۸۴ - ۱۳۷۵، جلد سوم: زندگی‌نامه اعضاء، تدوین محسن صالح، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۵.
- **هستی و مستی، حکیم عمر خیام نیشابوری به روایت حکیم دکتر دینانی**، گفت‌وگوی کریم فیضی با غلام‌حسین ابراهیمی دینانی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۸۸.
- **هدایت‌الله بهبودی، شرح اسم: زندگی‌نامه آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای (۱۳۵۷-۱۳۱۸)**، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ ششم، ۱۳۹۱.
- **مرجعیت حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) از دیدگاه فقها و بزرگان**، تهیه و تنظیم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳.
- **رهبری فرزانه از نسل کوثر**، تدوین پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۷۸.
- **یادنامه علامه امینی**، سیدجعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی، مشهد، طوس، ۱۳۵۲.
- **خاطرات آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای**، تدوین جواد کامور بخشایش و جواد عربانی، جلد اول، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۲.
- **همپای انقلاب**، خطبه‌های نمازجمعه حضرت آیت‌الله‌العظمی

موسوی اردبیلی، گردآوری و تدوین محمدباقر نجفی کازرونی، قم، انتشارات دانشگاه علوم انسانی مفید، ۱۳۸۵.

- یاران امام به روایت اسناد ساواک، *روایت پایداری*: شرح مبارزات آیت‌الله ربّانی شیرازی، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۷۹.

ج. نشریات

- *روزنامه رسمی*، سال ۱۳۶۰.

- *روزنامه جمهوری اسلامی*، سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷.

- *روزنامه رسالت*، سال‌های ۱۳۶۷، ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳.

- *روزنامه اطلاعات*، سال ۱۳۶۷ و ۱۳۷۶.

- *روزنامه بهار*، سال ۱۳۹۲.

- *فصلنامه حکومت اسلامی*، (مجله دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری) قم، سال یازدهم، ۱۳۸۵.

- *فصلنامه فقه اهل بیت (ع)*، قم، سال اول تا سوم ۷۶-۱۳۷۴.

- *فقه اهل البیت (ع)*، قم، السنة ۲- ۱، ۱۴۱۸-۱۴۱۷هـ.

- *فصلنامه فقه: کاوشی نو در فقه اسلامی*، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹.

- *ماهنامه پاسدار اسلام*، سال ۳۰، قم، ۱۳۹۰.

د. کتاب‌های الکترونیکی

- *خاطرات آیت‌الله منتظری*، ۱۳۷۹.

- *انتقاد از خود: عبرت و وصیت*، گفت‌وگوی صریح سعید منتظری با آیت‌الله‌العظمی منتظری، ۱۳۸۷.

- *واقعیت‌ها و قضاوت‌ها*، دفتر آیت‌الله منتظری، ۱۳۷۷.

- *محسن کدیور، استیضاح رهبری*، ارزیابی کارنامه بیست‌ویک ساله

رهبر جمهوری اسلامی، نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری، ۲۶ تیر ۱۳۸۹؛ ویرایش دوم: همراه با واکنش‌های آن، اردیبهشت ۱۳۹۳.

- محسن کدیور، *سوگنامه فقیه پاکباز* استاد آیت‌الله‌العظمی منتظری، ۱۳۹۲.

- محسن کدیور، *فراز و فرود آذری قمی*: سیر تحول مبانی فکری آیت‌الله احمد آذری قمی، ۱۳۹۲.

ه. پایگاه‌های الکترونیکی:

- پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران.

- پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدحسین فضل‌الله.

- پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری.

- دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای.

- پایگاه اطلاع‌رسانی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

- پایگاه اطلاع‌رسانی و خبری جماران.

- خبرگزاری برنا وابسته به سازمان ملی جوانان.

- پایگاه ضلال‌نت.

- وبسایت جنبش راه سبز (جرس).

- وبسایت شخصی دکتر محسن اسماعیلی.

- پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله سیدعلی حسینی اشکوری.

- وبلاگ سردار محسن رشید.

- باران: وبسایت شخصی دکتر مهدی خزعلی.

- وبلاگ ایمایان.

پیوست‌ها

پیوست شماره ۱

نقد رساله استیضاح مرجعیت رهبری

۱۸ شهریور ۱۳۹۲، پایگاه تحلیلی تبیینی برهان^۱



تبیین پیشینه فقهی رهبر انقلاب در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام علی ذوعلم^۲

تردید در مقام علمی رهبر انقلاب، هجمه به مراجع امروز جهان تشیع است

گاه شبهات مطرح شده باعث بروز و ظهور اثرات فاحری در باب مسائل مورد شبهه می‌شود. شبهات مطرح شده توسط برخی افراد معلوم‌الحال غرب‌نشین در قبال پیشینه فقهی رهبر معظم انقلاب، ما را بر آن داشت به این بهانه، به بررسی بیشتر بُعد علمی و فقهی رهبر انقلاب بپردازیم که گفت‌وگوی زیر تلاشی در این جهت است.

گروه سیاسی برهان؛ با توجه به مدیریت موفق رهبر معظم انقلاب در طول دو دهه رهبری کشور و عبور دادن نظام از گردنه‌هایی که هر کدام از

۱. خبرگزاری فارس، جرس و وبسایت محسن کدیور، ۱۹ شهریور ۱۳۹۲ به نقل از برهان.
۲. پایگاه برهان ایشان را این‌گونه معرفی کرده است: «حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی ذوعلم رئیس پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی و مشاور اسبق وزیر آموزش و پرورش». وی متولد ۱۳۴۳ است و تاکنون یازده جلد کتاب منتشر کرده است، از جمله «نقد قال: تأملی انتقادی بر یک نامه» [نقد رساله استیضاح رهبری، نامه محسن کدیور به رئیس مجلس خبرگان رهبری]، ۴۰۰ صفحه، ۱۳۸۹، تهران، کانون اندیشه جوان.

آن‌ها برای ساقط کردن یک نظام مستحکم کافی بود، چندی است برخی به اصطلاح منتقدان خارج‌نشین، مباحث و شبهاتی را در باب گذشته فقهی و سیاسی ایشان مطرح نموده‌اند (که البته موضوعات تکراری و همیشگی است)؛ شبهاتی که اغلب بهانه‌ای می‌شود جهت بازگویی بیشتر زوایای زندگی فقهی و سیاسی ایشان.

محورهای شبهات مطرح‌شده چند سال اخیر در سه عنوان کلی زیر قابل جمع است:

۱. شبهه نسبت به اجتهاد و مقام افتاء و مرجعیت رهبری (۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲)
۲. شبهه نسبت به اجتهاد و مقام افتاء و مرجعیت رهبری (۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳)
۳. شبهه عدم دستیابی رهبری به درجه اجتهاد تا سن پنجاه سالگی (۱۳۱۸ تا ۱۳۶۸).

با توجه به این محورها و برخی جزئیات مطرح‌شده، که در این اواخر توسط آقای کدیور نیز تکرار شده است، بر آن شدیم که به این بهانه، تاریخ زندگی فقهی و علمی رهبر معظم انقلاب را مروری دوباره کنیم و زوایای کمتر بیان‌شده آن را مطرح نماییم.

در این راستا، سعی کردیم در نگاهی جامع، اکثر محورهای شبهات مطرح‌شده را استخراج کنیم و درصدد بحث و گفت‌وگو حول آن محورها برآییم. حجت‌الاسلام ذوعلم، مؤلف کتاب «نقد قال» (که واکنشی در قبال نامه کدیور به رئیس مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۹ است)، فرد مناسبی جهت بحث پیرامون شبهات مطرح‌شده شناخته می‌شدند که در نشستی صمیمانه و تفصیلی، به بررسی محورهای شبهات مطرح‌شده پرداختیم.

یکی از ریشه‌های شبهات مطرح‌شده توسط آقای کدیور، موضوع اجتهاد مطلق و متجزی است. لطفاً در مورد کیفیت این دو حالت از اجتهاد توضیحاتی بفرمایید.

اجتهاد به این معناست که فرد توان علمی لازم را داشته باشد که بتواند در باب احکام شرعی، نظر شارع مقدس را از ادله معتبر استنباط کند. اگر فردی در تمام وجوه ابعاد فقهی به این ملکه و توانایی دست یابد، به او مجتهد مطلق

گفته می‌شود. اگر توانمندی او در بعضی از ابواب فقهی باشد، به او مجتهد متجزی گفته می‌شود. شرط اجتهاد مطلق لزوماً این نیست که فرد در همه ابواب فقهی بحث کند، درس خارج بگوید یا تحقیقاتی منتشر نماید. مهم این است که این توان و ملکه در او شکل بگیرد که اگر مسئله‌ای در باب نکاح، معاملات، نماز، طهارت و غیره مطرح شد، استعداد استنباط آن حکم شرعی را از منابع داشته باشد. دقت کنید که این‌گونه نیست که اکثر مجتهدانی که اجتهاد مطلق دارند، فرصت کنند که در همه ابواب فقهی، از باب طهارت تا دیات و تمام ۵۲ کتاب فقهی، بحث خارج کنند و نظر خود را ارائه دهند.

آیا مجتهد مطلق می‌تواند تقلید کند یا این کار برای او حرام است؟

کسی که مجتهد مطلق است به این معناست که در همه ابواب فقه می‌تواند استنباط لازم را انجام دهد. درعین حال، ممکن است مجتهد دیگری را در همه ابواب فقه یا برخی از ابواب، اعلم از خود بداند و به او اطمینان بیشتری داشته باشد. لذا اگر در عمل خود از مجتهد اعلم تقلید نماید، مشکلی نیست، زیرا نظر آن فرد اعلم برای او حجّت شرعی دارد. اینکه می‌گویند تقلید برای مجتهد حرام است، یک مسئله عام است. به این معنا که مجتهد «تقلید بما هو تقلید» نمی‌کند؛ اما چون خودش بر ابواب فقهی تسلط دارد، ممکن است در یک زمینه، نظر مجتهد دیگری را که فرصت تأمل بیشتری داشته و بالفعل احکام را استنباط کرده، دنبال کند. حالت دیگر این است که در مسائل اجتماعی، فتاوی فرد دیگری (که او را اعلم از خود می‌داند یا به هر دلیل مصلحت‌اندیشانه دیگر) را بر نظر خود ترجیح دهد. این شرایط، خارج از شمول حکم «تقلید برای مجتهد حرام است» قرار می‌گیرد.

آقای کدیور می‌گویند به این علت که آیت‌الله خامنه‌ای، در مقایسه با بقیه مجتهدان، تألیفات و تعلیم دروس متعدّد را در کارنامه خود ندارند، پس ایشان مجتهد نیستند. آیا بر فرض پذیرش این ادعا، داشتن تألیفات و تعلیم دروس جزء شروط لازم اجتهاد است؟

اجتهاد یک قوه فکری است که فرد را در استنباط مسائل توانمند می‌کند و به هیچ‌وجه مستلزم این نیست که او تألیفی در آن باب داشته باشد. تدریس یا مباحثات فقهی یکی از شواهد و قراین ملکه اجتهاد است، برای اینکه نشان دهد او مسائل فقهی عمیقی را مطرح می‌کند؛ ولی نمی‌شود گفت که این

شواهد فقط از یک راه به دست می‌آید و آن هم تألیف کتاب است. مباحثه کردن با سایر هم‌درسان، دقت و ظرافت در استظهارات فقهی از روایات و آیات و نحوه جمع‌بندی نظرات سایر فقها و نقد و تحلیل آن نیز نشان‌دهنده توانایی فرد است. همان‌طور که عرض کردم، اساساً در اجتهاد، ملکه و توانمندی استنباط شرط لازم است. مقام معظم رهبری با ذکاوت، هوش، حافظه و استعداد بسیار قوی که از آن برخوردار بوده و هستند، قبل از پیروزی انقلاب به ملکه اجتهاد رسیده بودند. بعضی از هم‌درس‌های ایشان در دوره طلبگی، صریحاً اذعان می‌کردند که ایشان با بقیه طلاب تفاوت‌های زیادی داشتند. ایشان از بعضی جنبه‌ها واقعاً نابغه هستند. بنابراین چنین افراد مستعدی ممکن است پس از طی سطوح متوسط، در عرض ۴ یا ۵ سال مباحثه فقهی، واجد ملکه اجتهاد شوند. کمالینکه در مورد مرحوم علامه حلی، معروف است که قبل از رسیدن به بلوغ، به اجتهاد رسید. ایشان در آن زمان، هنوز کتابی تألیف نکرده بود و چه‌بسا در حوزه نیز تدریس نمی‌کرد؛ ولی کسانی که با ایشان مواجه می‌شدند، می‌فهمیدند که ایشان مجتهد است. اجتهاد مقام معظم رهبری قبل از پیروزی انقلاب، برای عده‌ای از علمای مرتبط با ایشان کاملاً محرز بوده است؛ با اینکه خود ایشان مدعی نبودند. ایشان به‌خاطر حضور در متن مبارزات و ضرورت پیشبرد دیدگاه‌های انقلابی حضرت امام (رحمة‌الله‌علیه)، در صدد معرفی خود به‌عنوان یک مجتهد سنتی (به معنای حوزوی) نبودند. البته ما عالمان بسیاری داشتیم که (به هر دلیلی) وظیفه خود می‌دانستند که اجتهادشان را مطرح کنند و پس از آن در مقام تدریس و افتاء قرار بگیرند؛ اما ایشان اصلاً خودشان را در این مقام قرار نمی‌دادند. بعضی از بزرگان نقل کردند که درس کفایه ایشان در زمان جوانی در حوزه مشهد، جزء بهترین درس‌های حوزه بوده است؛ چه‌بسا ایشان جوان‌ترین مدرّس سطوح عالی فقه در آن زمان بوده‌اند. این امر نشان می‌دهد که چنین فردی حتماً به توانمندی عمیق فقهی رسیده است.

یعنی کسی که در آن زمان کفایه تدریس می‌کرده، قطعاً باید مجتهد می‌بوده است؟

بله، علی‌القاعده باید درجه اجتهاد می‌داشته است. کسانی که امروز نیز در این سطح در حوزه تدریس می‌کنند، مجتهد یا قریب‌الاجتهاد هستند.

آقای کدیور ادعا می‌کنند چون مقام معظم رهبری درگیر مبارزات بودند، وقت درس خواندن نداشته‌اند، گزینه‌ای دالّ بر تسلط ایشان در فقه و اصول به دست نمی‌آید و از این طریق اجتهاد ایشان احراز نمی‌شود. این درحالی است که اسناد تاریخی، به حضور مقام معظم رهبری در سن ۲۰ یا ۲۱ سالگی در درس خارج آقای بروجردی حکایت می‌کند. لطفاً در این باره نیز توضیحاتی بفرمایید.

بله، همان‌طور که عرض کردم، مرحوم علامه حلی، قبل از رسیدن به بلوغ، به اجتهاد رسیدند. بسیاری از نخبگان در سن ۲۵ یا ۲۶ سالگی به اجتهاد می‌رسند و در عین حال، لازم نیست که به کار دیگری مشغول نباشند. ممکن است کسی فقط به فقه و اصول مشغول باشد و اوقاتش صرف کارهای جانبی و فرعی دیگر نشود. ممکن است دیگری با نظم و تلاش و پرکاری به کارهای دیگر هم برسد. نمی‌توانیم بگوییم چون کسی در عرصه‌های دیگری مشغول بوده، پس در عرصه فقه کمتر اشتغال داشته است. این استدلال ضعیفی است. مثلاً آیت‌الله کاشانی، در حین اینکه در عراق به‌عنوان یک مبارز می‌جنگید، در همان سنین جوانی، مجتهدی مطلق بوده است و یا عالم بزرگ، مرحوم خواجه نصیر طوسی قطعاً در فقه اجتهاد داشته است؛ درحالی‌که عده بسیاری ایشان را یک ریاضی‌دان یا عالم علم هیئت می‌شناسند. مرحوم شیخ طوسی نیز به تفسیر و کلام و حدیث هم اشتهار داشته است. بنابراین، این استدلال منطقی نیست که بگوییم چون فرد مشغله‌های دیگری هم داشته، پس نمی‌توانسته است وقت کافی برای پرداختن به فقه و اصول داشته باشد. ضمن اینکه بودن در تبعید یا زندان، مانع مطالعه و تأمل نیست؛ چون مجتهد کسی نیست که فقط مطالعه کند. به قول استاد مطهری، اندیشیدن و ذکاوت کافی داشتن مهم است. مقام معظم رهبری، بعد از منصوب شدن به رهبری، جلسات مباحثه فقهی را با فقها و مجتهدان تراز اول و نام‌آوری مانند آیت‌الله مؤمن، جنتی، رضوانی، هاشمی‌شاهرودی و... راه‌اندازی کردند. حاضران در این جلسات، خیلی زود متوجه این نکته شدند که اگرچه مشغله‌های مقام معظم رهبری بسیار زیاد است، ولی این مشغله‌ها، مانع تتبع و تأمل فقهی ایشان نشده است. این نکته را از آیت‌الله جنتی در سال ۱۳۷۵ شنیدم. صحبت درباره این بود که مقام معظم رهبری با مشغله فراوانی که دارند، گاهی کوهنوردی هم می‌کنند. آقای جنتی

گفتند که «واقعاً تعجب می‌کنم که توفیق ایشان چقدر زیاد است. در جلسات وقتی قرار می‌شود که اعضا روی یک موضوع تأمل کنند و هفته بعد آن را ارائه دهند، همه می‌بینیم که ایشان به قدری دقیق و عمیق کار کردند که گویا کل هفته را فقط مشغول مطالعه و بررسی این موضوع بودند». بنابراین توانمندی فکری یک فرد، سرعت انتقال، سرعت فهم، سرعت مطالعه و ذکاوت در امور بسیار مؤثر است. این عوامل نقش زمان را در بحث اجتهاد بسیار کم‌رنگ می‌کنند. در مقابل، کسانی هم هستند که زحمت فراوانی می‌کشند، به شدت مطالعه می‌کنند و درس خارج بسیاری را گذرانده‌اند، ولی در اجتهاد توانمندی چندانی ندارند. اینکه جناب کدیور مبنای بحث را بر کمیّت وقت‌گذاری قرار می‌دهد، نه مبنایی در سنت حوزوی ما دارد و نه مبنایی منطقی. در فضای دانشگاه هم همین‌طور است؛ گاهی یک دانشمند جوان تبدیل به نظریه‌پردازی بسیار نامدار می‌شود و افراد دیگری ده‌ها سال کار می‌کنند، ولی به نظریه‌پردازی و نوآوری نمی‌رسند. بنابراین این توانمندی و قریحه بسیار مهم است و مقام معظم رهبری واقعاً دارای چنین استعداد علمی هستند. آیت‌الله شیخ رحمت‌الله فشارکی، که در حوزه علمیه قم جزء اساتید مبرز و سالخورده ادبیات هستند، از مقام معظم رهبری بسیار تمجید می‌کردند؛ بالاینکه ایشان رجل سیاسی حوزه هم محسوب نمی‌شوند. همان اوایل که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری رسیدند، آیت‌الله فشارکی برای بنده تعریف می‌کردند که «یک تابستانی که مقام معظم رهبری سر کلاس ادبیات در مشهد شرکت می‌کردند، در آن جلسات متوجه شدم که ایشان واقعاً نبوغ علمی فراوانی دارند و از افراد عادی بسیار عمیق‌تر هستند. به محض اینکه بحثی را شروع می‌کردم، ایشان تا انتهای بحث را متوجه می‌شدند و اشکال و سؤال مطرح می‌کردند». بنابراین نبوغ مهم است و نباید ایشان را یک فرد معمولی تلقی کنیم. در کنار استعداد و نبوغ، نظم ایشان و استفاده حداکثری از فرصت‌ها و پرهیز از اتلاف وقت نیز در توفیقات ایشان مؤثر بوده است.

آقای کدیور همچنین به نظر سایر مجتهدان برای کسب اجتهاد استناد می‌کنند. ایشان معتقدند دیگران باید به مقام معظم رهبری اجازه اجتهاد می‌دادند؛ درحالی‌که ندادند. درواقع می‌گویند که مقام معظم رهبری قبل از منصوب شدن به رهبری، ادعایی نداشتند و به همین دلیل، کسی هم ایشان

را مجتهد نمی دانست.

عرض کنم که اولاً این گزاره که «قبل از انقلاب کسی حضرت آقای خامنه‌ای را مجتهد نمی دانست» غلط است. در همان زمان، برخی علمایی که با ایشان حشرونشر داشتند، مانند آیت‌الله صدوقی، ایشان را مجتهد می دانستند. دلیل ادعای بنده این است که آیت‌الله صدوقی بعد از انقلاب نامه‌ای به مقام معظم رهبری می نویسد و ایشان را «حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای» خطاب می کند. آفازاده آیت‌الله صدوقی سؤال می کند که مگر ایشان مجتهدند؟ آیت‌الله صدوقی جواب می دهند که «مگر نمی دانید مقام علمی ایشان چقدر است؟»

گویا این دو نفر در دوران تبعید با یکدیگر مباحثه کرده بودند؟

بله، اشاره کردم که یک راه تشخیص مجتهد بودن کسی، همین مباحثه با هم‌ترازان و هم‌درسان است. در این مباحثه معلوم می شود که فرد چقدر بر موضوعات مسلط است و فهم فقهی او چه عمقی دارد. جمله دوم آقای کدیور این است که مقام معظم رهبری ادعای اجتهاد نداشتند. بله، ایشان هرگز چنین ادعایی نداشتند و این شیوه علمای ربّانی و مردان بی ادعاست. مردان خدا نیازی به تظاهر و ادعا ندارند. ایشان هیچ‌وقت ادعای اجتهاد و مرجعیت نداشتند و هیچ‌گاه خود را در مظان مرجعیت هم قرار ندادند. به این دلیل که ایشان از نظر اخلاقی و خودسازی معنوی، در درجات بالایی قرار دارند؛ به همه عناوین ظاهری (حتی عناوینی مانند مجتهد و مرجع) بی اعتنا بوده‌اند و به همین دلیل ممکن است کسی ایشان را به این ابعاد نشناسد یا کمتر بشناسد. در خاطرات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی آمده است که در سال ۴۵ یا ۴۶ خانواده ایشان و خانواده آیت‌الله خامنه‌ای با هم به اطراف مشهد مسافرت می کنند. یکی از بچه‌ها می افتد و سرش ضربه می خورد و به حالت بیهوشی می افتد. همگی می ترسند. آیت‌الله خامنه‌ای می گویند: «من دعایی می خوانم که ان شاءالله خوب می شود.» ایشان این دعا را می خوانند و بچه به هوش می آید. آقای هاشمی می گوید: «ما از ایشان چنین چیزهایی هم دیدیم؛ ولی هیچ‌وقت به ما نگفتند که در زمینه‌های عرفانی و معنوی هم ورود دارند.» بنابراین دأب آیت‌الله خامنه‌ای هیچ‌وقت این نبوده که خود را به رخ دیگران بکشند؛ ولی ثبوتاً قبل انقلاب قطعاً مجتهد بودند و گواهی هم‌بحث‌های ایشان این مطلب را کاملاً اثبات می کند. نکته دیگر این است که جایگاه آیت‌الله خامنه‌ای در نظر شخصیت‌هایی

مانند آیت الله مطهری و آیت الله بهشتی، به خوبی گویای این واقعیت است. آیت الله خامنه‌ای باینکه از نظر سنی تفاوت قابل توجهی با آن‌ها داشتند، ولی از نظر توانمندی و جهت‌گیری‌های علمی و دینی مورد تکریم و تأیید این دو بزرگوار بودند که قاعده‌تاً بدون در نظر گرفتن توانمندی فقهی این جایگاه حاصل نمی‌شود. ولی ایشان انگیزه‌ای برای ادعا و تظاهر در این زمینه نداشتند، کما اینکه هنوز هم ندارند.

افراد زیادی در سطح مرجعیت وجود دارند که رساله نمی‌دهند.

بله، افراد زیادی در حد مراجع هستند که نمی‌خواهند مردم به آن‌ها مراجعه کنند و به همین دلیل، رساله منتشر نمی‌کنند. خود آیت الله خامنه‌ای هم هنوز رساله ندارند؛ بلکه نظرات‌شان را در قالب پاسخ به استفتائات اعلام کرده‌اند. این حاکی از علو معنوی، مناعت طبع و تواضع ایشان است و نباید بگوییم که چنین مسئله‌ای ثبوتاً وجود ندارد.

آقای کدیور می‌گویند که آقای خامنه‌ای اجتهاد خود را براساس مصلحت کسب کرده‌اند؛ یعنی در آن دوران تاریخی، خبرگان رهبری براساس مصلحت نظام پذیرفتند که ایشان مجتهد باشند. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا در فقه می‌توان برحسب مصلحت کسی را به مقام اجتهاد منصوب کرد؟

اولاً ایشان باید قراین و ادله‌ای داشته باشد تا بتواند ادعا کند که خبرگان در روز ۱۴ خرداد سال ۶۸، اجتهاد آیت الله خامنه‌ای را براساس مصلحت تأیید کرده‌اند. ایشان هیچ شاهدهی برای اثبات این مطلب ندارد. اگر حکمی براساس مصلحت صادر شود، پیش از آن، حتماً حکم اولیه مشخص شده است. در واقع پس از تعیین حکم اولیه، جمع فقها (مثلاً مجمع تشخیص مصلحت نظام یا شورای نگهبان) به این جمع‌بندی می‌رسند که براساس مصلحت، باید چنین حکمی صادر کنند. این در حالی است که در بحث‌های آن زمان خبرگان (که بعضی از آن‌ها منتشر شده است و کسی مثل جناب کدیور حتماً به آن دسترسی دارد)، واژه مصلحت حتی یک‌بار به کار نرفته است. هیچ‌کس در دفاع از آیت الله خامنه‌ای نگفته که «مجتهدانی هستند که باید روی آن‌ها فکر کنیم، ولی مصلحت است که ایشان رهبر شوند». بنابراین ادعای ایشان کاملاً بدون دلیل است. نکته دوم اینکه ممکن است در شرایط خاصی، بنا به مصلحت، از شرط

اجتهاد (که لازمه احراز بعضی از مناصب است) عدول کنیم. مثلاً قاضی باید مجتهد باشد؛ ولی در شرایطی که قاضی جامع الشرائط وجود نداشته باشد، بگوییم کسانی که قریب الاجتهاد هستند هم می‌توانند قضاوت کنند.

پس حتماً باید ذکر می‌شد که این فرد مجتهد نیست و در مرتبه دوم، حکم ثانوی را مصلحتاً اجرا می‌کردند و ایشان را برای رهبری می‌پذیرفتند؟
بله، ابتدا حکم اولیه مطرح می‌شود، آنگاه دلایل مصلحت و احتیاج را در شرایط فعلی مطرح می‌کنیم. حال آنکه در مورد انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای برای رهبری چنین مسیری طی نشده است. نکته سوم اینکه این مسئله حتی در صورتی که رخ داده بود، باز هم نقد بر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیست. فرض کنیم که حرف آقای کدیور درست باشد. در شرایط ویژه‌ای، درخواست اکثر قریب به اتفاق مجتهدان عضو خبرگان این بوده که ایشان منصب رهبری را بپذیرند. ایشان نیز وظیفه شرعی احساس کردند که این مسئولیت را به عهده بگیرند. پس این نقد به ایشان وارد نیست. در عوض، به خبرگان رهبری در دوره اول، که برخی از آن‌ها جزء مراجع هستند (مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله مکارم شیرازی و آیت‌الله جعفر سبحانی) وارد است. آقای کدیور باید آن‌ها را مخاطب قرار دهد و از آن‌ها سؤال کند.

در مورد اجتهاد ایشان قبل از رهبری چه شواهدی موجود است؟

بنده ابتدا یک نکته‌ای عرض کنم. اینکه از زمان انتخاب ایشان توسط خبرگان ۲۴ سال گذشته است و جناب آقای کدیور امروز متوجه این نکته شده قابل تأمل است! اگر ایشان همان زمان متوجه شده بود، چرا همان موقع این حرف را نگفت؟ چرا این حرف را با استاد خود، آیت‌الله منتظری (که همواره از او دفاع می‌کند)، مطرح نکرد؟ ایشان باید در همان زمان خدمت استاد خود حاضر می‌شد و ادله خود را در مورد عدم اجتهاد ایشان ارائه می‌داد. بلکه قضیه برعکس بوده است. یعنی آیت‌الله منتظری که استاد ایشان بودند، آیت‌الله خامنه‌ای را به عنوان مجتهد قبول داشته‌اند. دلیل این سخن بنده این است که ایشان به آیت‌الله خامنه‌ای نامه تبریک می‌دهند. این نامه در اسناد تاریخی وجود دارد. آیت‌الله موسوی اردبیلی، که آن زمان جزء خبرگان رهبری بودند، برای آیت‌الله خزعلی نقل می‌کنند که «من همان زمان و بعد از جلسه خبرگان، نزد آیت‌الله منتظری رفتم و گفتم که خبرگان کسی را برای امر رهبری انتخاب کرد

که از من و شما اصلح است»؛ یعنی آیت‌الله خامنه‌ای. پس آیت‌الله موسوی اردبیلی و حتی آیت‌الله منتظری معتقد بودند که خبرگان بهترین انتخاب را انجام داده است. نکته بعد اینکه خوب است آقای کدیور به آخرین خطبه آیت‌الله منتظری در نماز جمعه تهران مراجعه کنند. خود امام، آیت‌الله خامنه‌ای را به جای آیت‌الله منتظری منصوب می‌کنند. این انتصاب نشان می‌دهد که شخصیت آیت‌الله خامنه‌ای در نظر امام (که آیت‌الله منتظری را شاگرد برجسته خود در بُعد فقهی می‌دانستند) بسیار شاخص بوده و جایگزین آقای منتظری تلقی می‌شدند. تعداد مجتهدانی که در اولین خطبه آیت‌الله خامنه‌ای پشت سر ایشان نماز خواندند، باز هم حکایت از پذیرش و اعتماد آن‌ها دارد. همچنین آیت‌الله منتظری در خطبه آخر (که بنده در آنجا حضور داشتم) گفتند که (قرب به این مضمون): «ای مردم، اگر چه من دیگر برای شما خطبه نمی‌خوانم؛ ولی امام کسی را به امامت جمعه تهران منصوب کرده‌اند که همه آنچه را من از نظر علمی و فقهی و غیره دارم، ایشان دارند. به‌علاوه، ایشان مزایایی دارند که من فاقد آن هستم.» آقای کدیور گفته است که مقام معظم رهبری حتی از آیت‌الله میلانی و آیت‌الله حائری هم جواز اجتهاد ندارند. این سخن هم بسیار بی‌منطق است. به‌خاطر اینکه هیچ مجتهدی جواز اجتهاد را به‌عنوان شرط انفکاک‌ناپذیر برای اثبات اجتهاد مطرح نکرده است. در تاریخ، فقهایی بودند که به دلیل مناعت‌طبع یا هر دلیل دیگری، از استاد خود نمی‌خواستند که به آن‌ها اجازه اجتهاد دهند. ضمن اینکه آیت‌الله خامنه‌ای از نظر سیاسی، با آیت‌الله میلانی و آیت‌الله حائری تفاوت مشی داشت. ایشان یک مجتهد جوان روشن‌فکر، خوش‌فکر، انقلابی و مجاهد بودند که در راه پیشبرد انقلاب از هیچ مشکل و مسئله‌ای ابایی نداشتند. ایشان هوادار امام خمینی شناخته می‌شدند؛ درحالی‌که این بزرگواران ملاحظاتی داشتند. اساساً داب ایشان اقتضا نمی‌کرد که از مراجعی که کمابیش همراه امام بودند، ولی قاطعیت و جهاد انقلابی امام را نداشتند، اجازه اجتهاد طلب کنند. بنابراین، این سخنان به‌هیچ‌وجه منطقی نیست و نمی‌تواند نافی مقام اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای قبل از انقلاب باشد.

دلیل دیگر آقای کدیور مبنی بر عدم اجتهاد رهبری، نظر امام در مورد ایشان است. ایشان می‌گوید سند مکتوبی دال بر تأیید اجتهاد مقام معظم

رهبری توسط امام وجود ندارد و از اظهارات منتشر شده هم بر نمی آید که حتی اجتهاد متجزی ایشان را بپذیرند. ایشان متأسفانه تقابل امام با مقام معظم رهبری را مطرح می کند. لطفاً در این باره کمی توضیح دهید.

بر این ادعای جناب کدیور چند اشکال وارد است. اشکال اول اینکه آیا اگر مرجع تقلیدی درباره یک مجتهد اظهار نظر نکند، به این معناست که آن فرد مجتهد نیست؟ ایشان این استدلال را از کجا آورده است؟ آیا فقه ما این را می گوید؟ ما به آقای کدیور می گوئیم: مُشک آن است که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید. نوشته ها، خطبه ها و اظهار نظرهای آیت الله خامنه ای برای اهل فن آشکار می کند که ایشان مجتهد هستند. پس نیاز نیست که حضرت امام آن را تصریح کرده باشند. نکته دوم اینکه امام این مسئله را تصریح نکرده اند، اما با کنایه های «ابلاغ من التصريح» اجتهاد ایشان را تأیید کردند. آیا اینکه حضرت امام در سال ۵۸ و پس از شهادت استاد مطهری، که یک مجتهد و اسلام شناس مسلم بود، به دانشجویان فرمودند: «بعد از آقای مطهری، سراغ آقاسیدعلی آقا بروید.» (صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۰۳) با وجود افراد دیگر، آیا مشخص نمی شود که در منظر حضرت امام (رحمة الله علیه)، ایشان مجتهد بودند؟ آیا ممکن است امام (به عنوان یک مرجع بسیار بصیر و دقیق) کسی را که مجتهد نیست، به جای یک مجتهد حکیم فیلسوف به دانشجویان معرفی کند؟ آیا انتصاب آیت الله خامنه ای به امامت جمعه تهران به جای آقای منتظری، که قطعاً از نظر آقای کدیور مجتهد بودند، نشان دهنده اجتهاد ایشان نیست؟ منتهی باید این نکته را در نظر داشت که به نظر می رسد حضرت امام نمی خواستند ابعاد مختلف شخصیت آیت الله خامنه ای آشکار شود تا از حساسیت دشمنان جلوگیری کنند و مانع شوند که این سرمایه از نظام و انقلاب گرفته شود. به نظر من، همه اینها ظرافت و فراستی بوده که حضرت امام در برخورد با ایشان رعایت می کردند. همان طور که عرض کردم، حداکثر تلاش جناب کدیور این است که نشان دهد در زمانی که آیت الله خامنه ای به رهبری برگزیده شدند، دارای درجه اجتهاد نبودند. من به ایشان می گویم که فرض کنیم ادعای شما درست باشد. این نقدی بر آیت الله خامنه ای نیست؛ بلکه نقدی است به ۷۰ چهره مجتهد ملا از سراسر کشور. نقدی است بر آقای هاشمی رفسنجانی، آیت الله مشکینی، آیت الله جوادی آملی، آیت الله موسوی اردبیلی، آیت الله

سبحانی و دیگر چهره‌های برجسته عضو خبرگان. این نقد حتی بر آیت‌الله منتظری وارد است که بدون اینکه اجباری در میان باشد، پس از اطلاع از انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری، این قدر انصاف داشته که نامه تبریک به ایشان بنویسد (با اینکه هنوز سه ماه از عزل آقای منتظری از سِمَت قائم مقام رهبری نمی‌گذشت).

این نامه در اسناد موجود است؟

بله، وجود دارد. آیت‌الله خامنه‌ای هم به ایشان پاسخ می‌دهند. اما چون در آن زمان فضا به گونه‌ای بود که آیت‌الله منتظری جایگاهی در اذهان جامعه نداشت (زیرا از طرف امام معزول شده بود)، بنابراین رسانه‌ها آن نامه را منتشر نکردند. متن پیام آقای منتظری در تاریخ ضبط و ثبت شده و حتماً شاگرد مدعی ایشان، آقای کدیور، از آن خبر دارند. تعجب می‌کنم که چرا ایشان به این مسائل هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. اگر هم خبر ندارند، جای تأسف است. آقای کدیور چشمش را به منابع مکتوب و شفاهی و قراین عملی (که در رفتار امام با آقای خامنه‌ای بوده) کاملاً بسته است. در موارد زیادی در دوران ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، بین اعضای شورای عالی قضایی، در مسائل قضایی یا بین شورای قضایی و دولت، اختلاف نظرهایی به وجود می‌آمده که امام مسئله را به مقام معظم رهبری ارجاع می‌دادند. اگر آیت‌الله خامنه‌ای از نظر امام مجتهد توانمندی نبودند، آیا چنین تصمیمی می‌گرفتند؟ اینها قراین بسیار محکمی است. بنابراین، این بحث‌ها لاطائل است و به اعتقاد من، ایشان دچار درازگویی شده‌اند. به فرض که حضرت امام هیچ مطلب شفاهی یا مکتوبی در مورد اجتهاد آیت‌الله خامنه‌ای مطرح نکرده باشند. کدام طلبه ساده‌ای عدم تصریح اجتهاد برای یک فرد را دلالت بر عدم اجتهاد می‌داند؟

این گونه مباحث در مورد شخصیت‌های دیگری نیز مطرح می‌شده

است؟

بله، من از آقای کدیور سؤال می‌کنم که آیا قبل از شهادت آیت‌الله مطهری، امام حرفی زدند که نشان دهد آیت‌الله مطهری مجتهدند؟ در فضای عمومی جامعه (کسانی که در سطح امروز آقای کدیور هستند) تصور نمی‌کردند که آقای مطهری مجتهد سنتی حوزوی باشند؛ فقط هم دوره‌ای‌های ایشان، مانند آیت‌الله منتظری می‌دانستند. همین‌طور تا قبل از اینکه امام حکم انتصاب

آیت‌الله بهشتی را برای ریاست دیوان عالی کشور صادر کنند، چه کسی می‌دانست که ایشان از نظر حضرت امام (رحمة‌الله‌علیه) مجتهدند؟ حضرات آیات موسوی اردبیلی، بهشتی و مطهری در محیط تهران بودند که از محیط حوزوی بسیار فاصله داشت؛ درحالی‌که آیت‌الله خامنه‌ای در محیط مشهد و حوزه خراسان بودند که حوزه شناخته شده و بزرگ ایران محسوب می‌شد. شبهاتی قوی‌تر از آنچه آقای کدیور برای آیت‌الله خامنه‌ای مطرح می‌کنند، آن زمان برای آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله مطهری مطرح بود. کسانی مثل امروز سعی می‌کردند با شبهات سخیفی که در منطق حوزوی، علمی و حتی سنتی حوزه هیچ جایگاهی ندارد، شخصیت آن بزرگواران را ترور کنند. در واقع تاریخ تکرار می‌شود. امروز هم آقای کدیور همان خط‌مشی را در مورد آیت‌الله خامنه‌ای دنبال می‌کند.

یکی دیگر از شبهات آقای کدیور، موضوع عدم انس مستمر رهبر انقلاب با درس و بحث‌های طلبگی است که ایشان این موضوع را به‌عنوان مقدمه و دلیلی جهت خدشه به اجتهاد ایشان مطرح می‌کنند. این موضوع را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این شبهه برای آیت‌الله مطهری به مراتب بیشتر وجود داشت. سؤال ما از آقای کدیور این است که اگر آیت‌الله مطهری شهید نمی‌شدند و امام آن‌گونه ایشان را تأیید نمی‌کردند یا اگر آقای منتظری (به‌عنوان رفیق ایشان) اعلام نمی‌کرد که آقای مطهری مجتهد است، آیا ایشان (اگر در آن زمان می‌بود) آقای مطهری را مجتهد می‌دانست؟ قطعاً خیر. چون استاد مطهری ده‌ها سال بود که در تهران سکونت داشتند، به قم رفت‌وآمد نمی‌کردند، بحث و درس فقهی نداشتند و بیشتر در بحث‌های اجتماعی و فکری فعال بودند. درحالی‌که آیت‌الله خامنه‌ای هیچ‌گاه کلاس درس فقهی را در مواقع عادی تعطیل نکردند. ایشان حتی اگر یک فرصت دو ماهه پیدا می‌کردند، شاگردان را جمع می‌کردند و درس کفایه یا رسائل و مکاسب را برای آن‌ها ادامه می‌دادند. بنابراین توجه آیت‌الله خامنه‌ای به درس‌های فقهی مرسوم حوزوی، در زمانی هم که مشهد بودند، نسبت به آیت‌الله مطهری در تهران بیشتر بوده است. آیت‌الله مطهری در تهران چه فعالیت علمی مرتبطی با حوزه‌های فقهی مرسوم داشتند؟ تدریس در دانشگاه، سخنرانی در مجامع دانشگاهی از قبیل انجمن اسلامی پزشکان و

انجمن اسلامی مهندسان و مباحث و درس فلسفی و اجتماعی ایشان غالباً ارتباط مستقیمی با حوزه‌های فقهی رایج نداشت. حتی در همان زمان، عده‌ای از ایشان انتقاد می‌کردند که مگر ایشان مجتهد است که بحث حجاب را مطرح می‌کند؛ درحالی‌که ایشان یک مجتهد قوی و مسلّم بودند. بنابراین ادله و قراینی که آقای کدیور مطرح می‌کند، اساساً خارج از محل بحث است؛ هم موجب تعجب است و هم موجب تأسف. من از آقای کدیور سؤال می‌کنم که آیا پیش از آنکه این مطلب را در مورد آیت‌الله خامنه‌ای در فضای مجازی پخش کنید، آن را با مجتهد مسلمی (که همه او را مجتهد مطلق می‌دانند) طرح کرده‌اید؟ آیا از او خواسته‌اید که صحت استدلال شما را داوری کنند؟ در این ۲۴ سال، علیرغم اینکه بعضی از مراجع در بعضی از مسائل اجرایی و سیاسی با مقام معظم رهبری اختلاف نظر داشتند، هیچ‌کدام این شبهه را وارد نکردند که ایشان مجتهد متجزی هستند. واضح است که این برداشت شخصی ایشان است. بنابراین آقای کدیور حرف بسیار شادّی زده است که هیچ استدلال درستی ندارد. ایشان در موارد متعدّدی از عدم دلیل به‌عنوان دلیل عدم استدلال می‌کند. درحالی‌که «عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود» اگر ما چیزی را پیدا نکردیم، دلیل ندارد که وجود نداشته باشد. منطق ایشان بسیار سست است و هیچ عقل سلیمی آن را نمی‌پذیرد. من معتقدم هیچ‌کدام از خارج‌نشینان و هم‌پیاله‌های ایشان نیز این حرف را نمی‌پذیرند. اگر واقعاً مجتهدان مسلم، ایشان را بعد از برگزیده شدن به رهبری توسط مجلس خبرگان تأیید کردند، از احکام ایشان تبعیت کردند و نظرات ایشان را در عرصه رهبری نظام معتبر دانسته‌اند، آیا براساس یک حجت شرعی نبوده است؟ آیا غیر از این است که ما دنبال حجت شرعی می‌گردیم؟ همان‌گونه که مصلحت برای ما حجت است، حکم اولیه هم حجت است. همان‌گونه که حکم اولیه حجت است، حکم مصلحتی نیز حجت است. از جهت حجیت فرقی میان اینها نیست. اگر ایشان واقعاً به این استدلال‌ها معتقد است، چرا به این جایگاه تمکین نکرده و زیر بار این حجت شرعی نرفته است؟ یک کسی زمانی طلبه بوده (البته ظاهراً ایشان کسوت طلبگی را هم کنار گذاشته‌اند) و امروز استدلالاتی می‌کند. اگر برای ما محرز شود که سخنان ایشان هیچ مبنای استدلالی و حجت شرعی ندارد، حکم او چیست؟ آیا سخنان او توهین به مؤمن، توهین به عالم، توهین به نظام و

تهمت به علمایی که در آن زمان عضو خبرگان بوده‌اند، نیست؟ آقای کدیور افکار عمومی را در مورد قوی‌ترین و محکم‌ترین رکن نظام دچار تشویش می‌کند. موافقان و مخالفان قبول دارند که رکن نظام، مقام معظم رهبری هستند. او به این ترتیب، برای کاهش اعتبار نظام زمینه‌سازی می‌کند. آیا اینها تخلفات کمی است؟ آقای کدیور در این باره چه پاسخی دارد؟

ایشان مدعی‌اند که مجلس خبرگان موقعیت سیاسی آقای خامنه‌ای را بر جایگاه فقهی ایشان مقدم دانسته است. فکر می‌کنم به این تهمت‌ها جواب‌هایی داده شد. همچنین گفته‌اند که در نظام جمهوری اسلامی، مصلحت اکسیری است که یک مجتهد متجزی را تبدیل به مجتهد مطلق می‌کند.

ما معتقدیم که مصلحت در جمهوری اسلامی اکسیر نیست؛ بلکه در فقه ما اکسیر است. مصلحت از نظر مبانی عقلانی و فقهی، به قدری مهم است که حاکم بر همه قواعد و ادله است.

ایشان می‌گویند که ولایت فقیه با این حرکت مجلس خبرگان تمام شد. ایشان اصلاً ولایت فقیه را از مبنا قبول ندارد و در نامه سال ۸۹ نیز به صراحت اعلام کرده که ولایت فقیه مضر است. اگر مبنای خود را قبول داشته باشد، جای تعجب است که از اینکه ولایت فقیه (به تعبیر موهن وی) دفن شده، ناراحت است. اتفاقاً ایشان باید خوشحال باشد. ایشان بر اساس مبنای خودش، باید بگوید که «الحمد لله. ولایت فقیهی که حضرت امام می‌گفتند و من آن را قبول نداشته‌ام، بالأخره تمام شد.» از طرف دیگر می‌بیند که در وضع فعلی نظام، رهبری بصیر و توانمند زمام امور را به دست دارد که با نظر منتخبان مردم و در چارچوبی کاملاً دموکراتیک در جایگاه رهبری قرار گرفته است. پس واضح است که با ادعاها و استنتاجات ایشان سازگار نیست. تناقضاتی که در نامه‌های ایشان به چشم می‌خورد، بسیار فاحش و تعجب‌برانگیز است. بنده همچنان منتظرم که ایشان به سؤالاتی که در کتاب «نقد قال» مطرح شده، جواب دهد.

به گفته‌ی ایشان، مجلس خبرگان در حق آیت‌الله خامنه‌ای سه بار مصلحت نظام را در نظر گرفته است. اولی نقض قانون اساسی سال ۵۸ که هنوز عوض نشده و در آنجا مرجعیت دیده شده است؛ در حالی که ایشان

مرجع نبوده‌اند. دومی ایشان چون مرجع مطلق هم نبودند، اصول ۱۰۹ و ۱۰۷ را دوباره نقض کردند. سومی مجلس خبرگان ایشان را به‌عنوان رهبر موقت انتخاب کردند؛ ولی این مسئله را اعلام عمومی نکردند تا قانون عوض شود. رأی‌گیری دوم هم به‌خاطر این بوده که آیت‌الله خامنه‌ای رهبر رسمی شوند که این هم غیرقانونی است. پس مصوبه موقت بودن رهبری در جلسه خبرگان، خلاف قانون است.

ما از آقای کدیور سؤال می‌کنیم شما چه چیزی را قبول دارید؟ مستندات مورد قبول خود را اعلام کنید تا ما براساس آن بحث کنیم. ایشان در نامه سال ۸۹ نوشت که «من قانون اساسی فعلی را قبول دارم.» اگر همین قانون اساسی را قبول دارید، اساساً چنین بحث‌هایی مطرح نخواهد شد.

منظورشان فاصله مجلس خبرگان اول و دوم است.

بله، آیا ایشان خبرگان اول را به‌عنوان مرجع ذی‌صلاح برای انتخاب رهبری قبول دارد؟ اگر قبول دارد، به فرضی که آن‌ها نشسته‌اند و (به‌زعم ایشان) مصلحت‌اندیشی کرده‌اند، باینکه شرط مرجعیت شرط قانونی بوده ولی آن‌ها تشخیص دادند که اگر بخواهند شرط را اعمال کنند، نظام دچار خسران می‌شود. درواقع اگر نظام ضعیف شود، مردم ضرر خواهند دید. اگر در کشوری هرج و مرج شود، چه کسی ضرر خواهد کرد؟ اگر دسته‌بندی‌های سیاسی شکل بگیرد و مردم در مقابل هم صف بکشند، چه کسی متضرر خواهد شد؟ پس منظور از مصلحت نظام، مصلحت نظام زندگی جامعه است، نه مصلحت دولت جمهوری اسلامی. مصلحت نظام در اینجا به معنای فقهی به کار می‌رود. بعید است که آقای کدیور تفاوت بین آثار و مفهوم مصلحت نظام در فقه را با مباحث رایج حقوقی نداند. اگر نمی‌داند، جای تأسف است و اگر می‌داند، چرا در اینجا خلط کرده است؟ فرض کنید خبرگان به این نتیجه رسیدند که فعلاً شرط مرجعیت لحاظ نشود و موقتاً فردی را انتخاب کنند. دراین‌صورت، آیا آن‌ها از حیطة قانونی خود تخطی کرده‌اند؟ خیر. هیچ قانونی وجود ندارد که بگوید خبرگان رهبری مصلحت‌اندیشی نکند یا تصمیم موقت نگیرد. اتفاقاً اصل مربوط به خبرگان رهبری در قانون اساسی تصریح می‌کند که قانون و آیین‌نامه خبرگان رهبری را خود اعضا تصویب می‌کنند؛ یعنی مجلس کاملاً مستقلی است. بنابراین این مجلس در حیطة صلاحیت قانونی، کار خود را به

خوبی انجام داده است. کجای این کار اشکال دارد؟ چه کسی گفته اگر این مجلس فردی را موقتاً انتخاب کردند، باید اعلام کنند که موقتی بوده است؟ اگر اعلام این تصمیم موجب زیان کشور می‌شود، بنده به‌عنوان یک شهروند می‌گویم نباید این مصوبه اعلام شود و به‌عنوان یک طلبه این کار را حرام می‌دانم. در این صورت، قطعاً نظر مجتهدان عضو خبرگان صحیح بوده است. در شرایطی که امام رحلت کرده، دشمنان خارجی دندان تیز کرده‌اند و کشور در معرض آسیب جدی است، کدام عقل سلیمی حکم می‌کند که خبرگان اعلام کنند مصوبه‌شان موقتی است؟ همین اعلام عمومی، اوضاع کشور را متزلزل می‌کند. آن‌ها مصلحت دیدند که این کار را کنند. بعد از ۶ ماه هم براساس قانون، تصمیم قبلی را تأیید کردند. به نظر بنده، روند بسیار قانونی، عقلانی، منطقی و درستی را طی کرده‌اند. ما خدا را شکر می‌کنیم که آقای کدیور در آن زمان عضو خبرگان رهبری نبوده است که اعلام کند چنین تصمیمی موقتی است؛ چون این اعلام موجب تضعیف نظام می‌شد. واضح است که آیت‌الله خامنه‌ای از این اعلام موقت بودن تصمیم خبرگان ضرر نمی‌کردند. ایشان درصدد خدمت به کشور، حلّ خلأ رهبری نظام و فداکاری برای نظام و انقلاب بوده‌اند. اشکالی به ایشان وارد نمی‌شود. پس با فرض اینکه تمام گزارش‌های تاریخی آقای کدیور درست باشد، هیچ نقدی به آیت‌الله خامنه‌ای وارد نیست. این نشان‌دهنده پختگی، تدبیر و عقلانیت خبرگان رهبری است که در آن زمان ریاست آن را آیت‌الله مشکینی بر عهده داشتند. نکته دوم اینکه ما معتقدیم آقای کدیور به غلط مدعی است که خبرگان خلاف قانون مرتکب شدند، زیرا در آن زمان، حضرت امام در نامه به رئیس شورای بازنگری قانون اساسی (آیت‌الله مشکینی) به صراحت اظهار کردند که «من از آغاز با شرط مرجعیت برای رهبری مخالف بودم. اکنون هم با بازنگری و برداشتن این شرط موافقم.» بنابراین برای اعضای شورای بازنگری کاملاً محرز بوده که در اصلاح قانون اساسی شرط مرجعیت برداشته می‌شود. از آنجاکه این مسئله برای آن‌ها محرز بوده، پس این کار کاملاً قانونی بوده است.

یعنی حکم ثانویه یا براساس حکم حکومتی بوده است؟

خیر، براساس مصوبه غیرنهایی شده شورای بازنگری قانون اساسی بوده

است.

از آنجاکه مردم به آن رأی ندادند، می‌شود گفت که قابل اجراست؟

بله، بنا بر مصالح نظام، قابل اجراست.

اما عده‌ای آن را حکم حکومتی امام تلقی می‌کنند. در این صورت، باز هم درست خواهد بود و اشکالی بر آن وارد نیست. به یاد داشته باشید که نظام ما یک نظام کاملاً عقلانی است. ما معتقدیم اگر عمل به یک حکم شرعی همراه با ضرر باشد، باید آن را متوقف کنیم. روزه گرفتن نصّ قرآن است: «کتب علیکم الصیام»، ولی اگر ضرر داشته باشد، این حکم برداشته می‌شود. پس اگر با مصلحت عقلانی یک حکم مسلم شرعی متوقف می‌شود (که امام با عده‌ای از آقایان درباره آن بحث کردند)، چرا یک قید از یکی از اصول قانون اساسی متوقف نشود؟ در اصل دوم قانون اساسی، بر اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط تصریح شده است، اجتهادی که بن‌بست‌ها و مسائل نظام را حل کند. عوام‌فریبی است که بگوییم چرا ۷۰ نفر مجتهد مصلحت نظام را رعایت کردند؟ دقت کنید که خود آقای کدیور هم نمی‌گوید که آن موقع مصلحتی در کار نبوده یا این کار خلاف مصلحت نظام بوده است. ما ظاهرگرا یا اخباری مسلک نیستیم و گویا در این زمینه آقای کدیور به سمت اخباری‌گری تمایل پیدا کرده‌اند. ما افتخار می‌کنیم که فقه شیعه جعفری یک فقه پویا، روزآمد و درعین‌حال پایمند به چهارچوب‌های اساسی است که به صورت روشمند و متناسب با حوادث تصمیم‌گیری می‌کند. بنابراین حتی اگر آن فرض‌ها درست باشد و اگر نپذیریم که نوشته امام حکم حکومتی تلقی می‌شده، متناسب با حادثه آن زمان بسیار درست تصمیم‌گیری کردند و کارشان قابل دفاع است. ما در اینجا یک سؤال از آقای کدیور می‌کنیم: اگر جنابعالی در آن موقع عضو خبرگان رهبری بودید، چه می‌کردید؟ پیشنهاد بدیل خود را مطرح کنید تا ما آن را بسنجیم. در این صورت، می‌توانیم خبرگان رهبری را نقد کنیم که چرا در آن زمان چنین کاری نکردند. جناب آقای کدیور هیچ صورت بدیلی را ارائه نمی‌دهد. استاد خود ایشان هم (آقای منتظری) کار خبرگان را قبول داشت، چون به مقام معظم رهبری پیام تبریک فرستاد. مراجع، افراد جامعه، حتی کسانی که در سال ۸۸ فتنه‌گری کردند و در آن زمان مناصبی داشتند، همگی ایشان را به‌عنوان رهبر جامعه قبول داشتند و با آیت‌الله خامنه‌ای بیعت کردند. در حمایت از ایشان سخنرانی کردند که همگی ثبت شده و

موجود است. عجیب است طلبه‌ای که خود را فاضل و متجددمآب تلقی می‌کند، تا این حد از جامعیت مسئله غافل شود و فاقد نگاه پژوهشی، علمی و جامع‌نگر باشد. ما باز هم تأسف و تعجب خود را ابراز می‌کنیم.

توقف برخی اصول قانونی در دوران حضرت امام (رحمة الله علیه) جهت حفظ مصالح والا تر و گذر از پیچ‌های سخت، مسبوق به سابقه بوده است؟

بله، همچنین در مواردی چون شکل‌گیری مجمع تشخیص مصلحت نظام و موارد دیگری چون تأسیس شورای انقلاب فرهنگی وجود داشته است.

آقای کدیور ادعا می‌کند که بعد از مدتی، شاگردان آیت‌الله خمینی نیاز به مرجعیت را حس کردند. سپس سه نفر به قم فرستاده می‌شوند. آن‌ها بعد از وفات آیت‌الله اراکی در سال ۷۴، برای مرجعیت خیز برمی‌دارند. این تقریباً موضوعی کاملاً جدید است. لطفاً درباره اعلام مرجعیت رهبر معظم انقلاب توضیحاتی بفرمایید؟

ما در اینجا باید بدانیم که چارچوب مبنایی آقای کدیور در مورد مرجعیت چیست. ما سؤال می‌کنیم که چه کسی گفته که شرط مرجعیت این است که مجتهد دیگری این مرجع را تأیید کند؟ در این باره قبلاً توضیح دادم. هر مکلفی پس از تشخیص مجتهد اعلم، باید از او تقلید کند؛ حتی اگر آن مجتهد نخواهد. تشخیص مرجع، وظیفه مقلدان است. مجتهدی که مقلدان به او مراجعه می‌کنند، مرجع نام می‌گیرد. بنابراین این‌طور نیست که مقام معظم رهبری نیاز داشتند که کسانی مرجعیت ایشان را تأیید کنند. سخنانی که آقای کدیور بافته، اساساً باطل است. کما اینکه بعد از ارتحال امام، با وجود آیت‌الله اراکی و آیت‌الله گلپایگانی، برخی افراد متدین و فاضل، مرجع اصلح را آیت‌الله خامنه‌ای می‌دانستند؛ زیرا مرجع باید مجموعه‌ای از شرایط را دارا باشد. اعلمیت نیز جزء شروط مرجعیت است. اما اعلمیت در مورد چند مسئله تکراری طهارات و نجاسات و صوم و صلاة نیست. اعلمیت باید درباره همه مسائل مبتلا به مقلد باشد. کسانی که مقلد مقام معظم رهبری هستند، مطالبه‌شان بسیار بیشتر از دایره سنتی فقه است. به همین دلیل، حضرت امام به صراحت فرمودند که اجتهادی که امروزه نیاز داریم، اجتهاد به معنای سنتی حوزه نیست. جای تعجب است که آقای کدیور این حرف‌ها را به هم بافته‌اند. ایشان باید

گزارش‌های مستند و روشنی ارائه دهد که نشان بدهد خود آن‌ها چنین سخنانی را اظهار کرده‌اند. گاهی شایعاتی ساخته می‌شود و متأسفانه آن‌قدر تکرار می‌گردد که تبدیل به بخشی از تاریخ می‌شود. همان‌طور که در فتنه ۸۸ آن شایعات را درست کردند. ماجرای قتل ندا آقاسلطان چه شد؟ آقای کدیور، شما که شال سبز هم به گردنتان انداختید و تظاهرات کردید، می‌توانید به این سؤال پاسخ دهید؟ بنابراین این حرف‌ها را نمی‌شود مبنا قرار داد و اساساً از سخن علمی و پژوهشی بسیار دور است. اساساً آیت‌الله خامنه‌ای کی ادعا کردند که مرجعند؟ هیچ‌گاه. اصلاً مرجعیت ادعایی نیست. اساساً کسانی که حقیقتاً صلاحیت دارند، هیچ‌گاه اهل ادعا نیستند! تا وقتی جامعه طالب و پذیرای مرجعیت کسی نباشد، مگر ممکن است آن فرد مرجع شود؟!

بعد از وفات آیت‌الله اراکی، مرجعیت ایشان چه سیری را طی کرد؟

بعد از وفات آیت‌الله اراکی، مطالبه جامعه، به‌ویژه فضلا و علمای حوزه و نیز شیعیان خارج از کشور، افزایش پیدا کرد. مجتهدان و مدرسان حوزه علمیه قم پس از بررسی، اسم ۷ نفر را اعلام کردند به‌عنوان کسانی که واجد شرایط افتاء و مرجعیت‌اند. از جمله نام حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هم اعلام شد. آیت‌الله خامنه‌ای صریحاً گفتند که «اگر می‌دانستم اسم من را هم می‌دهند، پیغام می‌دادم که چنین کاری نکنند.» البته اگر نام ایشان اعلام هم نمی‌شد، کسانی که به اعلیت ایشان اعتقاد داشتند، بالأخره از ایشان تقلید می‌کردند. بنابراین وقتی چنین پروسه‌ای طی شده است، جایی برای این شبه‌تراشی باقی نمی‌ماند. باز هم می‌گوییم که آقای کدیور، شما به‌جای اینکه به آیت‌الله خامنه‌ای اشکال کنید، باید به مقلدان ایشان اشکال کنید. یعنی بگویید که کسی از ایشان تقلید نکند. اگر پذیرفتند، فبهاالمراد. اما اگر نپذیرفتند، چه کاری می‌توانید انجام دهید؟ امروزه ده‌ها میلیون نفر در جهان تشیع، مقلد آیت‌الله خامنه‌ای هستند و ایشان به یک مرجع مسلم و شناخته‌شده تبدیل شده‌اند. البته بدخواهان انقلاب و نظام و سردمداران قدرت‌های سلطه‌گر از مرجعیت ایشان عصبانی‌اند؛ چراکه توجه توده‌های شیعیان و مسلمانان به شخصیتی مجاهد که تمام‌قد در برابر زیاده‌خواهی آنان ایستاده است، برایشان قابل تحمل نیست! باز هم فرض کنیم آنچه شما می‌گویید، درست است. چرا همان زمان این حرف‌ها را نزدیید؟ چرا این حرف‌ها را به آقای هاشمی که ظاهراً ایشان را قبول دارید (چون مخاطب

نامه ایشان است) نزدیک؟ چرا به آیت‌الله موسوی اردبیلی (که ایشان را قبول دارید) نگفتید که به آقای منتظری بگویید؟ البته آقای منتظری هم ۸ سال بعد از آغاز رهبری آیت‌الله خامنه‌ای حرف‌هایی زد که حوزه علمیه و علما در همان زمان، به ایشان جواب دادند. وقتی عده‌ای از افراد جامعه به این نتیجه می‌رسند که کسی اعلم است، او نمی‌تواند خود را کنار بکشد. حجت شرعی بر آن‌هاست که تقلید کنند. البته آیت‌الله خامنه‌ای هیچ‌گاه سراغ مرجعیت نرفتند، نه آن زمان و نه بعد از آن.

رساله ندادن ایشان نیز نشانه همین است.

بله، هیچ‌گاه ایشان سراغ مرجعیت نرفتند، بلکه مرجعیت سراغ ایشان رفته و ایشان هنوز رساله ندادند. از استفتائات ایشان هم معلوم است. البته اگر کسی از فقیهی سؤال کند و او هم در حد اجتهاد باشد، نمی‌تواند پاسخ ندهد؛ بلکه شرعاً مکلف است که پاسخ بدهد. بنابراین بحث‌های آقای کدیور بسیار بی‌مبناست.

استدلال ایشان این است که آیت‌الله موسوی اردبیلی (در دوران خیز به سمت مرجعیت) در خطبه‌ای، در مورد شیوه مرجعیت در نظام صحبت کردند که بلافاصله محترمانه کنار گذاشته شدند؛ چون در مورد موضوع حساسی صحبت کردند.

این حرف‌ها لاطائل و بدون دلیل است. آقای موسوی اردبیلی در آن زمان به قم مهاجرت کرده بودند. ایشان در آن زمان مشکل مهاجرت را مطرح کردند و طبعاً وقتی کسی به دلیل چنین مشکلی نمی‌تواند در جایگاه خطابه قرار بگیرد، به او اصرار نمی‌کنند. به‌علاوه، تربیون نماز جمعه جایی است که باید دیدگاه‌های ولایی مطرح شود. کسانی که دیدگاه‌های زاویه‌دار دارند، جایز نیست که خطبه ایراد کنند؛ کم‌اینکه از سال ۸۸ به بعد، آقای هاشمی در مسند خطبه خواندن قرار ندارد. ما این واقعیات را نمی‌پوشانیم و انکار نمی‌کنیم. باید پذیرفت که جامعه آیت‌الله خامنه‌ای را برای رهبری قبول کرده است و خبرگان رهبری ایشان را برگزیده‌اند و همواره هم تأیید کرده‌اند. جامعه برای قبول ایشان به‌عنوان ولی فقیه دارای حجت شرعی قاطعی است. ایشان شاخص هستند و نمی‌توانیم در مقابل یک شاخص، کسان دیگری را شاخص قرار بدهیم. از خطبه نماز جمعه، نباید جامعه را دچار تشویش فکری کرد. ولی

اینکه گفته شود که چون ایشان در خطبه‌ها گفته که روند تعیین مرجعیت روند طبیعی است، ایشان را کنار گذاشتند، این حرف صددرصد دروغ است. آقای کدیور باید برای حرفش شاهد عادل و اسناد قطعی بیاورد. متأسفانه ایشان اینجا نیست که پاسخ‌گو باشد. یک‌طرفه در فضای مجازی صحبت می‌کند و سخنانش در دسترس همه مردم نیز هست.

ایشان مطرح می‌کند که در جامعه مدرسین، در اعلامیه مورخ ۱۱ آذر ۷۳ به امضای دبیر وقت، آیت‌الله فاضل لنکرانی، هفت نفر را (از جمله آقای خامنه‌ای) به‌عنوان افراد واجد مرجعیت اعلام می‌کند. جامعه روحانیت نیز ۳ نفر را (از جمله آقای خامنه‌ای) به‌عنوان جایزالتقلید معرفی می‌کند. آقای کدیور می‌گوید این کار به چند دلیل بی‌اعتبار است. یک، حد نصاب رسمیت جلسه ۱۴ نفر بوده، در حالی که ۷ نفر در این جلسه شرکت داشتند. دوم، مصوبات باید به تأیید بیش از یک‌سوم تمام اعضا برسد.

واقعاً خنده‌دار است. حکایت می‌کنند یک غیرمسلمان به یک مسلمان شیعه روزه‌دار که می‌خواسته روزه‌اش را در مغرب شرعی افطار کند (این زمان افطار خلاف نظر مرجع تقلیدش بوده) می‌گوید روزه تو باطل است، چون باید تابع مرجع تقلید باشی. به او می‌گویند که تو اصلاً مسلمان نیستی. چرا برای اجرا نشدن حکم شرعی دلسوزی می‌کنی؟ حالا باید پرسید که آقای کدیور آیا واقعاً جامعه مدرسین را قبول دارد؟ آیا مصوبات جامعه مدرسین را با امضای اکثریت قبول دارد؟ اگر اینها را قبول دارد، باید برود سراغ جامعه مدرسین و از آنها سؤال کند. سؤال من این است که اگر جامعه مدرسین اسم آیت‌الله خامنه‌ای را در آن فهرست هفت‌نفری قرار نمی‌داد، آیا کسانی که شرعاً خود را مکلف به تقلید از آیت‌الله خامنه‌ای می‌دانستند از ایشان تقلید نمی‌کردند؟ بنده کسانی را سراغ دارم که پیش از آن زمان مقلد آیت‌الله خامنه‌ای بودند، یعنی مرحله ثبوت و اثبات با هم فاصله دارد. مرجعیت آیت‌الله خامنه‌ای ثبوتاً بعد از رحلت حضرت امام برای بسیاری تحقق پیدا کرد. به ایشان مراجعه می‌کردند، مسئله می‌پرسیدند و ایشان هم باید جواب می‌دادند. شرط مرجع بودن که رساله داشتن نیست. ضمن اینکه عدم اجرای آیین‌نامه داخلی جامعه مدرسین حوزه علمیه، به خود آن‌ها مربوط است.

در آن زمان هیچ اختلاف یا اعتراضی در بین اعضا دیده نشده است؟ خیر، معلوم است که فرض آقای کدیور این است که همه مجتهدان و اعضای جامعه مدرسین می‌توانند با تطمیع یا تهدید، در مسیر منویات یک فرد قرار بگیرند. لوازم حرف ایشان بسیار خطرناک است. این حرف نشان می‌دهد که ایشان همه مراجع و مجتهدان حوزه را بی‌اعتبار می‌دانند.

در مورد نظر امام (رحمة الله علیه) درباره تفکیک رهبری و مرجعیت، که آقای کدیور روی آن تأکید دارد، چه نظری دارید؟

ایشان گفته «ای کاش آقای خامنه‌ای به نظر رهبرشان عمل می‌کردند که قائل به تفکیک بین مرجعیت و رهبری است.» ایشان در این جمله مرتکب خلط علمی آشکاری شده است. آنچه حضرت امام گفتند و قانون اساسی بر همان اساس اصلاح شد، عدم تلازم بین رهبری و مرجعیت بالفعل است، نه الزام به تفکیک. قانون اساسی منع نکرده که رهبر مرجع هم باشد. منظور امام این بوده که این دو لزوماً از هم منفک باشند. بر فرض صحت ادعاهای آقای کدیور، چه اشکالی دارد که آیت‌الله خامنه‌ای بعد از رهبری (به قول ایشان) درس خارج را شروع کنند، جلسه فقهی بگذارند و به حد اعلمیت برسند و اگر هم مرجع نبودند، مرجع شوند؟ گویا تصور آقای کدیور این است که انسان‌ها نباید رشد علمی کنند!

آقای کدیور می‌گویند ایشان باید در تمام ابواب، درس خارج داشته باشند.

هیچ وقت چنین اتفاقی نمی‌افتد. کدام یک از مراجع فعلی در همه ابواب فقه درس خارج داده‌اند؟ آیا آقای منتظری در زمانی که از تهران به قم برمی‌گردد و با تبلیغات طیف خاصی روی مرجعیت ایشان تبلیغ می‌شود، همه ابواب فقه را تدریس کرده بود؟ این حرف‌ها متقن نیست و در سیره حوزوی ما هم سابقه ندارد.

کدیور می‌گوید که آیت‌الله خامنه‌ای قبل از انقلاب سه بار از امام تقلید کرده که نشان می‌دهد خود را مجتهد نمی‌دانسته است. همچنین حجت‌الاسلام خامنه‌ای در پاسخ به پرسش‌های یکی از طلاب در مورد گوش دادن به موسیقی، صریحاً به فتوای آیت‌الله منتظری استناد می‌کند. کسی که نظر آقای منتظری را مطرح می‌کند، پس نظر او را در فقه قبول

داشته است.

اولاً یکی از هم‌درس‌های مقام معظم رهبری، آیت‌الله شبیری زنجانی، بارها بر ذکاوت و استعداد فقهی ایشان تأکید نمودند و در بحث‌های خصوصی از توانمندی فقهی ایشان تعریف کردند. این توانمندی فقهی در ده یا بیست سال ایجاد نمی‌شود. همچنین مرحوم شهید صدوقی قبل از انقلاب، مقام معظم رهبری را مجتهدی مسلم می‌دانستند. نوع رفتار آیت‌الله بهشتی و مطهری با آقای خامنه‌ای همین را نشان می‌دهد؛ با اینکه آن دو نفر و آیت‌الله خامنه‌ای هم‌دوره نبودند و مقام معظم رهبری جوان‌تر بودند، از نظر تبخّر و دقت نظر فقهی و فکری، کاملاً مورد قبول آن‌ها بودند. آیت‌الله خامنه‌ای به هیچ‌وجه در اندیشه رهبری نبودند. قبل از رحلت امام هم برای دوره پس از ریاست جمهوری، به‌عنوان یک وظیفه شرعی گفتند که «هر جا لازم باشد، خدمت می‌کنم.» حتی تا زمانی که آیت‌الله منتظری قائم‌مقام رهبری بودند، آیت‌الله خامنه‌ای خودشان را مقید می‌دانستند که ایشان را تأیید کنند. اگر در جلسه‌ای به نظر فقهی آیت‌الله منتظری استناد می‌کنند، تقوا و تواضع آیت‌الله خامنه‌ای را نشان می‌دهد؛ چون در فضای حوزه علمیه، بسیاری از مراجع و علما با آیت‌الله منتظری ارتباط خوبی نداشتند، بلکه طیف محدودی ایشان را قبول داشتند؛ چراکه می‌دیدند آیت‌الله منتظری به‌طور غیرطبیعی مطرح می‌شود و رشد داده می‌شود. برخی هم به نام مخالفت با آقای منتظری، درحقیقت با امام و انقلاب تسویه حساب می‌کردند. در این شرایط، حمایت و تأیید مقام معظم رهبری از آقای منتظری، حمایت و تأیید حضرت امام (رحمة‌الله‌علیه) محسوب می‌شد. خوب است آقای کدیور (اگر آقای هاشمی را قبول دارد) صحبت‌های آقای هاشمی را در مراسم تحلیف ریاست جمهوری سال ۶۴ بخواند. نکته‌ای که آقای کدیور تأکید زیادی بر آن می‌کند این است که بین زمان درس و بحث رسمی ایشان در حوزه و زمانی که به رهبری انتخاب شدند، فاصله زیادی افتاده است؛ یعنی ایشان ۸ سال رئیس‌جمهور بودند و درس و بحث فقهی نداشتند. از آقای کدیور سؤال می‌کنیم که آیا حضرت امام در ده سال دوره رهبری‌شان، که به ایران برگشتند، درس و بحث فقهی داشتند؟ آیا کسی هست که مدعی شود نظرات فقهی امام در پایان عمرشان حجیت شرعی نداشت؟ خیر. آیا آقای مطهری که حدوداً ۳۰ سال در تهران بودند،

درس و بحث فقهی حوزوی داشتند؟ آیت‌الله بهشتی زمانی که در مرکز اسلامی هامبورگ یا در ایران بودند، درس فقهی داشتند؟ اینها تلاش‌هایی مذبوحانه برای تنزل جایگاه علمی مقام معظم رهبری است. این مسائل برای ما که تجربه قبل از انقلاب، امام و آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله مطهری را داریم، عجیب نیست. شبیه این مسائل برای حضرت امام هم اتفاق افتاد. زمانی که حضرت امام به نجف رفتند، ساواک سعی کرد شایع کند که امام فعالیت‌های اجتماعی و انقلابی دارد و حداکثر به دروس اخلاق و عرفان مسلط است. در واقع، ساواک دائماً سعی می‌کرد مرجعیت حضرت امام را زیر سؤال ببرد. به همین دلیل، از مبارزانی که دستگیر می‌کرد، می‌پرسید که آیا مقلد آیت‌الله خمینی هستند یا خیر. کسانی مثل آیت‌الله خامنه‌ای در اوج فداکاری و ایثار برای انقلاب و در اوج شهامت انقلابی، برای اینکه تیری در چشم ساواک بزنند، می‌گفتند که «بله، مقلد امام خمینی هستیم.» خوب بود آقای کدیور می‌گفت که مقام معظم رهبری در چه شرایطی اقرار کردند که مقلد آقای خمینی هستند. اتفاقاً اگر آنجا می‌گفتند که «مقلد ایشان نیستم و مجتهد هستیم»، هر چه زودتر ایشان را رها می‌کردند.

کسان دیگری هم بودند که این سخنان را بگویند؟

بله، چه بسا سایر علمایی هم که در حد اجتهاد بودند، برای مقابله با ساواک رژیم پهلوی این حرف را زده باشند. البته باید بررسی شود. ضمن اینکه واژه مقلد به این معنا نیست که پیروی لزوماً در مسائل فرعی فقهی باشد. مقلد در ادبیات روایی ما به معنی پیرو است. در روایتی که از امام حسن عسکری (علیه‌السلام) نقل شده تعبیر این است که «فللعوام أن یقلدوه»؛ یعنی توده مردم باید از او تبعیت کنند. معنای خاص تقلید جزء اصطلاحات فقهی ماست؛ وگرنه در معنای کلی، قطعاً می‌شود گفت که آیت‌الله خامنه‌ای در آن زمان، مقلد امام خمینی بودند؛ از نظر مشی مبارزاتی، مقلد ایشان هستند. متأسفانه کسانی که هوای مقام و شهرت و منصب در سر دارند، نمی‌توانند باور کنند که کسانی مانند آیت‌الله خامنه‌ای دل‌شان از هوا و هوس و ریاست‌طلبی کاملاً پاک است و دنبال انجام وظیفه بوده‌اند.

ممکن است کسی مجتهد باشد، ولی چون علم، فقه و عدالت مجتهد دیگری را قبول دارد، در برخی مسائل فقهی که فرصت تأملات عمیق فقهی

نداشته است، از او تبعیت کند؟

بله، این کار هیچ حرمت شرعی ندارد

در باب سابقه فقهی رهبر انقلاب در طول دوره درسی ایشان در قبل از

انقلاب نکته دیگری وجود دارد؟

بله، مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی می‌گفتند که «من در مشهد بودم. شنیدم درس کفایه ایشان جزء بهترین درس‌های مشهد است و حوزوی‌های زبده در آن شرکت می‌کنند.» این شاهدهی است که نشان می‌دهد ایشان در بحث‌های فقه و اصول تبخّر ویژه‌ای داشتند و این توانایی بدون اجتهاد مصطلح حوزوی، اصلاً ممکن نیست.

اگر درباره اظهارات ایشان در مورد آقای آذری قمی هم نکاتی دارید،

بفرمایید؟

باز هم جای تعجب و تأسف است که آقای کدیور برای اثبات مدعاهای باطل خود (که اگر هم اثبات بشود، مخاطب آن مقام معظم رهبری نیست)، به هر رطب‌ویابسی تمسک کرده است. آقای آذری قمی در بین دوستان خود، معروف به این بود که مواضعش تحت تأثیر عوامل بیرونی به سرعت تغییر می‌کند. به همین دلیل، وقتی ایشان در مجلس خبرگان رهبری می‌گویند که «آیت‌الله خامنه‌ای باید مسئولیت رهبری را بپذیرند»، آیت‌الله خامنه‌ای می‌گویند: «من اگر بپذیرم، رهبری باید تبعیت شود. آقای فلانی و فلانی، آیا شما می‌پذیری؟» که همه می‌گویند: «بله ما می‌پذیریم.» ایشان حدس زده بودند که ممکن است چند نفر نپذیرند. بنابراین تمسک به حرف‌های ایشان در فضای حوزوی و علمی هیچ جایگاهی ندارد.

آیا اسنادی که درباره این سخن هست، صحت دارد؟

اگر هم گزارش‌های تاریخی آقای کدیور درست باشد، خوب بود که ایشان این را هم گزارش می‌داد که در پایان همان جلسه خبرگان در ۱۴ خرداد ۶۸، وقتی که اعضای خبرگان جلسه را ترک می‌کردند، آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله خامنه‌ای با هم حرکت می‌کنند. آیت‌الله خامنه‌ای می‌ایستند تا آیت‌الله جوادی آملی اول خارج شوند. آیت‌الله جوادی آملی نیز می‌ایستند تا مقام معظم رهبری خارج شوند و علیرغم اصرار آیت‌الله خامنه‌ای، بیرون نمی‌روند و می‌گویند: «ما تا دیروز رفیق بودیم؛ اما از امروز شما رهبر ما هستید. ما باید

قدم در جای قدم شما بگذاریم، به گونه‌ای که هیچ‌کس فکر نکند که دو قدم گذاشته شده؛ بلکه همه بدانند که فقط یک قدم گذاشته شده است. پس شما بفرمایید.» ای کاش نقل می‌کرد که آقای موسوی اردبیلی با وجود اختلاف سلیقه با آیت‌الله خامنه‌ای، به آقای منتظری می‌گوید که خبرگان کسی را انتخاب کرد که از من و شما برای این کار اصلح است. ای کاش نقل می‌کرد که کسانی مثل حضرات آیات خزعلی، یزدی یا جنتی (که حضرت امام به علم و تقوای آنان اعتماد عمیق داشت) دربارهٔ مقام معظم رهبری چه تعابیری داشتند در کتاب «نقد قال» نیز مطرح شد که شما که می‌گویید: «ولایت فقیه نباشد و استاد من اشتباه کردند.» برای ایران امروز گزینه‌ای ارائه دهید که بهتر از ولایت فقیه باشد. اینجا یا هر جای دیگری بنشینید تا با هم بحث علمی کنیم. اگر شما چند طلبه مثل بنده را دربارهٔ مدل پیشنهادی خود متقاعد کردید، با هم بقیه را قانع می‌کنیم. ما هیچ تعصبی نسبت به ولایت فقیه و شخص ولی فقیه نداریم. تعصب روی شخص نیست، بلکه روی شاخص‌هاست. مهم این است که کسی توانسته این شاخص‌ها را در جامعه دنبال کند؛ یعنی از استبداد پیشگیری کند، از حق مردم دفاع کند، در داخل کشور انصاف را رعایت کند، گروه‌های مختلف سیاسی را پرورش دهد، به جوان‌ها پروبال دهد، حس خودباوری ایجاد کند، به دانشمندان روحیه بدهد و در مقابل دشمنان بایستد. ما ده‌ها شاخص برای یک حکمران خوب داریم. از نظر عقلانی، یک حکمران خوب چه حکمرانی است؟ یک قانون اساسی خوب چه قانونی است؟ اگر شما واقعاً نظریهٔ بدیلی دارید، آن را مطرح کنید و از آن دفاع علمی نمایید. شما کتاب نوشتید، مقاله نوشتید، اما کسی به حرفتان اعتنا نکرد؛ بلکه به حرف‌های شما اشکال گرفتند. زمانی آقای کدیور می‌گفت که جمهوریت و ولایت با هم تعارض ذاتی دارند. از آن تاریخ، حدود ۱۵ سال می‌گذرد؛ اما دیدیم اتفاقاً ولایت مدافع و پاسدار جمهوریت است. این جمهوریت ظرف ولایت است و مسیر اجرایی را طی می‌کند؛ پس با هم تعارضی ندارند. اجازه دهید جمله‌ای به آقای کدیور عرض کنم. شما که ادعای تحقیق دارید و خود را پژوهشگر می‌دانید، برای اثبات یک مطلب باید بدون پیش‌فرض به آن بپردازید. آنگاه تمام ادلهٔ موافق و مخالف را جمع کنید، ارزیابی کنید و نتیجه‌گیری نمایید. شما در متن حاضر، فرضیات و حدسیات بدون مبنایی را جمع‌آوری کرده‌اید، ولی

ادله بسیار بارز، آشکار و مکتوب دیگر را که در تاریخ ثبت شده است ندیده‌اید. آیا می‌توان این داوری را منصفانه دانست؟ آیا می‌توان نظر شما را خیرخواهانه تلقی کرد؟ آیا مخاطب خود را آن قدر بی‌اطلاع فرض کرده‌اید؟ امروز یک جوان ۲۵ ساله به راحتی می‌تواند حقایق را جست‌وجو کند و خودش به جمع‌بندی برسد. شما در نامه‌ای که تیرماه سال ۸۹ منتشر شد، خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی، که آن زمان رئیس مجلس خبرگان رهبری بودند، دو مطلب را صریحاً مطرح کرده‌اید: «من معتقدم که استاد من، آقای منتظری، یک اشتباه کرد و شما هم اشتباه دیگری کردید. اشتباه استاد من این بود که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی وارد کرد. اشتباه شما هم این بود که آیت‌الله خامنه‌ای را به عنوان ولی فقیه در مجلس خبرگان رهبری انتخاب کردید.» البته نه در گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی، آقای منتظری فقط نقش داشت و نه در انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای در خبرگان، آقای هاشمی رفسنجانی. شما در آن نامه نوشته‌اید که اصل ولایت فقیه و شخص رهبری را قبول ندارید، چه فرقی می‌کند که یک مجتهد ولی فقیه باشد یا کسی که اجتهادش (به قول شما) براساس مصلحت بوده است؟ در کتاب «نقد قال»، که در پاسخ به جناب کدیور منتشر شد، چندین سؤال کلیدی از ایشان مطرح شده بود. ایشان به عنوان یک محقق باید به سؤالات پاسخ می‌دادند؛ ولی در جایی گفتند: «نویسنده این کتاب حکومتی است و بنابراین من به او پاسخ نمی‌دهم.» من به ایشان می‌گویم که فرض کنید بنده حکومتی هستم، آیا منطقی است که به این دلیل پاسخ بنده را ندهید؟ ضمن اینکه اگر حکومتی بودن اشکال است، آیت‌الله منتظری تا قبل از عزل، کاملاً چهره حکومتی داشت و شما به شاگردی ایشان افتخار می‌کردید! آقای هاشمی رفسنجانی که مخاطب اصلی نامه شما بود، یک شخصیت حکومتی است! جمهوری اسلامی یک حکومت مردم‌سالار و مردمی است. لذا حکومتی بودن افتخار است. شما به دستور امیرالمؤمنین که فرمود: «انظر ما قال و لا تنظر من قال»، باید به سؤالات محوری پاسخ می‌دادید. آیا اینکه ایشان ۲۴ سال پس از انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری این حرف را می‌زند، معنادار نیست؟ این نشان می‌دهد که چون رهبری ایشان رهبری موفق و کارآمدی بوده است، آرمان‌های انقلاب را پیش برده، در برابر توطئه بیگانگان ایستادگی کرده و با شیوه‌ای حکیمانه، منشی اخلاقی و پاک و

درعین حال با پافشاری بر مواضع انقلاب و مشی حضرت امام (رحمة الله علیه) توانسته است تفکر انقلاب اسلامی را توسعه دهد، چنین ایراداتی را درمورد ایشان مطرح می‌کند. البته من معتقدم در حرف‌های آقای کدیور، یک دلالت تضمینی بسیار ارزشمند وجود دارد. آن دلالت تضمینی این است که نشان می‌دهد شدیدترین نقدی که می‌تواند به رهبری وارد شود، این نکات است. معنای این سخن این است که کسانی مثل آقای کدیور نمی‌توانند درمورد رهبری آیت الله خامنه‌ای نقطه ضعف مدیریتی، علمی، اقتصادی، سیاسی، فقهی و دینی در این ۲۴ سال پیدا کنند. لذا به این‌گونه شبهات سست متمسک می‌شوند، وگرنه ممکن است کسی ده‌ها گواهی اجتهاد داشته باشد و در موضع‌گیری‌ها، عملکرد، اظهارنظرها و برداشتها، اشتباهات فاحشی مرتکب شود. اشکالی که امام نسبت به آیت الله منتظری داشتند و موجب عزل وی از قائم مقامی رهبری شد، این نبود که آقای منتظری مجتهد نبوده است. حتی مقام معظم رهبری در پیام تسلیت رحلت آیت الله منتظری، ایشان را یک فقیه متبحر تلقی کردند. پس در فقاہت و تبخّر ایشان اشکالی نبود. اشکال در تحلیل سیاسی، مواضع و عملکرد ایشان در جایگاه قائم مقام رهبری بود. این بسیار معنادار است و به نظر من، نکته‌ی مثبتی برای نظام تلقی می‌شود که بالاترین اشکال توسط یک مخالف اساس نظام و ولایت فقیه، به یک شبهه بی‌مبنا که مرتبط به زمان انتخاب رهبری است، خلاصه می‌شود! از این جهت ما باید از آقای کدیور تشکر کنیم. در پایان من چند نکته را خطاب به آقای کدیور عرض می‌کنم. چند سؤال از آقای کدیور مطرح است.

نخست اینکه اگر چارچوب فکری شما همان است که در نامه تیرماه سال ۸۹ تصریح کردید «که رهبری باید عزل شود و ولایت فقیه نیز باید حذف شود»، در این صورت، ایرادات شما دیگر معنایی ندارد. کسی که کلیت یک مسئله را قبول ندارد، فرعیات آن چه اهمیتی برای او دارد؟ مثلاً (بلا تشبیه) ما معتقدیم تمام مسکرات حرام و نجس هستند. در این صورت، بی‌معناست که بررسی کنیم فلان شرکت سازنده مسکرات روی بطری نوشته که حاوی دو درصد از فلان ماده است، درحالی که ما می‌گوییم حاوی چهار درصد از آن ماده است. ما اصل مطلب را قبول نداریم. آقای کدیور، شما که اصل را قبول ندارید، چرا از راه فروع آمدید؟ مگر اینکه از مبانی خود عدول کرده باشید.

حقیقت این است که شما در سال ۸۹ چشم‌اندازی را با توهمات خود، برای ولایت فقیه و نظام اسلامی ترسیم کردید. حرکتی را آغاز نمودید تا بتوانید موجی را ایجاد کنید که البته موفق نشدید. اکنون که موفق نشده‌اید، به‌تهایی باید این بار را به دوش بکشید. سؤال دوم اینکه موضع شما چیست؟ آیا در دفاع از حوزه علمیه این مباحث را مطرح می‌کنید؟ یا مثلاً دفاع از مراجع و مرجعیت؟ این انتقادات را از چه موضعی مطرح می‌کنید؟ مطالب و مواضع شما حداکثر کاربردی که دارد فراهم کردن خوراک تبلیغاتی برای جبهه جنگ نرم دشمنان اسلام و انقلاب و ایران است. قبل از انقلاب نیز بودند کسانی که در کسوت حوزوی و روحانی علیه امام حرف می‌زدند و رژیم پهلوی، مستقیم و غیرمستقیم، از آن‌ها حمایت می‌کرد. شما باید عبرت بگیرید و بدانید که جبهه حق با این حرف‌ها زیر سؤال نمی‌رود. مطمئن باشید که این بحث‌ها موجب افزایش جایگاه و منزلت ولی فقیه بزرگوار ما خواهد شد. به‌علاوه، انگیزه طرح این سؤالات چیست؟ آیا شما در پی اصلاح کشور ایران و اصلاح نظام هستید یا به دنبال فروپاشی آن؟ بحث‌های شما بسیار خام است و آکنده از مغالطه‌ها و غلط‌های علمی آشکار. آقای کدیور در آغاز طلبه‌ای مقید به آداب سنتی حوزه بودند. ایشان جزء شاگردان بااستعداد آقای منتظری بود و تلاش‌های علمی خوبی کرد. بعد از ارتحال امام، جهت‌گیری‌های ایشان به تدریج تغییر کرد. البته شاید به‌خاطر همان حالات عاطفی بود که نسبت به آیت‌الله منتظری داشت. او حتی تندتر از استادش علیه رهبری موضع‌گیری می‌کرد. در «نقد قال» استفتائی که از آیت‌الله منتظری نقل شده توضیح داده شده است. اگر کسانی مثل آقای کدیور حتی به همان فتوا پایبند بودند، کارشان به اینجا کشیده نمی‌شد. قرآن کریم در آیه ۱۷۵ و ۱۷۶ سوره اعراف، تعبیر بسیار هشدار دهنده‌ای دارد. می‌فرماید که کسانی هستند که بهره‌ای از علم نصیب‌شان می‌شود. اگر در راه خدا حرکت کنند، با این بهره علمی می‌توانند به درجاتی از قرب الی‌الله برسند، ولی دچار هوای نفس و تبعیت از مادیات و خواهش‌های شیطانی می‌شوند. در این صورت، به جایی می‌رسند که فقط حرف می‌زنند. به تعبیر بنده، فقط درازگویی می‌کنند. خواه جواب‌شان را بدهید، خواه ندهید، زبان‌شان رهاست و زبان‌درازی می‌کنند. قرآن کریم می‌فرماید «مَثَلُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ وَّ إِنْ تَرَكَهُ يَلْهَثْ» تأمل در این دو آیه خیلی هشداردهنده است. بنابراین

از سوءعاقبت به خدا پناه می‌بریم. امیدواریم که آقای کدیور هم در کارهای خود تأمل و واکاوی کند. به روش و ثمرهٔ بحث خود دقت کند. بی‌اساسی این مطالب برای نخبگان و متخصصان حوزه و معارف الهی کاملاً روشن است. خداوند متعال را شاکریم که در بین جامعه، جوانان و تودهٔ مردم، بصیرتی ایجاد کرده است که با این نوع شبهات تغییری در مسیرشان ایجاد نخواهد شد.

پیوست شماره ۲

مشت نمونه خروار

در ایضاح برخی مدعیات حجت الاسلام ذوعلم

این مطلب شامل سه بحث است:

- آیت الله صدوقی و اجتهاد آقای خامنه‌ای
- آیت الله العظمی منتظری و اجتهاد آقای خامنه‌ای
- حجت الاسلام خامنه‌ای از زبان آیت الله العظمی منتظری

اول. آیت الله صدوقی و اجتهاد آقای خامنه‌ای

مرحوم آیت الله محمد صدوقی (تاریخ شهادت ۱۱ تیر ۱۳۶۱) در جریان سوء قصد نافرجام به جان آقای خامنه‌ای مورخ ۷ تیر ۱۳۶۰، ترور حجت الاسلام کامیاب نماینده مردم مشهد در مجلس مورخ ۱۰ مرداد ۱۳۶۰، انتخاب وی به ریاست جمهوری مورخ ۱۸ مهر ۱۳۶۰ و به مناسبت پیروزی قوای ایران در جنوب کشور مورخ ۹ آذر ۱۳۶۰ به جناب آقای خامنه‌ای تلگراف زده است. تنها نامه‌ای که عبارتی در مورد خود آقای خامنه‌ای در آن به چشم می‌خورد زمان انتخاب ایشان به ریاست جمهوری است:

«با توجه به سوابق درخشان و مبارزات بی‌امان جنابعالی با طاغوت و مجاهدات شبانه‌روزی شما در جبهه‌ها و در شورای عالی دفاع و در سنگر مجلس شورای اسلامی و ایراد خطبه‌های

آتشین در نماز جمعه و فعالیت‌های چشمگیرتان در رفاه مستضعفین مناطق مختلف کشور خصوصاً مردم محروم سیستان و بلوچستان تمامی بیانگر خط فکری و عملی جنابعالی بود که بحمدالله ملت قدرشناس و انقلابی ایران را بر آن داشت تا چهره‌ای محبوب و دلسوز و خادم به اسلام و مسلمین برای ریاست‌جمهوری کشور اسلامی برگزیند.^۱

در این عبارات که نویسنده در ماه‌های آخر حیاتش در مقام بیان فضائل جناب آقای خامنه‌ای نوشته کمترین اشاره‌ای به اجتهاد مسلم ایشان نشده است. مرحوم صدوقی در آخرین نامه‌اش به جناب آقای خامنه‌ای ایشان را «حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدعلی خامنه‌ای» خطاب کرده است.^۲

دوم. آیت‌الله‌العظمی منتظری و اجتهاد آقای خامنه‌ای

نخستین نامه آیت‌الله‌العظمی منتظری به دومین رهبر جمهوری اسلامی و پاسخ آن:

«ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه‌ای

س: حضرتعالی پس از انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی، پیام تبریکی برای ایشان ارسال داشتید؛ علت ارسال این پیام چه بود و چه ضرورتی در این باره احساس می‌شد؟

ج: یکی از آقایان معروف که با من آشنا بود [آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی] آمد اینجا و مُصر بود که شما به ایشان پیام بدهید و صلاح نیست شما بی تفاوت باشید و قاعدتاً ایشان هم جواب خواهند داد

۱. مجموعه اطلاعیه‌های سومین شهید محراب حضرت آیت‌الله صدوقی، ۱۳۶۲، مرکز

مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ص ۳۷۶ - ۳۷۴.

۲. پیشین، ص ۳۸۴.

و بسیاری از چالش‌ها برطرف می‌شود و مخالفین شما در اهداف شومی که دارند و شما را برای رسیدن به آن‌ها کنار زدند شکست خواهند خورد، و بالأخره من برحسب مصلحت‌اندیشی‌ها و حفظ وحدت پیامی دادم ولی جواب ایشان را در تلویزیون نخواندند و گفته شد ایشان گفته‌اند به من تلفن‌های زیادی شده که چرا جواب دادی و من استخاره کردم بد آمد که جواب را بخوانند، والعهده علی الراوی.

متن پیام تبریک معظم‌له به آقای خامنه‌ای و پاسخ آن، پس از انتخاب ایشان توسط مجلس خبرگان برای رهبری نظام جمهوری اسلامی مورخه ۲۳ خرداد ۱۳۶۸.

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سیدعلی خامنه‌ای رهبر منتخب جمهوری اسلامی ایران (دامت برکاته)

پس از سلام و تحیت و تسلیت به مناسبت ضایعه جبران‌ناپذیر و مصیبت عظمای عالم اسلام، ارتحال روح خدا پیشوای عالی‌قدر آزادگان و مستضعفان جهان بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران قائد عظیم‌الشان حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که به همه جهانیان درس فداکاری و مبارزه و قیام در برابر طاغوت‌ها و مستکبران را آموخت، از خداوند قادر متعال مسئلت می‌نمایم جنابعالی را که فردی لایق و متعهد و دلسوز و در دوران مبارزات و انقلاب تجربه‌ها آموخته و همواره مورد حمایت رهبر بزرگ انقلاب بوده‌اید در انجام مسئولیت خطیر رهبری که مجلس خبرگان به جنابعالی محول نموده است یاری نماید تا ان شاءالله موفق شوید به کشور و به ملت مسلمان ایران که در راه تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب این همه گذشت و فداکاری از خود نشان داد و با همه وجود در صحنه انقلاب باقی است خدمات شایسته و

سازنده‌ای انجام دهید و با حفظ سیاست نه شرقی و نه غربی در تقویت کشور و پیشبرد مبانی و موازین شرع مبین کوشش فرمایید و دشمنان خارجی و داخلی اسلام و کشور را از هر جهت ناامید و مأیوس ننمائید. ان‌شاءالله در مسائل مهمه و سرنوشت‌ساز مشورت با حضرات آیات عظام و علماء اعلام و شخصیت‌های متعهد و آگاه مورد توجه خواهد بود.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۶۸/۳/۲۳، حسینعلی منتظری

پاسخ آقای خامنه‌ای به پیام تبریک آیت‌الله‌العظمی منتظری

بسم الله الرحمن الرحیم

آیت‌الله آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری (دامت برکاته)

پس از سلام و تحیت، از پیام تسلیت به مناسبت ضایعه عظیم جهان اسلام، ارتحال پیشوای آزادگان و امید مستضعفان حضرت امام خمینی (قدس سره‌العزیز) و همچنین از دعای خیر و اظهارات محبت‌آمیز نسبت به اینجانب و تأیید اقدام مجلس محترم خبرگان متشکرم.

اکنون که امت بزرگ اسلامی و به‌خصوص ملت فداکار ایران با مصیبتی بدین عظمت مواجه شده است، نخستین وظیفه ما و همه اقشار و آحاد مردم آن است که با توکل به خدا و تقویت روح اخلاص و همبستگی و همدلی و همزبانی، حرکت عظیمی را که امام بزرگوار و فقید ما آغاز کرده و مجاهدت و تلاش بی‌ظییری را برای تداوم آن مبذول داشته بودند ادامه دهیم و مطمئن باشیم که نصرت الهی شامل حال مؤمنان و نیکوکاران خواهد شد.

از خداوند متعال توفیقات جنابعالی را مسئلت می‌نمایم.

۶۸/۳/۲۵، سیدعلی خامنه‌ای

پس از وفات مادرشان هم به ایشان و هم به برادران‌شان تلگراف کردم هیچ‌کدام جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۸)، و پس از حمله به حسینیه و غارت اموال و... به ایشان نامه‌ای نوشتم آن را هم جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۹)، و بعدها به وسیله آقای مؤمن پیامی مشتمل بر هفت بند و همچنین نوار سخنرانی آقای فلاح‌زاده را برای ایشان فرستادم که آن هم بی‌جواب ماند باینکه به آقای مؤمن گفته بودند جواب می‌دهم.^۱

این پیام تبریک به قرینه ذیل آن ادله دلیل بر عدم اجتهاد آقای خامنه‌ای به نظر مرحوم آیت‌الله منتظری است. ایشان در نقل بعدی خود به این نکته تصریح کرده است.

سوم. حجت‌الاسلام خامنه‌ای از زبان آیت‌الله‌العظمی منتظری

مرحوم آیت‌الله‌العظمی منتظری در سخنرانی قبل از نماز جمعه مورخ

۲۸ دی ۱۳۵۸ در معرفی جناب آقای خامنه‌ای چنین گفته است:

«اگر من با شرائطی که دارم نمی‌توانم در نماز جمعه حاضر شوم اما به‌جای من برادر مجاهد ما حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین آقای سیدعلی خامنه‌ای که هم علماً و هم عملاً مورد تأیید امام و دوستان هستند و خود من هم یکی از ارادتمندان به ایشان هستم، وظیفه برگزاری نماز جمعه را به‌عهده گرفته‌اند. من اگر خطیب نیستم، ایشان خطیب هستند و در نماز جمعه آنچه رکن است، خطابه است و الحمدلله ایشان خطیب ماهری هستند.»^۲

در اینجا مناسب می‌دانم آخرین اظهار نظر مکتوب آیت‌الله‌العظمی

۱. خاطرات آیت‌الله منتظری، ص ۷۰۹ - ۷۰۴.

۲. روزنامه کیهان و جمهوری اسلامی، ۲۹ دی ۱۳۵۸.

منتظری درباره آقای خامنه‌ای را از کتاب «انتقاد از خود» ایشان عیناً نقل کنم.

«پرسش: مقام رهبری کنونی جمهوری اسلامی نزدیک به دو دهه است که بر این مسند تکیه زده‌اند، و این در حالی است که یکی از مسائل تنش‌زای داخلی در این مدت، روابط ایشان با حضرتعالی بوده است. عدم حمایت وی از سوی جنابعالی و انتقادات مکرر آن به ایشان از سویی، و حملات متعدّد زبانی و فیزیکی به بیت و دفتر شما و حصر شخصت و سه ماهه و بازداشت نزدیکان و شاگردان و تبلیغات وسیع علیه شما از سوی دیگر، نمونه‌هایی از این تنش‌ها بوده است. در صورت صلاحدید بفرمایید دلایل اصلی مخالفت حضرتعالی چیست و چرا انتقادات خود را به صورت علنی مطرح فرمودید که حساسیت ایشان و سایر مقامات را موجب گردید؟ علاوه بر این ورود آیت‌الله خامنه‌ای به مرکز تصمیم‌گیری کشور در ابتدا به پیشنهاد حضرتعالی صورت پذیرفت و مقدمه‌ای شد که بعدها زمینه طرح ایشان برای ریاست جمهوری و در نهایت رهبری پدید آمد. پیشنهاد عضویت ایشان در شورای انقلاب به امام توسط شما بوده است، چنان‌که پیشنهاد نصب ایشان به امامت جمعه تهران نیز از سوی جنابعالی به امام داده شده است. سؤالی که مطرح است این که اولاً با وجود شخصیت‌های بزرگواری نظیر آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله دکتر محمد مفتاح، آیت‌الله طاهری اصفهانی، حجت‌الاسلام والمسلمین محمد منتظری و... چرا حضرتعالی فقط ایشان را برای عضویت در شورای انقلاب به امام پیشنهاد کردید و آن هم با توجه به این مطلب که در برخی محافل شنیده شده است که مرحوم آیت‌الله مطهری از این پیشنهاد شما اظهار ناراحتی کرده‌اند؛ و یا با وجود افراد و شخصیت‌های دیگر و شخصیت ممتازی همچون آیت‌الله دکتر

بهشتی و یا آیت‌الله دکتر مفتح، شما ایشان را گزینه مناسب‌تر برای امامت‌جمعه دانستید؟ و ثانیاً: اگر ایشان صلاحیت‌های لازم را دارا هستند چرا با مخالفت‌های شما در دو دهه اخیر مواجه شده‌اند، و اگر فاقد این صلاحیت‌ها بوده‌اند چرا از سوی شما برای این مسئولیت‌های مهم پیشنهاد شدند؟

پاسخ: جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج‌سیدعلی خامنه‌ای (دامت‌افاضاته) از دوستان قدیمی و فاضل و خوش‌فکر من بودند. قبل از شروع نهضت اسلامی، ایشان مدتی در درس شرح اشارات اینجانب در قم شرکت می‌کردند؛^۱ و همگام با نهضت نیز در مبارزه شرکت داشتند و با اینجانب در ارتباط بودند. در دورانی که در طبرس تبعید بودم، گاه به آنجا رفت‌وآمد داشتند و یا نامه‌ها و مطالبی را ردوبدل می‌کردند. از جمله ایشان در توزیع اعلامیه اینجانب در سطح کشور که از تبعیدگاه طبرس خطاب به علمای بلاد و مردم ایران صادر کرده بودم - و تأکیدی بر حفظ یکپارچگی و پرهیز از اختلافات بود^۲ - نقش مؤثری داشتند و

۱. خود ایشان نیز بر این امر گواه بوده و تا قبل از رسیدن به رهبری، در مناسبت‌های مختلف بر این شاگردی تأکید می‌کردند. از جمله در یک مصاحبه، دو بار تصریح می‌کنند که بخشی از فلسفه را نزد آیت‌الله منتظری خوانده‌اند. (ر.ک: *فقیه عالیقدر*، ج ۲، ص ۳۶۳ و ۳۶۸).

۲. اعلامیه فوق در زمانی صادر گردید که اختلافات مذهبی در کشور، مخصوصاً در حوزه‌های علمیه و مراکز دینی اوج گرفته و ساواک به شدت بر آن دامن می‌زد. این اختلافات و درگیری‌ها بیشتر میان دو گروه روحانیون سنتی و روشنفکران دینی، و پیرامون اظهارات و کتب مرحوم دکتر علی شریعتی و کتاب شهید جاوید اثر مرحوم آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی بود. گفتنی است صدور این اعلامیه موجب گردید که رژیم شاه، آیت‌الله منتظری را از تبعیدگاه طبرس دستگیر و در زندان شهربانی مشهد زندانی کند. این امر اعتراض شدید مردم طبرس را موجب گشت، به گونه‌ای که شهربانی این شهر را مورد هجوم قرار داده و خواستار آزادی معظم‌له شدند. این اعتراضات موجب گردید که آیت‌الله منتظری پس از سه روز و در میان استقبال پرشور مردم به طبرس بازگردانده شوند (*بخشی از خاطرات*، ج ۲، ص ۸۳۴ - ۸۳۷ و *فقیه عالیقدر*، ج ۱، ص ۱۶۳).

ظاهراً به‌همین خاطر تحت تعقیب ساواک نیز قرار گرفتند.^۱ همچنین ایشان قبل از عزیمت به مشهد، در جلسات جامعه مدرسین و نیز جلسه محرمانه یازده نفره‌ای که در حوزه علمیه قم تشکیل می‌دادیم، شرکت می‌کردند؛ که شرح آن‌ها را در خاطرات گفته‌ام.^۲

در سال ۱۳۵۷ و هنگام اوج‌گیری نهضت اسلامی، ایشان در مشهد بودند و به همراه چند تن دیگر از مبارزان ایفای نقش می‌کردند. زمانی که مرحوم امام (طاب‌ثراه) تصمیم به تشکیل شورای انقلاب گرفته بودند، من در تعیین اعضای آن دخالتی نداشتم...

به‌رحال آقای خامنه‌ای در ترکیب اولیه شورای انقلاب حضور نداشتند،^۳ و من در سفری که به پاریس داشتم ایشان را برای عضویت در

۱. در یکی از اسناد به جای مانده از ساواک آمده است:

«نخست‌وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

به: ریاست ساواک استان خراسان - مشهد

از: اداره کل سوّم / ۳۱۲

دربارۀ: سیدعلی خامنه‌ای فرزند جواد؛ بازگشت به شماره ۱۰۹۹۵/۹ ه. . ۱۳۲/۱۰/۵۲.

برابر اطلاع واصله اخیراً اعلامیه‌های مضره‌ای به امضای حسینعلی منتظری (روحانی تبعیدی در طبرس) از طریق شهرستان مشهد توسط پست به برخی از نقاط کشور ارسال گردیده که به‌موقع از توزیع آن‌ها جلوگیری به‌عمل آمده است. علی‌هذا با ایفاد یک برگ فتوکپی اعلامیه مورد بحث، نظر به اینکه مفاد آن با مفاد پیوست نامه ۵۲/۸/۱۵ - ۱۰۴۲۱/۵۹ آن ساواک یکی بوده بنابراین چنین استنباط می‌گردد که نامبرده بالا در توزیع آن‌ها دخالت داشته و به احتمال قوی این عمل از ناحیه وی صورت گرفته؛ خواهشمند است دستور فرمایید از طریق منابع و همکاران افتخاری کماکان اعمال و رفتار مشارالیه و منتظری را تحت مراقبت قرار داده و با جمع‌آوری مدارک محکمه‌پسند علیه یاد شده و ارسال آن‌ها ترتیبی اتخاذ نمایند تا در یک فرصت مناسب که از طریق این اداره کل اعلام خواهد شد نسبت به دستگیری و تعقیب وی اقدام گردد.

مدیر کل اداره سوّم - ثابتی» (فقیه عالیقدر، ج ۱، ص ۱۶۰ و ۱۶۲).

۲. بخشی از خاطرات، ج ۱، ص ۲۱۲ - ۲۱۴.

۳. مرحوم شهید آیت‌الله دکتر بهشتی درباره ترکیب اولیه شورای انقلاب گفته‌اند:

آن به امام پیشنهاد کردم، که ابتدا ایشان گفتند: «آخر ایشان در مشهد هستند!» گفتم: «خوب مشهد باشند، می آیند به تهران!»... .

پس از درگذشت آقای طالقانی (ره)، مرحوم امام مرا به امامت جمعه تهران نصب کردند؛^۱ و تا زمانی که برای اداره مجلس خبرگان در تهران بودم نماز جمعه را هم اقامه می کردم. اما پس از آن، خدمت امام (ره) رفتم و عرض کردم که عازم قم هستم و رفت و آمد برایم مشکل است، و شما فرد دیگری را که در تهران باشد برای امامت جمعه تهران تعیین کنید. ایشان گفتند: «من کسی را در نظر ندارم؛ شما خودتان مشخص کنید.»

من آقای خامنه‌ای را به ایشان پیشنهاد کردم. امام (ره) فرمودند: «من در این موضوع دخالت نمی کنم.» مرحوم حاج سیداحمد خمینی اصرار می کرد که آقای گلزاده غفوری را معرفی کنم. ولی من گرچه آقای گلزاده غفوری را صالح و عالم می دانستم اما آقای خامنه‌ای را برای این مسئولیت مناسب تر می دانستم؛ و در نهایت در نامه‌ای استعفای خود را

«همان‌طور که گفتیم افراد را امام تعیین می کردند. به این معنا که اول امام به یک گروه پنج نفری از روحانیت مسئولیت دادند که برای شناسایی افراد لازم برای اداره آینده مملکت تلاش کنند. این عده عبارت بودند از: آیت الله مطهری، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر و خود بنده، بعد ما با آقای مهدوی کنی نیز صحبت کردیم و ایشان هم شرکت نمودند. یعنی بدین ترتیب هسته شورای انقلاب یک گروه شش نفره شدند. بعدها از روحانیون آیت الله طالقانی و خامنه‌ای نیز اضافه شد. به هر حال آن شش نفر اولیه یعنی آقایان: مطهری، رفسنجانی، باهنر، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی و خود من شروع به مطالعه روی افراد کردیم. به تدریج آقای مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و عده‌ای دیگر از شخصیت‌ها را که امام نیز قبلاً می شناختند و با آنها در پاریس دیدار داشتند قرار بود ما روی آنها مطالعه کنیم و نظر نهایی مان را بدهیم؛ آن‌ها را با نظر نهایی مان در پاریس معرفی کردیم و امام نیز تأیید نمودند.» (روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۳۵۹/۴/۳۱).

۱. صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۹۲. جالب اینکه در برخی کتاب‌ها و رسانه‌ها از جمله صداوسیما، آشکارا تاریخ را تحریف و ادعا شده است: «بعد از درگذشت آیت الله طالقانی (ره)، امام خمینی (ره) آیت الله خامنه‌ای را به امامت جمعه تهران منصوب کردند!»

تقدیم امام کردم و از ایشان خواستم فرد واجد شرایطی را تعیین نمایند.^۱ مرحوم امام نیز حکم امامت جمعه را خطاب به آقای خامنه‌ای صادر کردند.^۲

علت اصلی این که آقای خامنه‌ای را مناسب‌تر دانستم و او را انتخاب و پیشنهاد کردم این بود که ایشان در خطابه تسلط داشتند و رکن نماز جمعه، دو خطبه آن است؛ و هر چند شخصیت‌های دیگری با امتیازات و صفات برجسته‌تری وجود داشتند، اما به نظر می‌رسید که آقای خامنه‌ای در خطابه از دیگران مسلط‌ترند. البته مرحوم آیت‌الله مفتح گویا در آن زمان به شهادت رسیده بودند.^۳

من این مطلب را در اولین نماز جمعه ایشان هم بیان و تصریح کردم که رکن نماز جمعه خطبه‌های آن است و آقای خامنه‌ای بهتر از من خطبه می‌خوانند. علاوه بر اینکه ایشان را فردی فاضل و خوش فکر هم می‌دانستم. و گمان می‌کنم عملکرد ایشان در دو مسئولیت فوق - یعنی عضویت در شورای انقلاب و امامت جمعه تهران - اجمالاً رضایت‌بخش بوده است؛ هر چند این اشکال به ایشان وارد است که پایگاه نماز جمعه تهران را که می‌بایست پایگاه دعوت به وحدت و یکپارچگی باشد، بعدها به تریبون یک جناح سیاسی و گاه بر علیه سایر جناح‌ها و گروه‌ها تبدیل کردند.

۱. بخشی از خاطرات، ج ۲، ص ۸۸۰.

۲. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۱۶.

۳. شهادت آیت‌الله دکتر محمد مفتح در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۲۷ به وقوع پیوست؛ و استعفانامه آیت‌الله‌العظمی منتظری از امامت جمعه تهران پس از مذاکره با امام (ره) به تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۲۳ و حکم مرحوم امام (قدس سره) به حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای برای امامت جمعه تهران در تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۲۴ صادر گردید.

[انتقادات آیت‌الله‌العظمی منتظری به حجت‌الاسلام خامنه‌ای]

و اما اشکالاتی که به جناب آقای خامنه‌ای پس از تصدی مقام رهبری داشته‌ام، چند امر است:

۱- من از سال‌ها قبل از تصدی ایشان، یکی از شرایط والی برای ولایت در نظام اسلامی را اجتهاد مطلق بلکه اعلیت فقهی در مسائل مربوط به حاکمیت اسلامی می‌دانستم و در درس‌های خارج خود پیرامون آن به تفصیل استدلال کرده و به آیات و روایات صریح در این باب و نیز دلیل عقل و سیره عقلا استناد کرده‌ام. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب ولایت فقیه، جلد اول، صفحات ۳۰۱ - ۳۱۸ مراجعه کنند.^۱ در حال حاضر هم شرط اعلیت فقهی را برای رهبری در فرض تمرکز قوای حاکمیت دینی در او، و برای متصدی حوزه افتاء در فرض تفکیک قوا، لازم و برای مشروعیت دینی ولایت او ضروری می‌دانم.

۲- اشکال دیگر مربوط به مغایرت انتخاب ایشان در سال ۱۳۶۸ با قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌باشد. همه می‌دانیم هنگامی که ایشان از سوی اعضای مجلس خبرگان به رهبری انتخاب شدند، هنوز قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ رسمیت داشت و در آن قانون یکی از شرایط رهبری، مرجعیت بود.^۲ حتی پس از بازنگری و حذف شرط مرجعیت نیز -صرف نظر از اشکالات شرعی و قانونی در تغییر این اصل و نیز اساساً در مشروعیت نحوه بازنگری قانون اساسی در آن زمان- در اصل ۱۰۹

۱. علاوه بر این می‌توان به نامه معظم له خطاب به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی، مراجعه کرد. (زک: *بخشی از خاطرات*، ج ۱، ص ۷۱۶ و ۷۱۷).

۲. در اصل ۱۰۹ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ آمده است: «شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری: ۱- صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت؛ ۲- بیش سیاسی و اجتماعی و شجاعت و قدرت و مدیریت کافی برای رهبری.»

درباره شرایط و صفات رهبر، بند یکم تصریح شده است: «صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه». اهل فضل و معرفت به خوبی بر این امر واقفاند که آقای خامنه‌ای - علیرغم مراتب فضل و استعداد - فاقد شرط مذکور در این اصل می‌باشند. و اکتفا به نقل قول‌های بی‌اساس و أخذ امضا از چند تن از علمای منسوب به قدرت یا متأثر از آن در سال‌های بعد، رفع شرعی و قانونی اشکال را نمی‌کند؛ چراکه گرفتن تأییدیه برای کسی مثل ایشان که دارای منصب و قدرت برتر سیاسی در کشور است، کار صعب و دشواری نیست، مخصوصاً اگر از اهرم‌های فشار و وعده و وعیدها و یا توجیهاتی مثل تمسک به عناوین ثانویه استفاده شود. علاوه بر اینکه جمع‌آوری این‌گونه تأییدیه‌ها - اگر هم در شرایط عادی و به دور از تهدید یا تطمیع صورت گیرد و بدون معارض باقی بماند - برای کسی اطمینان‌بخش و حجت است که نسبت به شخص تأیید شده خالی‌الذهن و بی‌اطلاع باشد، نه مثل اینجانب که سال‌ها با جناب ایشان مرتبط و از سابقه علمی و تحصیلات و میزان فضل او آگاه بوده‌ام.^۱

۱. قابل ذکر است در سال ۱۳۶۹، هنگامی که حجت‌الاسلام مهدی کروبی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی قصد کاندیداتوری برای مجلس خبرگان را داشتند و صلاحیت علمی وی در حد اجتهاد مورد تردید فقهای شورای نگهبان قرار گرفت، نه تن از علمای برجسته حوزه علمیه - از جمله آیت‌الله سلطانی طباطبایی، آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله نوری همدانی - صلاحیت علمی ایشان را در این حد (تجزی در اجتهاد) مورد تأیید کتبی قرار دادند؛ اما این گواهی‌ها مورد بی‌اعتنایی فقهای شورای نگهبان قرار گرفت و صلاحیت علمی ایشان رد شد. اگر این‌گونه تأییدیه‌های علمی برای مقامات و صاحبان قدرت دارای اعتبار و قابل استناد است، چرا گواهی علمای برجسته حوزه مبنی بر صلاحیت آقای کروبی برای پستی همچون عضویت در مجلس خبرگان - که تجزی در اجتهاد در آن کافی است - مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد؛ و اگر فاقد اعتبار و غیرقابل استناد است چگونه تأییدیه کسانی که بعضاً در سطح شاگرد مؤیدان آقای کروبی می‌باشند، مبنی بر صلاحیت علمی آقای خامنه‌ای برای جایگاه مهمی همچون رهبری - که حد اقل اجتهاد مطلق در آن لازم است - و حتی

۳- گرچه بنا بر اصرار بعضی از معاریف در آن زمان - از جمله آقای سید محمود هاشمی شاهرودی - و برخی مصلحت‌اندیشی‌ها و برای حفظ وحدت در شرایط بحرانی پس از رحلت امام (ره)، نامه تبریکی خطاب به آقای خامنه‌ای نوشتم (البته در آن نامه به هیچ وجه تحت عنوان: «ولی فقیه» ایشان را مورد تأیید قرار ندادم) اما در ذیل آن تأکید کردم که در مسائل مهمه با آیات عظام مشورت نمایند.^۱ گویا برخی از مراجع تقلید وقت نیز در پیام خود بر همین نکته تأکید داشتند.^۲ ولی متأسفانه ایشان نه تنها در امور کشور به نظرات مراجع و علما و نیز بسیاری از کارشناسان دلسوز توجه چندانی نداشته‌اند، بلکه در اداره حوزه علمیه نیز با دخالت‌های آشکار خود، استقلال آن‌را از بین برده و آن‌را به حکومت خود وابسته کرده‌اند؛ و نابودی استقلال حوزه‌های علمیه که در طول تاریخ شیعه می‌درخشیده است خطری بزرگ برای عالم اسلام و تشیع است که آثار آن در حال بروز و ظهور می‌باشد؛ و در آینده معلوم نیست

مرجعیت! مورد استناد قرار گرفته و به آن ترتیب اثر داده می‌شود؟!
۱. در نامه مورخه ۱۳۶۸/۳/۲۳ آیت‌الله‌العظمی منتظری تأکید شده است: «إن شاء الله در مسائل مهمه و سرنوشت‌ساز مشورت با حضرات آیات عظام و علمای اعلام و شخصیت‌های متعهد و آگاه مورد توجه خواهد بود.» (بخشی از خاطرات، ج ۱، ص ۷۰۶).
۲. در پیام مورخه ۱۳۶۸/۳/۲۰ مرحوم آیت‌الله‌العظمی اراکی آمده است: «بدیهی است در تشابهات امور شرعی و مسائل مهمه مملکتی مشورت با مراجع عظام و علماء اعلام ره‌گشای همه خواهد بود.» قابل ذکر است مرحوم آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی به دلیل واجد شرایط ندانستن حجت‌الاسلام‌والمسلمین خامنه‌ای، به تأیید رهبری ایشان حاضر نبودند و در مقابل اصرار عده‌ای پیشنهاد کردند که آقای خامنه‌ای به‌عنوان وکیل ایشان اعمال ولایت نمایند؛ و سرانجام پس از ریزنی‌های مداوم واسطه‌ها، جناب آقای خامنه‌ای در پیامی خطاب به ایشان، از حضورشان در مصلاهی تهران و اقامه نماز بر پیکر حضرت امام (ره) تشکر کردند و آیت‌الله گلپایگانی نیز در پاسخی کوتاه، دوام تأییدات ایشان را در مقام خطیر رهبری جمهوری اسلامی ایران از خداوند متعال خواستار شدند و نوشتند: «قطعاً جلب رضایت حضرت بقیه‌الله ارواح‌العالمین له‌الفداء و رعایت کامل موازین شرعی، ملاک اقدامات و تصمیمات آن جناب است.»

چه مصیبتی برای مرجعیت شیعه و روحانیت و تشیع به بار می‌آورد.

۴- اگر از اشکال اوّل و دوّم - یعنی دارا نبودن شرایط علمی لازم برای رهبری - بگذریم، احاله تعیین صلاحیت کاندیداهای عضویت در مجلس خبرگان به فقهای شورای نگهبان، که خود منصوبان رهبری می‌باشند، موجب گردیده است که رهبر با یک واسطه از ناحیه خود او تعیین و ابقا گردد؛ و این دوری است باطل، و مشروعیت وی را - حداقل در مرحله بقاء - مخدوش می‌سازد. برخی برای فرار از اشکال دور گفته‌اند: این دور در امر اعتباری است، و دور در امر اعتباری دوری اعتباری است و محال و باطل نمی‌باشد؛ غافل از اینکه امر اعتباری در اعتباری بودن خود دیگر اعتباری نیست بلکه عینی و واقعی و حقیقی است و طبعاً محذور دور در آن هم محذوری واقعی می‌باشد.^۱ این قانون باطل که از سال ۱۳۶۹ و مقرون با انتخابات دومین دوره مجلس خبرگان رهبری وضع شد و علیرغم اعتراضات شدید باحمایت کم‌نظیر آقای خامنه‌ای و تهدید معترضان^۲ عملی گردید، مجلس خبرگان را به جای

۱. این اشکال آن‌قدر واضح و موجب آسیب در مشروعیت رهبری گشته است که مدافعی همچون آیت‌الله جوادی آملی را نیز به اذعان به آن واداشته است. وی در کتاب خود ضمن توجیه اشکال دور در مرحله حدوث و تأکید بر اینکه «اساس رهبری کنونی و تولی ولایت چنین والی، به دور از غائله دور بوده است»، اذعان می‌دارد: «البته در مرحله بقاء، توهم محذور دور و مانند آن خالی از مورد نیست.» (عبدالله جوادی آملی، **ولایت فقیه ولایت فقه و عدالت**، ص ۴۶۱).

۲. حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای در تاریخ ۱۳۶۹/۷/۱۱ در سخنرانی خود منتقدان به نحوه گزینش نامزدهای مجلس خبرگان توسط فقهای شورای نگهبان را - که عموماً نمایندگان مجلس شورای اسلامی بودند - به شدت مورد حمله قرار دادند و گفتند: «حقایق روشن است؛ شورای محترم نگهبان براساس مصوبه مجلس خبرگان به مسؤولیت خود عمل کرده است و در این مسائل هیچ ایراد و اشکالی به آن وارد نیست.» ایشان در ادامه تهدید کردند: «ما نمی‌توانیم نظاره‌گر آن باشیم که رسمی‌ترین، اطمینان‌بخش‌ترین و مورداعتمادترین دستگاه‌های نظام جمهوری اسلامی به‌خاطر عصبانیت یک یا چند نفر مورد اهانت قرار گیرد.»

این که ناظر و مراقب اعمال و رفتار رهبری و نهادهای وابسته به او باشند، به نهادی فرمایشی و زیر نظر ایشان تبدیل کرده است؛ تاجایی که آیت‌الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان در آغاز یکی از جلسات آن گفتند: «همه ما در برابر خدا و مقام معظم رهبری مسئولیم!».

۵- اشکالات مهم دیگر مربوط به نحوه عملکرد ایشان یا برخی نهادها و افراد مرتبط و زیر نظر و مورد حمایت ایشان در طول نزدیک به دو دهه حکومت بر کشور است. این موارد به‌طور اجمال و خلاصه عبارتند از: ترویج عملی فرهنگ تملق و چاپلوسی به‌ویژه در سطح مسئولان، اسراف‌ها و تبذیرهای فراوان مخصوصاً در سفرهای تبلیغاتی به شهرهای مختلف، جانبداری محسوس از یک جناح خاص (البته با شاخه‌ها و شعبات آن) در کشور و حذف یا ایجاد محدودیت برای سایر جناح‌های سیاسی و احزاب مستقل، رفتارهای فراقانونی متعدد و دخالت‌های غیرقانونی در مراجع قانون‌گذاری، برخورد مستقیم با مطبوعات مستقل و دستور تعطیلی آن‌ها، ایجاد تک‌صدایی در صداوسیما و سایر رسانه‌هایی که زیر نظر ایشان و از بیت‌المال تأمین می‌شوند و تضییع حقوق محترمه بسیار و تهمت و توهین به افراد در این رسانه‌ها بدون اعطای کمترین حق دفاع، عدم تحمل مخالفان و منتقدان و

اگر بدگویی‌هایی که طی چند روز اخیر از برخی تریبون‌ها نسبت به شورای نگهبان انجام شد تکرار شود، اینجانب براساس مسئولیت خود آن را تحمل نخواهم کرد.» ایشان تخطی از حفظ حیثیت نظام اسلامی را تخطی از انقلاب خواندند و این مسأله را برای مردم و به‌ویژه «جوانان پرشور و انقلابی که احساس مسئولیت می‌کنند» غیرقابل تحمل دانستند. درنهایت انتخابات دوره دوم مجلس خبرگان رهبری در حالی برگزار گردید که در پنج استان کشور، هر یک تنها یک نامزد به تأیید فقهای شورای نگهبان رسیده بودند و در تعدادی دیگر از استان‌ها تعداد نامزدهای تأیید شده برابر با تعداد موردنیاز بود؛ و در استان تهران برای پانزده کرسی تنها شانزده نامزد حضور داشتند! دوره‌های بعدی انتخابات مجلس خبرگان نیز وضعیتی تقریباً مشابه داشته است.

سرکوب و زندانی کردن یا ایجاد فشار و محدودیت برای آنان در طول سال‌های متمادی، عدم اعتنا به رأی مردم و خواسته‌های عمومی در مقاطع مختلف، حمایت از برگزاری چندین انتخابات مهم به صورت فرمایشی که با رد صلاحیت گسترده نامزدهای مطرح همراه و نتیجه آن از قبل روشن بود، ورود به حیطة مرجعیت بدون رعایت سنت‌ها و قواعد جاری در حوزه و بدون دارا بودن صلاحیت‌های علمی لازم و دخالت ارگان‌های حکومتی و تبلیغات گسترده نهادهای وابسته به ایشان در این ارتباط، دخالت در امور حوزه‌های علمیه و مخدوش ساختن استقلال هزار ساله آن، عدم توجه به نظرات بسیاری از کارشناسان دلسوز و اتخاذ مواضع تند و به دور از درایت که بسیاری از آن‌ها مصارف داخلی داشته و خسارت‌های جبران‌ناپذیری برای کشور به همراه داشته است و...؛ و مهم‌تر از همه استفاده ابزاری و تبلیغاتی از دین و مقدّسات و نهادهای مذهبی و مساجد توسط ارگان‌ها و نهادهای زیر نظر ایشان برای تداوم بخشیدن به حکومت ایشان و سرکوب منتقدان و دیدگاه‌های مخالف، که متأسفانه تداوم این روش موجب بدبینی درصد قابل توجهی از مردم و جوانان نسبت به دین و پیشوایان دینی گردیده است.^۱

۱. توجه به نظرات فقیهان بلندپایه و نظریه‌پردازان ولایت فقیه در این ارتباط حائز اهمیت است؛ از جمله حضرت امام خمینی (ره) تصریح می‌کنند: «اینهایی که می‌گویند دیکتاتوری، اسلام را نمی‌فهمند چی هست. فقیه اسلام را نمی‌دانند. خیال می‌کنند ما هر فقیه، هر فقیه هر چه هم فاسد باشد، این حکومت؛ فقیه اگر پایش را این‌طور [کج] بگذارد، اگر یک گناه صغیره هم بکند از ولایت ساقط است. مگر ولایت یک چیز آسانی است که بدهند دست هر کس؟...» (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۰۶) «از ولایت فقیه آن طوری که اسلام قرار داده است، به آن شرایطی که اسلام قرار داده است، هیچ‌کس ضرر نمی‌بیند. یعنی آن اوصافی که در ولی هست، در فقیه هست که به آن اوصاف خدا او را ولی‌امر قرارداده است، اسلام او را ولی‌امر قرار داده است، با آن اوصاف نمی‌شود که یک پایش را کنار یک قدر غلط بگذارد. اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم برخلاف

[آقای خامنه‌ای در حق آیت‌الله منتظری چه کرد؟]

و اما در مورد تنش‌هایی که در این مدت وجود داشته، هرچند بنای من واگذاری امور به خدای متعال است - که او سمیع و بصیر و احکم الحاکمین است - و جز در موارد خاص و به مقدار ضرورت ناجوانمردی‌ها و مظالم وارده را علنی بازگو نکرده‌ام، اما چون در سؤال به آن اشاره شده است و برای آن که تاریخ‌نویسان وابسته - که همه‌گونه امکانات را در اختیار دارند- در تحریف حقایق و انتقال وارونه آن به نسل‌های آتی کمتر توفیق یابند، به اختصار نکاتی را یادآور می‌شوم.

پس از واگذاری رهبری به جناب آقای خامنه‌ای، علیرغم اشکالات شرعی و قانونی که اینجانب به این واگذاری داشتم، برای حفظ وحدت در جامعه و بقای نظام جمهوری اسلامی - که خود از بنیانگذاران آن بوده و آن را بسان فرزند خویش می‌دانم و به آن شدیداً علاقه‌مندم - مخالفی علنی نکردم، بلکه چنان که گفتم، نامه تبریکی هم خطاب به ایشان ارسال کردم. حتی در نماز جمعه قم شرکت می‌کردم و در مناسبت‌های مختلف حتی الامکان حضور داشتم. این در حالی بود که از همان آغاز رهبری ایشان، دائماً مطالبی خلاف واقع علیه من در جامعه منتشر می‌شد. در حکومت ایشان مطالب دروغ و تهمت‌های ناجوانمردانه به همراه اهانت‌ها و جو سازی‌ها در سطح وسیع در داخل و خارج کشور و با پول بیت‌المال و از سوی رسانه‌ها و نهادهای زیر نظر ایشان در حالی علیه من پخش می‌شد که من امکان پاسخ‌گویی و دفاع از خود را نداشتم. پس از گذشت چند ماه از آغاز این روند، در یک سخنرانی در بیان

بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد.» (همان، ص ۴۶۴) اگر یک فقیه بخواهد زورگویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد.» (همان، ج ۱۰، ص ۳۱۰).

مضرات استقراض خارجی - که البته پس از نامه‌ محرمانه به رئیس مجلس^۱ و عدم ترتیب اثر به آن ایراد گردید - در چند جمله به دفاع از خود هم پرداختم.^۲ این دفاع کوتاه آن قدر بر آقایان گران آمد که در روزنامه‌ها جنجال به پا کردند و افرادی را فریب داده و تحریک کردند

۱. رک: *بخشی از خاطرات*، ج ۲، ص ۱۴۲۸-۱۴۳۱.

۲. متن آنچه معظمله در آن سخنرانی در دفاع از خود بیان کردند، به این شرح است:

«حالا روی این اصل، من طلبه از باب اینکه یکی از افراد مسلمان جامعه هستم وظیفه‌ام است اگر چنانچه مسائلی را دیدم تذکر بدهم. شما برادران و خواهران می‌دانید که با این همه سوابقی که من در انقلاب داشتم و تا حالا این را نگفتم ولی حالا می‌گویم، من دوم شخص انقلاب بودم. اول شخص انقلاب حضرت امام (قدس سره) بودند و دوم شخص انقلاب من بودم؛ بالاینکه تعریف کردن از خود درست نیست. آن وقتی که من در انقلاب فعالیت داشتم و همین‌طور فرزند شهید من، بعضی از کسانی که الان پست‌های حساسی دارند ما را مسخره می‌کردند، می‌گفتند: شما دیوانه‌اید که اعلامیه چاپ می‌کنید علیه شاه، مگر می‌شود با شاه مبارزه کرد! در آن وقت ما پرچمدار انقلاب بودیم، زندان‌هایش را رفتیم، کتک‌هایش را خوردیم، هر هیچ‌کس هم منت ندارم؛ برای خدا کردم، اجرم را هم از خدا می‌خواهم. چون نسبت به انقلاب از پایه‌گزاران انقلاب بودم اگر اشتباهی دیدم باید تذکر دهم.

دیدید شما در روزنامه‌ها، در مجلس، در دانشگاه‌ها، به وسیله‌ جزوه‌ها اکاذیبی علیه من پخش کردند، توهین کردند، دروغ شاخدار نوشتند و من به خاطر حفظ وحدت و حفظ اصل انقلاب و اینکه دشمنان خارجی و منافقین نتوانند سوءاستفاده کنند سکوت کردم و به سکوت خودم ادامه دادم، فقط به خاطر خدا. اکاذیبی که به صورت جزوه پخش کردند، در روزنامه‌ها چاپ کردند، البته کسانی هم به آن‌ها جواب داده‌اند، چند نفر من سراغ دارم بر آن‌ها جواب مستدل به صورت کتاب نوشته‌اند و من تا حال از پخش‌اش جلوگیری کرده‌ام به خاطر حفظ وحدت و حفظ انقلاب، خیال نکنند جواب نداشته، جواب داده شده است. البته من خودم فرصت ندارم ولی کسانی نوشته‌اند. اما امروز که من عنوان می‌کنم برای این که مسأله‌ای اتفاق افتاده. پس من به عنوان دفاع از خودم تا حالا هیچ نگفتم، سکوت کردم، امکانات را هم از من گرفتند، من امکانات نداشتم، آن‌ها روزنامه داشتند، هر چه می‌خواستند گفتند. شما یادتان هست سال قبل در ۲۲ بهمن من در همین حسینیه گفتم: رادیو و تلویزیون ایران و روزنامه‌ها کی گفته است که در اختیار دو سه نفر باشد؟ مال همه ملت است. چطور هر کس هر چه خواست توی روزنامه نوشت حتی علیه شخص من، و من طلبه حتی تسلیت برای وفات پدرم دادم به روزنامه‌ها و گفتند چاپ نمی‌کنیم! این چرا؟ خوب اینها شده، عرض کردم من برای دفاع از خودم تا حالا سکوت کردم. اما مسأله‌ای اتفاق افتاده و آن مسأله اینکه...» (*بخشی از خاطرات*، ج ۲، ص ۱۴۳۵ و ۱۴۳۶).

که در نماز جمعه و در مدرسه فیضیه و مقابل بیت من شعار دادند و اهانت کردند.

روند توهین و تحریف و انتشار مطالب خلاف واقع در قالب مقاله و جزوه و کتاب همچنان ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۷۱ به دنبال دستگیری تعدادی از فرزندان مخلص انقلاب، از جمله شهید حاج داوود کریمی^۱ در پایان درس، کمتر از پانزده دقیقه به ادامه بازداشت آنان اعتراض و تذکراتی را گوشزد کردم.^۲ دستگیرشدگان که بعضاً از فرماندهان مخلص جبهه‌ها و از نیروهای فداکار انقلاب بودند، در سلول‌های انفرادی ماه‌ها زندانی بودند و تحت فشارهای روحی و جسمی از آنان خواسته شده بود که مصاحبه تلویزیونی کرده و به دروغ بگویند ما زیر نظر آقای منتظری قصد کودتا و براندازی داشته‌ایم! به

۱. سردار شهید حاج داوود کریمی از بنیان‌گزاران سپاه پاسداران و فرماندهان عالی جبهه‌ها بودند که نام او برای هر رزمنده‌ی با سابقه‌ای نامی آشنا و محبوب است. وی در سال ۱۳۷۰ به علت دفاع از فقیه عالی‌قدر به همراه چند تن از فرماندهان و نیروهای با سابقه انقلاب، بازداشت و در سلول انفرادی تحت بازجویی و فشارهای روحی - جسمی قرار گرفتند و از آنان خواسته شده بود تا به برنامه‌ریزی برای کودتایی نظامی زیر نظر آیت‌الله منتظری اعتراف کنند. هرچند مقاومت و صبر آنان موجب گردید که خداوند این توطئه را خنثی فرماید و این عزیزان پس از ماه‌ها و بعضاً سال‌ها از زندان آزاد شوند، اما محرومیت و حساسیت نسبت به آنان همچنان ادامه داشت. شهید حاج داوود کریمی تا پایان عمر از راه فعالیت در مغازه تراشکاری خود در یکی از جنوبی‌ترین مناطق تهران امرار معاش می‌کرد و سرانجام در شهریورماه ۱۳۸۳ در اثر شدت جراحات شیمیایی به‌جای مانده در دوران دفاع مقدس، مظلومانه به شهادت رسید. کسانی که تا قبل از شهادت وی بیشترین محرومیت‌ها را نسبت به وی روا داشته و حتی حاضر به تأیید جانبازی وی برای تسهیل در روند معالجه نبودند (و سرانجام این امر به همت آقای خاتمی رئیس‌جمهور وقت انجام پذیرفت) به یکباره پس از شهادتش به تجلیل و برگزاری مراسم - البته نه آن‌گونه که در شأن وی بود - پرداختند و به گونه‌ای وانمود کردند که گویا تا پیش از مرگ حاج داوود، هیچ اتفاقی رخ نداده و وی از مخلصان و فداییان آنان بوده است!

۲. رک: *بخشی از خاطرات*، ج ۲، ص ۱۲۲۱ - ۱۲۲۴.

خیال خودشان می‌خواستند با این نقشه، تکلیف ما را یکسره کنند و قاعدتاً مصاحبه شوندگان را اعدام! بعد از این صحبت کوتاه مجدداً عده‌ای را تحریک کردند که در مقابل خانه ما با شعارهای توهین آمیز و پرتاب سنگ هجوم آوردند و فردای آن در محل درس برخی از شاگردان را مورد ضرب و شتم قرار داده و همان‌جا دستگیر کردند. و شبانه با حدود یک‌هزار نیروی نظامی به فرماندهی آقای روح‌الله حسینیان^۱ و با محاصره منطقه و قطع برق و تلفن، به وسیله جرتقیل و دستگاه برش درها را کردند و شیشه‌ها را شکستند و به دفتر و حسینیه وارد شدند و اموال شخصی و آرشیو ارزشمند ما را به تاراج بردند. بعد هم در روزنامه‌ها و نشریات به شکل دیگری منعکس کردند و ما همچنان حق دفاع از خود را نداشتیم.^۲ در همان ایام جناب آقای [سیدمصطفی] محقق‌داماد که ریاست سازمان بازرسی کل کشور را بر عهده داشتند، به منزل ما آمدند. به ایشان گفتم: «شما رئیس سازمانی هستید که مطابق قانون اساسی بر حسن جریان امور در دستگاه‌های اداری کشور نظارت دارد.^۳ این آقایان شبانه به اینجا حمله کرده و حتی اموال شخصی ما را غارت کرده‌اند؛ و من می‌خواهم از طریق سازمان شما شکایت کنم.» ایشان گفتند: «از دفتر رهبری به ما دستور داده‌اند هر چه شکایت از ارگان‌های دولتی یا وزارتخانه‌ها می‌رسد غیر از دو وزارتخانه همه را بفرستیم به دفتر رهبری؛ پس شما اگر

۱. جانشین آقای ری شهری در دادسرای ویژه روحانیت و رئیس فعلی مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. برای تفصیل بیشتر، ر.ک: *بخشی از خاطرات*، ص ۱۴۶۱ - ۱۵۲۰.

۳. در اصل ۱۷۴ قانون اساسی آمده است: «بر اساس حق نظارت قوه قضائیه نسبت به حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری، سازمانی به نام سازمان بازرسی کل کشور زیر نظر رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌گردد. حدود و وظایف این سازمان را قانون تعیین می‌کند.»

شکایت کنید ما باید بفرستیم به دفتر ایشان و آن‌ها شکایت را می‌فرستند به دادگاه ویژه، آن وقت طبعاً شما را احضار می‌کنند!»

این روش به شکل غیرانسانی ادامه می‌یافت و دوستان و علاقه‌مندان من تحت فشار و بازداشت و محدودیت بودند؛ حتی نیروهای اطلاعات در روند درمان بیماری قلبی اینجانب نیز دخالت کردند و علیرغم توصیه اکید پزشکان بیمارستان لقمان حکیم تهران، اجازه بستری شدن مرا در بیمارستان ندادند! اساساً این حساسیت‌ها از حساسیت شخص آقای خامنه‌ای نسبت به من نشأت می‌گرفت. به یاد دارم در همان روزهای آغازین رهبری ایشان، مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ‌ابوالحسن شیرازی که از دوستان قدیمی بودند و از من وکالت نیز داشتند به منزل من آمدند. در این دیدار چند دقیقه‌ای هیچ صحبت سیاسی ردّ و بدل نشد و با احوال‌پرسی متعارف پایان پذیرفت. وقتی خبر این ملاقات به آقای خامنه‌ای رسیده بود، اعتراض کرده و گفته بودند که چرا آقای شیرازی به ملاقات فلانی رفته است! شنیدن خبر اعتراض ایشان برای من که تا چند ماه قبل از آن تعریف‌ها و تمجیدهای آقای خامنه‌ای از خود را می‌شنیدم خیلی تعجب‌آور بود و دریافتم که آقایان به راستی در فضای دیگری قرار گرفته‌اند.

همچنین ایشان نامه تسلیت من به مناسبت فوت مادرشان را بی‌پاسخ گذاشتند؛ و باینکه نمایندگانی را به احترام اولین سفرشان به قم برای دیدار و ابلاغ سلام فرستادم، و رسم بر این بود که برای بازدید نمایندگانی را می‌فرستادند ولی از این کار خودداری کرده و در واقع به این اقدام من بی‌اعتنایی کردند؛ و - برحسب نقل آقای کاملان نماینده

اینجانب در دارالشفاء - دستور دادند که نماینده من را به دارالشفاء راه ندهند؛ درحالی که متصلای و متوکی دارالشفاء من بودم. مؤسسات و امکانه مختلفی که شرعاً مؤسس یا ناظر، یا متوکی و یا رئیس عالی آنها می‌باشم با اطلاع و نظر ایشان غصب شده است. حسینیه قم و دفتر من در مشهد به حکم دادگاه ویژه زیر نظر ایشان در توقیف و دفتر اینجانب در اصفهان مصادره شده است، پرونده شاگردان و نزدیکان اینجانب سالهاست که مفتوح مانده است و املاکی که به عنوان وثیقه برای آزادی آنان بازداشت و توقیف شده است هنوز در توقیف غیرقانونی می‌باشد؛ و حتی در شورای مدیریت حوزه علمیه که در قبضه ایشان قرار گرفته است برخی از شاگردان نزدیک اینجانب که برای اخذ مدارج علمی به آنجا مراجعه کرده‌اند، علیرغم صلاحیت‌های بالای علمی از گرفتن آن محروم مانده‌اند و بعضی از فرزندان آنها که برای ثبت‌نام در حوزه به آنجا مراجعه کرده‌اند به خاطر تقلیدشان از من یا به خاطر حساسیتی که روی پدر آنها داشته‌اند از ورود به حوزه علمیه قم محروم شده‌اند. در شرع مقدس اسلام اموال کافران ذمی محترم است و کسی حق تعرض به آنها را ندارد؛ اما در حکومت ایشان که به نام اسلام سیطره انداخته است اموال اینجانب فاقد احترام و سالها در غصب یا مصادره قرار دارد. کم نبوده‌اند کسانی که به خاطر حمایت از من یا انتقاد از ایشان مدت‌های طولانی در سلول‌های انفرادی و تحت شکنجه‌های جسمی یا روحی قرار گرفتند، و کم نبودند افراد و خانواده‌هایی که به این خاطر از حقوق اجتماعی و ابتدایی خود محروم شدند؛ نه صدای بسیاری از آنان به جایی رسید و نه حقوق مشروع خود را باز یافتند، بلکه همچنان در فشار و محرومیت قرار دارند.

پس از حمله نظامیان به دفتر و حسینیه در سال ۱۳۷۱ نامه

محرمانه‌ای به ایشان نوشتم و بنا بر اصرار بعضی افراد و برخی مصلحت‌اندیشی‌ها حتی برای ایشان از عنوان «آیت‌الله» استفاده کردم و توسط آیت‌الله سیدجعفر کریمی ارسال کردم؛^۱ در تیرماه ۱۳۷۳ یادداشت محرمانه دیگری برای ایشان نوشتم و به همراه اسناد و مدارک دیگری - شامل نوارسخترانی معاون وزارت اطلاعات در امور روحانیت که علیه من و برخی دیگر از مراجع صحبت کرده بود، و نامه آقای لطف‌الله میثمی که در آنجا نوشته بود در ملاقات با آقای حسینیان، وی گفته است که آقای خامنه‌ای با حمله ما به دفتر آقای منتظری موافق بوده و گرنه ما را توبیخ می‌کرد، و نامه دیگری که از سوی عده‌ای با عناوین مجعول منتشر شده و در آن به جامعه مدرسین به‌خاطر حمایت برخی اعضای آن از مرجعیت اینجانب حمله شده بود، و نیز نوشته سخترانی آقای حسینیان جانشین آقای ری‌شهری دادستان وقت و ویژه روحانیت - همه آن‌ها را توسط جناب آیت‌الله آقای مؤمن برای ایشان ارسال کردم که در آبان ماه همان سال به دست ایشان رسید. در آن یادداشت ازجمله بر استقلال حوزه‌های علمیه و مرجعیت شیعه تأکید کردم.^۲ البته بنا بود آقای

۱. ر.ک: *بخشی از خاطرات*، ج ۲، ص ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹.

۲. متن یادداشت معظم‌له به شرح زیر است:

«باسمه تعالی

- ۱- پیام من به جنابعالی پیام طلبه‌ای است به طلبه‌ای دیگر با قطع نظر از مقام و همه تشریفات.
 - ۲- من شکر می‌کنم که مسئولیت سیاسی ندارم و اگر فرضاً همه کشور را به من بدهند از قبول آن امتناع می‌کنم.
 - ۳- به فکر آقایی و مرجعیت هم نیستم و اگر شرعاً احساس مسئولیت نمی‌کردم به گوشه‌ای می‌خزیدم و از همه کارها کنار می‌رفتم.
 - ۴- فشاری که از ناحیه اطلاعات و امثال آن به من و وابستگان من وارد می‌شود بیش از فشاری است که در سابق متحمل می‌شدم:
- الف - جریان دو سال قبل در خاوه.
- ب - جریان حمله چندین‌ساعته شبانه ارگان‌ها به بیت و غارت اموال و آرشپو چهارده ساله و

[سیدحسن] طاهری خرم‌آبادی هم همراه آقای مؤمن باشند؛ ولی ایشان گفتند: «بند هفتم این یادداشت را که مربوط به مرجعیت است، حذف کنید؛ چون ایشان در فاز مرجعیت است و آن را نمی‌پذیرد.» «من گفتم: «اصلاً قسمت مهم پیام من همین است.» و ایشان عذر آوردند و گفتند: «چون می‌دانم فایده‌ای ندارد، مرا معذور بدانید.» ولی آقای مؤمن قبول کردند که به تنهایی آن نامه را ببرند.»

پاسخ این یادداشت محرمانه حدود یک ماه بعد در سخنرانی عمومی ایشان بود که شدیداً به من حمله کردند و تعبیر تندی مثل «خیانت» را نسبت دادند. پس از سخنرانی ایشان، عده‌ای تحریک شده و بعد از نماز جمعه به بیت اینجانب حمله و سنگ‌پرانی کردند و شعار و ناسزا

پخش دروغ‌های شاخدار- و از جمله پنج وانت اعلامیه - و هنوز هم اموال غارت شده را نداده‌اند. اموال برای من مهم نیست؛ مهم رفتار حکومت اسلامی است با ملت خود، آن هم با مثل من.

ج - اشغال پناهگاه بیت من در روز روشن از طریق بام از ناحیه اطلاعات، باینکه قبلاً تقاضای خرید آن را کرده بودیم. در رژیم سابق این قبیل شنودگذاری‌ها اقلماً مخفیانه انجام می‌شد.

د - بازداشت جمعی از علاقه‌مندان و شاگردان من به بهانه‌های واهی.

هـ - من قبلاً به‌وسیله‌ نام‌ه اجمالاً ضرر تندی‌های اطلاعات و دادگاه ویژه را حتی نسبت به شخص شما تذکر دادم و باورتان نشد.

و - جریان نجف‌آباد بعد از بازداشت آقای ایزدی و حمله چماق‌داران به زنان و بعد حمله با اسلحه گرم و توابع آن.

۷- مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده؛ بجاست این استقلال به‌دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است. و هرچند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدا نمی‌کنید. نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگان‌ها مخلوط شود. به من مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال به بعد جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتی وجوه شرعی جزئی را کمافی‌السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.» (بخشی از خاطرات، ج ۱، ص ۷۵۶ - ۷۶۲).

گفتند. فردای آن روز به محل درس یورش آوردند و تریبون و لوازم حسینیه را شکستند و آقایان طلاب را تهدید کردند که حق ندارند فردا در درس حاضر شوند؛ که البته طلاب و شاگردان، بی‌اعتنا به تهدید آنان با شجاعت و وفاداری در درس حاضر شدند و در نهایت با دخالت شورای عالی امنیت ملی این دوره از تهدید و حمله پایان یافت.^۱

روند برخورد، توهین، تحریف و دروغ‌پراکنی ادامه می‌یافت و دخالت در امور حوزه‌ها و روند حکومتی ساختن آن شدت پیدا می‌کرد تا اینکه در سیزده رجب سال ۱۳۷۶ برای صیانت از مرجعیت شیعه و حوزه‌های علمیه و نیز دفاع از خواست و آراء مردم مطالبی را بیان کردم که تذکر آن‌ها را وظیفه خود می‌دانستم و آن را از افتخارات زندگی خود می‌دانم. متأسفانه آقایان در واکنش به این سخنان جنایاتی را مرتکب شدند که در تاریخ مرجعیت شیعه و حوزه‌های علمیه کم‌نظیر و با این وسعت شاید بی‌نظیر بوده است. قرآن‌ها و کتاب‌های دینی را پاره کردند، زدند، شکستند، فحاشی کردند و بعد در همان محل نماز جماعت برپا کردند! هنوز پس از گذشت چندین سال آثار جنایات‌شان باقی است؛ و برحسب قرائن و برخی اظهارات، اهداف دیگری در نظر داشتند که خدا نخواست و موفق نشدند.^۲ اینها همه نه توسط مردم بلکه از سوی

۱. برای تفصیل، ر.ک: *بخشی از خاطرات*، ج ۱، ص ۷۵۰ - ۷۵۲؛ ج ۲، ص ۱۵۴۲ - ۱۵۵۸.
۲. پس از این حادثه و در سال‌های حصر غیرقانونی آیت‌الله العظمی منتظری، در جلسه‌ای که چند تن از علما و روزنامه‌نگاران و اصحاب قلم، از جمله آقایان: مرحوم عبایی خراسانی، سیدمحمدعلی ایازی، ماشاءالله شمس‌الواعظین، اکبر گنجی، محسن آرمین، محمدحسن موحدی ساوجی، علی حکمت، عمادالدین باقی، محمدرضا جلائی‌پور و علیرضا علوی‌تبار در حضور آیت‌الله موسوی اردبیلی در قم داشتند، معظم‌له در پاسخ به اعتراض برخی از حاضران - مبنی بر اینکه دفاع از مرجعیت در درجه نخست وظیفه علمای حوزه است و شایسته نیست که این امر را غیر حوزویان جلو دار باشند - گفتند: «لازم نیست آنچه را انجام داده‌ایم در بلندگو اعلام کنیم؛ آن‌روز قصد داشتند آقای منتظری را بکشند و من با تهران

گروه‌های مشخص و شناخته شده و با هدایت و حمایت بلکه مباشرت نیروهای حکومتی و پشتیبانی مقامات انجام می‌شد. جای آن دارد کسانی که وقایع تاریخی را دنبال می‌کنند بار دیگر متن سخنرانی مرا مطالعه کنند و متعاقب آن واکنش آقای خامنه‌ای و سخنرانی ایشان و سایرین را ببینند و رفتارها و گفتارها و زندان‌ها و حصر پنج سال و چند ماهه من و زدن‌ها و شکستن‌ها و بستن‌ها را در نظر بگیرند و سپس خود قضاوت نمایند. اگر روزی صرفاً مستندات حادثه سیزده رجب و حوادث چند سال پس از آن بدون تحلیل و به‌طور کامل گردآوری شود، به چند جلد کتاب تبدیل خواهد شد.

اکنون هم که به ظاهر حصر مرتفع شده است فشارها و جو سازی‌ها همچنان ادامه دارد. اماکن بسیاری همچنان در توقیف و عده‌ای تحت تعقیبند. نشریات متعددی که از بیت‌المال تأمین می‌شوند بی‌محابا و آزادانه به دروغ‌پراکنی و تهمت مشغولند و نویسندگان آن‌ها مورد حمایت و تشویق واقع می‌گردند. در دوران حکومت جناب آقای خامنه‌ای کم نیستند مسئولانی - بعضاً در سطح عالی - که به من پیغام داده‌اند علاقه‌مندیم به دیدار شما بیاییم ولی به‌خاطر حساسیت ایشان نمی‌توانیم. آقای معین استاندار سابق هرمزگان، خود به من گفت: «در سفری که آقای خامنه‌ای در آن زمان به بندرعباس داشتند، آقای رحیم صفوی که از همراهان ایشان بود به من اصرار می‌کرد که در حضور آقای خامنه‌ای مطلبی علیه شما بگویم؛ وقتی در برابر اصرار وی علت آن را جویا شدم، اظهار داشت: چون آقا خوششان می‌آید!» و آقای هاشمی رفسنجانی هم تاکنون چندبار به وسیله افراد مختلف به من پیغام داده‌اند

تماس گرفتم و تهدید کردم که اگر بر این تصمیم اصرار داشته باشید بدانید که آقای منتظری تنها نیست؛ و درنهایت از این تصمیم منصرف شدند.»

که علاقه دارم به ملاقات شما بیایم ولی آقای خامنه‌ای نسبت به این مسأله حساس‌اند.^۱ این است معنای تمسک به رفتار علوی در نزد آقایان! وقتی با من که استادشان بوده‌ام و بنابر اظهار خودشان در برخی مسائل فقهی مقلد من بوده‌اند^۲ این‌گونه عادلانه رفتار می‌کنند، معنای رفتار عادلانه [!] با مردم ضعیف و بی‌پناه دیگر روشن می‌شود!^۳

پرسش یازدهم: حضرتعالی همواره نسبت به حفظ شأن و منزلت مرجعیت شیعه و جلوگیری از تنزل آن تأکید داشته‌اید؛ و در همین ارتباط در موارد متعددی از جمله در سخنرانی سیزده رجب نسبت به طرح مرجعیت مقام رهبری کنونی، به این دلیل که ایشان در این منزلت علمی قرار ندارند، اعتراض کردید. انتقادی که مطرح می‌شود این است که - همان‌گونه که استحضار دارید - به‌جز مقام رهبری، افراد دیگری نیز که ظاهراً در مرتبه مرجعیت نبوده‌اند رساله نوشتند و در این زمینه فعالیت کردند؛ چرا اعتراض شما متوجه آنان نگردید؟

همچنین عده‌ای این‌گونه اعتقاد دارند که شما خود نیز در عمل، شرط اعلمیت را در مرجعیت در نظر نگرفتید و ملاحظات سیاسی را در آن لحاظ کردید؛ آن زمان که با وجود مراجعی همچون آیت‌الله خویی -

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی این مطلب را با مضامین مختلف بارها - البته به شکل خصوصی و درگوشی - یادآور شده‌اند؛ از جمله خطاب به آیت‌الله یوسف صانعی، حجت‌الاسلام غیوری و حجت‌الاسلام قربانی امام‌جمعه لاهیجان. تفصیل این مطلب و موارد مشابه آن زمان و فرصت دیگری را می‌طلبید.

۲. حجت‌الاسلام والمسلمین آقای خامنه‌ای در مجالس و مقاطع مختلف و در حضور شخصیت‌هایی همچون آیت‌الله موسوی اردبیلی، حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی مجاهد و مرحوم آقای محمدحسن ظریف جلالی به این مطلب تصریح کرده‌اند. البته تا قبل از اینکه به مقام رهبری نائل گردند.

۳. *انتقاد از خود*، گفت‌وگویی بی‌پرده با پدر، استاد و مرجع عالی قدر حضرت آیت‌الله منتظری، سعید منتظری، اسفند ۱۳۸۷، تاریخ انتشار ۱۳۸۸، ص ۳۷ و ۴۶ - ۳۹.

که به نظر این منتقدان اعلم بوده‌اند- امام خمینی را به‌عنوان مرجع به مردم معرفی فرمودید.

جواب: در مورد قسمت اول سؤال، گفتنی است که **اولاً:** از کسانی که خود را برای مرجعیت مطرح کرده‌اند کسی را نمی‌شناسم که آقای خامنه‌ای در رتبه علمی او باشند؛ و این مطلب بر اهل فضل پوشیده نیست.

ثانیاً: به نظر من شروع یا تشدید ادعای مرجعیت برخی از افراد، بعد از مطرح شدن مرجعیت آقای خامنه‌ای بود؛ و بسیاری از آنان با خود فکر می‌کردند مگر مرتبه علمی و فقهی ما از ایشان کمتر است؟ پس وقتی ایشان را در حد مرجعیت مطرح می‌کنند ما که از نظر علمی بالاتر از ایشان هستیم اشکالی ندارد که ادعای مرجعیت کنیم!

ثالثاً: ادعای مرجعیت از سوی آقای خامنه‌ای که قدرت حاکمیت را در دست دارند با افراد دیگر تفاوت اساسی دارد. اشکال اصلی به ایشان- به‌جز عدم صلاحیت علمی در حد مرجعیت- آن است که چرا در این راستا از ابزارهای حکومتی مثل وزارت اطلاعات بهره‌گیری می‌شود و با استفاده از دستگاه‌های تبلیغاتی زیر نظر ایشان و تهدید و تطمیع جمعی از علما به این امر اقدام شده و بدعتی ناپسند در مرجعیت شیعه بنا شده است، و حتی مرجعیت را به داخل و خارج از ایران تقسیم کردند؛ در حالی که مرجعیت شرایط خاص خود را دارد و ایرانی و خارجی بودن مقلدان مراجع در آن تأثیرگذار نیست.^۱ همچنین ایشان با استفاده از

۱. آیت‌الله‌العظمی اراکی در هشتم آذرماه ۱۳۷۳ دارفانی را وداع گفتند. از ساعات اولیه فوت ایشان - بلکه ساعت‌ها قبل از آن که فوت ایشان قطعی شده باشد - ارگان‌های حکومتی با بهره‌گیری از گروه‌های فشار و تجمع در مقابل جامعه مدرسین، جوّ شدیدی را در شهر مقدس قم حاکم کردند و گروهی با نام «حزب‌الله» نسبت به مرجعیت آقای خامنه‌ای شعار

داده و نسبت به آن اصرار می‌کردند. گروه‌هایی از حاکمیت - و حتی نهادهای امنیتی - نیز ضمن ملاقات با علما و فشار و تطمیع و حتی تهدید برخی از آنان، بر گرفتن تأییدیه از آنان پافشاری ورزیدند. کسانی همچون آیت‌الله طاهری اصفهانی و آیت‌الله آذری قمی بعدها بر این امر تصریح کردند. سرانجام جامعه مدرسین در تاریخ ۱۳۷۳/۹/۱۱ برخلاف اساسنامه خود که هر اطلاعیه باید حداقل به امضای ۱۴ نفر برسد، بدون کسب نصاب و رأی لازم و با موافقت تلفنی! اطلاعیه‌ای صادر و شش نفر از علما را به همراه آقای خامنه‌ای به‌عنوان مرجع معرفی کرد.

آقای خامنه‌ای چند روز پس از این اطلاعیه، در سخنرانی عمومی خود گفتند: «باید از قم و تهران هم واقعاً تشکر کرد که فهرست از کسانی درست کردند که مردم می‌توانند از آن‌ها تقلید کنند و آن فهرست را به مردم دادند. این آقایان به وظیفه خودشان عمل کردند... عزیزانم! اگر واجب عینی باشد، من از زیر هیچ باری دوش خودم را خالی نمی‌کنم. در قضیه مرجعیت، موضوع این‌گونه نیست. بار بر زمین نمی‌ماند. این قضیه متوقف بر فرد نیست. آری، آقایان فهرست دادند و اسم این حقیر را هم در آن فهرست آوردند. اما اگر از من سؤال می‌کردند می‌گفتم این کار را نکنید. بدون اطلاع من این کار را کردند. بعد از آنکه اعلامیه‌شان صادر شده بود من خبردار شدم، و الا نمی‌گذاشتم. حتی من به تلویزیون اطلاع دادم و گفتم اگر آقایان ناراضی نمی‌شوند اعلامیه آن‌ها را که می‌خوانید اسم مرا نخوانید. بعد گفتند که نمی‌شود، تحریف اعلامیه است. آقایان نشسته‌اند چند ساعت جلسه کرده‌اند، نمی‌شود. من اکنون به شما عرض می‌کنم، ملت عزیز! عزیزان من! آقایان محترم و بزرگانی که از گوشه‌وکنار گاهی به بنده پیغام می‌دهید که رساله بدهم! بار فعلی من بسیار سنگین است. بار رهبری نظام جمهوری اسلامی و مسئولیت‌های عظیم دنیایی، مثل بار چند مرجعیت است. این را شما بدانید. اگر چند مرجعیت را روی هم بگذارند ممکن است بارش به این سنگینی شود؛ ممکن است. فعلاً ضرورتی نیست. آری، اگر العیاذ باللّه وضع به جایی می‌رسید که می‌دیدم چاره‌ای نیست می‌گفتم عیبی ندارد، من با همه ضعف و فقری که دارم به فضل پروردگار، آنجا که ناچار باشم یعنی ضروری باشد، برای برداشتن ده بار به این سنگینی هم حرفی ندارم که بردارم و روی دوش خود بگذارم. اما فعلاً آن‌گونه نیست. فعلاً نیازی نیست. بحمدالله این همه مجتهدین هستند. من قم را اسم آوردم، غیر قم هم هستند. مجتهدینی هستند، افراد شایسته‌ای هستند، چه لزومی دارد حال که این بار سنگین را خدای متعال بر دوش نحیف این حقیر ضعیف گذاشته است، بار مرجعیت را هم رویش بگذارند؟ احتیاجی به این معنا نیست... البته خارج از ایران حکم دیگری دارد. بار آن‌ها را من قبول می‌کنم. چرا؟ برای خاطر اینکه آن بار را اگر من برن دارم ضایع خواهد شد. آن روزی که احساس کنم آقایانی که امروز بحمدالله در اینجا هستند و به عقیده من کافی هستند - و می‌بینم کفایت لازم و بلکه فوق اندازه ضروری برای تحمل بار مسئولین هم امروز در قم وجود دارد - می‌توانند بار خارج را هم تحمل کنند، آنجا باز هم کنار می‌کشم. امروز من درخواست شیعیان خارج از ایران را قبول می‌کنم، برای خاطر این که چاره‌ای نیست. مثل

قدرت خود، در حوزه‌های علمیه مستقیماً دخالت کردند، به گونه‌ای که برای خود نقشی انحصاری قائل شدند.

من بارها گفته‌ام که در زمان مرحوم امام با این که ایشان از اساطین حوزه علمیه و مرجع تقلید بسیاری از مردم ایران به‌شمار می‌آمدند و مقام علمی ایشان مورد تأیید همگان بود و علاوه‌براین، رهبری با قدرت و دارای نفوذ استثنایی بودند، اما هیچ‌گاه کاری نکردند که حوزه علمیه استقلال خود را از دست بدهد و زیر نظر حکومت قرار گیرد. در جریان پیشنهاد من به ایشان برای تشکیل شورای عالی مدیریت حوزه، ایشان این امر را مشروط به موافقت آیت‌الله گلپایگانی کردند و مقرر شد که ایشان همسان امام سه نماینده در شورای مذکور داشته باشند و سه نماینده از طرف امام توسط من معرفی شود؛ و حتی زمانی که مرحوم آیت‌الله گلپایگانی در افرادی هم که من از سوی امام معرفی کردم دخالت کردند و به عضویت یکی از آنان - یعنی آیت‌الله مشکینی - اعتراض داشتند، امام به نظر ایشان احترام گذاشتند و با توافق امام و آیت‌الله گلپایگانی، به جای آیت‌الله مشکینی، فرد دیگری جایگزین شد. این در حالی است که اکنون آقای خامنه‌ای برای مراجع و علما در اداره حوزه علمیه نقش چندانی قائل نیست و عملاً مرتب‌ترین با ایشان هستند که حوزه و سیاست‌های آن را تنظیم کرده و از ایشان خط می‌گیرند. حتی تشکیلاتی برای حوزه علمیه قم به نام معاونت آمار درست کرده‌اند که تحت تأثیر دفتر رهبری و دادسرای ویژه روحانیت قرار دارد و هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد و برای بسیاری از فضلالی حوزه که از نظر فکری و سیاسی با آنان اختلاف دارند ایجاد مشکل می‌کند. اکنون حوزه

علمیه پلیسی تر از هر مرکز علمی دیگر شده و به صورت پادگانی درآمده است که حفاظت اطلاعات همه کاره می باشد، منتها اسم آن معاونت آمار بوده و به عنوان ابزاری برای تأمین خواسته ها و اهداف حاکمیت قرار گرفته است.

و اما پاسخ قسمت دوم سؤال شما این است که پس از درگذشت مرحوم آیت الله بروجردی، من و مرحوم آیت الله مطهری و برخی دیگر واقعاً آیت الله خمینی را اعلم می دانستیم. من از مراتب علمی مراجع معاصر ایشان مطلع بودم؛ زیرا یا درس و آثار علمی آنان را دیده بودم و یا از نزدیک با آنان مذاکره علمی داشتم. و از طرفی دقت نظر آیت الله خمینی را نیز در بحث ها و درس هایی که با ایشان - به اتفاق مرحوم آیت الله مطهری و دیگران - داشتیم، مشاهده کرده بودم. می توان گفت ویژگی های سیاسی آیت الله خمینی امتیازاتی افزون بر ویژگی های علمی ایشان بود و برای معرفی ایشان به مرجعیت حجت بر من تمام بود.^۱

والسلام علی من اتبع الهدی

۱. پیشین ص ۵۰-۴۹. کلبه پاورقی های قسمت سوم منقول از خود منبع (انتقاد از خود) است.

گزیده اسناد

بسم الله الرحمن الرحيم

اجتهاد و عدالت حضرت آیت الله العظمی خراسانی

صاحب سیاهی خانمهای دست بر کانه نوردیده شیه

میباشد. و در دست است سیدی ایتم تبه

در تقویت بربری تنظیم که در بدل نفس و نفس

در بعضی کوزه تار و ایشار درین نغزیه، تکلون

کلمه الله می باشد، و بعد از آنکه در کوزه

۳۰ رجب الحرام ۱۴۱۰ - ۱۲۶۹/۵/۱

بسم الله

در روز وفات مسلم در مکه حضرت آیت الله العظمی خراسانی ^{ره} فرمودند
 ایشان را دیدم که بیاد شیخ علی در اجتهاد و فطانت مسلم ارجحی
 هیچگونه تلامذت ایشان با توفیر سابقه آشنای درین
 باب ایشان را مطلع از مرتب تصحیح از زمان به جهاد بجز اطلاق یکی
 و عدم علاوه اشاره و بلکه تصریح امام غلامش آن حدس می کرد
 در روز در مسجد به حدیث ایشان در مکه در مکه
 اجتهاد مسلم بیاد است
 تم حوزة علمیه قم
 ۷ محرم الحرام ۱۴۱۱ هـ و

سومین گواهی اجتهاد آقای خامنه‌ای که توسط آیت‌الله فاضل لنکرانی در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۶۹ صادر شده است

در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۷ هـ. ق. آیت الله العظمی بسمه تعالی

تاریخ: ۲۱ بهمن ۱۳۷۳ هـ. ق.

۱- پیام منبر نبی صیام طلبه است بعلیه السلام با قطع نظر از تمام وجه تشریفات

۲- منبر بزرگترین کلمه است که در سینه‌های مردم و اگر در ظاهر بزرگتر باشد باطنش به خدا زبیر است آن انبیا علیهم السلام

۳- نبی بگفته اند و مرجعیت هم نیست و اگر شرفان هم است ولیست نمی‌گردد ام‌المؤمنین می‌فرمودیم و از همه بزرگوارتر است

۴- فایده دیگر تا حد اطلاع است و اما آن بمنزه است بجان زود می‌رود پس از آن است که در سینه همه مردم است

الف - جریان دوران قبل در خانه

ب - جریان حمله جدیدین ساعده نشان در کالاهای بیت و غارت اموال عامه و چاره‌اندازی و کسب در روزهای

شهادت و از جمله - بیخ و انت‌العالمیه - و هنوز هم احوال طارسته شده براندره اند

اموال برای منبر تمام نیست - مهم رفتار حکومت اسلامی است با ملت خود آن هم با ملت خود

۲- اشغال بنا به اطلاع می‌تواند در روز روشن از طرفین با هم از نا حد اطلاع با اینکه قبلاً تصانیف خود آن را کرده بود

در روزگار سابق این قبیل شکر که از آنها آموخته اند انجام می‌شد

۳ - بازداشت جمعی از مظلومان و زندان و شکنجه بی‌گناهان واهی

۵ - منبر قبلاً در سینه نامداران حضرت سیدهای اطلاعات و ادوگاه ویژه راهتی نسبت به شخص نامدار مردم و با دربان

عبر جریان گفت‌آورد بعد از بازگشت آنان این‌زودی و جمله همه‌آنها بر مان و بعد جمله با کسی که در واقع آن

۷ - مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی استغنی بوده، برای این استقلال قدرت می‌گفتند

و فعله؟ می‌طلبید چیده خود را حکومت نشوند که برای آمده ام لام و تسبیح نصرت، و هر چند با اهل

طلاس گنبد جنبه‌های انبیا تا موقعیت علمی مردم تمام برایشان می‌شد و نگذارید قدرت معنوی

عنوان کار نمی‌طلبید می‌خواستند خود را با اهلنا مخلوط نمود، بحصولت اعلام و فعله؟ و جنبه‌های همه

که در قدرت رسماً اعلام کنند؛ چون این کارش از زینت است و وظیفه اداره کشور را بر دوش دارند

از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال بیخه جواب می‌تواند شرعی داده می‌شود

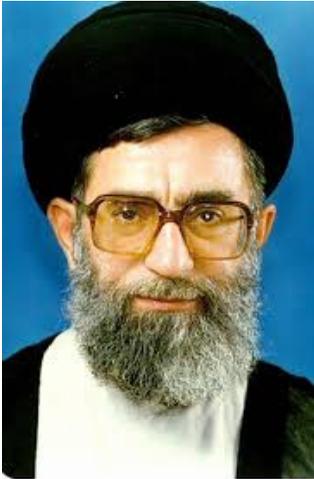
در رسماً مراجعت علمی در این وقت فقه شریعه جزئی را گفته‌اند این سخن که ارجاع و هدیه

پیام مورخ ۲۱ تیر ۱۳۷۳ آیت‌الله العظمی منتظری به حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای

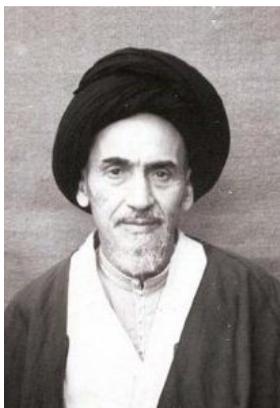
مقام منع و خطرناک وزارت اطلاعات
 پس از سلام و تحیت مستنده ام در سر فای مزاج تعلیمات
 را بر نظف به حفظ ولایت قیسه نمودند اگر محبت صدر را در اصول دیده
 باشند یکی از تعدادات وجود صدر رفع صدای اصداد در ولایت سیمی
 و تلاش بکنه در استن صدر کنایه اصداد دیگر است خفا لای خود
 ولایت قیسه در با اصداد تمام فراموشی که از نا صحت رهبر و درین
 این و وزارت اطلاعات مخصوصاً صورت گرفته مازم ولایت قیسه
 سرکه ترین سر سبایی باشد آیا سطر خفا بقا بر صحت کار خاندانی که
 اطلاعات با با و دست کار بیایه جا از اصداد تا اینکه نظم که حد اکثر
 شهید تحریری میباشند از اسلامان چون حاجی محمد قوی از بصره
 ان قیسه و منی از زندنی رهبر به هر سرد و نظم له بر صحت تعلیم صورت
 کرده در خلا و سنت جاریه قرنها حمل کرده است که از سبب کار بر دیده
 تر دست و آسای کرمانند من مگر این حد اقل چهار سال دیگر با وضع حال
 رهبر و در صحت و اقتصاد نظام ما دارا شده اند بکنند و ستم قیسه در
 ارتقا را با باشد که نیز از ناگ می باشد و نه از ناگ من نا بهتر
 بر سر وزیر و کلبی به فخر و در بختی عمومی ما و تصدیق و الله اعلم
 در آستانه
 ۲۵ / ۶ / ۷۶

نامه مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۷۶ آیت الله آذری قمی به وزیر اطلاعات علی فلاحیان

آلبوم تصاویر







آیات عظام بروجردی، خمینی، مرتضی حائری یزدی و میلانی
حجت الاسلام والمسلمین خامنه‌ای از هیچ‌یک از اساتید خود اجازه اجتهاد ندارد، و
تقریرات دروس آن‌ها را منتشر نکرده است

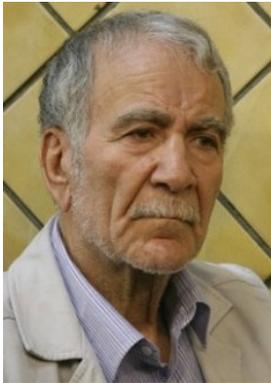


سید جعفر شبیری زنجانى



محمد حسين بهجتى اردکانى

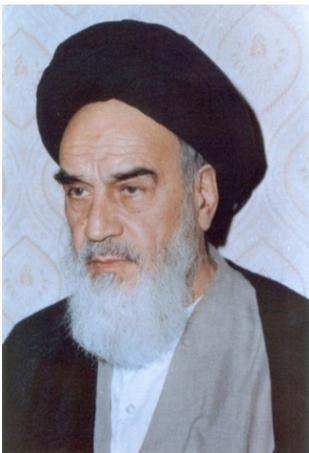
هم‌بحث‌های آقای خامنه‌ای



غلامحسین ابراهیمی دینانی
هم‌اتاق و هم‌خرج آقای خامنه‌ای



سید محمد خامنه‌ای اخوی
بزرگتر مقام رهبری



اظهار نظر فنی آیت‌الله خمینی درباره میزان توانایی فقهی دو نفر از شاگردانش در مقام دلجویی از آنان بعد از تذکر خطای فقهی‌شان



سیدعلی خامنه‌ای
«چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن»
(۲۱ دی ۱۳۶۶)



محمدحسین قدیری
«من شما را مجتهد و صاحب نظر در
فقه می‌دانم.» (۱۲ مهر ۱۳۶۷)



اکبر هاشمی رفسنجانی، سیداحمد خمینی و سیده زهرا مصطفوی
نقل قول‌های شفاهی بعد از وفات آیت‌الله خمینی درباره رهبری و اجتهاد آقای خامنه‌ای

آلبوم تصاویر ۳۷۱



نخستین گواهی دهندگان اجتهاد در حد رهبری حجت الاسلام والمسلمین خامنه‌ای (خرداد - شهریور ۱۳۶۹)



اعضای شورای بحث فقهی مسائل جدید نظام



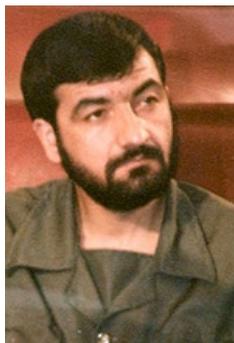
علی فلاحیان
(وزیر اطلاعات ۷۶-۱۳۶۸)



محمد محمدی ری شهری
(دادستان دادگاه ویژه روحانیت ۷۵-۱۳۶۸)



محمدجواد لاریجانی
(نماینده مجلس ۷۹-۱۳۷۱)



سردار محسن رضایی
(فرمانده کل سپاه پاسداران ۷۶-۱۳۶۰)

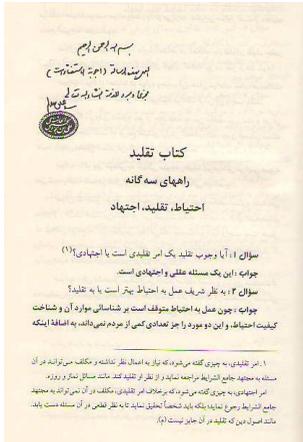


علی اکبر ولایتی
(وزیر خارجه ۷۶-۱۳۶۰)

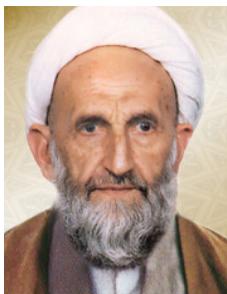
هیئت عالی رتبه سیاسی - نظامی سه نفره برای ملاقات با علمای قم (۹ آذر ۱۳۷۳)



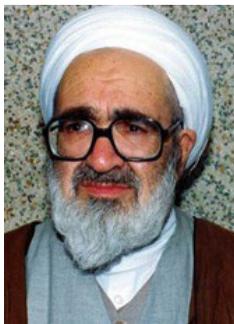
معرفی کنندگان آقای خامنه‌ای به‌عنوان مرجع جایزالتقلید



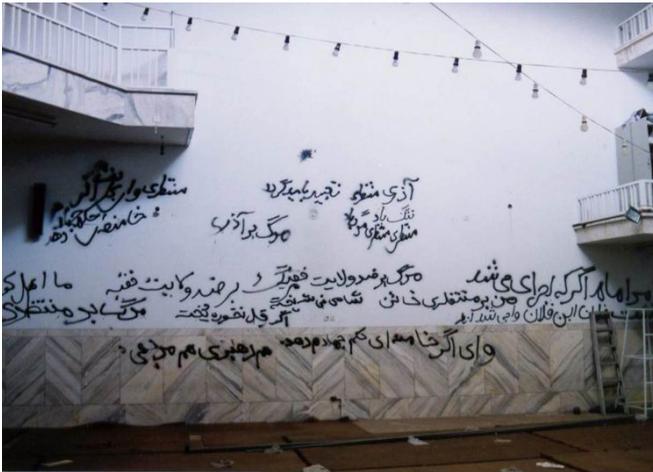
رسالة أجوبة الاستفتاءات آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای



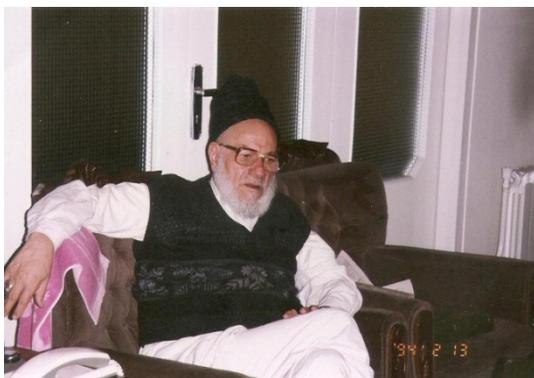
مخالفان اعلام مرجعیت آقای خامنه‌ای در جلسات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در آذر ۱۳۷۳
آیات مشکینی، مؤمن، طاهری خرم‌آبادی، طاهر شمس، آذری قمی و خزعلی



ابراز مخالفت با مرجعیت رهبری
آیت‌الله‌العظمی منتظری و آیت‌الله آذری قمی (مخالفت صریح)
آیات عظام سیدمحمدحسین فضل‌الله، سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی و حسین وحید خراسانی



حسینیة شهدای قم
پاسخ نظام به فقهای منتقد مرجعیت مقام رهبری



حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای منتقدان مرجعیت خود را برخلاف شرع و قانون در خانه محصور کرد



مراجع جایزالتقلید مورد نظر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم غیر از رهبری، آذر ۱۳۷۳



اسم این دو مرجع بدون صدور اعلامیه اخیراً در سایت جامعه مدرسین به چشم می خورد



سودای مرجعیت منحصر به فرد امام خامنه‌ای؟

فهرست تفصیلی

۷.....	مقدمه
۸.....	پرسش‌های تحقیق
۹.....	خطیب دانشمند: حجت‌الاسلام خامنه‌ای
۱۲.....	مقام معظم رهبری: آیت‌الله خامنه‌ای
۱۴.....	مرجع جایزالتقلید: آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای
۲۰.....	سودای مرجعیت اعلا: امام خامنه‌ای؟
۲۳.....	ابتدال مرجعیت شیعه
۲۴.....	ویرایش دوم کتاب
۲۹.....	بخش اول. خطیب دانشمند: حجت‌الاسلام خامنه‌ای
۳۲.....	فصل اول. من از مقلدان آیت‌الله خمینی هشتم
۳۲.....	باب اول: دوران تحصیل (۴۷ - ۱۳۲۹)
۳۳.....	مطلب اول. تحصیل در حوزه مشهد (۳۷ - ۱۳۲۹)
۳۴.....	دیگر اشتغالات دوران مشهد:
۳۵.....	مطلب دوم. دوران تحصیل در قم (۴۳ - ۱۳۳۷)
۳۷.....	دیگر اشتغالات دوران قم:
۳۸.....	مطلب سوم. تحصیل ثانوی در مشهد (۴۷ - ۱۳۴۳)
۳۸.....	یک. مبارزه
۳۹.....	دو. ترجمه
۴۰.....	سه. منبر و تبلیغ
۴۱.....	مطلب چهارم. مقام حوزوی آقای خامنه‌ای نزد آیت‌الله خمینی

- نتیجهٔ باب اول ۴۳
- باب دوم: دوران مبارزه (۵۷ - ۱۳۴۷) ۴۴
- اول. مبارزه، زندان و تبعید ۴۵
- دوم. تدریس عمومی معارف اسلامی برای طلاب، دانشجویان و جوانان ۴۵
- سوم. ترجمه و تألیف ۴۶
- چهارم. تدریس فقه و اصول ۴۷
- پنجم. رجوع دوباره به شعر ۴۸
- نتیجهٔ باب دوم ۴۸
- باب سوم: نداشتن اجازهٔ اجتهاد از اساتید ۴۹
- نتیجهٔ باب سوم ۵۱
- باب چهارم. اقرار به تقلید ۵۱
- مطلب اول. شواهد اقرار به تقلید ۵۲
- مطلب دوم. تحلیل اقرار به تقلید ۵۳
- نتیجهٔ باب چهارم ۵۴
- نتیجهٔ فصل اول ۵۴
- فصل دوم. مقصود از حدود شرعی در خطبه‌های نماز جمعه.. ۵۶**
- باب اول. مشاغل انقلابی ۵۶
- مطلب اول. فهرست مشاغل ۵۶
- مطلب دوم. ارتباط مشاغل با اجتهاد و فقاها ۵۷
- باب دوم. اظهارنظرهای فقهی ۵۹
- مطلب اول. نفی ولایت مطلقهٔ فقیه ۵۹
- مطلب دوم. قضیهٔ قبول توبهٔ مرتد فطری ۶۲
- مطلب سوم. حکم موسیقی مشکوک ۶۷
- باب سوم. شاهدی بر تقلید ۶۹
- نتیجهٔ فصل دوم ۷۰
- فصل سوم. برادری آشنا به مسائل فقهی ۷۲**
- باب اول. اظهارنظرهای منتشر شده در زمان حیات ۷۲
- مطلب اول. متن اظهارات آیت‌الله خمینی ۷۲
- مطلب دوم. مدلول اظهارات آیت‌الله خمینی ۷۵

- ۷۶.....مطلب سوم. تصریح به عدم اجتهاد
- ۷۸.....باب دوم. نظرات منقول بعد از وفات
- ۷۸.....مطلب اول. منقولات شفاهی بعد از وفات
- ۷۸.....الف. ویرایش اول منقولات سه گانه
- ۸۱.....ب. ویرایش دوم! منقولات
- ۸۳.....ج. بی اعتباری منقولات شفاهی سه گانه
- ۸۶.....نتیجه فصل سوم

بخش دوم. مقام معظم رهبری: آیت الله خامنه ای ۸۹

فصل چهارم. رهبری مجتهد متجزی براساس مصلحت نظام .. ۹۲

- ۹۲.....باب اول. غیرقانونی بودن رهبری آقای خامنه ای در سال ۱۳۶۸
- ۹۴.....باب دوم. گزارش نواب رئیس مجلس خبرگان پس از ۱۷ سال
- ۹۴.....مطلب اول. گزارش هاشمی رفسنجانی
- ۹۷.....مطلب دوم. گزارش ابراهیم امینی:
- ۹۸.....باب سوم. احراز اجتهاد مطلق براساس مصلحت نظام
- ۹۹.....مطلب اول. روایتی از رهبری و اجتهاد آقای خامنه ای
- ۱۰۱.....مطلب دوم. تشدید شرایط عضویت مجلس خبرگان رهبری
- ۱۰۳.....خاتمه
- ۱۰۳.....نتیجه فصل چهارم

فصل پنجم. بازآموزی فقهی پس از دو دهه فترت ۱۰۵

- ۱۰۵.....مقدمه
- ۱۰۶.....باب اول. جلسات بازآموزی فقهی
- ۱۰۷.....باب دوم. روایت دو نفر از اساتید جلسات بازآموزی فقهی
- ۱۰۷.....مطلب اول. گزارش آیت الله محمد مؤمن قمی
- ۱۰۹.....مطلب دوم. گزارش آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی
- ۱۱۰.....باب سوم. محصول جلسات بازآموزی
- ۱۱۱.....نتیجه فصل پنجم

فصل ششم. درس خارج فقه بدون خارج اصول ۱۱۲

- ۱۱۲.....باب اول. تاریخچه تدریس خارج فقه رهبری

۱۱۲	روایت اول
۱۱۳	روایت دوم
۱۱۴	روایت سوم
۱۱۵	باب دوم. تقریرات و نوآوری‌ها
۱۱۷	فصل هفتم. رهبر مجتهد است!
۱۱۷	مقدمه
۱۱۸	باب اول. نخستین گواهی‌های اجتهاد
۱۱۸	اول. آیت‌الله محمد یزدی
۱۱۹	دوم. آیت‌الله عبدالله جوادی آملی
۱۲۰	سوم. مرحوم آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی
۱۲۱	چهارم. آیت‌الله محمد مؤمن قمی
۱۲۲	پنجم. مرحوم آیت‌الله علی مشکینی
۱۲۳	ششم. آیت‌الله یوسف صانعی
۱۲۴	هفتم. آیت‌الله ابراهیم امینی
۱۲۵	باب دوم. تحلیل موج نخست گواهی‌های اجتهاد
۱۲۷	باب سوم. بانگ تجرّ و بانی لاتجرّ؟!
۱۲۸	نتیجه فصل هفتم
۱۳۱	بخش سوم. مرجع جایزالتقلید: آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای
۱۳۴	فصل هشتم. فتاوی متناقض
۱۳۴	باب اول. آغاز افتاء
۱۳۶	باب دوم. نمونه‌ای از فتاوا
۱۳۹	باب سوم. بررسی فتاوا
۱۴۱	نتیجه فصل هشتم
۱۴۳	فصل نهم. مخالفت مراجع با مرجعیت رهبری
۱۴۵	باب اول. زمینه‌چینی‌های مرجعیت رهبری در خارج از کشور
۱۴۷	باب دوم. مخالفت آیت‌الله فضل‌الله در بیروت
۱۴۷	مطلب اول. جایگاه فقهی و مواضع سیاسی فضل‌الله
۱۴۹	مطلب دوم. مرجعیت شیعه در لبنان پس از وفات آیت‌الله خمینی

- مطلب سوم. آثار فضل‌الله در فقه استدلالی و فتوایی ۱۵۱
- مطلب چهارم. پیوند نامبارک تعصب مذهبی و قدرت سیاسی ۱۵۲
- باب سوم. آخرین خطبه نماز جمعه آیت‌الله موسوی اردبیلی ۱۵۴
- مطلب اول ۱۵۵
- مطلب دوم ۱۵۷
- باب چهارم. پیغام کتبی آیت‌الله منتظری ۱۵۹
- باب پنجم. مخالفت برخی اعضای جامعه مدرسین ۱۶۲
- باب ششم. کناره‌گیری اجباری فقیه شورای نگهبان به دلیل مخالفت با مرجعیت رهبری ۱۶۶
- باب هفتم. اعتراض به دخالت‌های نهادهای امنیتی در امر مرجعیت ... ۱۷۱
- باب هشتم. اعتراض به مرجعیت رهبری ادامه دارد ۱۷۲
- نتیجه فصل نهم ۱۷۳
- فصل دهم. محصولات معاونت امور مرجعیت وزارت اطلاعات ۱۷۷**
- باب اول. سفر هیئت سه نفره از مقامات عالی سیاسی و نظامی به قم . ۱۷۷
- باب دوم. گواهی‌های اجتهاد مورخ ۸ و ۹ آذر ۱۳۷۳ ۱۷۸
- نتیجه فصل دهم ۱۸۳
- فصل یازدهم. اعلام رسمی مرجعیت مقام رهبری ۱۸۵**
- باب اول. پیشینه تصمیمات جامعه مدرسین درباره مرجعیت ۱۸۵
- باب دوم. بیانیه مهم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره مرجعیت . ۱۸۸
- باب سوم. بیانیه جامعه روحانیت مبارز تهران درباره مرجعیت ۱۸۸
- باب چهارم. روایات علمای قم و تهران ۱۸۹
- مطلب اول. روایت آیت‌الله مهدوی کنی ۱۹۰
- مطلب دوم. روایت آیت‌الله منتظری از مرجعیت رهبری ۱۹۰
- مطلب سوم. مشاهدات آیت‌الله آذری قمی از مرجعیت آقای خامنه‌ای ۱۹۲
- باب پنجم. بررسی مصوبات تشکّل‌های روحانی حکومتی ۱۹۲
- نتیجه فصل یازدهم ۱۹۵
- فصل دوازدهم. هم رهبری هم مرجعی خامنه‌ای! ۱۹۷**
- باب اول. گواهی‌های اجتهاد و مرجعیت آقای خامنه‌ای صادره در آذر ۱۳۷۳ ۱۹۷

۲۰۰	باب دوم. روایت آیت الله منتظری
۲۰۱	باب سوم. عوامل صدور گواهی های اجتهاد
	باب چهارم. عدم امکان توسل به طرق شرعیه برای اثبات اجتهاد و
۲۰۳	مرجعیت
۲۰۴	الف. ناکارآمدی شیاع
۲۰۵	ب. ابتلای بیّنه به معارض
۲۰۶	نتیجه فصل دوازدهم
۲۰۸	فصل سیزدهم. بدعت مرجعیت جغرافیایی
۲۰۸	باب اول. مقام رهبری از اعلام مرجعیتشان خبر نداشته اند!
۲۱۵	باب دوم. روایت آیت الله منتظری
۲۱۸	باب سوم. عذرخواهی آیت الله آذری قمی
۲۱۹	باب چهارم. انتشار رساله أجوبة الاستفتاءات
۲۲۸	نتیجه فصل سیزدهم
۲۳۱	بخش چهارم. سودای مرجعیت اعلا: امام خامنه‌ای؟
۲۳۵	فصل چهاردهم. ابتدال مرجعیت شیعه
۲۳۶	باب اول. مطالبه رهبری از جامعه مدرسین: مرجع باید یک نفر باشد!
۲۳۸	باب دوم. سخنرانی تاریخی ۱۳ رجب آیت الله منتظری
۲۴۱	باب سوم. امروز بزرگترین مرجع شیعه آیت الله خامنه‌ای هستند!
	باب چهارم. آذری و اعلام منعزل بودن حجت الاسلام خامنه‌ای از مقام
۲۴۲	ولایت
۲۴۲	الف. نخستین نشان‌های تحویل آذری
۲۴۳	ب. نامه تاریخی آذری قمی به خاتمی رئیس جمهور
۲۴۸	ج. نقد مواضع جامعه مدرسین از سوی نخستین دبیر آن
۲۵۱	باب پنجم. عکس العمل مقام رهبری به انتقادات علمای قم
	باب ششم. تحقق مرجعیت اعلا در گرو وفات مراجع جائزالتقلید اعلام
۲۵۹	شده
۲۶۱	نتیجه فصل چهاردهم
۲۶۴	فصل پانزدهم. نمونه‌ای از فتاوای بی پایه و خطرناک

فهرست تفصیلی ۳۸۹

۲۶۴	اول. متن فتاوا
۲۶۵	دوم. شرح فتوا
۲۶۸	سوم. نقد فتاوا
۲۷۳	جمع بندی
۲۸۴	فهرست منابع
۲۸۹	پیوست ها
	پیوست شماره ۱. نقد رساله استیضاح مرجعیت رهبری در گفت و گو با
۲۹۱	حجت الاسلام علی ذوعلم
۳۲۳	پیوست شماره ۲. مشت نمونه خروار
۳۲۳	اول. آیت الله صدوقی و اجتهاد آقای خامنه ای
۳۲۴	دوم. آیت الله العظمی منتظری و اجتهاد آقای خامنه ای
۳۲۷	سوم. حجت الاسلام خامنه ای از زبان آیت الله العظمی منتظری
۳۳۳	انتقادات آیت الله العظمی منتظری به حجت الاسلام خامنه ای
۳۳۹	آقای خامنه ای در حق آیت الله منتظری چه کرد؟
۳۵۵	گزیده اسناد
۳۶۳	آلبوم تصاویر
۳۸۳	فهرست تفصیلی
۳۹۱	به همین قلم
۳۹۵	خلاصه عربی
۴۱۷	خلاصه انگلیسی

به همین قلم
خرداد ۱۳۹۳

۱. کتب کاغذی منتشر شده:

الف. آثار فلسفی کلامی

- دفتر عقل، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ۴۸۳ صفحه.
- مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقاعلی مدّرس طهرانی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸، سه جلد:
 - جلد اوّل: تعلیقات الاسفار، ۷۸۲ صفحه.
 - جلد دوّم: رسائل و تعلیقات، ۵۷۸ صفحه.
 - جلد سوّم: رسائل فارسی، تقریظات، قطعات، تعلیقات نقلیه، تقریرات و مناظرات، ۵۷۷ صفحه.
- مناظره پلورالیسم دینی (عبدالکریم سروش و محسن کدیور)، انتشارات سلام، ۱۳۷۸، ۱۰۳ صفحه.
- مآخذشناسی علوم عقلی، با همکاری محمد نوری، ۳ جلد، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹، ۳۴۱۸ صفحه.

ب. آثار اجتماعی سیاسی

- مجموعه اندیشه سیاسی در اسلام:

- ۱- نظریه‌های دولت در فقه شیعه، نشرنی، ۱۳۷۶، چاپ هفتم، ۱۳۸۷، ۲۲۳ صفحه.
- ۲- حکومت ولایی، نشرنی، ۱۳۷۷، ویرایش دوم، چاپ پنجم، ۱۳۸۷، ۴۴۵ صفحه.
- بهای آزادی، دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت، به کوشش زهرا رودی (کدیور)، نشرنی، ۱۳۷۸، ویرایش دوم، چاپ پنجم، ۱۳۷۹،

۲۴۸ صفحه.

- دغدغه‌های حکومت دینی، نشرنی، ۱۳۷۹، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ۸۸۳ صفحه.

- مجموعه منابع پیشگامان اسلام سیاسی در ایران معاصر:

۱. سیاست‌نامه خراسانی (قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمدکاظم خراسانی صاحب کفایة)، انتشارات کویر، ۱۳۸۵، چاپ دوم: ۱۳۸۷، ۴۲۳ صفحه،

- حق‌الناس، اسلام و حقوق بشر؛ تهران، ۱۳۸۷، انتشارات کویر، چاپ پنجم، ۱۳۹۳، ۲۳۹ صفحه.

۲. کتب الکترونیکی منتشرشده:

- شریعت و سیاست: دین در حوزه عمومی، ۴۵۷ صفحه، ۱۳۸۸.

- مجموعه اندیشه سیاسی در اسلام:

۳. حکومت انتصابی، تحریر سوم، ویرایش دوم، ۳۱۶ صفحه، اردیبهشت ۱۳۹۳.

- مجموعه درباره استاد آیت‌الله منتظری:

۱. در محضر فقیه آزاده، ۳۸۲ صفحه، بهمن ۱۳۹۲.

۲. سوگنامه فقیه پاکباز، ۴۰۶ صفحه، دی ۱۳۹۲.

- مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای منتقد:

۱- اسنادی از شکسته شدن ناموس انقلاب: نگاهی به سال‌های پایانی زندگی آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری، ۴۲۷ صفحه، دی ۱۳۹۲.

۲- فراز و فرود آذری قمی: سیری در تحول مبانی فکری آیت‌الله احمد آذری قمی، ۴۸۶ صفحه، بهمن ۱۳۹۲.

۳- انقلاب و نظام در بوته نقد اخلاقی: آیت‌الله سیدمحمد روحانی، مباحثه و مرجعیت، ۲۲۵ صفحه، اردیبهشت ۱۳۹۳.

- مجموعه افضل الجهاد:

۱. استيضاح رهبری: ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران در نامه سرگشاده مورخ ۲۶ تیر ۱۳۸۹ به رئیس مجلس خبرگان رهبری همراه با واکنش‌های آن، ۴۱۸ صفحه، اردیبهشت ۱۳۹۳.

۲. ابتدال مرجعیت شیعه: استيضاح مرجعیت مقام رهبری حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای، ۴۴۲ صفحه، ویرایش سوم، خرداد ۱۳۹۳.

خلاصة عربي

نبذة عن الكتاب

كان حجة الاسلام والمسلمين السيد علي خامنئي (من مواليد سنة ١٩٣٩ م في مدينة مشهد المقدسة)، من الرجال الدين المنفتحين ومن المعارضين للنظام الملكي، قبيل إندلاع الثورة الاسلامية في إيران، كما أنه كان من الخطباء المفوهين المشهورين في خراسان آنذاك.

لكنه وبعد إنتصار الثورة في إيران ليظهر كأحد ابرز القياديين في الجمهورية الاسلامية وتولى مناصب عديدة منها العضوية في مجلس الثورة وإمامة صلاة الجمعة في مدينة طهران، كما أصبح رئيساً للجمهورية لفترةين رئاسيتين، وفي الرابع من تموز من سنة ١٩٨٩ م أصبح قائداً للثورة ومستخلفاً للسيد الخميني في قيادة البلاد بعد ما انتخبه مجلس خبراء القيادة في إيران مرشداً أعلى للثورة الاسلامية. بعد وفاة المرجع الديني آية الله الأراكي، أصدرت رابطة المدرسين في الحوزة العلمية بقم في الثاني من كانون الأول سنة ١٩٩٤ م قائمة تتألف من سبعة من رجال الدين، قالت بأن تتوفر فيهم مقومات المرجعية ويجوز تقليدهم.

إحتل "آية الله العظمى السيد علي الخامنئي (القائد العظيم) - حسب تعبير البيان الصادر -" المركز الثالث في هذا القائمة، كما أنه احتل المركز الأول في قائمة أخرى تألفت من ثلاثة أسماء فقط، أصدرتها رابطة رجال الدين المجاهدين في طهران! في الرابع عشر من كانون الأول ١٩٩٤ م أعلن آية الله العظمى السيد علي الخامنئي أنه و بعد شعوره بالضرورة الملحة للملئ الفراغ المرجعي في خارج البلاد، سيتصدى للعمل المرجعي خارج القطر الأيراني بكل تواضع وخضوع. طبعت رسالته العملية باللغة العربية بعنوان "أجوبة الأسئلة" في طليعة عام ١٩٩٥ م في دولة الكويت، ثم طبعت رسالته العملية بالفارسية في عام ١٩٩٦ م بطهران.

في النصف الأول من عام ١٩٩٧ صرح السيد الخامني أن تعدد المرجعيات الشيعية إلى سبع مراجع أصبح أمراً خلافاً للمصلحة و يجب حصر المرجعية الشيعية في شخص واحد فقط. فعلى هذا الأساس كلف السيد الخامني رابطة المدرسين في الحوزة العلمية لحل هذه المعضلة و تنصيب المرشد الأعلى لهذا المقام و تقديمه للجواهر المؤمنة تحت عنوان المرجع الوحيد الذي يجوز تقليده. بناءً على ذلك، أصبح السيد الخامني، "الأمام الخامني" خاصة في المناسبات الرسمية خارج القطر الأيراني.

أسئلة البحث

يثير إرتقائه الغير معهود و الغير مسبوق في سلم الدرجات الدينية في الحوزة العلمية الشيعية من رتبة حجة الإسلام إلى آية الله و من ثم المرشد الأعلى للثورة في عام ١٩٨٩ م إلى أن أصبح آية الله العظمى و المرجع الوحيد الذي يجوز تقليده في سنة ١٩٩٧ م الكثير من التساؤلات و الشكوك حول مدى شرعية و طبيعية هذه المسيرة. للإجابة على هذه الأسئلة و إزالة تلك الشكوك كان لابد من أن أجعل حياة المرشد الأعلى الشخصية تحت مجهر التحقيق و الدراسة الميدانية، بحثاً عن أدلة دامغة تفيد قدرته على الإجتهد المطلق و الإفتاء و التصدي لمقام المرجعية الدينية و ذلك عبر البحث و التنقيب في مختلف مراحل حياته الشخصية من دراسته الحوزوية، تدرسه في الحوزة العلمية، اساتذته، تقاريره لدروسهم و بحوثه الدينية و من كان يراجع معهم الدروس الحوزوية، مؤلفاته، مناصبه و حتى مشاغله اليومي. كما أنني حاولت تصوير إنطباعه الشخصي عن ملكة الفقه و الإجتهد و مقارنة ما كان يرى لنفسه قبل و بعد توليه منصب القيادة العليا في الجمهورية الإسلامية و ذلك عبر الإجابة على الأسئلة التالية:

متى نشأت بوادر فكرة التصدي للمرجعية عند السيد الخامني و ما كانت جذورها؟ متى أشرع في الإفتاء؟ من هم أعضاء لجنة الإستفتاء في بيته؟ متى بدأ محاضراته في درس الخارج في الفقه؟ هل كان لديه أي محاضرات في الدرر الخارج

للأصول؟ متى بدأ بأخذ الوجوه الشرعية وبصرفها لدفع الرواتب الشهرية لطلاب العلوم الدينية؟ ما كانت مؤلفاته في الأصول والفقه عندما ادعى لنفسه المرجعية؟ هل لديه أي مؤلفات في الأصول أو الفقه الإستدلالي؟ ما هي مبانيه الأصولية وقواعده الفقهية التي يقوم على أساسها بعملية الإجتهد؟ هل قام بتأليف أي موسوعة فقهية في مختلف أبواب الفقه؟ وإن كانت الأجابة سلبية فلماذا؟ من هم الذين قاموا بطرح مرجعيته ودفعه ودعمه في هذا الإتجاه؟ من هم أهم المعارضون لتصديده مقام المرجعية ممن أنكروا صلاحيته في الإجتهد والإفتاء؟ ما كانت دوافع وحجج المؤيدين والمعارضين؟ ما هي المؤسسات والمنظمات التي دعت وروجت وطبعت إجتهاده ومرجعته في الأوساط العلمية الحوزوية والإجتماعية؟ ما كان موقف التيار التقليدي في الحوزة العلمية ورجال الدين وردود أفعالهم من تولي السيد الخامنئي منصب الإفتاء والمرجعية كونه المرشد الأعلى للثورة الإسلامية. هل كان للمنصب والسياسي وتولي قيادة الثورة دوراً فعلياً في إرتقائه في سلم الإفتاء والمرجعية؟

لم يرى السيد الخميني تلازماً فعلياً بين المرجعية والقيادة، في أحدث تقاريره لنظرية ولاية الفقيه، وعلى هذا الأساس تم مراجعة الدستور وتعديل الفقرة المصراحة بذلك التلازم آنذاك وإزالة شرط المرجعية من ضمن شروط المتصدي لمقام القيادة العليا. لكن لماذا لم يبالوا تلامذته ومنهم السيد الخامنئي تلك الرؤيته الحديثة ونبذوها وراء ظهورهم ليرجعوا إلى استحداث تلك الملازمة بين المرجعية والقيادة العليا مرة أخرى؟ تشكل "مصلحة النظام" الجوهر الأساسي في مدرسة الولاية المطلقة للفقيه التي أنشأها السيد الخميني والذي كان يرى أنها في مقدمة الواجبات وأهمها وعلى رأس كل الواجبات الدينية والشرعية. هل كانت لقاعدة "مصلحة النظام" حكومة أو وروداً على الموازين الشرعية في مقام الإفتاء والمرجعية؟ تخضت من الإجابة الدقيقة والموثقة لهذه الأسئلة، دراسة موسوعية يضعه الكتاب الحاضر بين يدي القارئ الكريم. يشتمل الكتاب على أربعة فصول والتي يمكن

تلخيصها وتقريرها بشكل موجز كما سنسرده أدناه.

العلامة الخطيب: حجة الإسلام السيد الخامني

كان السيد الخامني من مقلدي السيد الخميني إلى الخمسينات من عمره كما أنه كان يرجع إلى الشيخ المنتظري في بعض المسائل الشرعية. لم يدعي الاجتهاد حتى الأيام الأخيرة من حياة السيد الخميني بل وصرح كراراً بتقليده لسيد الخميني. السيد الخامني ورغم أنه كان من الطلاب المتفوقين والموهوبين، لكن لم يتجاوز حضوره في محاضرات درس الخارج ممحضا في الفقه والاصول في الحوزة إلا ست أو سبع سنين.

الشعر والأدب ومتابعة الروايات الأدبية، الكفاح السياسي، الخطابة والوعظ والمنبر والإجتماعات العامة الثورية والمخصصة لمداولة الأفكار الإسلامية السياسية من خاصة تفسير القرآن ونهج البلاغة للشباب وترجمة الكتب الثورية الإسلامية من العربية إلى الفارسية، كانوا من أهم إشتغالاته في ذلك الوقت.

لم تنشر تقريراته لدرّوس الخارج التي حضرها، كما لا تفيد شهادات زملائه في المباحثة الحوزوية أي دليلاً على توغله في الفقه والأصول. يتضح ذلك أيضاً من خلال مقارنة إجازته في صرف الوجوه الشرعية مع الإجازات الأخرى، فلم يميز له السيد الخميني إلا صرف الثلث من الوجوه الشرعية وذلك ما يميزه مراجع الشيعة للطلاب العاديين، فهذه الإجازة المحدودة بحد ذاتها تعبر عن أن السيد الخميني حتى سنة ١٩٦٦م لم يراه في زمرة الطلاب الفضلاء حتى، فما بالك في عدة المجتهدين والفقهاء.

إشتغل بتدريس السطوح العالية في الفقه والأصول عشر سنين، لكن الإعتقالات المتكررة، والنفي والتشريد والإختفاء خارج مدينة مشهد والضغوطات الأمنية حالت دون استمرارية هذه المسيرة وجعلتها متقطعة وعقيمة. كان لخطاباته الثورية والإجتماعات التنويرية الإسلامية التي كان يقوم بها دوراً بارزاً في إشتهاره قبل انتصار الثورة. لم يحصل السيد الخامني على إجازة الإجتهد من أي من أساتذته في

الحوزة العلمية. كما أن تصديه المناصب الإجرائية والتبليغية بعد إنتصار الثورة إلى وفاة السيد الخميني لم تكن من الصنف التي تناسب أو تحتاج إلى قدر من الفقه والإجتهد. كما أن كثرة مشاغله و إهتماماته بعد إنتصار الثورة لم تفسح له أقل مجالاً لممارسة التدريس أو التحقيق الفقهي و الأصولي حتى عام ١٩٨٩ م.

في ما قارب النصف القرن من عمره، لم يؤلف أي كتاب فقهي و أصولي سوى ورقة بحث غير مكتمله في علم رجال الحديث والتي لم تتجاوز عدد صفحاتها الأربعين. قام السيد الخامني في العقد الأول من حياة الجمهورية الإسلامية في إيران بطرح آرائه الفقهية في ثلاث محطات والتي تلقى في إثنين منها ردوداً لاذعة من السيد الخميني. فكانت الأولى عندما قام بشرح نظرية الولاية المطلقة للفقيه في خطبة صلاة الجمعة في الأول من يناير ١٩٨٨ م والثانية عندما صرح بقبول توبة المرتد الفطري في قضية الكاتب البريطاني سلمان رشدي وذلك في خطبة صلاة يوم الجمعة في السابع عشر من شباط ١٩٨٩ م. لكنه تراجع عن آرائه هذه بعدما واجه نقداً لاذعاً من السيد الخميني. رأيه في الغناء والأحان والموسيقى المشبوهة في آذار ١٩٩٠ م في مدينة قم كانت ثالث المواقف الدالة على عدم إجتهداه وذلك ثلاثة أشهر قبل توليه منصب المرشد الأعلى للثورة الإسلامية في إيران.

لا توجد هناك أي وثيقة نصية مكتوبة تدل على تأييد إجتهداه من السيد الخميني. المواقف المعروفة من السيد الخميني تجاه السيد الخامني تدل على أن السيد الخامني ورغم أنه كان من المؤثوقين عند السيد الخميني، لكن عبارة "العارف بالمسائل الفقهية"، حسب ما أورده السيد الخميني في نص رسالته للسيد الخامني، ليست لها أي دلالة على إجتهداه المتجزى، فما بالك بالإجتهد المطلق.

إن الأقوال الشفهية المنقولة عن السيد الخميني بشأن السيد الخامني بعد وفاته، إن لم تخالف نص وصيته الموصوفة بالسياسية الإلهية، فكان بالإمكان الإعتماد عليها لإثبات تأهله لتصدي القيادة وبالملازمة تأهله للإجتهد العملي، فضلاً عن أن الأخبار الأحاد في الأمور المهمة ليست بالحجة الشرعية ولم يؤخذ بها. فبالنتيجة هذه

الأخبار الأحاد لاتفيد العلم ولا يمكن أن تؤخذ بعين الإعتبار. إن الشهادات والمنقولات الشفهية المنسوبة إلى السيد الخميني بشأن السيد الخامني بأنه "القائد المشار إليه بالبنان والمجتهد المسلم" جميعها لا تمت إلى الحقيقة بأي صلة، فالوثائق التاريخية تدل على أن أصحاب تلك الشهادات قاموا بها على أساس ما يسمى مصلحة الحكم والنظام السياسي القائم. فبعد المعاناة التي عانوه هؤلاء من جراء المظالم التي وجهت إليهم فيما بعد، قام هؤلاء الشهود بتعديل شهاداتهم وإعادة تحرير شهاداتهم من جديد، والذي فندت كل تلك الشهادات المزيفة المسبقة لهم. فبالنتيجة يمكن القول بأن "الإجتهد المطلق والفعلي" للسيد الخامني غير ثابت حتى نهاية سنة ١٩٨٩.

القائد المعظم: السيد علي الخامني

كان الدستور المعدل في سنة ١٩٧٩ يشكل الوثيقة الأساسية وسارية المفعول عندما توفي السيد الخميني. القدر المتيقن أنه عند إنتخابه كمرشداً أعلى للثورة الإسلامية لم يكن السيد الخامني مرجعاً للتقليد. قام أتباع السيد الخميني في النظام بما يمكن وصفه إختياراً تاريخياً وذلك في إجواء عاطفية وإحساسية. فرجحوا التأهيل الإداري والقدرة على إدارة الأمور على التأهيل العلمي والمعرفة الدينية والقدرة الأجهادية وإستخلفوا الولي الفقيه الراحل الذي كان الإجتهد المطلق الفعلي من الشروط الأساسية المتوفرة فيه، بمجتهد متجزئ يفتقر إلى تلك الخصوصية المنصوص عليها في الدستور، فإنهم لم يسمحوا آنذاك بأن تخرج المرجعية من حوزتهم وسيطرتهم. لم يكن يرى السيد الخميني في أي من معاصريه من مراجع التقليد الأهلية ليتولى منصب القيادة من بعده. هذه من جهة، ثم من جهة أخرى كان يرى التلميذ الوحيد في مدرسته الا وهو الشيخ المتظري منحرفاً عن مسيرة الثورة فنبذه من عائلة النظام. لم يجد بين المؤهلين ادارياً من تتوفر فيه شرط الإجتهد المطلق، فألت الأمور ليصبح المجتهد المتجزئ ولي الفقيه مفترض الطاعة. اصبحت "مصلحة الحكم" وما فرضتها الظروف السياسية الجوهرية التي تم من

خلالها تنصيب المجتهد المتجزّي ليحل محل المجتهد المطلق فعلياً. فما وقع فعلاً كان دفن نظرية ولاية الفقيه مع وفاة السيد الخميني. تجاوز مجلس خبراء الثورة الأسس الدستورية والشرعية في قضية إختيار السيد الخامني في ثلاث مواطن وذلك بناءً على ما أسماه السيد الخميني "مصلحة نظام الحكم" والتي سلطها على جميع القواعد الفقهية والأسس الدستورية:

الأول: تجاهل الأصل الدستوري الذي كان ينص على ضرورة توفر شروط التصدي الفعلي والعملي للمرجعية والاهلية للإفتاء في المرشد الأعلى. (انتهاك المادة ١٠٩ للدستور المصادق عليه في سنة ١٩٧٩).

الثاني: عدم التصريح بمقطعية قيادة السيد الخامني في السبعة الأشهر الأولى من توليه منصبه الفاقد للشرعية الدستورية. (وثيقة مداوات مجلس خبراء القيادة في الرابع من تموز من سنة ١٩٨٩)

الثالث: تجاهل مجلس خبراء القيادة عدم أهلية السيد الخامني للإفتاء والإجتihad في مختلف أبواب الفقه. (إنتهاك الأصول ٥ و ١٠٧ و ١٠٩ من الدستور في سنة ١٩٨٩)

مع العلم بأن السيد الخامني كان بعيداً كل البعد عن أجواء البحوث الأصولية والفقهية من سنة ١٩٧٦، أقيمت حلقات الدراسة والبحث لإعادة تأهيله الفقهي وذلك بحضور تسعة من الفقهاء المنصوبين من جانبه من فقهاء مجلس صيانة الدستور والسلطة القضائية وغيرهم ليتم من خلال مداولة بحوث الفقه الإستدلالي تأهيله لتصدي المرجعية من جديد. كان للسيد محمود الهاشمي الشاهرودي والشيخ محمد مؤمن القمي الدور الأكبر في هذه الدورة التدريبية العملية. أتت هذه الدورات التدريبية ثمارها عندما قاموا بتأليف بحثين فقهيين كانا يحملان اسم السيد الخامني، كان أحدهما عن الحكم الفقهي للصابئة (في ٣٢ صفحة) والثاني المهادنة أو الكف عن التخاصم أم وقف إطلاق النار؟ (٨٤ صفحة).

مع أنه لم يقم بتدريس خارج الأصول طيلة حياته، أشرع في تدريس خارج الفقه بعد فترة وجيزة لم تتجاوز السنة من توليه القيادة العليا للبلد بدأ من سنة ١٩٩٠م. يقيم السيد الخامني محاضرات درس الخارج ثلاثة أيام في الأسبوع لمدة ٤٥ دقيقة يومياً والتي يبدئها بشرح مختصر للأحاديث الأخلاقية. يقوم السيد الخامني بالتدريس في مختلف أبواب الفقه بدأ من الجهاد ومروراً بكتاب القصاص وانتهاءً بالمكاسب المحرمة. يحضر هذه الدروس ما يتجاوز الخمسمائة من الطلبة المشتغلين في مدينة طهران. إن التقارير المنشورة لكل من هذه الثلاث والعشرين سنة من محاضرات درس الخارج لم تكن سوى كتابين في باب الجهاد وكتاب في باب القصاص وذلك في الموقع الإلكتروني الخاص بالقائد، مع العلم بأنه لم ينشر أي تقرير جديد لإفاضاته الفقهية طيلة الأعوام الثلاثة عشرة الأخيرة سوى مواعظه الأخلاقية التي يلقاها في بداية محاضراته. كما أنه لم توضع الملفات الصوتية لهذه الحلقات الدراسية في موقعه الخاص كما هو الحال مع المدرسين الآخرين في الحوزة العلمية.

إن أحد أهم التقاليد الدارجة فيما يخص تولي المناصب الحكومية التي يعتبر فيها الإجتهد من شروط الإشتغال فيها، تقوم الحكومة بمطالبة جواز الإجتهد العملي للمرشحين: ممثلوا الشعب في مجلس خبراء الثورة، وزارة الأمن والقيادة العليا من المناصب التي يشترط في توليها المشرع الإجتهد، ففي الأول والثاني ينص القانون على قدرة الإجتهد المتجزئ وفي الثالث يرى الدستور القدرة على الإجتهد المطلق دون المرجعية والإفتاء شرطاً من شروط تولي هذا المنصب.

بعد سنة من توليه منصب القيادة العليا وبسبب حدة الردود الأفعال السلبية وكثرتها، توسل السيد الخامني بتلامذة السيد الخميني القدماء، فقام سبع من تلامذة السيد الخميني القدماء وذلك بترتيب تأريخ تأييدهم الشيوخ محمد يزدي، عبدالله جواد آمل، المرحوم محمد فاضل لنكراني، محمد مؤمن قمي، المرحوم علي مشكيني، يوسف صانعي وإبراهيم أميني من أواخر تموز إلى بدايات سبتمبر ١٩٩٠ بتأييد و توثيق إجتهداه بالقدر المطلوب لتصدي مقام القيادة. ما

يلفت الإنتباه أن أكثرية هولاء السبعة هم من منصوبي القائد لرئاسة السلطة القضائية، فقهاء مجلس صيانة الدستور و أئمة الجمعة، وكان أحدهم من حديثي المراجع آنذاك. فهذه الشهادات لا تدل على اكثر من الاجتهاد اللازم لتولي منصب القيادة. إن هذه الشهادات تعاني من مشكلتين أساسيتين:

الأولى تتعلق من دوافع أصحابها لتأدية تلك الشهادات والتي تمت تحت ذريعة مصلحة النظام والثانية هي المشكلة المتعلقة بمعارضته مع شهادات متباينة بل ومتعارضة أحياناً.

المرجع الجائز للتقليد، آية الله السيد علي الخامني

قام السيد الخامني بأخذ المستحقات والوجوهات الشرعية بداية من عام ١٩٨٩م كما أنه أشرع بدفع الرواتب الشهرية لطلبة علوم الدين في داخل القطر الإيراني خارجه من عام ١٩٩٠م. كما أنه تصدى للإفتاء وأصدر أولى فتاواه في شهر آب، أغسطس من سنة ١٩٩٠م وأصدر الطبعة الأولى من رسالته العملية في عام ١٩٩٢م في بيروت. لكن الأمر الأهم من تصديده لمنصب الأفتاء وفتاواه المنشورة في ذلك الكتاب، هي تلك الشهادات والتوثيقات السبع المطبوعة في بداية الكتاب والتي كان إصدارها بدافع إزاحة الشبهات والموانع المطروحة حول أهليته للقيادة العليا أصلاً، لكنه جاء ليستخدمها كورقة رابحة لشرعية تصديده مقام الإفتاء وإصدار الرسالة العملية والحال هو أن على أقل التقادير خمس من تلك الشهادات تنص فقط على أهليته للإجتهد العملي المطلوب لتصدي منصب المرشد الأعلى وإستخدامها كإجازة في الأجتهد المطلق فى مرتبة الإفتاء يعتبر من المصاديق الصارخة في التدليس.

إن الكثير من ما ذكره السيد الخامني في ما تسمى برسالته العملية وإدعى أنه من فتاويه ليست إلا مجرد إرجاع إلى الرسالة العملية للسيد الخميني المسماة بتحرير الوسيلة. فلأول مرة في تأريخ الشيعة يقوم ناقل الفتوى بتصويب نفسه مرجعاً دينياً.

يرى السيد الخامنئي بتقديم أرائه الفقهية على آراء جميع المجتهدين كما أنه يرى ولاية أمر الخمس من شئون حاكم الشرع اى القائد وليس من شئون مراجع التقليد. يقول السيد الخامنئي بضرورة الإلتزام العملي والفعلي بولاية الفقيه كونه جزءاً لا يتجزأ من الإعتقاد والإلتزام العملي بالإسلام و ولاية الائمة(ع)، فبناءً على هذا الإجتهد المفتقر إلى أبسط الأدلة العلمية والفقهية يخرج الكثير من منكري ولاية الفقيه من دائرة التشيع والإسلام.

مشروع دعوى مرجعية المجتهد المتجزي والمدعومة من السلطة السياسية، واجهه العديد من مراجع الشيعة وعلمائها. لم يكن يرى المرحوم السيد محمد حسين فضل الله، كما صرح بذلك في مقابلة له، للسيد الخامنئي الأهلية للمرجعية والإفتاء، والذي عرضه للكثير من التهم والتنكيل والنيل من شخصيته.

في آخر خطبة له في صلاة الجمعة بمدينة طهران في الكانون الثاني من عام ١٩٩٤م، إنتقد آية الله السيد الموسوي الأردبيلي فكرة تنصيب المرجع الديني الراحل، لمن يستخلفه من بعده وإعتبرها منافية لسيرة علماء الشيعة السالفين وصرح بأنه لم يوجد في التراث الشيعي عالماً شيعياً واحداً قام بتنصيب مرجعاً آخر خليفة له كما أن السيد الخميني وبعد إنتصار الثورة لم يقم بذلك.

في عام ١٩٩٥م، أرسل آية الله المنتظري و عبر آية الله الشيخ محمد مؤمن قمي رسالة نصية يناشد فيها السيد الخامنئي ويحذره من التوغل في الأمور الشرعية الغير مؤهل لها كالإفتاء والمرجعية والتصرف في الوجوهات والمستحقات الشرعية.

كما أنه أعرب عن إستيائه و قلقه الشديدين من مصادرة إستقلال الحوزات العلمية وذلك بواسطة الإرعاب المنهج ضد الحوزات والرجال الدين المعارضين من قبل الأجهزة الأمنية والحرس الثوري ومحكمة رجال الدين وجهاز الأمن الداخلي التابع للدولة، كما أنه ولأول مرة كشف عن تأسيس فرع خاص في جهاز أمن الدولة بقيادة علي فلاحيان وبمساعدة المدعو فلاح زاده، يأخذ على عاتقه مهمتين أساسيتين: الأولى هي الضغط والتنكيل والنيل من المراجع والرجال الدين

المعارضين وتهيئتهم وتطويقهم والثانية العمل الدؤوب لطرح مرجعية السيد الخامني في الأوساط الدينية والاجتماعية.

كانت تلك الشهادات التوثيقية السبع التي ذكرناها أنفاً من أولى إنجازات هذه الفرع الخاص في جهاز أمن الدولة. عارض خمسة من أعضاء جامعة مدرسي الحوزة العلمية بقم، على أقل التقادير، مرجعية السيد الخامني منهم مؤمن قمي، المرحوم طاهري خرم آبادي، المرحوم طاهر شمس، المرحوم آذري قمي و المرحوم مشكيني، وهكذا احد فقهاء شورى الصيانة للدستور ابوالقاسم خزعلي.

بعد وفاة السيد الخوئي في آب أغسطس عام ١٩٩٢ م، بفضل الجهود التي بذلها هذا الفرع الخاص برجال الدين والمراجع في جهاز أمن الدولة، تم إتخاذ الإجراءات اللازمة لطرح مرجعية السيد الخامني في خارج القطر الإيراني. بعد رحيل الشيخ الأراكي في التاسع والعشرين من نوامبر ١٩٩٤ م وبعد زيارة الهيئة الثلاثية السياسية والعسكرية المؤلفة من السيد ولايتي، اللواء محسن رضائي والسيد جواد لاريجاني، لمدينة قم ولقائهم مع المراجع والعلماء في هذه المدينة، قام الفرع المذكور بأخذ ونشر- إحدى عشر شهادات توثيقية لمرجعية السيد الخامني وأهليته للإفتاء في كل مدينتي قم وتبريز.

رغم أن الموجة الأولى لهذه الشهادات كانت حول تصديق إجتهد السيد الخامني، لكن الموجة الثانية كانت تتمحور حول جواز التقليد من السيد الخامني وتأييداً لمرجعيته. لم يصدر أصحاب هذه الشهادات توثيقاتهم من فراغ، فكل هذه الشهادات أتت إستجابة لسؤال مشترك وجهه هذا الفرع في أمن الدولة لهؤلاء المراجع. فشهد بعض هؤلاء بأن المصلحة كانت الدافع من وراء شهاداتهم حسب ما أورده السيد محمدباقر الحكيم والسيد محمود الهاشمي الشاهرودي. بغض النظر عن الظروف التي أحاطت بإصدار هذه الفتوى فكل هذه الشهادات الأحدي عشر- تدل على مرجعية السيد الخامني وجواز التقليد منه. لايمكن الإعتماد علي هذه الشهادات لأنها تعاني من وجود شهادات أخرى تعارض مضمونها.

بعد ثلاثة أيام من وفاة الشيخ الأراكبي في الثاني من كانون الأول سنة ١٩٩٤ أصدرت رابطة المدرسين في الحوزة العلمية بقم بياناً موقِعاً من أمينها العام آية الله فاضل اللنكراني يتضمن سبعة أسماء ممن زعمت أنهم مؤهلين لتصدي منصب المرجعية وهم: محمد فاضل اللنكراني، محمد تقي بهجت، سيد علي خامنئي (القائد الأعلى)، حسين الوحيد الخراساني، جواد التبريزي، السيد موسى الشبيري الزنجاني وناصر مكارم الشيرازي. رابطة رجال الدين المجاهدين في مدينة طهران قامت بتقديم قائمة مماثلة تضمنت ثلاثة أسماء فقط: السيد علي خامنئي، محمد فاضل اللنكراني و جواد التبريزي. قام المجمع أهل البيت عليهم السلام العالمي بمباركة هذا الإقدام وتأييد مرجعية السيد الخامنئي كأحد علماء الطائفة الشيعية.

البيان الصادر من رابطة المدرسين جئت مناقضة للقوانين الداخلية لها فبالتالي إنها تفتقد الشرعية من ثلاث جهات: الأولى هي أن الاجتماع الذي سبق البيان المذكور أعلاه لم يأتي نتيجة لمداولة الأمر بحضور النصاب القانوني المنصوص عليه في القوانين الداخلية للرابطة والتي يجب تنص على ضرورة حضور أكثر من أربعة عشر من الأعضاء، في حال أن الاجتماع الذي سبق إصدار البيان الأخير لم يحضره سوى سبعة من أعضاء الرابطة والذي غادره بعضهم في منتصفه قبل اتخاذ القرار النهائي بشأن البيان وصياغته النهائية. الثانية، حسب القانون الداخلي للجامعة إن المصادقة على موضوع معين يجب أن يتم عبر موافقة أكثر من ثلث الأعضاء، في حال أن في هذا الموضوع الخاص لم يحض البيان الصادر بتأييد هذه النسبة من الأعضاء بل وأن بعض من المصادقات الشفهية الهاتفية تم تكذيبها من قبل أصحابها المزعومين، فيما بعد. الثالثة، تنص القوانين الداخلية للرابطة أن المصادقة على المواضيع الحساسة والأمر المهمة يجب أن تحض بالتوقيع الخطي لأكثر من نصف الأعضاء والحال هو أن هذا البيان لم يحمل سوى توقيعاً واحداً.

إن الموافقات التي نشرتها كل من رابطة المدرسين في الحوزة العلمية بمدينة قم و رابطة رجال الدين المجاهدين في طهران وباقي المؤسسات الدينية، كانت بدعة في

تأريخ الشيعة لكونها قامت بتقديم من لم يكن لديهم الأهلية، مراجعاً للتقليد فضلاً عن البدعة المتمثلة في تقديمهم واحداً أو عدداً من المراجع ووصفهم بالمراجع الجامعين للشرايط (ذوي الأهلية المطلقة) ووصف الآخرين بالمراجع الذين يجوز تقليدهم. الأسلوب المعهود من الحوزات العلمية هو تقديم الأعلام من مراجع التقليد تفادياً لحيرة الشيعة ولم يعهد منهم أنهم قاموا بتقديم عدداً من المراجع دون تحديد الأعلام.

كانت لهذه البيانات أثراً سلبياً في أوساط الحوزات العلمية ورجال الدين وإعترها الكثيرون إستخداماً صارخاً للسلطة السياسية في الإستثمار بالقرار الديني والشرعي.

عمدت فرع رجال الدين والمراجع في وزارة أمن الدولة بدءاً من كانون الأول سنة ١٩٩٤م بنشر وثائق يومية صادرة من أئمة الجمعة وأخرى تحمل توقيع كباراً من العلماء في مختلف أنحاء البلاد والتي كان مضمونها المصادقة على صلاحية السيد الخامني في الإجتهد والمرجعية. كما عمدت الإدارة المذكورة بنشر ثمانية عشر- من هذه الوثائق في الموجة الثالثة من موجة التوثيق، كان توثيق آية الله الطاهري الإصفهاني، إمام صلاة الجمعة في مدينة أصفهان من أهمها. لكنه أوضح للشيخ المنتظري فيما بعد أن إصداره لهذه التوثيقة تمت نتيجة الضغوط الفائقة للنائب العام في محكمة رجال الدين في مدينة إصفهان. كما أن شهادة آية الله آذري القمي ورغم أنها كانت ضبابية إلى حد ما، كانت نتيجة الممارسات القمعية لقوات الأمن.

كان يرى آية الله المنتظري أن المرجعية الشيعية أصيبت بنوع من الإبتذال والإكراه بسبب التدخلات السياسية والأمنية لقوي الأمن والسلطة القضائية في الشأن الديني والمرجعي. كان لثلاثي التنطيم والترهيب والوهم الدور الأساس في صدور الكثير من تلك التوثيق والشهادات المصرحة بصلاحية السيد الخامني للإجتهد والإقرار بمرجعيته. من المؤكد أن "الشياع المفيد للعلم" بشأن الإجتهد المطلق للسيد الخامني وصلاحيته للإفتاء لم يحصل في أي من تلك المراحل المذكورة. إن

هذه الشهادات وكما ذكرنا آنفاً تقابلها الشهادات المعارضة والمصرحة بعدم إجتهااد السيد الخامني المطلق وبالتالي عدم أهليته للمرجعية. ففي كل الأحوال لا يمكن إثبات مرجعية السيد الخامني وأهليته للإفتاء بأي طريق من الطرق الشرعية المعبرة.

قال السيد الخامني في خطاب في الرابع عشر - من كانون الأول لعام ١٩٩٤م بأنه لم يكن على إطلاع بشأن الاعلان عن مرجعيته وإنه لو وضع في الصورة قبل الإعلان عن الخبر لم يكن يسمح بذلك. لكن ورغم ما يدعيه السيد الخامني، توجد وثائق وشهادات كثيرة، فضلاً عن ما رواه آيات الله مهدي كني، منتظري وأذري قمي، بأن السيد الخامني هو الذي كان يخطط لمثل هذه الخطبة منذ سنين فضلاً عن أن الإعلان عن مرجعيته تمت بموافقة وإطلاعه حتى على تفاصيل الخطبة المنفذة. كما أن السيد الخامني في نفس هذه الخطبة صرح بأن الفراغ الموجود في المرجعية في خارج القطر الإيراني جعله يتصدى لمقام المرجعية في خارج القطر الإيراني بكل تواضع وخشوع. بيدوا أن السيد الخامني لم يعلم بأن الحدود الجغرافية ليست لها المدخلة في مدى نفوذ الأحكام الشرعية. لكنه ورغم أن ما جاء على لسانه بشأن مرجعية الخارج، لم يلتزم بذلك أيضاً فقام بصدور الفتاوى للإيرانيين وقام بالإجابة على إستفتاءات الإيرانيين وأخذ الوجوه الشرعية منهم.

في نفس هذه الخطبة قام السيد الخامني وبكناية أبلغ من التصريح بتقبيح وذم الشيخ المنتظري وإتهامه بالخيانة.

بعد عشرة أيام من هذه الخطبة قام مجموعة من عناصر قوات الأمن الإيرانية في الزبي المدني بمهاجمة محاضرة الدرس الخارج لآية الله المنتظري وإحداث الدمار في الحسينية التابعة للشيخ المنتظري وهتافات بذيئة تهدد الطلاب بإلغاء الدرس وتعطيله نهائياً. فرع المراجع ورجال الدين في وزارة الأمن هي التي حشدت ونظمت ذلك الهجوم. نشرت رسالة أجوبة الإستفتاءات الشرعية للسيد الخامني في بداية سنة ١٩٩٥م.

أمنية المرجعية العليا: الإمام الخامني؟

علم كل من آية الله المنتظري من جهة وآية الله آذري قمي من جهة أخرى في الصيف من عام ١٩٩٧م بأن السيد الخامني ينوي الحصول على منصب المرجعية العليا وطرح نفسه كمرجع أعلى وحصري وذلك عبر رابطة المدرسين في الحوزة العلمية في مدينة قم. فقام آية الله آذري قمي بكتابة رسالته التاريخية إلى رئيس الجمهورية، السيد محمد خاتمي، في السابع عشر من تشرين الأول سنة ١٩٩٧م والتي جاء فيها: "إن السيد الخامني قام بتأسيس فرع أمني بإدارة علي فلاحيان، الوزير السابق للأمن، والتي يحاول من خلالها طرح مرجعيته والحيلولة دون ظهور وطرح المرجعيات الأخرى المنافسة. بيدوا أن السيد الخامني يرى أن الأعلمية في الفقه والأصول من لواحق وتوابع القيادة العليا وأنها إعتبارية وليست بحقيقية. إن ما قامت به رابطة المدرسين في الحوزة العلمية بقم بجواز التقليد لساحته كانت نتيجة تقديم مصلحة النظام والحكم، رغم أن الشرعيات والأمور الحساسة كالمرجعية لا ينبغي أن تكون عرصه للمهادنة والتهاون والرؤية المصلحية الوقتية، فعلى أهل الخبرة البحث عن الأعلم والإعلان والإفصاح عنه وليس عليهم الإعلان عن المصلحة! لاشك أن نقیصة الأعلمية في الفقه ثابتة في القائد الأعلى وبناءً على هذا فإن ولاية ساحته غير ثابتة جملة وتفصيلاً، كما هو الحال مع صلاحياته والتي يستمد شرعيته فيها من أنه الولي الفقيه. إن قبول السيد الخامني للمرجعية أمر غير شرعي ولا يصح التقليد من ساحته بناءً على الموازين الشرعية والحوزوية." أصدرت رابطة المدرسين في مدينة قم بياناً نددت فيه ما كتبه آية الله آذري قمي في رسالته وبعد يومين من هذا البيان، قام مجموعة من الطلاب المنخرطين ضمن القوات التطوع الشعبي، الباسيج، بإلغاء محاضراته في الحوزة العلمية وإطلاق هتافات الموت للمعارضين ولاية الفقيه وضرب وجرح الشيخ القمي وتدمير سيارته الشخصية بالحجارة والعصايا الخشبية.

في الرابع عشر من تشرين الثاني عام ١٩٩٧م، في خطاب تاريخي بمناسبة مولد الإمام

أمير المؤمنين(ع)، طرح الشيخ المتظري إشكاليتين فقهييتين أساسيتين فندبها مرجعية السيد الخامني: أحدها ضرورة أن يكون القائد معلماً من الناحية الفقهية والثانية افتقار القائد السيد الخامني مؤهلات المرجعية. فيرى آية الله المنتظري أن ولاية قيادة السيد الخامني تعاني من اللاشريعة المستمرة بسبب عدم علميته. ثم إن آية الله المتظري كان يرى في إهداء السيد الخامني للمرجعية "ابتدالاً وتفتيهاً للمرجعية" في الشيعة وذلك لعدم توفر شروط الإجتهد المطلق والإفتاء فيه. المكانة العلمية لآية الله المتظري وعمق إشكالاته الفقهية أوقفت زحف السيد الخامني نحو المرجعية العليا للشيعة. مناقشات الشيخ المتظري بشأن المؤهلات العامة للقيادة العليا سلبت شرعية جواز التقليد من السيد الخامني ومن باب الأولى وضعت أطروحة السيد الخامني للمرجعية الأعلى في مهب الريح.

أمر السيد الخامني بقمع المعارضين من رجال الدين وبدأت قوات الأمن والقضاء بإدارة الشيخ محمد الزدي في التاسع عشر من تشرين الأول من عام ١٩٩٧م وفي هذا اليوم نفسه أصدر مجلس الأمن القومي في إيران قراراً يضع الفقهاء المعارضين في السجن المنزلي وذلك بذريعة الحفاظ على حياتهم دون أن تصادق أي محكمة صالحة على هذا القرار. كان آية الله المتظري في السجن المنزلي لفترة قاربت الخمس سنوات لمجرد طرح هذا النقد العلمي. لكن توفي آية الله آذري القمي بعد خمس عشرة أشهر في سجنه المنزلي بمدينة قم.

في السادس والعشرين من تشرين الأول عام ١٩٩٧م، ضمن خطاب مفصل، شن حجة الإسلام والمسلمين سيد علي خامنئي هجوماً لاذعاً على منتقديه دون أدنى نقاش أو رد علمي وفقهي على الانتقادات العلمية الموجهة له من ناحية الفقهاء آية الله المتظري وآية الله آذري قمي. فخالف السيد الخامني في تلك الخطبة العصماء جميع القيم الشرعية والموازين الأخلاقية و وصف منتقديه بالخيانة والسذاجة وإتهمهم بأنهم عملاء العدو الصهيوني والمخلين للأمن العام والجهلة والأغبياء والأنايين والحاسدين والحاقدين و واجهة إنتقاداتهم المؤدبة والحوارية بلغة العنف

والتنكيل والتهمة والإفتراء. موقف السيد الخامني من منتقديه كان من أجل مصاديق الآيات القرآنية الكريم المتحدثة عن موقف فرعون مع الرسول الإلهي موسى بن عمران سلام الله عليه. إن سلوك السيد الخامني مع معارضيه يناقض وبشكل صارخ سيرة أمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه مع معارضيه المسلمين. للسيد الخامني محطات فتاوى تعد من أهم المؤشرات الدالة على عدم أهليته للإجتihad والإفتاء المطلق. فضلاً عن فتاواه الشاذة في مسألة ولاية الفقيه والخمس، فتاواه التي أصدرها في آب ٢٠١٣ بشأن الحرمة الشرعية لتوجيه النقد العلني للقادة الحكوميين تعتبر من أهم فتاواه الغير علمية والشاذة الخطيرة. فبناءً على هذه الفتيا، ليس هناك وجهاً شرعياً يميز توجيه النقد العلني للقادة الحكوميين وإن كان يشكل هذا النقد العلني إضعافاً للنظام القائم فإنه محرم شرعاً. شرعنة الديكتاتورية والممارسات القمعية للمستبدين تعد من أهم الآثار والتبعات الخطيرة المترتبة على مثل هذه الفتاوا.

تعتبر هذه الفتاوا من البدع الخطيرة في التراث الشيعي وتعتبر إنتهاكاً واضحاً لجميع المبادئ والقيم الإسلامية. إن الدافع الوحيد الذي يقف وراء هذا الفتوا يمكن تلخيصه في عبارة واحدة: يمنع الإنتقاد!

مرجعية السيد الخامني رواية من أربعة فصول. في الفصل الأول كان السيد الخامني ذلك الخطيب المفوه الذي لم يرى لنفسه الإجتihad فضلاً عن ما لم يكن يتخيله حتى في أحلامه من الوصول إلى رتبة المرجعية والقيادة: حجة الإسلام والمسلمين علي خامني. وفي الفصل الثاني من هذه الرواية أصبح ذلك الخطيب، القائد الأعلى والولي الفقيه المطلق وقائد البلدان من المنتصف من شهر تموز عام ١٩٨٨ (اقتضاءً لمصلحة النظام القائم): القائد الأعلى آية الله السيد علي الخامني. ففي الفصل الثالث وفي الربع الأخير من عام ١٩٨٨ خطط الخطيب المفوه للإعلان عن مرجعيته والذي تم الإعلان الرسمي عنه في كانون الأول من عام ١٩٩٤م: آية الله العظمى الخامني والمرجع الجائر للتقليد. لم يكتب للفصل الرابع من هذه

الرواية نهاية بعد، فهي قصة وثبته نحو المرجعية العليا والحصريّة من صيف سنة ١٩٩٧ م. لم تنتهي قصة تلك النفس الأمانة بالسوء التي لا حدود غاية لإرضاء طلباتها! لم يكن السيد الخامني هو المسؤول الوحيد في هذا الملف وما آلت إليه الأمور، فرجال الدين من زملائه في مدرسة السيد الخميني يتحملون شطراً كبيراً من ذنب ابتدال المرجعية الشيعية ويشاركونه هذا.

إبتدال المرجعية الشيعية

إستند السيد الخميني في حكمه وتوليّه منصب القيادة على مقامه العلمي والمرجعي وشيد السيد الخامني مرجعيته على أساس قيادته السياسية. فبنى السيد الخامني مرجعيته وقيادته إستناداً على تلك القاعدة التي أرساها السيد الخميني المصراحة بأن " حفظ النظام القائم هو من أوجب الواجبات ". فمصلحة النظام أصبحت الوصفة السحرية التي جعلت من المستحيل ممكناً وصنعت من المجتهد المتجزّي مرجعاً للتقليد. إعتبر الفقهاء المنتقدون ومنهم آية الله المنتظري في خطابه التأمّني في الثالث عشر من رجب سنة ١٤٢٠ الموافق للرباع عشر من تشرين الأول عام ١٩٩٧، مرجعية القائد الأعلى إبتدالاً لمقام المرجعية الشيعية، الذي جعلهم عرضة للتنكيل والحبس والحرمان خلافاً لجميع المبادئ والأصول الشرعية والقانونية. يعتبر هذا الكتاب شرحاً لهذه العبارة الموجزة: "إبتدال المرجعية الشيعية".

" استيضاح مرجعية القائد، حجة الإسلام والسلمين السيد علي الخامني " هو العنوان الفرعي لهذا الكتاب. فالإستيضاح هو طلب التوضيح بغية رفع الإلتباس والإشتباه وطلباً لإيضاح الأمر. إذن يعتبر الإستيضاح من الأمور الشرعية والأخلاقية. يستتج الكتاب عدم ثبوت مرجعية القائد، السيد الخامني، كما أنه يكشف عن وجود المعطيات الميدانية والقرائن الخارجية مع دلالتها الفعلية على عدم أهلية السيد الخامني لتصدي مقام الإفتاء والمرجعية. لاشك أن للسيد الخامني ومناصريه الحق في مناقشة هذه الأدلة وعرض مستنداتهم وأدلتهم. كما قام أحدهم بذلك وأصبحت تفاصيل مقالته الملحق الأول من لوائح المنشورة في هذا الكتاب.

تعتبر هذه المقالة نموذجاً جيداً في تصنيف أدلة الموافقين لمرجعية السيد الخامني ومدى نضجهم وقدرتهم في البحث الاستدلالي للدفاع عن مرجعية السيد الخامني. في الملحق الثاني تم الإكتفاء بذكر النماذج الأخرى من المقالات المناصرة لمرجعية السيد الخامني بدلاً من الرد التفصيلي عليها لأن المقالة الأولى تعتبر عينة واضحة من نماذج بحوثهم وإستدلالهم المنطقي.

يعتقد الكاتب كما أوضحه في وقت سابق ومناسبة سألته، أنه لا يقبل بالولاية السياسية للفقهاء، ولا يرى الإجتهد مطلقاً كان أو متجزياً شرطاً من شروط تصدي المناصب والمقامات الحكومية ليصبح عدم توفيرها في شخص ما، همه الشاغل. لكن من الواضح والبديهي أن أهلية الإفتاء والإجتهد المطلق تعد من لوازم المرجعية، فهذا الكتاب لا يناقش الجانب القيادي في شخصية السيد الخامني بل يناقش الجانب المرجعي فيه. "إستيضاح القائد" (تقييم السيرة الذاتية للقائد السيد الخامني واحداً وعشرين عاماً بعد توليه السلطة في ظل الدستور الإيراني) هو عنوان الكتاب الآخر للكاتب الذي تم نشر الطبعة الأولى منه في السابع عشر- من آب سنة ٢٠١٠م وستصدر طبعته الثانية قريباً بإذنه تعالى.

يحاول الباحث أن يكون موضوعياً ومنصفاً في تحقيقه وإستنتاجه، فيذكر القرائن الدالة على مرجعية السيد الخامني كما أنه يذكر تلك التي تناقض هذا الإدعاء. ينقل الكاتب آراء الموافقين وشهاداتهم مع شهادات المعارضين وإنتقاداتهم جنباً إلى جنب. فيبذل الكاتب غاية جهده لكشف الواقع وليس فرض رأيه بأي صورة من الصور وبأي شكل من الأشكال. رغم أن السيد الخامني كان من المجافين بحق الكاتب والأهم من ذلك أستاذه آية الله المنتظري، لكن الكاتب يبذل قصارى جهده لكي لم يعدل من جادة الصواب والإنصاف ولم يضيع حق السيد الخامني في حضرة كتابه. لكن يبقى تقييم تلك الحيادية والموضوعية في البحث في عهدة القارئ الكريم.

المتدينون الذين يشكل الدين جزءاً من حياتهم وإنشغالهم اليومية هم المخاطبون

الأصليون لهذا الكتاب، خاصة المراجع والمجتهدون والفقهاء، رجال الدين والأساتذة الجامعيون وطلاب إختصاصات المعارف الإسلامية واللاهوت في الجامعات. رغم أن الغير متدينين سيجدون في البحوث المعروضة في طيات الكتاب نماذجاً من مصاعب إمتزاج الدين بالسلطة السياسية في إيران وفي الفكر الشيعي بشكل عام. الضرورة الملحة في فصل المؤسسة الدينية (الحوزات العلمية والمساجد والمرجعية ورجال الدين) عن السلطة السياسية تعتبر من النتائج المنطقية لهذا التحقيق.

إن جمع الوثائق والمصادر تطلبت الكثير من الجهد والوقت. بُذِل قصارى الجهد لتوثيق جميع المدعيات وتجنبنا طرح الإدعاءات الغير موثقة. رغم ذلك فالجهد البشري لا يخلو من الخطأ والإشكال والنقص. من البديهي أن هذه الدراسة لو تمت داخل إيران لحصلت على عدد أكبر من الوثائق والمستندات. يرجى من أصحاب الفضيلة تزويد الكاتب بأرائهم ومقترحاتهم القيمة بالطريقة المحبذة لهم، أي بالتواصل مع الكاتب على الملئ العام أو بشكل خصوصي. مراجعة هذه الدراسة ونقدها ووضعها تحت المجهر تعتبر خدمة قيمة للفكر الشيعي المعاصر وللكتاب. أود أن يرتقي مستوى حرية التعبير في إيران إلى ما يسمح للنسخة الورقية للكتاب أن ترى النور ويتم طبعه في الداخل. فلا يسلب من الكاتب حقه الشرعي والقانوني في العيش الكريم داخل بلاده، بسبب كتابته لهذا الكتاب وأشباهه.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

محسن كديور

شباط ٢٠١٤ م

خلاصة انكليسي

25 Abstract

legal rights, including their right to live in their homeland, for writing such books.

Mohsen Kadivar

March 2014

the justifications of opponents. The author is in search of the truth, not proving his own views. Although Khamenei has treated this author and his mentor unjustly, the author has tried his best to remain fair. It is up to the reader to determine how successful he has been in this endeavor.

This book is targeted to those who are concerned with religion on a daily basis, especially *marjas*, *faqih*s, seminarian students, professors, researchers and students of Theology and Islamic Studies. Others will also find proof of the difficulties that come with fusing religion and political powers in Iran and recent Shi'i thought. The rational conclusion of this research is the moderate secularism or separation of religious institutions (seminaries, clerics, *marja'iyat*, and the mosque) from the state.

Collecting these sources and references has been very time-consuming. The author has tried not to make any unsupported claims. However, humans are not without their faults and the author is sure that, were this research conducted in Iran, more documents would be available for inclusion in this book and its argument. Knowledgeable readers are encouraged to share their comments and criticisms, whether publicly or privately, with the author. Reviewing this research and examining it closely would be a great service to the modern history of Iran, to recent Shi'i thought, and to the author.

I wish that freedom in Iran will one day allow books such as these to be published on paper and that authors are not stripped of their basic religious and

23 Abstract

impeachment of Khamenei on his *marja'iyat*. The need for clarity leads to clarifying and resolving ambiguities. Impeachment is a moral and religious matter. The conclusion of this book is firstly, that it is impossible to qualify the Leader's *marja'iyat*, and secondly, that there exist numerous pieces of evidence and testimonies about his incompetence in issuing *fatwas* and in *marja'iyat*. Khamenei and his supporters have the right to publish evidence in their support, and one such work has been appended to this book as Appendix 1. This defense is a good example for testing the strength of their justification and evidence for the Leader's *marja'iyat*. In Appendix 2, a few representative claims have been reviewed.

This author has written extensively on this issue before, and ardently opposes absolutely all kinds of the political authority of a *faqih*. He does not consider valid any of the governmental positions on *fiqh* and *ijtihad*, either absolute or partial, so he is not concerned about losing them. However, in *marja'iyat*, competences in issuing *fatwas* and in *ijtihad* are crucial criteria and this book is concerned with Khamenei's *marja'iyat*, not his Leadership. Impeaching the Leader (reviewing the résumé of his 21-year Leadership based on the Islamic Republic's constitution) is the topic of another one of this author's works, the first edition of which was published on 17 Jul 2010 as a letter to the head of the Assembly of Experts at the time, Hashemi Rafsanjani.

In this research, fairness has been exercised, leading to the inclusion of both arguments for and against Khamenei's *marja'iyat*. The opinions and proofs offered by supporters have been presented along with

parts. First, he was the capable orator serving the regime, with no claim to *ijtihad*, and wouldn't even dream of Leadership and *marja'iyat*: Hojjatol-Islam wal-Moslemin Khamenei. Second, he obtained Leadership and absolute authority as *faqih*-ruler based on the regime's expediency from 4 June 1989: Ayatollah Khamenei, Supreme Leader. Third, he planned for *marja'iyat* from late 1989 and officially announced it in Dec 1994: Grand Ayatollah Khamenei *Marja-e' Jayezol-Taqlid*. Fourth, he endeavored for supreme and unique *marja'iyat* from the summer of 1997: Imam Khamenei! And human greed has no limit. He is not the only one responsible in this problem; his clerical partners from Ayatollah Khomeini's school share the blame in this trivialization of Shi'i *marja'iyat*.

The Trivialization of Shi'i Marja'iyat

Ayatollah Khomeini became Leader while relying on his *marja'iyat*, and Khamenei became *marja'* while relying on his Leadership! His Leadership and *marja'iyat* were both accomplished by the principle of "protecting the regime is the most necessary of necessities". This is the result of the *marja'iyat* of the partial (*mutajjazi*) *mujtahid* in favor of the regime's expediency. Critical *fuqaha*, including Ayatollah Montazeri, considered the Leader's *marja'iyat* as a "trivialization of Shi'i *marja'iyat*" and were imprisoned illegally and unjustly for this very criticism. This book is an explanation of these very three words: "trivializing Shi'i *marja'iyat*". The book's subtitle is the

21 Abstract

charged by any court, claiming concerns for their lives. Grand Ayatollah Montazeri was imprisoned for his criticisms for more than five years and Ayatollah Azari Qomi died under house arrest after fifteen months in early 1999.

In a detailed speech on 26 Nov 1997, Khamenei accused his opponents of treason, betrayal, naïveté, imperialism, disturbance of public peace, stupidity, and selfishness. He responded harshly with baseless accusations to the polite criticisms of Grand Ayatollah Montazeri and Ayatollah Azari Qomi, while he did not respond to their technical criticism and *shari'a*-based objections. Khamenei's defensiveness is reminiscent of the Quran's description of the Pharaoh's response to Moses. His reaction contradicts Imam Ali's response to peace-seeking critics.

The most important indicators of Khamenei's lack of absolute *ijtihad* are his *fatwas*. In addition to his *fatwas* about *wilayat-e Faqih* and *Khums*, a *fatwa* regarding the public criticism of the regime's officials, published in Aug 2013, is an example of his baseless and dangerous *fatwas*. First, according to his *fatwa*, reports of the regime's injustices and their publications have no base. Second, if it leads to the corruption and weakening of the Islamic government, it is a sin. The content of this *fatwa* is the common habit of tyrannical and despotic governments in history. It is an innovation unprecedented in the history of Shi'ism and against Islamic teachings. The *fatwa* of banning the public criticism of officials has only one message: no criticisms allowed!

The story of Khamenei's sole *marja'iyyat* has four

for the Supreme Leader to accept *marja'yya*; imitating him is against the principles of the *shari'a* and the seminary. After *Jame'eye Moddaresin's* announcement, officers of the Intelligent Service, some ignorant seminarians, *basij*, and *Hezbollah*, chanting "death to the critics of *Wilayat-e Faqih*", terminated Azari Qomi's class forever. Azari Qomi was beaten and his vehicle was destroyed with bats and rocks.

On 14 Nov 1997 (the celebration of Imam Ali's birthday memorial of 13 *Rajab*) Ayatollah Montazeri expressed two main *shari'a* based challenges in his historical speech: the necessity of the condition of the Leader as most learned in *fiqh*, and his lack of qualifications for *marja'iyat*. First, Montazeri considered Khamenei's Leadership and guardianship to be religiously hopeless, because of his incompetence in necessary conditions for being the most learned in *fiqh*. Second, he considered Khamenei's claim of *marja'iyat*, with his lack of absolute *ijtihad* and competence to issue *fatwas*, as a trivialization of Shi'i *marja'iyat*. Ayatollah Montazeri's expertise was enough to stop the plan for Khamenei's supreme *marja'iyat* after these concerns. In reality, Ayatollah Montazeri voided Khamenei's license for imitation by questioning his qualifications and ruined his plans for supreme *marja'iyat* or its monopolization.

Operations on 19 Nov 1997 to silence the opposition were the Leader's orders carried out by Mohammad Yazdi, the head of the judicial system. On the same day, the Supreme National Security Council put the two critical *faqih*s under house arrest without being

threaten the students to leave the class. The deputy of clerical affairs of the Ministry of Intelligence had ordered these attacks. Khamenei's treatise of *Ajwibat al-Istifta'at* was published in early 1995. The contradictions in this publication, such as those in its discussion of *Wilayat-e Faqih* and *Khums*, are themselves proofs of the lack of Khamenei's *ijtihad*.

The Melancholy of Supreme *Marja'iyat*: Imam Khamenei?

In the summer of 1995, Azari Qomi and Montazeri found out that Khamenei was seeking absolute and sole *marja'iyat* through the *Jame'eye Moddaresin*. In other words, he wanted to use his political power to become the only *marja'* (monopoly of *marja'iyat* in himself). In a historical letter dated 27 Oct 1997, Azari Qomi warned President Khatami that with orders from Khamenei, a special deputy has been formed under the former minister of intelligence (Ali Fallahian) to establish Khamenei's *marja'iyat* and stifle the growth of other *marja's*.

The Supreme Leader had assumed that Leadership automatically provided him with the knowledge of *fiqh* and that *marja'iyat*, and that this was a conventional (*i'tibari*) matter! *Jame'eye Moddaresin* had only approved him in favor of the regime's expediency, but knowledge and expertise should be prioritized over expedience. The experts should find the most learned *marja'* based on religious criteria, not based on expediency. Evidently the Supreme Leader has failed as the most learned in *fiqh*, accordingly he is disqualified as the absolute guardianship of a jurist. It was not right

For Ayatollah Montazeri, *marja'iyat* was trivialized and forced with the interference of security and judicial forces. Bribery (*tatmi'*), threats, and baseless imagination (*tawahhum*) [the glory of the only Shi'i State] played important roles in obtaining these approvals. Evidently certain prevalence (*shiya'-e mofid-e 'elm*) does not yield Khamenei's *marja'iyat* or absolute *ijtihad* for issuing *fatwas*. The licenses for *ijtihad* are problematic because of testimonies that disqualify absolute *ijtihad*. Either way, there are no valid religious methods for justifying Khamenei's absolute *ijtihad* and qualification for *marja'iyat*.

In a speech on 14 Dec 1994, Khamenei announced that he was unaware of his approval for *marja'iyat* and would restrict its announcement had he known about it. Proof and testimony exist from a number of sources, including those of Ayatollahs Mahdawi Kani, Montazeri, and Azari Qomi that show his awareness of the process and his years of efforts in planning for it. In the same speech, he expressed that since *marja'iyat* has no sufficient candidate abroad, he would humbly accept the responsibility. He was unaware that geographical borders have no role in religious law. Against his own claims, he responded to the Iranians' questions about *shari'a* and collected their religious funds.

Also, in the same speech, he ironically accused Ayatollah Montazeri of betrayal several times. Ten days after this speech, on 23 and 24 Dec 1994, undercover officers attacked Ayatollah Montazeri's classroom and destroyed his *hosseyniye*, using vile language to

The declaration of *Jame'eye Moddaresin* contradicted its bylaws, and is hence invalid, for three reasons: 1. The meeting of seven did not meet the quorum of fourteen. Some also left the meeting in opposition. 2. Any legislation must be approved by one-third of all members, even though some telephonic votes were refuted as well. 3. In important matters, regulations must be approved by more than half of the members in writing, even though this legislation had only one signature!

The legislations of *Jame'eye Moddaresine-e Qom*, *Jame'eye Rawhaniyyate Mobareze Tehran*, and other religio-political groups are historical Shi'i innovations, because they introduced unqualified clergy as *marja'*, introducing one or two qualified *mujtahids* to the believers (not seven!), and chose the "most learned" *marja'* to avoid confusion instead of a select few. These assertions have reflected very negatively on seminarian circles and were considered to be the meddling of political powers in matters of *marja'iyat*.

The deputy of clerical affairs of the Ministry of Intelligence retrieved and published approvals for Khamenei's *marja'iyat* from Friday prayer imams, expert representatives, and other clerics. Eighteen licenses were included in the third set of approvals, the most important of which belonged to Ayatollah Taheri Isfahani, who was the Friday prayer imam of Isfahan. In a conversation with Ayatollah Montazeri, he explained that his approval was given with the persistence of the attorney general of the clerical court of Isfahan. Even Ayatollah Azari Qomi has written an approval with some hesitations under pressure.

Khamenei's *ijtihad* and qualification for *marja'iyat* in Qom and Tabriz. Although the first set of approvals were obtained regarding Khamenei's *ijtihad*, the second set approved his *marja'iyat*. None of these licenses were initially issued in isolation, but were written in response to a common question from the deputy of clerical affairs of the Ministry of Intelligence. Some of the approvers, including Seyyid Mohammad Baghir Hakim and Seyyid Mahmoud Hashemi Shahroudi, explain that this *marja'iyat* is based on the regime's expediency. Regardless of their motives, most of these approvers justify Khamenei's *marja'iyat*. These licenses are valid only if they are not met with contradictory testimonies.

Three days after Ayatollah Araki's death, in a declaration dated 2 Dec 1994 and signed by Ayatollah Fadhil Lankarani, the *Jame'eye Moddaresin Hawzeye 'Elmiyeye Qom* (Association of the Teachers of the Qom Seminary) introduced seven clergy as qualified *marja's*: Mohammad Fadhil Lankarani, Mohammad Taqi Bahjat, Seyyed Ali Khamenei (the Supreme Leader), Hosseyn Vahid Khorasani, Javad Tabrizi, Seyyed Mousa Shobeiri Zanjani, and Nasser Mokarem Shirazi. The *Jame'eye Rawhaniyyate Mobareze Tehran* (The Association of Combatant Clerics of Tehran) also introduced three clergy qualified for imitation: Seyyed Ali Khamenei (the Supreme Leader), Mohammad Fadhil Lankarani, and Javad Tabrizi. The *Majma' Jahani-ye Ahlul Bait* (The International Association of *AhlulBait*- The Iranian Shi'a center) also approved Khamenei as the *marja'* of the Shi'i community.

15 Abstract

Khamenei via Ayatollah Mohammad Mo'men Qomi in Nov 1994, warning him about claiming power in realms in which he is utterly unqualified, such as issuing *fatwas*, *marja'iyat*, and appropriating religious funds. He expressed his concerns about the fact that the security forces under the Leader's control (i.e. clerical courts, Ministry of Intelligence, and the Revolutionary Guard) were denying independence of seminaries. For the first time, he mentions the deputy in clerical issues in the Ministry of Intelligence at the time of Ali Fallahian. This deputy had two responsibilities: eliminating and weakening independent and critical *marja's* and legitimizing the *marja'iyat* of the Leader. The aforementioned seven approvals were gathered through this deputy of the Ministry of Intelligence. At least five members of the *Jame'eye Moddaresin Hawzeye 'Elmiyeye Qom* (Association of the Teachers of the Qom Seminary) – Mo'men Qomi, Taheri Khorram Abadi, Taher Shams, Azari Qomi, and Meshkini – disagreed with Khamenei's *marja'iyat*.

With the help of the deputy of clerical affairs in the Ministry of Intelligence and some governmental clerics, after the death of grand Ayatollah Khoyi in Aug 1992, the road was paved from abroad for Khamenei to become a *marja'*. After the death of grand Ayatollah Araki on 29 Nov 1994 and a visit from Tehran to Qom by a committee consisting of three high-level officials – Velayati (foreign Minister), General Mohsen Rezayi (the chief commander of the Revolutionary Guard), and Javad Larijani (representative of the parliament) – at least eleven licenses were obtained, legitimizing

then used for legitimizing his issuance of *fatwa* and *marja'yyat*. However, the five aforementioned approvals are limited to applied *ijtihad* for Leadership and utilizing it for establishing absolute *ijtihad* for issuance of *fatwa* is a form of subreption.

Many of what is included in that book as *fatwa* are references to Ayatollah Khomeini's *fatwas*. This is the first time in the history of Shi'ism that a conveyor of a *mujtahid's fatwas* considers himself as a *marja'-e taqlid*. Khamenei has even considered his *ahkam* (decrees) as superior to the *fatwas* of *mujtahids*. Yet, it is he who monopolized *Khums* (religious tax: one-fifth of the saved annual income) to the religious ruler, not the other *mujtahids*. Finally, Khamenei announced the necessity of believing *Wilayat-e Faqih* as undistinguishable from the necessity of believing Islam and *imamate*; this baseless *fatwa* required him to accuse the disbelievers of *Wilayat-e Faqih* of heresy of Islam and Shi'ism.

The partial *mujtahid's* claim to *marja'yyat* with political support faced opposition and criticism from *marja's* and Shi'i scholars. In Beirut, Ayatollah Seyyid Mohammad Hosseyn Fadhlullah was vilified because he did not believe in Khamenei's *marja'yyat* and qualification for *fatwas*, as he mentioned in his interview. In his last Friday prayer sermon in Jan 1994, Ayatollah Mousawi Ardabili explained that one *marja'* choosing the next was unorthodox in Shi'ism and that none of the previous *marja's*, including Ayatollah Khomeini, appointed anyone one after them.

Ayatollah Montazeri sent a written message to

13 Abstract

Intelligence (*Vezerat-e Etela'at*), and Leadership. The required condition for the first two is partial (*mutajazzi*) *ijtihad* and the required condition for the third is the absolute *ijtihad* (less than the necessary qualification of *de facto marja'iyat* and issuing *fatwa*).

One year after Khamenei became Leader, he sought help from Ayatollah Khomeini's students after many complaints about the absence of religious and legal qualifications in the Leader elected by Assembly of Experts. Seven of these students – Mohammad Yazdi, Abdollah Javadi Aamoli, Mohammad Fadhel Lankarani, Mohammad Mo'men Qomi, Ali Meshkini, Yousef Sane'i, and Ibrahim Amini – approved his *ijtihad* as sufficient for tenure as Leader by the beginning of Aug 1990. Most of these men were appointed as the head of the judicial system, the member of the powerful Guardian Council, and the Friday prayer imam, and one was a young *marja'* of the time. From the seven approvals submitted, five only approved the applied *ijtihad* required for Leadership and no more. These approvals are problematic for two reasons: issuance based on the regime's expediency and the testimonies of opponents.

The Imitable *Marja'*: Grand Ayatollah Khamenei

From 1989, Khamenei began collecting funds and started paying stipends to the seminarians at home and abroad in 1990. He began issuing *fatwas* in Aug. 1990 and the first booklet containing his *fatwas* was published in 1992 in Beirut. More important than the *fatwas* themselves are the seven approvals in the beginning of the book, which served to solve the crisis of illegitimacy of Khamenei's Leadership, and were

years from 1976, a nine-member committee of governmental clerics was formed to hold sessions designed to reeducate the Leader from Sept. 1989. Seyyed Mahmoud Hashemi Shahrudi and Mohammad Mo'men Qomi played the biggest roles in this reeducation. The results of these sessions are two articles in Khamenei's name that were polished in 1995 by the reeducation committee and published. One was the *fiqhi* sentence of the Sabaeans (32 pages) and the other was a contract to seize fire and end the conflict (84 pages).

Without having ever taught advanced courses on methodology (*'usul*) of *fiqh*, Khamenei began to teach advanced course in *fiqh* from the book of war (*jihad*) from 1990, less than a year after becoming Leader. He taught three times a week for 45 minutes, and started by discussing *hadiths* on moral advices. His later teaching has been on retaliation and illicit earnings. More than 500 employed clergy participated in his class. In the 23 years of his teaching, two sections from the book of *jihad* and only a small part of the book of retaliation were installed in the Leadership's advisory website. From thirteen years ago, nothing has been published from Khamenei's teachings of *fiqh*, other than his early sermons on moral advices. The lectures are also not available in audio format on his website, unlike other seminary teachers.

A tradition in the Islamic Republic is to request a license for applied *ijtihad* for posts that require *ijtihad*: representatives of the Assembly of Experts of Leadership (*Majles-e Khobregan-e Rahbari*), Ministry of

11 Abstract

chose a junior clergy (*mujtahid-e mutajjazi*) to replace the supreme leader, a position that required de facto absolute *ijtihad*. Ayatollah Khomeini's students didn't let the Leadership leave their circle. Ayatollah Khomeini didn't consider any of the *marja's* of his time to be qualified for Leadership. The most learned *mujtahid* among his students (Ayatollah Montazeri) had deviated in Ayatollah Khomeini's opinion and none of the eligible candidates had administrative experience as an absolute *mujtahid*. It was time to consider a junior clergy (*mujtahid-e mutajjazi*).

The elixir of the "regime's expediency" forced the replacement of the position of an absolute de facto *mujtahid* with a junior clergy (*mujtahid-e mutajjazi*). In reality, the idea of *Wilayat-e Faqih* died with the death of its founder. The *Majles-e Khobregan-e Rahbari* (the Assembly of Experts on Leadership) opposed Khamenei on at least three occasions based on the regime's expediency:

1. Overlooking the problem of lacking the required qualifications and a de facto *marja'iyat* being against the law (violating article 109 of the 1979 Constitution).

2. Failure to announce the illegal and "temporary Leadership" of Khamenei in at least the first seven months of his leadership (the approval of a special meeting of *Khobregan-e Rahbari* on 4 June 1989).

3. Overlooking the lack of absolute *ijtihad*, meaning the qualification required for issuing *fatwas* on different issues of *fiqh* (violating articles 5, 107 and 109 of the 1989 Constitution).

Considering that Khamenei was not involved in any education or discussion of *fiqh* and '*usul* for fourteen

Khamenei implied that he was “familiar with *fiqhi issues*” and does not even indicate his “partial (*mutijazzi*) *ijtihad*”, let alone “absolute *ijtihad*”, even though he speaks of Khamenei as an extremely trustworthy companion. Khomeini’s oral exclamation would prove Khamenei’s qualification for leadership and for the degree of *ijtihad* necessary for fulfilling that task, only if they did not contradict the explicit statement of “Islamic Republic’s founder’s religio-political will”. Also, singular narrations do not suffice as evidence in important matters, and, in the end, oral sayings are not credible.

The oral sayings that have been recounted in introducing Khamenei as “the selected leader and his evident *ijtihad*” by Ayatollah Khomeini are not true; those who recounted such sayings did so in favor of the regime’s expediency. Considering the misery they were put through by the regime, the second edition of these retellings proved the invalidity of the first edition. In the end, Khamenei’s “absolute de facto *ijtihad*” cannot be validated until June 1989.

The Supreme Leadership: Ayatollah Khamenei

When Ayatollah Khomeini passed away, the constitution of 1979 was the source of action. Khamenei was definitely not a *marja'* on 4 June 1989 and didn't have the required expertise for *marja'iyat* and issuing *fatwas*. On that day, the clergy who were followers of Ayatollah Khomeini made a historical decision in an emotional atmosphere: they prioritized political management over the knowledge of *fiqh* and

9 Abstract

speeches on revolutionary and intellectual approaches to Islamic doctrine. Khamenei does not have permission for *ijtihad* from either of his mentors. His occupations, including managing, executing, and preaching responsibilities, had nothing to do with *fiqahat* and *ijtihad* until Ayatollah Khomeini's passing away. His many preoccupations in the first decade of the Islamic Republic left him no time for *fiqhi* and *usuli* teaching and research until 1989. In the first half-century of his life, Khamenei did not publish anything about *fiqh* or '*usul*', except for a 40-page, incomplete *rijali* article (a paper on the bibliography of the transmitters of *hadiths*).

In the first decade of the Islamic Republic, Khamenei expressed three opinions regarding *fiqh*, two of which were faced with serious criticism by Ayatollah Khomeini. The first was his opinion about the limitations of Ayatollah Khomeini's theory of "the absolute guardianship of the jurist" (*wilayat-e mutlaqaye faqih*) in a Friday prayer sermon on 1 Jan 1988, and the other was his acceptance of an apostate's repentance (*tawbe-ye zahiri-ye murtadd-e fitri*) regarding the Salman Rushdie case in a Friday prayer sermon on 17 Feb 1989. After Ayatollah Khomeini's impugnation of his opinions, he changed his mind about both. In March 1989, his opinion about singing and suspicious music in Qom is evidence of his lack of *ijtihad* just three months before his leadership.

There is no written document to serve as evidence that Ayatollah Khomeini confirmed Khamenei as *mujtahid*. In the works published during his lifetime, Ayatollah Khomeini's most famous phrase about

The Learned Orator: Hojjatol-Islam Khamenei

Khamenei imitated Ayatollah Khomeini until he was fifty years old and in some instances imitated Ayatollah Montazeri. Until Ayatollah Khomeini's death, he did not consider himself to be a *mujtahid* (qualified religious authority). As a matter of fact, he has mentioned his imitation of Ayatollah Khomeini many times. Although he was talented, he was only a fulltime student of advanced *fiqh* in the seminary for six-seven years. His main concerns included reading poetry and novels, political combats, religious-political sermons and speeches (*manbar*), public revolutionary meetings about Islamic teachings (especially interpretation of the Quran and the *Nahjul-Balagha* for the youth), and translating Islamic revolutionary books from Arabic to Farsi (especially the works of Seyyid Qotb).

His expositions (*taqrirat*) of none of the mentors' lectures that he attended have been published and there is no sign of his expertise in *fiqh* and *usul* over his classmates (*mobahiths*). Comparing the charter regarding the collection of funds with other charters, it is evident that in 1966 Ayatollah Khomeini did not consider Khamenei among the senior scholars of his time – let alone as a *mujtahid* – and only gave him permission to use one-third of the *khums*, which was regular for junior clergy.

He taught intermediate levels of *fiqh* and *usul* for a decade in Mashhad, but his teaching career was shut down with multiple arrests, exile, a life in hiding outside of Mashhad, and under pressure from security forces. His reputation in the 1970s was based on his

7 Abstract

to collect *Shari'a* funds? When did he take on the responsibility of paying the stipends of seminary students? What did he write in *fiqh* and *usul* during his claim of *marja'iyat*? What has he published in *usul* and argumentative *fiqh*? What are the foundations of his methodology (*mabani-e usuli*) and principles of *fiqh*? Has he ever published a complete *fatwa* treatise? If not, then why? Who supported his *marja'iyat* and with what goals? Who were the major critics of his absolute *ijtihad* and his qualifications for *marja'iyat* and *fatwa*? What was their reasoning on both sides? What institutions were responsible for preaching, propagating and fixing his *ijtihad* and *marja'iyat*? How did the more traditional part of the Seminary respond? How was *maraj'iyat* influenced by his political role as Supreme Leader?

Ayatollah Khomeini's latest perspective was that the concomitance of *marja'iyat* and leadership was not necessary, which led to a review of the Constitution. Why did Khamenei and most of Khomeini's students disregard this opinion and turn to necessitating the concomitance of *marja'iyat* and leadership? The expediency of the regime was the most important obligation in Ayatollah Khomeini's concept of absolute leadership of the *faqih*. Was the expediency of the regime prioritized over religious criteria in the case of *marja'iyat* and issuing *fatwa*? Seeking answers to these questions led to the research gathered in this book, which consists of four sections, the summary of which is as follows.

in Farsi in 1996 in Tehran. In 1998, he concluded that it is incorrect to have seven *marja's*, and that instead, only one person should take on *marja'yyat*. He assigned the *Jame'eye Moddaresin Hawzeye 'Elmiyeye Qom* the task of introducing the supreme leader as the unique and supreme *Marja'*. From then, in official circles, especially outside of Iran, he is referred to as "Imam Khamenei".

Research Questions

Considering his very quick and unprecedented promotion from a junior clergy to Ayatollah and Leader in 1989 and then to Grand Ayatollah and qualified source of imitation (*Marja'*) in 1994, and his plan for Supreme and unique *marja'yyat* in 1997, there were doubts and questions about the natural process of these promotions. In order to resolve these doubts, there was no choice but to examine Khamenei's life very closely and to seek evidence of his absolute *Ijtihad* and qualification for issuing fatwas in his education, teaching, research, mentors, classmates, writings, occupations, and concerns at different points in his life. I also compared his own thoughts on *fiqhah* and *ijtihad* before and after his Leadership.

I tried to answer the following questions: When did Khamenei start thinking about *marja'yyat*? When did he start giving *fatwas*? Who are the members of his *Shouraye Istifta* (committee providing consultation for issuing fatwa)? When did he begin to teach *kharij-e fiqh* (advanced *fiqh*)? Has he ever taught advanced methodology of *fiqh* (*kharij-e usul*)? When did he begin

Abstract

Hojjatol-Islam wal-Moslemin Seyyed Ali Hosseyni Khamenei (b. 1939 in Mashhad) was one of the famous combatant broad-minded orators of Khorasan in the 1970s. After the success of the revolution, he was assigned to important positions, such as membership of the Council of the Revolution, leader of Tehran's Friday prayer, and the third President of the Islamic Republic of Iran. At fifty, the Assembly of Experts chose him as the second Supreme Leader of I.R.I. on 4 June 1989, after Ayatollah Khomeini's passing. After Ayatollah Araki's death, *Jame'eye Moddaresin Hawzeye 'Elmiyeye Qom* (the Association of the Teachers at the Qom Seminary) introduced seven jurists as *marjae' jayezol-taqlid* (qualified for *marja'iyat*) in a newsletter on 2 Dec 1994. "The Grand Ayatollah Khamenei Supreme Leader" was the third one. The *Jame'eye Rawhaniyyate Mobareze Tehran* (the Association of the Combatant Clergy of Tehran) also introduced three jurists as *marja' jayezol-taqlid*, of whom Khamenei was the first.

"Grand Ayatollah Khamenei", in a speech on 14 Dec 1994, announced that he humbly accepted the *marja'iyat* abroad, since it was abandoned outside of Iran. His treatise titled *Ajwibat al-Istifta'at (Requested Fatwas)* was published in Arabic in 1994 in Kuwait and

Chapter 14: The Trivialization of Shi'i <i>Marja'iyat</i>	235
Chapter 15: An example of a baseless and dangerous <i>fatwa</i>	264
Conclusion	273
Bibliography.....	284
Appendices	289
Selected documents.....	355
List of images.....	363
Annotated table of contents.....	383
From this author.....	391
Arabic Abstract.....	395
English Abstract.....	417

Table of Contents:

Introduction	7
Section 1: The Learned Orator: Hojjatol-Islam	
Khamenei	29
Chapter 1: "I imitate Ayatollah Khomeini".....	32
Chapter 2: What was meant by "Shari'a-based limitations" in Friday prayer sermons?.....	56
Chapter 3: "A brother familiar with issues of <i>fiqh</i> ".....	72
Section 2: The Supreme Leadership: Ayatollah	
Khamenei	89
Chapter 4: The leadership of a partial (<i>mutejazzi</i>) <i>mujtahid</i> in favor of an expedient regime.....	92
Chapter 5: <i>Shari'a</i> retraining after two decades.....	105
Chapter 6: Teaching advanced level (<i>kharij</i>) <i>fiqh</i> without teaching the advanced level methodology of <i>fiqh</i> (<i>'usul al-fiqh</i>).....	112
Chapter 7: The Leader is a <i>mujtahid</i>	117
Section 3: The Imitable <i>Marja'</i>: Grand Ayatollah	
Khamenei	131
Chapter 8: Inconsistent <i>fatwas</i>	134
Chapter 9: The disagreement of Shi'i authorities with the <i>marja'iyat</i> of the Leader.....	143
Chapter 10: The Work of the Ministry of Intelligence's Office of Monitoring Shi'i Authorities.....	177
Chapter 11: The official announcement of the Leader's <i>marja'iyat</i>	185
Chapter 12: "You are both Leader and <i>Marja'</i> , oh Khamenei!".....	197
Chapter 13: The innovation of geographical <i>marja'iyat</i>	208
Section 4: The Melancholy of Supreme <i>Marja'iyat</i>: Imam	
Khamenei?	231

The Trivialization of Shi'i *Marja'iyat*
(*Ebtezal-e Marja'iyat-e Shi'a*)
Impeaching Iran's Supreme Leader on his *Marja'iyat*
(*Estidhah-e Marja'iyat-e Maqam-e Rahbari*
Hojjatol-Islam wal-Moslemin S. Ali Khamenei)

Mohsen Kadivar (1959 -)

First Edition (as a series of articles): *JARS*, March-April 2013

Second Edition (as E-Book): March 2014

Third Edition (E-Book): May 2014

442 pages

Official Website of Mohsen Kadivar



kadivar@kadivar.com

<http://kadivar.com>

The Trivialization of Shi'i *Marja'iyat*

Impeaching Iran's Supreme Leader on his *Marja'iyat*

Mohsen Kadivar

2014

The Superior Jihad Series (2)

THE TRIVIALIZATION OF SHI' I MARJA' IYYAT Impeaching Iran's Supreme Leader S. Ali Khamene'i on his Religious Authority

داستان مرجعیت اعلای جناب آقای خامنه‌ای چهار گام داشت. گام اول خطیبی توانا در خدمت نظام که نه ادعای اجتهاد داشت نه رهبری و مرجعیت را به خواب می‌دید: حجت الاسلام والمسلمین خامنه‌ای. گام دوم رهبری و ولایت مطلقه فقیه بر اساس مصلحت نظام از نیمه خرداد ۱۳۶۸: آیت‌الله خامنه‌ای مقام معظم رهبری. گام سوم برنامه‌ریزی برای مرجعیت از نیمه سال ۶۸ و اعلام رسمی در آذر ۷۳: آیت‌الله العظمی خامنه‌ای مرجع جایزالتقلید.

گام چهارم خیز برای مرجعیت اعلا و منحصر به فرد از تابستان ۱۳۷۶: امام خامنه‌ای! و داستان زباده خواهی نفس آدمی پایانی ندارد. در این بلیه تنها وی مسئول نیست، شرکای روحانی او از مدرسه آیت‌الله خمینی نیز در «ابتدال مرجعیت شیعه» با وی هم پرونده‌اند. مرحوم آیت‌الله خمینی با پشتوانه مرجعیتش رهبر شد، و جناب آقای خامنه‌ای با اتکاء به رهبریش مرجع شد! رهبری و مرجعیت ایشان هر دو با قاعده «حفظ نظام واجب واجبات است» تحصیل شد. مرجعیت مجتهد متجزی با اکسیر مصلحت نظام یعنی همین فقهای منتقد از جمله مرحوم آیت‌الله منتظری در سخنرانی تاریخی ۱۳ رجب (۲۳ ابان ۱۳۷۶) مرجعیت رهبری را «ابتدال مرجعیت شیعه» خواندند و به دلایل همین انتقادات بر خلاف شرع و قانون محصور شدند. این کتاب شرحی است بر همین سه کلمه: «ابتدال مرجعیت شیعه».

مجموعة أفضل الجهاد (۲)

ابتدال المرجعية الشيعية

تساؤلات حول مرجعية المرشد الأعلى للجمهورية الإسلامية الإيرانية
حجة الاسلام والمسلمين السيد علي الخامنئي



kadivar.com